دویست سخنور

(تذکرة الشعرای منظوم و منثور)

تألیف:

نظمی تبریزی

دویست سخنور

«تذکرة الشعرای منظوم و منثور»

تألیف :

نظمی تبریزی

چاپ دوم با تجدید نظر

۱۳۶۳ خورشیدی

آثار ما به صفحهٔ گیتی نشان ماست   از بعد ما نگاه به آثار ما کنید

مرکز پخش در تهران و شهرستانها :
انتشارات علمی - خیابان انقلاب - مقابل در بزرگ دانشگاه تهران
شماره ۱۳۵۸ - تلفن ۶۶۰۶۶۷

چاپ تابش

بها : ۱۳۵۰ ریال

فهرست مآخذ :

آ

۱ـ آتشکده : لطفعلی بیگ آذر ، چاپ دکتر شهیدی ، ۱۳۳۷ شمسی (تألیف در ۱۱۷۹ قمری)

۲ـ آثار عجم : فرصت‌الدوله شیرازی ، بمبئی ۱۳۵۴ قمری ، (تألیف در ۱۳۱۰ ق)

الف

۳ـ اختر : احمد گرجی ، متخلص به «اختر» جلد اول ، چاپ تبریز ، ۱۳۳۴ شمسی

۴ـ ادبیات معاصر : رشید یاسمی ، تهران ، ۱۳۱۶ شمسی

۵ـ از سعدی تا جامی : پروفسور ادوارد براون ، ترجمهٔ علی اصغر حکمت ، چاپ دوم ، ۱۳۳۹ شمسی

۶ـ از صبا تا نیما : یحیی آرین‌پور ، ۲ جلد، تهران ۱۳۵۱ شمسی

ب

۷ـ بهارستان : عبدالرحمن جامی ، از انتشارات کتابخانهٔ مرکزی ۱۳۱۱ شمسی (تألیف در ۸۹۲ ق)

۸- تاریخ ادبیات ایران : ادوارد براون، ترجمهٔ علی پاشاصالح، علی اصغر حکمت و رشید یاسمی

۹- تاریخ ادبیات ایران : استاد جلال الدین همائی ، چاپ دوم ، تهران ، ۱۳۴۰ شمسی

۱۰- تاریخ ادبیات در ایران : استاد ذبیح الله صفا ، جلد اول چاپ دوم وجلد دوم چاپ چهارم

۱۱- تاریخ ادبیات ایران : دکتر رضا زادهٔ شفق ، تهران ، ۱۳۱۳ شمسی

۱۲- تاریخ ادبیات ایران : هرمان اته ، ترجمهٔ دکتر رضازادهٔ شفق، تهران، ۱۳۳۷ شمسی

۱۳- تاریخ گزیده : حمدالله مستوفی، لندن ، ۱۳۲۸ قمری (تألیف در ۷۳۰ ق)

۱۴- تاریخ مفصل ایران : عباس اقبال آشتیانی ، تهران ، ۱۳۴۶ شمسی

۱۵- تحفهٔ سامی : سام میرزای صفوی، تهران ۱۳۱۴ شمسی (تألیف در ۹۵۷ ق)

۱۶- تذکرة الشعراء : دولتشاه سمرقندی، تهران ۱۳۳۷ شمسی، تصحیح محمد عباسی (تألیف در ۸۹۲ ق)

۱۷- تذکرة الاولیاء : فریدالدین عطار نیشابوری، تهران ۱۳۴۶ شمسی، تصحیح دکتر محمد استعلامی (تألیف در سدهٔ هفتم)

۱۸- تذکرة المعاصرین : شیخ محمد علی حزین لاهیجی ، اصفهان ۱۳۳۴ شمسی (تألیف در ۱۱۶۵ ق)

۱۹- تذکرهٔ شعرای معاصر ایران: سید عبدالحمید خلخالی، ۲ جلد، تهران ۱۳۳۳-۱۳۳۷ شمسی

چ

۲۰- چهارمقاله: احمد، نظامی عروضی سمرقندی، چاپ تهران (تألیف در ۵۵۱ ق)

۲۱- چهل مقاله: حاج حسین نخجوانی، تبریز، ۱۳۴۲ شمسی

ح

۲۲- حدایق السحر فی دقایق الشعر: رشیدالدین وطواط، (تألیف در سدهٔ ششم ق)

۲۳- حدیقهٔ امان اللهی: میرزا عبدالله سنندجی، متخلص به «رونق» (تألیف در ۱۲۶۵ ق)

د

۲۴- دانشمندان آذربایجان: محمدعلی تربیت، تهران، ۱۳۱۴ شمسی

ر

۲۵- روز روشن: محمد مظفرحسین، متخلص به «صبا» چاپ تهران ۱۳۴۳ شمسی (تألیف در ۱۲۹۵ ق)

۲۶- ریاض العارفین: رضا قلی خان هدایت، تهران، ۱۳۴۴ شمسی، تصحیح مهرعلی گرگانی

۲۷- ریحانة الادب: محمدعلی مدرس تبریزی، ۶ جلد، چاپ اول، ۱۳۲۸ - ۱۳۳۲ - ۱۳۳۵ شمسی

س

۲۸- سبک شناسی: استاد محمدتقی ملک الشعراء بهار، ۳ جلد، چاپ سوم، تهران ۱۳۴۹ شمسی

۲۹- سخن و سخنوران: استاد بدیع الزمان فروزانفر، چاپ دوم، تهران ۱۳۵۰ شمسی

۳۰- سخنوران نامی معاصر: سیدمحمدباقر برقعی، تهران، ۱۳۲۹-۱۳۳۶ شمسی

۳۱- سرخوش «کلمات الشعراء»: محمد افضل سرخوش، چاپ لاهور ۱۹۳۲ میلادی (تألیف در ۱۰۹۳ تا ۱۱۰۸ ق)

۳۲- سفینة المحمود : محمود میرزای قاجار، ۲ جلد، تبریز، ۱۳۳۶ شمسی (تألیف در ۱۲۴۰ ق)

ص

۳۳- صبح گلشن : سیدعلی حسن خان، هندوستان ۱۲۹۵ق (تألیف در ۱۲۹۳)

ط

۳۴- طرایق الحقایق : معصومعلی نعمت اللهی شیرازی ، تهران، ۱۳۱۹ قمری

ف

۳۵- فرهنگ سخنوران : استاد عبدالرسول خیامپور، تبریز، ۱۳۴۰ شمسی

ق

۳۶- قاموس الاعلام : شمس الدین سامی ، ۶ جلد ، (تألیف در ۱۳۰۶ تا ۱۳۱۶ ق)

گ

۳۷- گلزار ادب : حسین مکی

۳۸- گلزار معانی : احمد گلچین معانی ، تهران ، ۱۳۵۲ شمسی

۳۹- گنج شایگان : میرزا طاهر اصفهانی، متخلص به «شعری» تهران ۱۲۷۳ قمری (تألیف ۱۲۷۲ ق)

ل

۴۰ـ لباب الالباب : محمد عوفی ، چاپ تهران (تألیف در ۶۱۸ ق)

۴۱ـ لغتنامهٔ دهخدا : علامه علی‌اکبر دهخدا، ۲۶ جلد، چاپ تهران

م

۴۲ـ مجالس المؤمنین : قاضی نورالله شوشتری ، ۲ جلد ، تهران ۱۳۷۶ قمری چاپ اسلامیه (تألیف در ۹۹۳ تا ۱۰۱۰ ق)

۴۳ـ مجالس النفائس : امیر نظام‌الدین علیشیر نوائی (تألیف در ۸۹۶) که اصلش به‌ترکی جغتائی بود، و در سال ۹۲۷ به توسط حکیم شاه محمد قزوینی به فارسی ترجمه شده است

۴۴ـ مجمع الخواص : صادقی کتابدار ، تبریز ۱۳۲۷ شمسی (تألیف در اوایل سدهٔ یازدهم ق)

۴۵ـ مجمع الفصحا : رضاقلی‌خان هدایت، ۶ جلد، چاپ‌دوم، تهران ۱۳۳۶ شمسی، تصحیح دکتر مظاهر مصفا (تألیف در ۱۲۸۲ ق)

۴۶ـ مرآت الخیال : امیر شیر علیخان لودی ، بمبئی ۱۳۲۴ قمری (تألیف در ۱۱۰۲)

۴۷ـ موادالتواریخ : حاج حسین نخجوانی ، تهران، ۱۳۴۳ شمسی

۴۸ـ میخانه : ملاعبدالنبی فخرالزمانی قزوینی، تصحیح احمد گلچین معانی ، تهران ، ۱۳۴۰ شمسی (تألیف در ۱۰۲۸ ق)

ن

۴۹- نامهٔ دانشوران : میرزا ابوالفضل ساوجی ، شیخ محمد مهدی عبدالرب آبادی ، میرزا حسن طالقانی و ملا عبدالوهاب قزوینی، هفت جلد (تألیف درزمان ناصرالدین شاه قاجار)

۵۰- نصرآبادی : میرزا محمد طاهر نصرآبادی اصفهانی، تهران ۱۳۱۷ شمسی (تألیف در ۱۰۸۳ تا ۱۱۱۲ ق)

۵۱- نفحات‌الانس : عبدالرحمن جامی، چاپ تهران، ۱۳۳۶ شمسی، تصحیح مهدی توحیدی‌پور (تألیف در سال ۸۸۳ ق)

۵۲- نگارستان دارا : عبدالرزاق دنبلی ، چاپ تبریز ، ۱۳۴۲ شمسی

ه

۵۳- هفت‌آسمان : مولوی آغا احمد علی احمد ، کلکته ، ۱۸۷۳ میلادی

۵۴- هفت اقلیم : امین‌احمدرازی ، ۳جلد ، چاپ‌تهران ، تصحیح جواد فاضل (تألیف در ۱۰۱۰ ق)

بنام خدا

از : آقای پروفسور بیگدلی

نظری گذرا به کتاب «دویست سخنور»

فن مادهٔ تاریخ نویسی از فنون مرکب و پرپیچ و خم و در عین حال بسیار ظریف و لطیف ادبیات شرق است که بعداز اسلام در آثار گویندگان عرب و عجم، ازآنجمله فارسی‌زبانان نیز آمده است و آبشخور این فن حساب ابجد جمل می باشد.

ماده تاریخ سازی در تثبیت نام و جاویدانه ساختن مقام شاعران و سخنوران به نوبهٔ خود سهم به‌سزائی داشته و دارد، بویژه برای آیندگان و تاریخ، نقش شایان توجهی را عهده‌دار است و برای زاد و بود، تا دیرگاهی درخور بهره‌برداری است.

تذکرةالشعرای منظوم ومنثور «دویست سخنور» محصول ذهن وحاصل طبع روان شاعر توانا و فاضل گرانقدر معاصر آذربایجان نظمی تبریزی می باشد که سزاوار است یکی ازگوهرهای گرانبهای گنجینهٔ ادبیات معاصر ایران شناخته شود و جا دارد که برای دوهزار شاعر و سخنور دیگر الگو و نمونه قرارگیرد و انشاالله که خود مؤلف توانا از عهدهٔ این کار، نیک برخواهند آمد.

تذکرهٔ دویست سخنور نظمی تمایز و ویژگیهائی دارد که شأن فن ماده تاریخ‌نگاری را بالا می‌برد و همگان پسند می‌نماید. مؤلف چیره زبان توانسته است در اندک سخن، معانی بسیار گفته و از لحاظ فرم و مضمون اثری ارزنده و سودمند تقدیم عالم علم و ادب نماید و حقیقتاً در این کار موفق بوده و دقیق‌ترین تاریخ وفات شعرا را آورده است.

مؤلف برای جاودانه نمودن نام‌گویندگان و استادان سخن، در چند بیتی مناسب حال و احوال وخصوصیات آن نویسنده ومشخصات بارز فکری آن شاعر، نام وی را به ابدیت پیوند داده و در ضمن، در یك مصراع و یا چند مصراع مادهٔ تاریخ وفات شاعر را ساخته است و راستی که چه زیبا ساخته است! مثلاً تاریخ وفات لطفعلی بیگ آذر بیگدلی را در هشت مصراع ساخته و در هر مصراع رقم به دست آمده برابر ۱۱۹۵ می‌باشد که سال وفات شاعر بوده است و این کار خود استادی ومهارت فوق‌العاده‌ای را الزام می‌نماید. به جرأت می‌توان گفت که مؤلف درانتخاب اشعارشعرائی که نامشان دراین کتاب ذکرشده اگرچه چند بیتی هم باشد بهترین و زیباترین و پرمضمون‌ترین آنها را برگزیده و راستی که حسن سلیقه و ذوق نشان داده است. مؤلف باهنر، ابتکاری به‌کار برده‌که تاکنون هیچکدام از ماده تاریخ‌نویسان سلف به‌کارنبرده‌اند وآن اینکه برای بعضی ازشعرا ماده تاریخ شمسی وقمری ساخته وپرداخته است، مثلاً درساختن ماده‌تاریخ وفات عارف‌قزوینی:

(عارف دانندهٔ نیکو سخن) (مردلیکن نام‌نیکش زنده‌است)

۱۳۱۲ ش

۱۳۵۲ ق

تاکنون چنین هنرنمائی ازعهدهٔ‌کسی برنیامده است وگاهی قدم فراتر نهاده مصراعی می‌نویسد که لفظاً و معناً تاریخ می‌باشد، یکی ازآنها ماده تاریخ مشرب

عامری است که در آخر قطعه‌ای چنین گفته است :

سال وی جستم ز «نظمی» با دوطرز آنچه نیکو داند ارباب کمال

گفت در فوتش ز هجرت رفته بود (یکهزار و یکصد و هشتاد سال)

۱۱۸۰ ق

نظمی حتی در کلمه یا جملهٔ یا مصراعی که حاوی ماده تاریخ شاعر منظور است به خوبی از عهده برآمده که صفت ممیّزهٔ آن شخص را نیز بگنجاند مثلاً : تاریخ وفات شیخ بهائی عاملی را در یك قطعه چنین سروده است :

چو کامل بود شیخ اندر فضیلت بود تاریخ او : (یك شیخ کامل)

۱۰۳۱ ق

یا تاریخ وفات حافظ شیرازی : (اولین عندلیب شیرازی) = ۷۹۱ ق یا خیام: (حکیم وبزرگوار) = ۵۲۰ق یا مرحوم علی‌اکبر دهخدا: (دهخدا شاه‌جهان فرهنگ) = ۱۳۳۴ ش یا عطار : (وه قدوهٔ دهر بود عطار) = ۶۲۷ ق یا شیخ محمود شبستری : (آه از آن واقف اسرار آه) = ۷۲۰ ق یا فردوسی بزرگ : (فردوسی دانا) = ۴۱۶ ق والخ که هنر این ماده تاریخها پاسخگوی شخصیت خود آن شاعر وگوینده نیز می‌باشد وکاملاً حسب‌الحال گفته شده است .

ما به‌قضاوت عادلانه و قدردانی ازگذشتگان مؤلف اثر نیز ارزش بسیاری قائل هستیم . وی درجائی می‌گوید : « قا آنی شاعر قصیده سراست و در سرودن قصیده قدرت و مهارتی عظیم دارد ، چنانکه بعداز صائب تبریزی می‌توان او را معروفترین شاعر قصیده سرای ایران از دورهٔ صفویه تا اواخر قاجاریه دانست » این یك داوری عادلانه و منصفانه است که مورد تائید صاحب‌نظران می‌باشد ، یا اینکه ناصرالدین‌شاه را یك پادشاه شعر وادب دوست می‌خواند و اورا «شهریاری

شعرشناس وشاعر دوست می‌نامد» واین قدردانی ازگذشتگان ازصفت جوانمردانه و دانشمندانهٔ ایشان است . ما برای مؤلف این اثر ارزشمند آرزوی تندرستی و عمر دراز نموده و آرزومندیم که این شیوهٔ پسندیده را دربارهٔ دوهزار سخنگو مبذول دارند .

تهران - هفدهم خرداد ۱۳۶۳

غلامحسین بیگدلی

از : آقای دکتر ناصر بقائی

به نام سخن در زبان آفرین

تذکرهٔ «دویست سخنور» پاسخی تواند بود به کوته بینانی که چون می خواهند ادب کهن ما را به مسخره بگیرند ماده تاریخ سازی را به عنوان مظهر تباهی آن به رخ می کشند و سره و ناسره را به باد ناسزا می گیرند.

شاید از یك دیدگاه به اینان بتوان حق داد، چرا که متوسط بودن در هنر و از آن جمله در شعر، به‌ویژه در شعر فارسی نه‌تنها جایز نیست بلکه موجب شکست بازار شعر و هنر خواهد بود ولی خرده‌گیران حافظ را نیز به سختی می‌پذیرند و شعر کهن را دربست به یك‌سو می نهند. ماده تاریخ به‌علت ارزش اضافی خود اگر چه فاقد ارزش ذوقی و هنری وحتی نادرست از آب درآمده باشد برخلاف دیگر اقسام شعر تا دیرگاهان پای برجا می‌ماند.

ماده تاریخ سرائی از هرشاعری اگرچه فحل وچیره زبان، ساخته نیست و از نامداران شعرا نیزکم نیستند آنان‌که سرافکنده از این میدان بازگشته‌اند چه رسد به خامانی ره نرفته‌که شاعری را شعربافی پنداشته‌اند.

دامنهٔ این صناعت به عبارات غیرشعری نیز کشیده است چنانکه در نثر و

تداول عامه نیز ماده تاریخ بسیار است که هر چند در قالب شعر نیامده‌اند ولی پیشامدی تاریخی و یا گوشه‌ای از حیات اجتماعی را نقل می‌کنند و چه بسا که از دیدگاهی دیگر به توجیه رویدادها می‌پردازند چنانکه مادهٔ تاریخ کشتن نادر شاه در جملهٔ «بدرك رفت ندر» سال واقعهٔ «۱۱۶۰» را در بر دارد. نتیجه این که شعر و ماده تاریخ باهم پیوند بنیادی ندارند زیرا در شعر هر مضمونی اعم از ماده تاریخ و غیر آن تواند آمد و همان گونه که در اشعار دیگر، نیك و بد توان یافت در ماده تاریخ نیز زشت و زیبا باهم آمده است. در اینجا از ذکر یك نکته ناگزیر است: برخی از ماده تاریخها در زیبایی و دل‌انگیزی و استحکام با کاخی کهن پهلو می‌زنند. ملك‌الشعرای صبا در تاریخ اتمام بنای مدرسهٔ «**ابراهیمیه**» کرمان قصیده‌ای ساخته که در کتیبهٔ بالای دیوارهای زیبای کاشی مدرسه نقش بسته است و در آن بیتی و ماده تاریخی پرداخته که نام بانی مدرسه و مزرعه و قناتی که بر آن وقف شده در مصراعی زیبا آمده است:

زد صبا نیز از پی تاریخ این و آن رقم **(سلسبیل از جود ابراهیم در جنت سبیل)**

۱۲۳۱ ق

که کلمهٔ (این) در مصراع اول اشاره به مدرسه و (آن) اشاره به موقوفهٔ مدرسه و سلسبیل نام قنات و مزرعهٔ وقفی است و در اصل نام چشمه‌ای است که در بهشت جاری است، جنت کنایه از مدرسه است که با وجود کوچکی نسبی محوطه از حیث صفا و دل‌انگیزی و هنرپردازی کم نظیر است، موضوع ماده تاریخ نیز در کمال زیبایی است و کوچکترین تکلفی در پرداخت آن به چشم و گوش نمی‌خورد.

در این زمینه، کار پربار نظمی در تألیف «دویست سخنور» شأنی خاص دارد شرحی موجز دربارهٔ هر شاعر که در مجموع، بخش عمده‌ای از تاریخ شعر فارسی را شامل است همراه با پانویسهای مأخذی سودمند، ابیاتی مناسب حال و ماده تاریخی،

گاه چنان متبلور که آدمی را در تلفیق زیبایی و سودمندی که در فراوردن این اثر به‌کار رفته است به‌حیرت وامیدارد. دراین روزگار عسرت، کاری به‌این دشواری و بی‌پاداشی درپیش گرفتن، نشان غنای طبع و سلامت ذوق و شدت شوق و دلبستگی به تاریخ ادب و فرهنگ این مملکت است که درکمتر جایی مگر آذربایجان آن را به این روشنی و جلا می‌توان یافت.

جامعیت پیشگفتار مؤلف و زندگینامهٔ او که به‌قلم توانای دوست شاعر، آقای دکتر محمود پدیده نگارش یافته‌است مرا ازهرگونه افزایش و کاهشی بی‌نیازمی‌دارد.

تبریز - بیست‌وچهارم تیرماه ۱۳۵۵

ناصر بقائی

از : شادروان استاد محمد امین ادیب طوسی متخلص به « طوسی »

« نظمی » ای شاعر ، ای ادیب هنرور
خواندم من آن کتاب نغز ، سراسر

الحق با این دویست شاعر نامی
رشته کشیدی دویست دانهٔ گوهر

هرچند انجام یافته‌ست به « یغما »
نیکو آغاز گشته است ز « آذر »

خواهی با این دویست مرد سخن سنج
ملک سخن‌آوری به چنگ خود اندر

نیکو آراستی به مادهٔ تاریخ
سال وفات دویست نخبه ، به دفتر

گفتی تاریخ فوت جملهٔ ایشان
با سخن دلنشین و طبع توانگر

گاه فتاده به جمع و تفریقت کار
گاه بهر یک جدا کشیدی مسطر

گاهی تاریخ را به تعمیه گفتی
گاهی پوشیده در کنایه و مضمر

گاهی با نام و گاه گفتی بی نام
گاه یکی شد درون و گاه یکی در

خوردم افسوس، از میان ز چه رورفت
حق فزون از هزار شاعر دیگر ؟

خاصه سخن‌پروران که تیغ سخنشان
لشکر از باختر کشیده به خاور

گویم : شاید نیوفتاده به دست
سابقهٔ حال شاعران فزون‌تر

یا شده نام کتاب مانع تحقیق
نام کتاب است چون به سال برابر

مابقی شاعران ندیده گرفتی
از نظرت دور ماند «مظهر» و «منظر»

« نظمی » ازآن شمه‌ای ز فضل توگفتم
بو که کنم خدمتی به قدر مقدر

ورنه در این چامه‌کی مدیح توگنجد ؟
فضل تو دریاست، وصف بنده چو فرغر

تحفهٔ «طوسی» است اگر از او بپذیری
گرچه سخن مختصر سرود و محقر

فضل وکمال تو بیش‌از این بود ، آری
من ز هزاران یکی نگفته‌ام ایدر

از: آقای دکتر محمود پدیده

بسمه تعالی

گفتار کوتاهی در پیرامون تذکرهٔ «دویست سخنور»

درروزگار ما که هرروز صدها اثر گوناگون ازنویسندگان و سرایندگان مختلف، به‌منصهٔ ظهورمی‌رسند ومانند اخگری، لحظه‌ای می‌درخشندومحومیگردند وثبات و بقائی ندارند، اثری جاودانی وسرمدی از خود به‌یادگار گذاشتن، اثری که برای هربیننده و خواننده‌ای تازگی داشته باشد و بتواند درمیان این همه‌آثار نظمی ونثری جلوه کندکاری است مشکل. امکان دارد که عنوان نوشته‌ای توأم‌با کلمه جاودان باشد، ولی زمان است که گذشت‌آن، بر ثبات وزوالش صحه خواهد گذاشت. گلستان وبوستان سعدی، بدون هیچگونه‌آرایش وپیرایش، به ارباب فضل و ادب ارائه شده است وچنان در دل صاحبدلان راه یافته که تا دنیاست شهرت‌آنها باقی خواهد بود.

همچنین کتاب کلیله ودمنه که می‌توان گفت: علاوه برمحسنات ادبی، بهترین کتاب جامعه شناسی می‌باشد که اززبان بی‌زبانان‌برای زباندارران نوشته شده‌است. اگرچه برخی ازلغاتش به‌علت انحطاط ادبی که روز به‌روز قوس نزولی می‌پیماید، برای بعضی ها قابل هضم نیست. ولی بکارت مطلب و اصالت مضمون آن هرگز به کهنگی نمی گراید. کتاب ارزنده ای که مورد بحث ماست همین تذکرهٔ «دویست سخنور» یا به عبارت دیگر تراجم نظمی و نثری دویست گوینده

می باشد که از طبع لطیف وقلم شیوای شاعر و فاضل گرانقدر ، علی نظمی تراوش کرده است .

ارزش ادبی وهنری محتویات وسبك وسلیقه تازه‌ای که دراین تذکره مشاهده می‌شود، ستودنی است. مؤلف درنگارش این تذکره که قطعاً ابتکاری است ، شیوهٔ بخصوصی بکار گرفته است. یعنی درشرح‌حال هرشاعری ، نخست به‌سرودن چندبیت شعرمی‌پردازد ودربیت‌آخر، ماده تاریخ زیبائی می‌آورد . سپس با مراجعه به منابع ومأخذ معتبر، شرح حال شاعر مورد نظررا به‌صورتی مفید ومختصرباز گو می کند . بدیهی است که استخراج‌وتحقیق وتطبیق احوال وآثاردویست نفر گوینده، ازتاریخ وتذکره هائی که درغالب‌آنها اختلاف‌آراء می‌باشد کاری است بس مشکل ، که با ذوق و حوصله هرکسی وفق نمی‌دهد . ولی می‌توان گفت : در این راه توفیق رفیق مؤلف بوده که به‌خوبی ازعهده برآمده است .

وی علاوه بردقت وپژوهش گسترده‌ای که دراستخراج شرح‌حال‌شعرا به‌عمل آورده ، در سرودن اشعار ، بـه ویژه ماده تاریخ ها که‌مشکلترین قسمت شعر است قدرت ومهارت شگفت‌انگیزی به خرج داده است. بعضی اشعار چند تاریخ دارد و برخی هرمصراعش تاریخ است !

با اینکه درزمان صفویه وقاجـاریه نیز، شعرائی از قبیل سُعیدای گیلانی و محتشم کاشانی و ناطق اصفهانی ، ازاین چیره دستی‌ها کرده‌اند، اما امتیاز نظمی در اینجاست که آنها بـرای چند نفری این کار را کرده انـد ولی قهرمان داستان ما برای ۲۰۰ نفر. دربعضی ماده‌تاریخ‌ها روزوماه‌وسال وفات‌شاعر را دریك‌جمله یامصراع گنجانیده است.تاریخ وفات شادروان‌پژمان‌بختیاری‌را درقطعه‌ای چنین گفته است :

جستم چو ز روز و ماه وسال مرگش گفتند کـه : (شنبه دوم‌آذرمه)

۱۳۵۳ ش

دربرخی ، قدم فراتر نهاده مصراعی می‌نویسد که لفظا ومعنا تاریخ می‌شود ! ودراین هنگام است که ساحرانه‌سخن می‌راند وخواننده‌را سخت به‌شگفت‌می‌آورد. تاریخ وفات مشرب‌عامری‌را که از شعرای دوره افشاریه بوده و نادر به‌چشمش میل کشید، درقطعه‌ای چنین گفته است :

سال وی جستم ز « نظمی» با دو طرز   آنچه نیکو داند ارباب کمال
گفت: در فوتش ز هجرت رفته بود   (یکهزار و یکصد و هشتاد سال)
۱۱۸۰

حتی جملهٔ « دویست سخنور » که نام این تذکره می باشد با حساب جمل ۱۳۹۶ می‌شود که تاریخ تألیف است ! آری بطور کلی می‌توان گفت : نظمی در پیمودن این راه پرپیچ وخم که درهر گامی صد ناکامی نهفته است چنان داد سخن داده وحق مطلب ادا کرده که فوق‌آن متصور نمی‌باشد .

بر حدیث تو و حسن تو نیفزاید کس
حد همین است سخندانی و زیبائی را

مختصری از زندگینامهٔ مولف

علی نظمی فرزند حسین به‌سال ۱۳۰۶ خورشیدی در تبریز دیده به جهان گشود . پدرش ازشکارچیان زبردست تبریز بود که درآغازشاعری نظمی‌در گذشت. نظمی درقطعهٔ مفصلی به‌ذوق پدرش اشاره کرده گوید :

یادآن عهد که من باپدرم   در یکی کلبهٔ بی روزن وتار
می نشستیم‌وسخن‌می گفتیم   من‌زشعر، او زفن وفوت‌شکار
یاراو بودیکی کهنه تفنگ   یار من دفتر ودیوان بهار

نظمی درسال ۱۳۲۴ ازدواج می کند ولی پس از ۶ سال حباله نکاح می گسلد و به‌متارکه می‌انجامد ، ازهمسر **قبلی** دوپسر دارد که یکی از نعمت گوش و زبان، یعنی‌شنوائی و گویائی که ازبزرگترین نعمت‌های الهی است محروم میباشد. تنها بار گرانباری که توانسته بر دوش این رادمرد صبور ، سنگینی کند همانا محرومیت این پسرزبان‌بسته است ، ودر غزلی ، با همه بردباری این ناراحتی را ظاهر می‌سازد :

آخر چرا نمی شنود ناله های من

گر گوش‌چرخ‌چون‌پسرم‌نیست کرهنوز؟

پس از۳ سال با دختری عقد همسری می‌بندد که هفت فرزند نیز نتیجه‌این ازدواجند وجمعاً ۹ فرزند دارد ، پنج دختروچهار پسر.

بااینکه از لحاظ معاش به علت کثرت اولاد چندان وسعتی درزندگی ندارد ولی‌با کمال متانت وآبرومندی، روزگارمی گذراند ولب به‌شکایت نمی آلاید.همیشه خنده بر لبهایش نقش می‌بندد و چنان بشاشت چهره وفراغت خاطر از خود نشان می‌دهد که کسی‌رابرما فی‌الضمیرش راه‌نیست، سخنش به‌مناعت طبعش گواهی‌میدهد:

« نظمی » درکس را نزند از سرحاجت

پیوسته به رویش در احسان تو باز است

و اگر احیاناً شکایتی هم ازروزگار داشته باشد توأم با هزل و طنزاست تا احساس و عاطفه خواننده را جریحه‌دار وملول نسازد :

بسکه اولاد بیشتر دارم　　برسرسفره تلته[1] باران‌است

۱ـ تلته : در زبان ترکی ترید راگویند

تحصیلات مؤلف :

ازآنجا که پدر نظمی، از علم وادب بهره‌ای وازفضیلت نصیبی نداشت پسرش را نیز در کودکی از تحصیل ممانعت می کند. بطوریکه نظمی تا ۱۸ سالگی عامی وامی محض بود . در۱۹ سالگی هوای تحصیل به‌سرش می‌زند ودر کلاسهای شبانه ثبت‌نام می کند. پس ازاخذ گواهی‌نامه ششم ابتدائی به‌فراگیری صرف و نحو و خواندن کتب قدیمه ازقبیل : گلستان سعدی‌و کلیله ودمنه ومقامات‌حمیدی وتاریخ معجم که ازمهمترین متون ادبی می‌باشند گرایش‌پیدا می کند . ومدت ۶ سال، ادب عرب را ازاساتید می‌آموزد .

درهمان ایام که مشغول تحصیل و مطالعه بـود گهگاهی نیز به‌طبع آزمائی می‌پرداخت. درسال ۱۳۲۵ شمسی شعری ازوی دریکی‌ازجراید به‌چاپ می‌رسد که شاعر گمنام، یك مرتبه درمیان‌اهل فضل‌وادب جلوه گر می‌شود و به‌محفل ادیبان و نکته‌سنجان راه پیدا کرده ومانند واسطة‌العقد، درسلك شعرا و فضلا می‌پیوندد. از آنجا که نظمی درسبك وسیاق سهل گویان ممتنع‌پرداز می‌باشد . به‌ویژه تجانس و هم‌موجی عجیبی بااشعار سعدی شیرازی دارد ، موردتوجه خاص و عام قرار گرفته وبا قاطعیت میتوان گفت که این‌هم‌موجی و سنخیّت اومرهون ارادتی است که‌نسبت به‌سعدی دارد. السنخیة علة الانضمام .

وی دربعضی اشعار که به‌استقبال رفته به‌خوبی ازعهده برآمده وموفق‌است . کسانی که‌آشنائی‌کامل بااشعار نظمی ندارند شاید این تعریف را حمل بردوستی و ارادت اینجانب کرده باشند. ولی‌پس ازمراجعه به‌دیوانش« **هفت شهر** »که به‌زیور طبـع آراسته شده و دردسترس همگان قرار دارد تصدیق خواهند کرد که : در این

گفتار راه اغراق وغلوّ پیموده نشده است ،

ترکیبات نو وتعبیرات پخته ومضامین بدیع محتوای دیوان نظمی راتشکیل میدهد «هفت شهر» که هفت شهر عشق را پیموده است بـرای عاشقان بیدل ، راه عشق وعاشقی نشان میدهد .

این شاعر، درانواع شعر، طبع آزمائی می کندوهمه‌فن حریف است و میتوان گفت : درهرفن ، مردی است یك فن . به‌قول منوچهری :

خجسته ذو فنونی ، رهنمونـی   که درهرفن بودچون مردیك‌فن

ویا به‌مصداق گفته‌متنبی که زبان حال اوست :

اللیل والخیل‌والبیداء لتعرفنی   والطعن والضرب‌والقرطاس‌والقلم

خصوصیات مؤلف :

نظمی ، علاوه بـر اینکه دارای فضیلت ادبی و محسنات شعری است، حسن معاشرت وسجایای اخلاقی وی نیز ستودنی است . این مرد بی‌آلایش چنان در دل دوستان وآشنایانش راه یافته که برهمهٔ دلها حکومت می‌راند .

صفای دل وپاکی‌ضمیر وصداقت ودوستی بی‌ریا همه وهمه بارقه‌ای است که همیشه درناصیهٔ او میدرخشد . جهانی مردی است که دید تیز بینش حدود و ثغور نمی‌شناسد ودینی که اورا درمحدوده زمان ومکان مقید دارد تبدیل به دین محبت شده که گوید :

به‌هرکاری زدم دست وندیدم   به‌عالم خوشتر ازکار محبت

قلبش چنان صیروره یافته که‌دیوبیرون رفته وفرشته به‌جایش نشسته است. باوجود گرفتاریهای روزمرهٔ زندگی ، هرگز دیده نشده است که خللی بـر اراده

آهنین وخلل ناپذیرش راه یابد و گرهی برابرو وچینی برجبین بیفکند. اگر کسی اشعار اورا بخواند، بدون اینکه خودش را ببیند، تصورمی کند که این اشعار نغز که دارای لطف وذوق وشور وحال بی‌نهایت می‌باشد، از آن‌جوانی است که سر بر آستان معشوقه می‌ساید وشعر می‌سراید:

عمر دراز

این گردش چشمان‌تو یا غایت نازاست؟
وین سلسلهٔ زلف تو یا عمر دراز است؟

مردیم ز نازت، پس از این چارهٔ دلها
با عشوهٔ تو عشوه و با ناز تو ناز است

محمود به افسانه نشد شیفتهٔ عشق
این معجزهٔ حسن دلاویز ایاز است

تنها نگه او دل ما را نفریبد
چشم همه خوبان جهان شعبده باز است

رازی که از آن هیچکس آگاه نباشد
در سینهٔ ما جوی که گنجینهٔ راز است

گفتم که: سرزلف تو روزی به کف آرم
گفتا که: امید توعجب دور ودراز است

«نظمی» درکس را نزند ازسرحاجت
پیوسته به‌رویش در احسان تو باز است

تبریز ـ سوم فروردین ماه ۱۳۵۵
محمود پدیده

بنام خداوند جان و خرد

پیشگفتار

تذکره نویسی در ایران :

تذکره نویسی درادبیات عرب ، گویا: ازچندین قرن پیش معمول بود. ولی درمیان فارسی زبانان از اوائل سدهٔ ششم هجری به‌کار گرفته شده و سخن سنجان و نویسندگان، درصدد گردآوری شعر شاعران و نوشتن شرح حال ایشان برآمده‌اند.

اگرچه منظوراصلی این نویسندگان، نخست تذکره نویسی نبوده ، بلکه‌در ضمن نوشتن مطالب تاریخی واجتماعی خود به ترجمهٔ احوال بعضی از گویندگان پرداخته و شعر آنان را بعنوان شاهد و ارسال المثل آورده‌اند . ولی می‌توان گفت: همان شاهدها و ارسال المثل هاست که امروز ما را ازچگونگی احوال بسیاری از شاعران گذشته آگاه می‌سازد .

ازجملهٔ قدیمترین کتابهائی که درآنها به‌ذکراحوال شاعران برمی‌خوریم، گذشته ازتاریخها وظفرنامه‌ها کتاب **چهار مقالهٔ** نظامی عروضی سمرقندی تألیف‌در سال ۵۵۰ ھ و کتاب **راحة الصدور** ابوبکر نجم الدین محمد راوندی تألیف درسال

۵۹۹ ﻫ و کتاب **المعجم** شمس الدین محمد قیس رازی تألیف درسال ۶۱۷ ﻫ رامیتوان نام برد.

این سه کتاب ازنظر قدمت و صحت تاریخی ودارا بودن به‌شعر وشرح حال بعضی ازشاعران، ازتذکره‌های قدیم زبان فارسی به شمار می‌روند که امروز نیز درادبیات‌ایران، ارزش واعتبار فراوان دارند. ازاینها که می گذریم، کتاب بزرگ **لباب الالباب** است که به‌تفصیل درترجمه حال شاعران پارسی گو نگارش یافته و بهترین‌ومعتبرترین‌تذکره گوینده گان فارسی‌زبان، ازقدیمترین‌دوره‌های شعرفارسی پس از اسلام تاآغاز سدهٔ هفتم هجری می‌باشد.

تذکرهٔ لباب‌الالباب تألیف‌نورالدین محمد عوفی، درسال ۶۱۸هجری‌قمری تألیف شده وترجمهٔ تمام سخنوران پس ازاسلام تازمان مؤلف را دربر دارد، و از دیرباز مأخذ وسند معتبرنویسنده گان و پژوهشگران بوده است. بطوریکه میتوان گفت: همهٔ تذکره نویسان ازاین کتاب استفاده کرده‌اند.

پس ازتألیف لباب الالباب، فن تذکره نویسی درایران مرسوم شد وبسیاری‌از شاعران و نویسنده گان، به‌تألیف وترتیب تذکره‌ها و جنگ ها همت گماشتند و گنجینه های گرانبهائی از خود به‌یادگار گذاشتند که اکنون شماره‌آنها از پانصد جلد تجاوز می کند.

برای‌آشنائی بیشتر با سبك وسلیقهٔ این تذکره ها باید به کتاب «**تاریخ تذکره‌های فارسی**» در دوجلد نوشته شاعر و نویسنده و پژوهشگرتوانای معاصر آقای‌احمد گلچین معانی‌مراجعه کرد. گلچین معانی، درتألیف‌این کتاب به‌زحمتهای زیادی متحمل شده وسبك وسلیقهٔ همهٔ تذکره‌هائی راکه تاکنون ترتیب یافته اعم ازخطی وچاپی با نام مؤلف وتاریخ تألیف‌آنها بازگو کرده است.

تقلید تذکره نویسان

متأسفانه سلیقه اکثر تذکره نویسان ، در گزارش احوال شاعران، یکنواخت است . وبا اندك نقد و بررسی معلوم می‌شود که بیشتر آنان پابند تقلید و تبعیت بوده ودر تألیف خود هیچگونه تازگی وابتکار به‌کار نبسته‌اند ونوشته دیگران رابامختصر دستکاری در کتاب خودآورده و به‌نام تذکرهٔ تازه‌ای بمماتحویل داده‌اند! حتی افراط این تقلید گاهی به‌جائی رسیده که خنده‌آور است .

اینك ترجمهٔ بعضی از تذکره نویسان معروف را از نظر خوانندگان می گذرانیم تا حقیقت این مطلب کاملا روشن شود . شرح حال آصفی هروی را که یکی از غزلسرایان سدهٔ دهم هجری و از شاگردان عبدالرحمن جامی بوده است چنین نوشته‌اند :

۱ـ **روضة الصفا** : خواجه آصفی ، ولد خواجه نعمت‌الله قهستانی بود که‌چند گاه بوزارت سلطان سعید قیام می‌نمود و آنجناب بصفاءِ ذهن سلیم و ذکاءِ مستقیم از سایر شعراءِ روزگار وفضلاءِ رفیع مقدار امتیاز تمام داشت. گاهی درسایهٔ تربیت امیر نظام الدین علیشیر بسر برده احیاناً همت برملازمت بدیع‌الزمان میرزا میگماشت...

۲ـ **تحفهٔ سامی** : مولانا آصفی چون پدرش مدتی مدید وزیر سلطان‌ابوسعید میرزا بود، آصفی تخلص کرد واو بصفای ذهن سلیم وذکای مستقیم از سایر شعرای روزگار وفضلای عالیمقدار امتیاز تمام داشت و برعنائی وخودآرائی علم نزاکت می‌افراشت ...

۳ـ **هفت اقلیم** : آصفی ، ولد خواجه نعمت‌الله است که چندگاه بوزارت سلطان ابوسعید قیام می‌نمود ومشارالیه بصفای ذهن سلیم وذکای طبع مستقیم‌اتصاف

داشته، گاهی درسایهٔ امیرنظام الدین علیشیر به‌سر می‌برد و گاهی همت بر ملازمت بدیع‌الزمان میرزا میگماشت...

این شرح‌حال درچند کتاب به‌همین صورت آمده و اگر همهٔ آنها را ارائه نمی‌دهم از بیم درازشدن‌سخن است، ولی درمیان این مقلدان لفظ‌باز وصنعت‌پرداز کسانی را هم می‌شناسیم که نه‌تنها شیفتهٔ تقلید ولفظ‌بازی نبوده‌اند بلکه در گزارش احوال گویندگان، شیوهٔ زیرپا افتاده «فلان ازفصحای آن دیاراست و این یک‌بیت ازویادگاراست» را دورانداخته وبه‌تحقیق وتتبع دامنه‌داری پرداخته‌اند تااطلاعات گسترده‌ای برای نویسندگان وپژوهشگران آینده باقی گذاشته‌اند.

مرحوم رضا قلی‌خان هدایت و شمس الدین سامی و از متأخرین استاد بدیع‌الزمان فروزانفر، واستاد علی‌اکبردهخدا ازآن گروه بوده‌اند که تا نامی از ادبیات ایران هست نام وآثارایشان گرامی وپایدارخواهد بود.

مبالغه وگزافگوئی تذکره‌نویسان:

گروهی ازتذکره نویسان، درترجمه احوال شعرا از مبالغه وگزافگوئی نیز بی‌پروا بودند وبرای اینکه شاعرمورد نظرخودرا بزرگ جلوه دهند ویامقام علمی واخلاقی اورا بالا ببرند یک داستان شگفت‌انگیز ومبالغه‌آمیز هم برای وی دست وپا کرده‌اند که باندك تأمل، ساختگی آن آشکار می‌شود. چند نمونه:

۱ـ غیاث‌الدین خوندمیر درجلد سوم **حبیب السیر** وهمچنین در **خلاصة‌الاخبار** می‌نویسد:

«... واز شعرای زمان شاه شجاع، یکی خواجه عماد کرمانی است وآن جناب، شیخ خانقاه دار بوده است و شاه شجاع نسبت به او اعتقادی‌عظیم داشت.

گویند که: خواجه عماد هر گاه نماز گزاردی گربهٔ او شرط متابعت به‌جا آوردی و شاه شجاع این معنی را به کرامت حمل می‌فرمود و پیوسته به‌قدم اخلاص، ملازمت آن جناب می‌نمود!» درصورتی که گربه یکی از حیوانات کم فهم و بسیار بی وفاست واز اوچنین عملی موافق خرد نیست.

عجب‌تر اینکه‌داستان دروغ گربه‌رقصانی پس‌ازنوشتهٔ حبیب‌السّیر دربسیاری ازتذکره‌های فارسی راه یافته است.

۲ـ دولتشاه سمرقندی درشرح‌حال اسدی طوسی می‌نویسد:

«نقل است که چون فردوسی ازغزنین فرار کرد وبه‌طوس آمد و ازطوس به‌رستمدار افتاد بعد ازمدتی که ازرستمدار وطالقان مراجعت کرده به‌وطن مألوف آمد درآن حین چون وفاتش نزدیك شد، اسدی را طلب کرد و گفت:

ای استاد وقت رحیل دررسید وازنظم شاهنامه قلیلی مانده است، می‌ترسم که چون من رحلت کنم کسی را قوت‌آن نباشد که باقی شاهنامه را به‌قید نظم درآورد، استاد گفت:

ای فرزند غمگین مباش که اگرحیات باشد بعد ازتو من‌این شغل‌را به‌اتمام رسانم. فردوسی گفت: ای استاد توپیری مشکل که این کار برآید و کفایت شود. اسدی گفت: انشاءالله تعالی شود.

واز پیش فردوسی بیرون شد وآن شب وآن‌روز تا نماز دیگر چهار هزار بیت باقی شاهنامه بگفت ...!» کسانی که‌طبع شعردارند واز فنون مختلفهٔ آن آگاهند خوب می‌دانند که سرودن چهار هزاربیت شعر که هم‌سطح اشعار شاهنامه باشد در عرض یك شبانه روز محال است وبه‌قول استادمعظم دکترذبیح‌الله صفا «این‌افسانه بی‌سروبن را معلوم نیست دولتشاه از کجاآورده است؟»

۳ـ همچنین دولتشاه درترجمهٔ حال سیدحسن غزنوی متوفی سال ۵۵۶ ﻫ

آورده است :

«گویند که سیدحسن درغزنین وعظ می گفت ، هفتاد هزار کس درپای منبر او جمع شدند !» اولا وسعت مجلس سیدحسن چقدر بود وثانیاً غزنین درآن زمان چند هزارنفرجمعیت داشت که هفتاد هزارنفر ازمردان آن درپای منبرحاضرشوند؟

ازاین نوع داستانها که دروغ ازقیافهٔ آنها آشکار است در تذکره‌ها ، بویژه دولتشاه فراوان دیده می‌شود و مـی‌توان گفت: اغلب اینها ازدولتشاه به تذکره‌های دیگر رفته است .

تبعیض و تقصیر تذکره نویسان :

بدیهی است که ما امروزآنچه دربارهٔ احوال وآثارشاعران و نویسندگـان گذشته می‌دانیم یا به‌وسیلهٔ نوشتهٔ خودآنان ویا به‌وسیلهٔ تاریخ‌ها وتذکره‌هاست که دیگران نوشته‌اند .

گزارشی که شاعرونویسنده برای خود نوشته اگردست نخورده باشد،جای چون وچرا نیست وبا مطالعهٔآن می‌توان ازچگونگی احوال وآثاراوآگاه شد . ولی‌آنچه دیگران دربارهٔ او نوشته‌اند نمی‌توان قبول کرد که صددرصد درست‌است وافراط وتفریط درمیان نبوده است، چراکه گـروهی ازتذکره نویسان ما گرفتار این عیب بوده‌اند ، یعنی باکسی که دوستی و یا توقعی داشته‌انـد شرح حال زیبا و مفصلی نوشته وهنرهائی نیزازقبیل : خوشنویسی ونقاشی وموسیقی‌دانی وغیره برای وی تراشیده‌اند .

اما شاعری راکه نمی‌شناختند و یا شعرش را نمـی‌پسندیدند ، درحق او از نوشتن حقایق نیز کوتاهی ورزیده‌اند . مثلا لطفعلی بیگ‌آذر ۱۳صفحه ازآتشکده

را به‌شعر و شرح‌حال حاجی سلیمان صباحی بیدگلی که با وی رفاقت داشته اختصاص داده است و به آن نیز اکتفاء نکرده می‌نویسد:

«آنچه تاحال ازافکار ابکار او دیده منتخب و نوشته می‌شود، بعد ازاین هم آنچه ازطبع وقادش بتراود ملحق به‌این کتاب خواهد شد»

اما وقتی که به‌ترجمهٔ فخرالدین اسعد گرگانی بزرگترین داستانسرای سدهٔ پنجم هجری می‌رسد با کمال بی‌رغبتی می‌نویسد: «فخر الدین اسعد از فصحای آن دیاراست واین دوشعر ازو یادگاراست ...»

و محمد مظفرحسین، مؤلف تذکرهٔ **روز روشن**، قدم فراتر نهاده شرح‌حال آصفی هروی را که قبلا به‌گزارش احوالش اشاره شد، در ۶ کلمه خلاصه کرده گوید: «آصفی هروی، این مطلع ازوی مروی‌است...» همچنین امیرعلیشیر نوائی، شرح‌حال فغانی شیرازی، بهترین غزلسرای سدهٔ دهم‌هجری را در **مجالس‌النفائس** چنین نقل کرده است:

«فغانی هم ازشیرازاست ازوست ...» باری کسانی که‌باتذکره‌های فارسی سر وکار دارند بهترمی‌دانند که درعالم تذکره نویسی آشفتگیها و بی‌بند و باری‌های گوناگون ازقبیل: تبعیض ونسبت شعر شاعری به‌شاعردیگر وانتساب یك قطعه شعر به‌دو یا چند شاعر واشتباه در نوشتن زمان زندگی ومحل تولد و تاریخ وفات و غیر آن کم‌نیست که‌بطور کلی باعث‌حیرانی‌وسر گردانی‌است‌و باوجوداین‌همه آشفتگیهای تاریخی وادبی، بازشناختن درست از نادرست‌کاری است بسیار مشکل. نگارنده‌در ترتیب این اوراق که به‌نام تذکرهٔ «**دویست سخنور**» به‌پیشگاه شیفتگان شعر و ادب پارسی تقدیم می‌کند با همهٔ این آشفتگیها مواجه بود و دراین راه پر پیچ و خم تا چه‌اندازه توفیق رفیقش بوده تشخیص آن باصاحب‌نظران است.

سبب تألیف :

با اینکه اغلب اشعار نگارنده غزل است و از انواع شعر ، بیشتر به سرودن آن می‌پردازد . ولی از آغازجوانی وشاعری به‌مطالعهٔ تذکره‌های فارسی‌ودانستن احوال وآثار گویندگان این زبان علاقه‌ای وافی وذوقی کافی داشت . اما از اینکه دراکثرترجمه‌ها به‌یافتن زادگاه ومحل دفن و تاریخ مرگ شاعر مورد نظرخود موفق نمی‌شد رنج می‌برد .

چون ازفن ماده تاریخ نویسی که یکی ازفنون مشکلهٔ شعر فارسی است پر بی‌بهره نبود. دراواخرسال ۱۳۵۰ خورشیدی‌تصمیم گرفت که‌برای‌هریك ازشاعران پارسی گوی ازدست رفته ، قطعه شعری همراه با تاریخ مرگ بنویسد و ازمجموع آنها جنگی ترتیب دهد که درنوع خود ابتکاری است. چون سرودن شعر هرشاعر مستلزم‌آگاهی ازاحوال‌وآثاراو بود. ناگزیر به‌پژوهشهای دامنه‌داری در تاریخها وتذکره‌ها پرداخت‌تابرای نوشتن شعر وتاریخ اطلاعات گسترده‌ای در دست‌داشته باشد . درآن هنگام که سرگرم‌مطالعهٔ کتابهای لازم بود عده‌ای از شعرا و فضلای تبریز ازجمله شاعر گرانقدر مرحوم سلیمان‌امینی به‌تشویقش برخاستند که‌درضمن این نقد وبررسی‌ها شرح‌حال مختصری نیز برای هرشاعرنگارش دهد تا جنگ مزبور به‌نحوی گویاتر وجامعترصورت گیرد .

اگرچه‌پیشنهاد خوبی‌بود.ولی‌اومی‌دانست که بسیاری‌ازشاعران‌ونویسندگان انجام این تألیف را ازوی سزاوارترندوترتیب اینگونه کتابها قبائی است که‌برقامت آنان راست‌ترآید . اما ازشوقی که به انجام این خدمت فرهنگی و هنری داشت ، نسنجیده وعمق وغور این مهم ندانسته بپذیرفت . هرچند ازبیمایگی بیمناك‌بود واز

کمی اسباب می‌اندیشید وهمواره باخودمی گفت :

ای مگس عرصهٔ سیمرغ نه جولانگه تست
عرض خود می‌بری و زحمت ما میداری

بالاخره پس از تأمل بسیار ، دل به‌دریا زده و بابضاعت مزجات و اطلاعات ناقصی که دراین کارخطیر وپرزحمت داشت شروع به‌ترتیب این اوراق کرد وتاآنجا که فهم وفرصت اجازه می‌داد به‌تحقیق و تطبیق همت گماشت و روزها را در گوشهٔ کتابخانه‌ها به‌شب‌آورد وبرخی ازعمر گرانمایه را خرج نمود تا این تألیف ناقابل را که شامل شرح‌حال دویست‌تن از گویندگان بزرگ می‌باشدهدیهٔ پیشگاه ارباب فضل ودانش ساخت که امید است ازدیدنش روی ملال در نکشند و به‌چشم قبول درآن نگرند. بدیهی است که درانجام این‌کارطاقت فرسا هیچگونه چشم داشتی نداشت وهمهٔ امید وآرزویش آن بود که :

مگرصاحبدلی روزی به رحمت
کند در حق این مسکین دعائی

ازخوانندگان گرامی امیدواراست ازلغزشهائی که دراین اثرمشهود خواهد افتاد چشم پوشی فرمایند. چراکه گذشته‌از کم مایگی، به‌اغلب منابع نیزدسترس نداشته است. من‌الله التوفیق وعلیه التکلان .

تبریز – هفتم فروردین ماه ۱۳۵۵
علی نظمی

فن ماده تاریخ نویسی و تاریخ پیدایش آن

فن ماده‌تاریخ، یکی از ظریف‌ترین فنون شعراست کـه پس از اسلام در میان شعرا و فضلای عرب و عجم به کار گرفته شده است . این فن مربوط است به‌حساب حروف مقطعه «حساب ابجد یا جمل» که از زمانهای بسیار قدیم درمحاسبات نجومی مورد استفاده قرارمی گرفت .

دراین حساب برای هرحرف ازحروف ، عددی قائل شده و حساب جمل را تشکیل داده‌اند . بدین ترتیب :

ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ی	ك	ل	م	ن
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۲۰	۳۰	۴۰	۵۰
س	ع	ف	ص	ق	ر	ش	ت	ث	خ	ذ	ض	ظ	غ
۶۰	۷۰	۸۰	۹۰	۱۰۰	۲۰۰	۳۰۰	۴۰۰	۵۰۰	۶۰۰	۷۰۰	۸۰۰	۹۰۰	۱۰۰۰

چنـان که بـدر الدین محمد ابونصر فراهـی نیز در کتاب **نصاب الصبیان** گفته است :

یکان یکان شمر ابجد حروف تا حطی

چنانکـه از کلمن ، عشر عشرتا سعفص

پس آنگه ازقرشت تا ضظغ شمر صدصد

دل از حساب جمـل شد تمام مستخلص

ولی این حساب ازچه زمانی وضع شده وواضع آن که بوده است معلوم نیست .

ازفارسی زبانان نخستین شاعری که باحروف مقطعه[1] ابجد تاریخ گفته مسعود سعد سلمان است که در تفویض حکومت هندوستان به سیف الدوله محمود پسر ابراهیم سروده است :

چو روی چرخ شد از صبح چون صحیفهٔ سیم
ز قصر شاه مرا مژده داد باد نسیم
که عز منت محمود سیف دولت را
ابو المظفر سلطان معظم ابراهیم
فزود رتبت و حشمت بدولت عالی
چو کرد مملکت هند را بدو تسلیم
بنام فرخ او کرد خطبه در همه هند
نهاد بر سر اقبالش از شرف دیهیم
بسال پنجه از این پیش گفت بو ریحان
در آن کتاب که کرده است نام او تفهیم
که پادشاهی صاحبقران شود بجهان
چوسال هجرت بگذشت تی وسین و سه جیم

ت س سه ج
۴۰۰ ۶۰ ۹

۴۶۹

پس از آن ، انوری ابیوردی در تعریف و تاریخ عمارت مجد الدین ابوطالب ازبزرگان بلخ قصیده‌ای گفته که دارای ماده تاریخ است. این سه بیت از مطلع و

مقطع آن قصیده می‌باشد :

ای نمودار سپهر لاجورد	گشته ایمن چون سپهر از گرم و سرد
هم سپهر از رفعت سقفت خجل	هم بهشت از غیرت صحنت به درد
بوده در نرد و فرح نقشش بکام	تا (فرح) تاریخ این نقش است و (نرد)

فرح ۲۸۸ و نرد ۲۵۴ که مجموع آنها ۵۴۲ می‌شود

بنابر این می‌توان گفت : ماده تاریخ نویسی از اوائل سدهٔ پنجم هجری در میان گویندگان فارسی‌زبان معمول شده است . یکی از مهمترین محسنات ماده تاریخ این است که قابل تغییر و تبدیل نیست و ماده تاریخ هر واقعه، مبیّن و مترجم تاریخ صحیح آن واقعه است . به‌ویژه در واقعه ای که چندین تاریخ گفته شود مثلا تاریخ وفات سعدی را به‌عبارات مختلف گفته‌اند :

یکی پرسید سال فوت گفتم :	زخاصان بود از آن تاریخ شد **(خاص)**
	۶۹۱
سال ترحیل حضرت سعدی	جوی از **(کوچ سعدی شیراز)**
	۶۹۱
گلستان عین تصنیفات او شد	شدش تاریخ هم **(عین گلستان)**
	۶۹۱

که برابر بودن آنها گواه صحت تاریخ است .

شعرا درساختن ماده تاریخ مهارتهائی به‌خرج داده اند . بعضی به صورت معمّا گفته‌اند مانند تاریخ وفات شیخ بهائی که یکی از شعرای معاصرش درقطعه‌ای گفته است :

یک سخن گویم و جان می‌سوزد	بی بها **(شیخ بهاء الدین کو)**
	۱۰۳۱

یعنی از جمله (شیخ بهاء الدین کو) ۱۰۳۹ لفظ (بها) که ۸ است باید منها شود .

بعضی به‌طرز دیگری نوشته اند. یعنی‌ازیك‌جمله کلمه‌ای‌را موضوع کرده و لفظ دیگری را بر آن علاوه نموده‌اند و این طرز را جمع و خرج گویند . چنانکه تاریخ جلوس جعفرخان زند که پس از علیمراد خان به تخت سلطنت نشست حاج سلیمان صباحی بید گلی دراین قطعه گفته است :

قطعه

جهان چو بخت خدیو زمانه گشت جوان
قدم به تخت کیان زد خدایگان جهان
نهاد افسر جمشید بر سر افریدون
نشست بر سر تخت قباد نو شروان
علیمراد چورفت از جهان بحکم اجل
تراکه جان جهانی سپرد جان جهان
برای سال جلوس مبارك و میمون
که هست مبدأ تاریخ عشرت دوران
نوشت کلك صباحی ز (**قصر سلطانی**)
۵۵۰
(**علیمراد**)برونشد نشست(**جعفرخان**)
۳۵۵ ۱۰۰۴

اگرازجمله (**قصرسلطانی**) ۵۵۰ (**علیمراد**) را که۳۵۵ می‌باشدموضوع

کنیم و جعفر خان ۱۰۰۴ را بر آن علاوه نمائیم ۱۱۹۹ می‌شود که تاریخ جلوس جعفرخان زند است . ومصراع معروف فتحعلی‌خان صبا نیز به‌همین صورت‌است :

(زتخت آقا محمدخان شد وبنشست باباخان)

برخی جمله‌ای نوشته‌اند که لفظاً ومعناً هردوتاریخ است. فیضی دکنی تاریخ وفات غزالی مشهدی را درقطعه‌ای چنین گفته است :

عقل تاریخ وفاتش به دوطرز (**سنهٔ نهصد وهشتاد**) نوشت

۹۸۰ ﻫ

ولی این نوع ماده تاریخ که واقعاً شگفت‌انگیز است‌تاکنون دوفقره به‌نظر رسیده ونگارنده نیز تاریخ‌وفات حاجی سلیمان صباحی بیدگلی و مشرب عامری را دراین کتاب به‌همین صورت نوشته است .

درساختن ماده تاریخ قواعد ونکات زیررا درنظر باید گرفت :

۱ـ گوینده ماده تاریخ باید حروف نوشته‌شده را به‌حساب‌آورد. مثلارحمن واسمعیل رابدون الف وآخرعیسی‌وموسی را یا حساب کند .

۲ ـ در کلمهٔ‌الجنه والروضه وامثال اینها اگردرحال وقف است‌مانند: (دخل الجنه) بایدآخرالجنه ها حساب شود واگر اضافه شود مانند: (جنة‌الفردوس)باید آخرجنه را تاحساب کرد .

۳ـ حروف مشدد را یکی‌بایدحساب کرد . غیراز لفظ (الله) که همیشه با دو لام حساب می‌شود . حتی الفی را که در تلفظ آن هست گاهی یك حساب می کنند . به عبارت دیگر: کلمه الله را هم ۶۶ و هم ۶۷ می‌توان حساب کرد . همچنین کلمهٔ (الهی) راگاهی ۴۶ و گاهی ۴۷ حساب کرده‌اند .

۴ـ همزه والف دراول کلمات گاهی یك و گاهی دوحساب می‌شود مثلا(آب) راهم ۳ وهم ۴ می‌توان حساب کرد . همچنین همزه‌ای راکه درآخر کلمات به‌جای

(یا) نوشته می‌شود مانند:

نکوئی ودانائی درصورت لزوم یك شمرده‌اند.

۵ـ حرف تأویل «که» را هیچ وقت‌نباید داخل جمله ماده تاریخ کرد. مانند:

عزیزی پی‌نظم تاریخ گفت که: (**بادا بقای حیات شما**)

۸۸۱

جامی

به‌آئین دعا گفتا صباحی بهر تاریخش

که: (**یارب منزل هاتف بگلزارجنان بادا**)

۱۱۹۸

صباحی

تاریخ‌زیر را که ملاکاظم سبزواری دروفات استادش حاج ملاهادی سبزواری «اسرار» سروده خلاف قاعده است:

اسرار چو ازجهان به درشد از فرش بـه عرش ناله بر شد

تاریخ وفاتش ار بپرسند گویم (**که‌نمرده زنده‌ترشد**)

۱۲۸۹ ق

۶ـ ازچهار حرف مخصوص فارسی پ را «ب» وچ را «ج» و ژ را «ز» و گ را «ك» حساب می کنند.

تذکرهٔ

«دویست سخنور»

۱۳۹۶ ق

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

تاریخ وفات آذر بیگدلی

آذر که بـه دیـدهٔ فصیحان	سر بود ، به شعر ما سرآمد
۱۱۹۵	۱۱۹۵
زاتشکده‌اش چنـانکه دیدی	گشت از همه نامه ، وی سرآمد
۱۱۹۵	۱۱۹۵
ایدل ، بجفای چرخ بد مهر	ایـن عمر بسروران سرآمد
۱۱۹۵	۱۱۹۵
هر مصرع از این سه بیت، «نظمی»	تـاریـخ وفـات آذر آمد

۱ـ آذر : لطفعلی بیگ ، معروف به آذر بیگدلی، فرزند آقاخان بیگدلی، یکی از شعرای برجستهٔ دورهٔ زندیه است. وی در ربیع‌الاول سال ۱۱۲۳ هجری در اصفهان به‌دنیا آمد ، پس از گذرانیدن دورهٔ تحصیل درقم ، به‌خدمت عادل‌شاه ، ابراهیم شاه ، شاه اسماعیل و شاه سلیمان مشغول گردید ، ولی پس از مدت‌کمی از خدمت دیوانی کناره گرفت وگوشه‌نشینی اختیار کرد .

آذر مانند سایر شعرای اصفهان فنون شعر را از میر سیدعلی مشتاق فراگرفت.

این شاعر در انواع شعر مهارت داشت و یکی از کارهای مهم او تـألیف تذکرهٔ **«آتشکده»** می‌باشد که به نام کریمخان زند نوشته و در سال ۱۱۷۹ به‌پایان رسانیده است . در ایـن تذکره شرح حال بسیاری از شعرای ایران و هندوستان بطور اختصار ذکر شده است و به علت دقت بیشتر مؤلف ، از تذکره‌های معتبر زبان

فارسی شمرده می‌شود . منظومهٔ مثنوی «یوسف و زلیخا» یکی دیگر از آثار این شاعر تواناست . حاج سلیمان صباحی بیدگلی ، آقا محمد عاشق اصفهانی ، میرزا عبدالباقی طبیب اصفهانی و سید احمد هاتف اصفهانی از معاصران آذر بودند .

وفات او به سال یکهزار و یکصد و نود و پنج هجری قمری در قم اتفاق افتاد و همانجا به خاك سپردند :

از اوست :

مرا عجز و ترا بیداد دادند — بهرکس هرچه باید داد دادند
گران کردند گوش گل، پس آنگاه — به بلبل رخصت فریاد دادند

صبا زمن بحریفان زیردست آزار — بگوکه کارکنان فلك زبردستند

سفینة المحمود ج ۱ ص ۱۳۲ . تذکرهٔ اختر ص ۱۶ . مجمع الفصحا ج ۴ ص ۱۵۹ . تاریخ ادبیات براون ج ۴ ص ۲۰۴ ـ ۲۰۷ . آتشکده ص ۴۳۳ . ریحانة الادب ج ۱ ص ۱۶ .

تاریخ وفات آصفی هروی

آصفی گل بود در باغ ادب — حیف کز جور خزان ناگه فسرد
با چنان نام آوری ، تیغ اجل — نام او از نامهٔ عالم سترد
جسم سفلی ، پایمال خاك شد — جان علوی ، در کف جانان سپرد
ماتم آن شاعر شیرین سخن — اهل معنی را سرور از سینه برد
سال تاریخ وفاتش خواستم — عقل گفت: (آه آصفی افتاد و مرد)

۹۲۳ ق

۲- آصفی : کمال‌الدین ، به سال ۸۵۳ هجری قمری درهرات پا به‌عرصهٔ وجودگذاشت پدرش خواجه نعمت‌الله قهستانی وزیر سلطان ابوسعیدگورکان بود.

آصفی فنون و دقایق شعر را ازعبدالرحمن جامی فراگرفت واستاد جامی نسبت به وی احترام زیادی قائل بوده است. آصفی به اغلب شعرای معاصر خود امتیاز داشت و بیشتر تذکره‌نویسان آزادگی و علو همت او را ستوده‌اند.

اشعار آصفی را از پنج تا چهارده هزار بیت نوشته‌اند، ولی آنچه امروز موجود است از ۲۵۰۰ بیت تجاوز نمی‌کند. قسمت عمدهٔ دیوانش غزل می‌باشد، از مدح وستایشگری، سخت‌گریزان بوده وهرگز لب به تملق و چاپلوسی نگشوده است. آصفی ۷۰ سال عمرکرد و شانزدهم شعبان سال نهصد وبیست وسوم هجرت **درگذشت** و درگازرگاه‌که مدفن عرفا و اولیاست به خاك سپردند.

این غزل از اوست :

پرسان به حریم یار جان رفت — پرسیده ، به کعبه می‌توان رفت
برخیز که بسته همرهان بار — غافل منشین که کاروان رفت
باد آمد و قصر گل فروریخت — بلبل چه کند ؟ که خانمان رفت
خونین جگر «آصفی» چوگل بود — روزی که ز گلشن جهان رفت

مجالس‌النفائس ص ۵۸ ، تحفهٔ سامی ص ۹۷ . دولتشاه ص ۵۸۴ . هفت اقلیم ج ۲ ص ۳۲۶ . هفت آسمان ص ۸۹ . روز روشن ص ۱۰ . آتشکده ص ۱۵۰ . ریحانة الادب ج ۱ ص ۲۰ .

تاریخ وفات آهی ترشیزی

آه از آن «آهی» که در دانائیش — در عجب بود آسمان بوالعجب

بلبل باغ ادب خاموش شد   تا که آهی از سخن بربست لب

او چو ترشیزی است، سال رحلتش   همچنان از لفظ «ترشیزی» طلب

۹۲۷ ق

۳- آهی: سلطانقلی بیگ، از شاعران چیره‌دست ترشیز خراسان بود. ابتدا نرگسی تخلص می‌کرد ولی بعد به «آهی» تغییر داد.

آهی در خدمت شاه غریب میرزا پسر سلطان حسین بایقرا عزت واحترامی تمام داشت و همواره در منادمت او به‌سر می‌برد. گویا شاعری بسیار رند و عاشق پیشه بوده است. امیرعلیشیر در کتاب **مجالس النفائس** می نویسد: «درمقابلهٔ خمسه، خمسه‌ای گفته ولیکن شهرت نیافته وغالباً این بیت اودلیل عدم شهرت آن خمسه است:

شعری که بود ز نکته ساده   ماند همه عمر یک سواده»

آهی به‌سال نهصدو بیست و هفت هجری قمری در تبریز **وفات یافت** ولی محل قبرش معلوم نیست.

این سه بیت از اوست:

آرزو دارد که بیند کشته آن بدخو مرا   وه که خواهد کشت آخر آرزوی او مرا

بر فلک هردم رسانم برق آه خویش را   تا بسوزم کوکب بخت سیاه خویش را

یارب ز که پرسم من بیدل خبر از تو   چون هر که به‌کوی تو رود بی‌خبر آید

تحفهٔ سامی ص ۱۸۲. مجالس النفائس ص ۱۹۱. آتشکده ص ۱۱. مجمع الفصحا ج ۴ ص ۱. ریحانة الادب ج ۱ ص ۳۱. فرهنگ سخنوران ص ۱۱.

تاریخ وفات ابن یمین فریومدی

شعر ابن‌یمین و شهرت او   در بسیط زمین بود جاوید

ای خوشا آنکه در جهان ادب نام وی اینچنین بود جاوید
پندهای مفید و دلکش او همچو شرع مبین بود جاوید
از پی سال مرگ او برخوان : (**شعر ابن‌یمین بود جاوید**)
۷۶۹ ق

۴- ابن‌یمین : امیرمحمود، فرزند امیریمین‌الدین‌طغرائی، دراواخرسدهٔ هفتم هجری در قریهٔ **فریومد** از ولایت جوین خراسان تولد یافت . پدرش امیر یمین‌الدین نیز طبع شعر داشت و با پسر مشاعره می‌کرد .

ابن‌یمین تواناترین شعرای قطعه سراست و بیشتر هنروی ابداع مضامین اخلاقی و اجتماعی در قطعات متین و زیبا است . او غیراز فن شاعری در هنرهای دیگر نیز دست داشت :

خداوندا مرا از علم منقول زبان و دیده‌گویا گشت و بینا
به معقولات نیزم دسترس هست اگر چه نیستم چون ابن‌سینا

از اشعارش چنین برمی‌آیدکه اغلب اوقات‌گوشه‌نشین بوده و تحصیل علم و فراغت خاطر را به همه چیز جهان ترجیح می‌نهاده است :

دوقرص نان اگر ازگندم‌است، اگر ازجو دوتای جامه اگرکهنه است ، اگر از نو
چهار گوشهٔ دیوار خود ، به خاطر جمع که‌کس نگوید از اینجا بخیز وآنجا رو
هزار بار نکوتر به نزد «ابن‌یمین» ز فرّ مملکت کیقباد و کیخسرو

ابن‌یمین معاصرملوك سربداران سبزوار بود ودرمدح ایشان قصایدی سروده است . دیوانش به ده هزار بیت می‌رسد و بیشتر آن قطعاتی است‌که نظیر آنها را در ادبیّات ایران کمتر می‌توان یافت . وی به سال ۷۶۹ هجری قمری در قریهٔ فریومد **درگذشت** و در مقبرهٔ پدرش به خاك سپرده شد .

گویند : درواپسین لحظات زندگیش این رباعی را انشا کرد :

منگر که دل ابن‌یمین پر خون شد بنگر که از این سرای فانی چون شد

مصحف بکف و روی بره ، چشم بدوست با پیک اجل خنده زنان بیرون شد

دولتشاه ص ۳۰۹ . آتشکده ص ۸ . ریاض العارفین ص ۲۷۱ . مجمع‌الفصحا ج ۴ ص ۱ . ازسعدی تا جامی ص ۲۰۶-۲۳۶-۲۹۱-۲۹۲-۲۹۷ . تاریخ ادبیات رضازادهٔشفق ص ۱۴۴ . مقدمهٔ دیوان ابن‌یمین .

تاریخ وفات ابوالحسن خرقانی

خاک خرقان ندیده هرگز بر شیخ ابوالحسن همانند
وارسته سخنوری که عمری بر ملک جهان نگشت پابند
در حلقهٔ عارفان ، سرآمد در زمرهٔ شاعران ، خداوند
جسمش همگی به علم پیوست جانش همگی به عقل پیوند
سرمایهٔ طبع او همین علم پیرایهٔ کلک او همان پند
آوازهٔ نکته دانی او پیچیده به بصره و سمرقند
از هرچه نهال فضل ، بنشاند وز هرچه درخت جهل ، برکند
در پاکدلی یگانه آمد بر پاکی آن یگانه ، سوگند
جستم چو حساب سال مرگش دل گفت که : **(وای از آن هنرمند)**

۴۲۵ ق

۵- ابوالحسن: علی، معروف به‌شیخ ابوالحسن خرقانی، به‌سال ۳۴۸هجری قمری درخرقان‌که یکی ازقراءبسطام است دیده به‌جهان‌گشود. وی ازاکابردوران و از مشاهیر عالم عرفان بود. این عارف روشن ضمیر همواره مورد توجه بزرگان روزگار وخانقاهش محط و محل دانشمندان و عرفا و شعرای نامی مانند: بوعلی سینا و شیخ ابوسعید ابوالخیر و ناصرخسرو قبادیانی و نظائر ایشان بوده است .

شیخ تألیفاتی به‌فارسی وعربی داردکه مشهورترین آنهاکتاب **«نورالعلوم»** است‌که یکی از شاگردان و مریدانش پس‌از مرگ وی در ده باب تدوین‌کرده و نسخهٔ منحصری از این‌کتاب درموزهٔ بریتانیا موجود است.

این‌کتاب درمراحل ومبانی عرفانی نوشته شده وانشائی بسیار ساده و روان دارد. همچنین رباعی‌های نغز وپرمغزی از این عارف به‌یادگارمانده‌که درتذکره‌ها وتاریخها ثبت وضبط است ولی‌قسمتی از رباعی‌های حکیمانهٔ اورا اشتباهاً به‌خیام نیشابوری نسبت داده‌اند.

شیخ‌صاحب‌کرامات بود وسلطان‌محمودغزنوی او را بسیارگرامی می‌داشت بطوریکه در **نامهٔ دانشوران** مذکوراست سلطان محمود روزی برای زیارت شیخ، پیاده به‌خانقاه وی رفت و ازصحبت اوبهرهٔ معنوی جست. **وفات** شیخ شب سه‌شنبه دهم محرم سال ۴۲۵ هجری قمری در زادگاه خود خرقان اتفاق افتاد و همانجا به خاك سپردند.

این دو رباعی از اوست:

اسرار ازل را نه تو دانی و نه من وین‌حرف معمّا نه تو خوانی و نه من
هست از پس پرده‌گفت وگوی من و تو گر پرده برافتد نه تو مانی و نه من

* * *

آندوست که دیدنش بیاراید چشم بی دیدنش از گریه نیاساید چشم
ما را ز برای دیدنش باید چشم گر دوست نبیند به چه کار آید چشم؟

تذکرة الاولیاء ص ۶۶۱. نفحات‌الانس ص ۲۹۸. ریاض العارفین ص ۳۳. مجمع‌الفصحا ج ۱ ص ۱۴۰. نامهٔ دانشوران ج ۱ ص ۱۷۱. سبك شناسی استاد بهار ج ۲ ص ۲۲۶. تاریخ ادبیات دکتر ذبیح‌الله صفا ج ۱ ص ۶۲۲. آتشکده ص ۶۹.

تاریخ وفات ابوسعید ابوالخیر

دریغا بوسعید آن مرد عارف — که در دل حسرت دنیا نیفزود
بزرگی کاندرین کم فرصت عمر — فراوان برد از سودای خود سود
چنین خواندم که آن فرزانه فاضل — چو از دست اجل پیمانه پیمود
به تاریخ وفاتش نکته سنجی — رقم زد: (**بوسعید ازدهر آسود**)
۴۴۰ ق

۶- ابوسعید: فضل‌الله، فرزند ابوالخیر، از عرفای بزرگ اوائل سدهٔ پنجم هجری است. او روزیکشنبه غرّهٔ محرم سال ۳۵۷ درقریهٔ میهنه «مهنه» مابین سرخس وابیورد از نواحی خراسان تولد یافت، از آغاز جوانی به‌کسب کمال وفراگرفتن اصول تصوف وطریقت پرداخت تا درعلوم ظاهری وباطنی یگانهٔ روزگار خودگردید.

شیخ ابوسعید در تفسیر و حدیث وفقه و ادبیات فارسی و عربی اطلاعات گسترده‌ای داشت، از بزرگان علم و ادب هرکسی‌که راهش به نیشابور می‌افتاد به زیارت شیخ می‌شتافت و از صحبت وی بهره می‌یافت.

شیخ ابوالحسن خرقانی و ابوعلی‌سینا و ناصرخسرو قبادیانی و بسیاری از شعرا و عرفای نامی با ابوسعید دوستی و مصاحبت داشتند. گویا از اقسام شعر، تنها به سرودن رباعی پرداخته و الحق رباعی را نیکو ساخته است:

راه تو بهر قدم که پویند خوش است — وصل تو بهر سبب که جویند خوش است
روی تو بهر دیده که بینند نکوست — نام تو بهر زبان که گویند خوش است

دل کیست که گویم از برای غم تست — با آنکه حریم تن سرای غم تست
لطفی است که می کند غمت با دل من — ورنه دل تنگ من چه جای غم تست؟

شاید نظیر رباعی‌هائی راکه به او نسبت داده‌اند. در دیوان شعرای دیگر کمتر می‌توان یافت. شیخ هشتادوچهار سال عمرکرد و بیشتر ایام عمر را درمیهنه ونیشابور به‌ارشاد مریدان خود پرداخت و روز پنجشنبه چهارم شعبان سال ۴۴۰ در میهنه درگذشت و همانجا به خاك سپردند.

تذکرةالاولیاء ص ۸۰۰. هفت اقلیم ج ۲ ص ۲۲. آتشکده ص ۱۳۶. روز روشن ص ۲۰. نامهٔ دانشوران ج ۱ ص ۶۰۸. طریق‌الحقایق ج ۲ ص ۲۵۰. ریاض‌العارفین ص ۲۹. تاریخ ادبیات استاد ذبیح‌الله صفا ج ۱ ص ۶۰۳. تاریخ ادبیات دکتر رضازادهٔ شفق ص ۶۲. تاریخ ادبیات هرمان‌اته ص ۱۳۳. تاریخ ادبیات براون ج ۱ ص ۵۴۲.

تاریخ وفات اثیر اخسیکتی

رحمت به اثیر، آنکه نامش — از لوح جهان نگشت زایل
فرزانه سخنوری که عالم — بر فضل و کمال اوست قایل
او بود یگانهٔ اکابر — او بود سر آمد افاضل
فکرش به بزرگیش براهین — شعرش به ادیبیش دلایل
«اخسیکت» ازین مهین سخندان — بود آن همه قبلهٔ قبایل
تاریخ وفات وی توان جست — از جملهٔ: (اوستاد کامل)
۵۶۳ ق

۷- اثیر: اثیرالدین، ازشاعران بزرگ سدهٔ ششم هجری و از نامداران عالم شعر و ادب فارسی است. زادگاه او **«اخسیکت»**، از نواحی ترکستان بود.

اثیر از قصیده سرایان طراز اول به شمار می‌رود، در قدرت طبع و ایجاد مضامین و متانت شعر ،کم نظیر است و بسیاری از بزرگان ادب، استادی و توانائی او را در قصیده، ستوده‌اند. اثیر با خاقانی شروانی و مجیر بیلقانی معاصر ومعاشر

بود ، اما چون خود را برتر از آنها می‌دانست سرانجام دوستی آنها به سر نرفت و درحق یکدیگر از بدگوئی وهجو نیز کوتاهی نکردند. از اشعارش چنین برمی‌آید که او بسیار مغرور و خویشتن سالار بود :

چون پرسیدی باتو بگویم که‌کیم: استاد سخن ، اثیر اخسیکتیم

وی مانند بسیاری از قصیده سرایان، درستایشگری کوشیده و در این کار راه مبالغه پیموده است :

اخسیکتیم که دست قدرت از مدحت تو سرشت طینم

بیشتر قصایدش در مدح شمس‌الدین اتابك اعظم ایلدگز (۵۵۵ ـ ۵۶۸) و قزل‌ارسلان پسر طغرل سلجوقی (۵۵۵ ـ ۵۷۱) سروده است . دیوان اثیر بچاپ رسیده و در دسترس می‌باشد .

در اواخر عمر از مداحی و ستایشگری شهریاران توبه کرد و در خلخال گوشه‌نشینی گزیده به عبادت پرداخت تا به **سال ۵۶۳** هجری قمری درآنجا چشم از جهان فروبست. نامش از هیچ مأخذی به‌دست نیامدگویا : اثیرالدین نام اصلی وی بوده است .

این غزل زیبا از اوست :

ای مرهم هر سینهٔ مجروح لب تو	فرسوده قدمهـای دلم در طلب تو
گم کرده سر رشتهٔ تدبیر دلم باز	در طـرهٔ سر گم شدهٔ بوالعجب تو
من بنده نویسد به تو سلطان کواکب	تا خسرو خوبان جهان شد لقب تو
ایحور پریزاده برین حسن و طراوت	از آدمیـان نیست همانـا نسب تو
در ساخته‌ام با غم تو ، روی همین است	چون جز ز غم من نفزاید طرب تو

لباب‌الالباب ص ۴۰۷ . دولتشاه ص ۱۳۵ . آتشکده ص ۳۲۵ . مجمع‌الفصحا ج۱ ص ۲۶۹ . سخن و سخنوران ص ۵۳۲ . تاریخ گزیده ص ۸۱۴ . ریاض‌العارفین ص ۲۷۲ . تاریخ ادبیات هرمان‌اته ص ۱۲۱ . ریحانة‌الادب ج ۱ ص ۳۷ .

تاریخ وفات ادیب ترمذی

هرچند که شهره شد به شعرش	در شام و حلب ادیب صابر
دردا که ندید در دیارش	جز رنج و تعب ادیب صابر
نشنید به عمر خویش هرگز	بوئی ز طرب ادیب صابر
استاد ادیب بود، کو را	دادند لقب ادیب صابر
شد غرق برای مهر میهن	در بحر غضب ادیب صابر
تاجست ز دام دهر، آسود	از درد و کرب ادیب صابر
«نظمی» پی سال مرگ او گفت:	**(ای بحر ادب ادیب صابر)**
	۵۳۸ ق

۸- ادیب: صابر، ملقب به شهاب‌الدین، فرزند اسماعیل ترمذی، مشهور به ادیب صابر، از شاعران قوی مایهٔ سدهٔ ششم هجری است. اصلش از شهر **ترمذ** واقع در شمال بلخ بود ولی بیشتر ایام عمر را در مرو و بلخ و خوارزم گذرانید. در اشعارش گاهی صابر و گاهی ادیب تخلص می‌کند.

شعر صابر ز بحر خاطر و طبع	غصهٔ دُرّ و رشک مرجان است
اینک ادیب از سر اخلاص و اعتقاد	با آنکه نیست صنعت او شعر و شاعری

از گفتهٔ او چنین برمی‌آید که جز شاعری سمت دیگری نیز داشته‌است. ادیب صابر از سخن‌سرایان و استادان بزرگ عصر خود شمرده می‌شد و در دربار سلطان سنجر سلجوقی (۵۱۱ ـ ۵۵۲) بسیار گرامی بوده است.

گویند: سلطان سنجر او را به‌خوارزم فرستاد تا درظاهر، علاءالدوله اتسز

خوارزمشاه (۵۲۲ـ۵۵۱) را مدح کند ولی درباطن از چگونگی کار اتسز، سنجر را آگاه سازد، دراین هنگام اتسز دونفر را برای کشتن سنجر نهانی به‌مرو روانه ساخت.

ادیب صابر از روی اخلاص وارادتی که نسبت به‌سنجر داشت صورت واقعه را به وسیلهٔ پیرزنی به‌سلطان گزارش داد ، سنجر آن دو نفر راگرفته کشت ، چون اتسز از این گزارش مطلع گردید به انتقام خون آنها دست و پای ادیب را بسته به جیحون انداخت . در حدود **سال ۵۳۸ ه** .

از شعرای معاصر وی انوری ، امیر معزی ، مسعود سعد سلمان ، خاقانی شروانی ، عمعق بخارائی ، حکیم‌سوزنی سمرقندی ، عبدالواسع جبلی ، حکیم‌سنائی ورشیدالدین وطواط را می‌توان نام برد وبرخی از این گویندگان اورا به‌استادی ستوده‌اند . رشید وطواط نخست با ادیب رابطهٔ نزدیکی داشته ولی بعد او را هجو گفته است . ادیب صابر در قصیده سرائی دستی قوی دارد و در این فن ، بیشتراز شیوهٔ فرخی پیروی می‌کند. دیوان وی‌که به ۶ هزار بیت می‌رسد چاپ شده و در دست است .[۱]

در وصف بهار گوید :

نوروز درآمد و برآورد — هرگنج که در زمین دفین است

طرف چمن از طرایف اکنون — با حسن نگار روم و چین است

چون لاله شود ز عکس لاله — انگشت کسی که لاله چین است

گر باغ ، بهشت گشت شاید — گلبن به جمال حورعین است

حلق همه قمریان گشاده است — صوت همه بلبلان حزین است

---

[۱] لباب الالباب ص ۳۲۹ . آتشکده ص ۳۳۵ . روز روشن ص ۴۴ . طرایق الحقایق ج ۲ ص ۲۶۵ . ریحانة‌الادب ج ۱ ص ۵۵ . سخن و سخنوران ص ۲۴۰ . تاریخ ادبیات استاد ذبیح‌الله صفا ج ۲ ص ۶۴۳ . بهارستان جامی ص ۱۰۳ . هفت اقلیم ج ۲ ص ۸۶ . دولتشاه ص ۱۰۳ . تاریخ ادبیات دکتر رضا زادهٔ شفق ص ۹۶ . تاریخ ادبیات هرمان‌اته ص ۱۰۴ . مجمع‌الفصحا ج ۲ ص ۸۲۱ .

تاریخ وفات ادیب نیشابوری

ماند نامش به جهان جاویدان | گر ز هم ریخته شد خشت ادیب
وه که در مزرع گیتی همه عمر | دانهٔ علم و عمل کشت ادیب
جمله زیباست حدیثش ، ننهاد | از پی خود سخنی زشت ادیب
از نکوئی است که شد تاریخش | **(پا به فردوس برین هشت ادیب)**

۱۳۴۴ ق

۹- ادیب : عبدالجواد ، فرزند ملا عباس : به سال ۱۲۸۱ هجری قمری در نیشابور متولد شد . در چهار سالگی به مرض آبله مبتلا شد و بینائی چشم راستش را از دست داد و به قول خودش چشم چپ نیز کم نور شد . ادیب با وجود ضعف چشم تا شانزده سالگی علوم مقدماتی را در زادگاه خود فراگرفت و درسال ۱۲۹۷ ه ق به مشهد رفت ، نخست در مدرسهٔ « خیرات خـان » و بعد در مدرسهٔ «فاضل‌خان» ومدرسهٔ«نواب» منزل گرفته به‌تحصیلات خود ادامه داد وپس‌از احاطهٔ کامل بر ادبیات فارسی وعربی به تدریس طلاب پرداخت و ۴۳ سال از عمر ادیب به‌تعلیم وتدریس گذشت ودراین‌مدت شاگردان زیادی تربیت‌کردکه ازمعروفترین آنها ملك‌الشعرای بهار را می‌توان نام برد .

او علاوه برفنون ادبی، ازعلوم ریاضی ونجوم وفقه واصول نیز بهره داشت. ادیب شاعری نکته سنج و بسیار خوش صحبت و مهربان بود. یکی از همشهریان و نزدیکانش برای نگارنده تعریف کردکه « وی چنان محجوب و مقید بودکه تا آخرعمر نابینا بودن چشمش را جز دوسه نفرمحرم راز ، به‌کسی نگفت» . هوش

و حافظهٔ عجیبی داشت چنانکه در هر موضوع ادبی چندین شعر فارسی و عربی مثال می‌آورد.

محضر وی بیشتر اوقات از طلاب و فضلا وشعرا پر بود. دیوانش درحدود ۶۰۰۰ بیت غزل، قصیده و رباعی می‌باشد که تحت عنوان «**لئالی مکنون**» چاپ شده و در دست است. ادیب تا پایان عمر مجرد زیست و روز دوازدهم ذیقعدهٔ **سال ۱۳۴۴** هـ ق به سن ۶۳ سالگی در مشهد بدرود جهان گفت.

از اوست:

کاشکی دلبر من با دل من داد کند — گاهگاهی بنگاهی دل من شاد کند

چو بگذری قدمی بر دوچشم من بگذار — قیاس کن که منت در شمار خاک درم

سخنوران نامی معاصر ص ۳. از صبا تا نیما ج ۲ ص ۱۹. لغتنامهٔ دهخدا ج ۳ ص ۱۵۸۷. ادبیات معاصر ص ۱۴. فرهنگ سخنوران ص ۳۶. مقدمهٔ دیوان ادیب نیشابوری.

تاریخ وفات ازرقی هروی

ملک معنی دگر نخواهد دید — «ازرقی» آن حکیم بی‌مانند

آنکه طبعش به کشتزار سخن — سالها تخم پند بپراکند

آنچنان اختری ز برج ادب — می نتابد مگر که از هرچند

عاقبت گرچه تیشهٔ دوران — ریشهٔ او ز بیخ و بن برکند

لیک نامش بماند در عالم — تا قیامت، به نام او سوگند

گر کسی سال مرگ او خواهد — گو بجو از: (**حکیم دانشمند**)

۵۲۷ ق

۱۰- ازرقی: ابوبکر، ملقب به زین‌الدین، معروف به حکیم‌ازرقی، پسر اسماعیل‌ورّاق‌هروی بود. وی ازشاعران‌قوی دست سدهٔ پنجم هجری و ازمریدان

خواجه عبدالله انصاری بوده است .

پدرش همان اسماعیل وراق است که حکیم ابوالقاسم فردوسی هنگام فرار از غزنین به طوس ، ۶ ماه در خانهٔ او متواری شد .

ازرقی در زمان حکومت شمس‌الدین طغانشاه سلجوقی تقربی تمام یافت و از ندیمان آن شاهزاده شمرده می‌شد و چندین رساله به‌نام او نوشته که معروفترین آنها **الفیه و شلفیه** است .

ازرقی در سرودن انواع شعر ، به ویژه در بدیهه‌گوئی و داستان سرائی قدرت عجیبی داشته است. سبك او باشیوهٔ فرخی وعنصری شباهت نزدیکی دارد. ازاین شاعر گرانقدر دیوانی به‌یادگار مانده‌که نزدیك به‌دوهزاربیت است. **وفاتش** به نوشتهٔ آذر به سال ۵۲۷ هجری قمری در هرات اتفاق افتاد .

این دو رباعی از اوست :

هر روز بتم بـا دگری پیوندد — با وی‌گوید حدیث و با وی خندد

ور من نفسی شاد زیـم نپسندد — مردم‌دل خویش برچنین‌کس بندد؟

* * *

تا من شدم از هوی قرین هوسی — جز ناله ز بنده بر نیامد نفسی

فریاد رسم نیست به غیراز توکسی — فریاد ز دست چون تو فریادرسی

لباب الالباب ص ۳۱۰ . تـاریخ گزیده ص ۸۱۴ . چهار مقاله ص ۴۲ . دولتشاه ص ۸۲ . بهارستان جامی ص۱۰۰ . مجالس‌النفائس ص ۳۲۵ . هفت اقلیم ج۲ ص ۱۳۸ . آتشکده ص ۱۴۷ . مجمع الفصحا ج ۱ ص ۳۵۲ . ریحـانة الادب ج ۱ ص ۶۱ . سخن و سخنوران ص ۲۰۲ . تاریخ ادبیات دکتررضازادهٔ شفق ص ۹۵ تاریخ ادبیات استاد ذبیح‌الله صفا ج ۲ ص ۴۳۲ .

تاریخ وفات اسدی طوسی

به شاعری و فنون حماسه پردازی — ز بعد فردوسی بود اوستاد اسدی

چو از جهان هنر رفت آن بزرگ استاد ز نوبه ملک فضیلت رهی گشاد اسدی
ز ابتدای جوانی ادیب و شاعر بود بلی ز مادر دهر اوستاد زاد اسدی
شدم چو در پی تاریخ وی، سخن سنجی سرود: **(پای به راه جنان نهاد اسدی)**
۴۶۵ ق

۱۱- اسدی : علی، فرزند احمد اسدی طوسی، مکنی به ابونصر، از شاعران بزرگ ایران در سدهٔ پنجم هجری است که پس از استاد گرانمایه حکیم ابوالقاسم فردوسی می‌توان او را نامورترین حماسه سرای ادب فارسی دانست. نیاکان اسدی ساکن طوس بودند، چون دوران جوانی و شاعری او باانقلاب خراسان و انقراض حکومت غزنویان همزمان بود ناگزیر ترک وطن گفت و راه آذربایجان پیش گرفت و به خدمت امیرابودلف حکمران نخجوان پیوست و مورد عزت و احترام فراوان واقع شد و **گرشاسب نامه** راکه ازبهترین شاهنامه‌ها به‌شمارمی‌رود به نام وی منظوم کرد.

بااینکه فردوسی ۵۰ سال قبل‌از او داستانسرائی را به‌آخرین‌درجه رسانیده و در سخن پردازی را به روی پیروان خود بسته بود اسدی به داستانسرائی قیام کرد و گرشاسب نامه را که به نه هزار بیت می‌رسد در سال ۴۵۸ هجری باکمال استادی و چیره زبانی به‌پایان رسانیدکه در بعضی قسمت‌ها کاملا به‌حریم شاهنامهٔ فردوسی نزدیک شده است.

ازاستاد اسدی علاوه برگرشاسب‌نامه، دواثرمهم نیز باقی‌مانده است، یکی: فرهنگ اسدی‌که مهمترین کتاب لغت وقدیمترین فرهنگ زبان فارسی می‌باشد. دراین لغتنامه نام بسیاری ازشعرای دورهٔ سامانی وغزنوی واشعارآنها برای مثال نقل شده است ودیگری: قصاید مناظرات‌که بامناظرهٔزمین وآسمان ومغ‌ومسلمان وتیروکمان وشب وروزآغاز وباستایش ممدوح تمام می‌شود. اسدی دراوایل سدهٔ

پنجم هجری درطوس تولد یافت و به‌سال ۴۶۵ درتبریز **درگذشت** و درمقبرة‌الشعرا به خاک سپردند.

باتوجه به‌تاریخ تولد وسال وفات وی معلوم می‌شودکه روایت استاد بودن او نسبت به‌فردوسی که **درسال ۴۱۶** روی درنقاب خاک کشیده واهی و از ساخته‌های دولتشاه است. ادوارد براون و هرمان‌اته که هردو از خاورشناسان معروف بودند به دو اسدی قائل شده‌اند یکی: اسدی نخستین، یعنی ابونصراحمدبن‌منصوراستاد فردوسی و دیگری: پسرش علی اسدی صاحب گرشاسب‌نامه، ولی این عقیده نیز قابل تأمل است.

در آنجا که جان را وصف می‌کند:

چنان دان‌که جان برترین‌گوهر است	نه زین گیتی، از گیتی دیگر است
درخشنده شمعی است این جان پاک	فتـاده دریـن ژرف جـای مغـاک
نه آرام جوی و نـه جنبش پذیر	نه از جای بیرون و نه جای گیر
تن او را به‌کردار جامه است راست	که گـر بفکنـد ور بپوشد رواست

دولتشاه ص ۴۱. مجالس‌المؤمنین ج ۲ ص ۶۰۹. آتشکده ص ۸۶. مرآت‌الخیال ص ۲۳. هفت‌آسمان ص ۱۵. مجمع‌الفصحا ج ۱ ص ۲۸۳. سخن و سخنوران ص۴۳۸. تاریخ ادبیات استاد ذبیح‌الله صفا ج۲ ص ۴۰۳. ریحانة‌الادب ج۱ ص ۶۷. تاریخ ادبیات دکتر رضا زادهٔ شفق ص ۶۷. تاریخ ادبیات هرمان‌اته ص ۴۰.

تاریخ وفات اسرار سبزواری

دیگر ای شهر سبزوار، ترا	مـایهٔ رونـق محـافل کو؟
«ملاهادی» کسی‌که از هنرش	بـوده‌ای قبلـهٔ قبـایل کو؟

عارف پاکدل، که بود او را — علم کافی و عقل کامل کو ؟
فیلسوف فرشته خوی چه شد ؟ — اوستاد ملک شمایل کو ؟
شاعر خوش سخن ،که گفتهٔ او — نور جان بود و پرتو دل کو ؟
کلک «نظمی» نوشت تاریخش : — **(ملا هادی سر افاضل کو) ؟**

۱۲۸۹ ق

۱۲- اسرار : ملاهادی ، معروف به‌حاج‌ملاهادی‌سبزواری، فرزند حاج مهدی ، درسال ۱۲۱۲ هجری درسبزوار به‌دنیا آمد ، پدرش از بازرگانان سبزوار بودکه در ده سالگی ملاهادی درگذشت ، ملاهادی فقه و اصول و علوم نقلیه را در زادگاه خود از ملاحسین سبزواری فراگرفت، سپس به‌اصفهان ومشهد رفت وسالها درنزد استادان بزرگی چون: ملااسماعیل‌اصفهانی وملاعلی‌نوری به‌تحصیل حکمت و فلسفه همت‌گماشت .

حاج ملاهادی مدتی در مشهد مشغول تدریس فقه و اصول و حکمت شد ، سپس در سبزوار لنگر انداخت و به‌تحقیق و تألیف پرداخت . وی از دانشمندان معروف دورهٔ قاجاریه و آخرین فیلسوف مکتب قدماست که در فقه و حکمت و فلسفه سرآمد روزگار خود بوده است .

ملاهادی در زمان ناصرالدین شاه چنان بودکه ملا صدرا در عهد شاه عباس اول ، بطوریکه ناصرالدین شاه در سبزوار به خانهٔ او رفت و بر روی حصیری‌که فرش اطاقش بود نشسته ناهار صرف‌کرد ! او طبعی لطیف و ذوقی سلیم داشته و غزلیات فلسفی وعرفانی سروده و«اسرار» تخلص نموده است :

این حکیم نامی تألیفات زیادی به‌فارسی وعربی داردکه معروفترین آنها عبارتند از: ۱ ـ اسرارالحکم به فارسی‌که چاپ شده ۲ ـ اصول دین به‌فارسی‌که

به درخواست ناصرالدین شاه نوشته است ۳ ـ مقیاس در فقه ۴ ـ اسرار العباده ۵ ـ شرح مثنوی مولوی ۶ ـ دیوان اشعار که در تهران چاپ شده است . او به سال ۱۲۸۹ ه ق در سبزوار **درگذشت** و قبرش در بیرون دروازهٔ سبزوار واقع است .

این غزل از اوست :

ما ز میخانهٔ عشقیم گدایانی چند   باده‌نوشان و خموشان و خروشانی چند

سخن عشق یکی بود ، ولی آوردند   این سخنها بمیان زمرهٔ نادانی چند

نه در اختر حرکت بود، نه در قطب سکون   گر نبودی بزمین خاک نشینانی چند

آنکه جوید حرمش ، گو به سر کوی دل آی   نیست حاجت که کنند قطع بیابانی چند

هر در «اسرار» که بر روی دلت بربندند   رو گشایش طلب از همت مردانی چند

ریاض العارفین ص۴۰۵ . طرایق الحقایق ج ۳ ص ۲۱۶ . تاریخ ادبیات براون ج۴ ص ۲۸۶ ـ ۳۰۷ . ریحانة الادب ج ۲ ص ۱۵۵ . تاریخ ادبیات استاد جلال الدین همائی ص ۵۳۸ . تاریخ ادبیات دکتر رضا زادهٔ شفق ص ۲۰۹ .

تاریخ وفات اشرف مراغه‌ای

تاکه « اشرف » آن ادیب پرهنر   رفت از این عالم به دنیای دگر

هاتفی گفت از پی تاریخ او :   **(آه آه از اشرف والا گهر)**

۸۶۴ ق

۱۳ـ اشرف : درویش اشرف ، فرزند ابوعلی حسین مراغه‌ای، از سخنوران سدهٔ نهم هجری است، او از بزرگ‌زادگان مراغه ومردی بسیار عالیقدر و دانشمند بوده است ، بیشتر اوقات خود را درخدمت شاهزاده پیر بوداق پسر جهانشاه به‌سر

می‌برد و در نزد وی بسیار گرامی بود. اشرف علاوه بر غزلیات و قصایدش که خود چهار دیوان است، خمسه‌ای نیز در مقابل خمسهٔ نظامی منظوم کرده است.

اشرف باشاه نعمت‌الله ولی معاصر و معاشر بوده و در مرثیهٔ وفات آن عارف بزرگ قصیده و ماده تاریخی نیز سروده است. اشرف شاعری بسیار نیک سیرت و بلند همت بوده و از تملق و چاپلوسی نفرت داشته است، وی با اینکه از نزدیکان شاهزاده پیربوداق خان بوده ولی در هیچ جا او را مدح نکرده است.

وی در پایان عمر گوشه‌نشینی گزیده به ریاضت و عبادت پرداخت و در سال ۸۶۴ هجری قمری درگذشت. دیوان خطی او در کتابخانه‌های معتبر موجود است.

از اوست:

اگر دردش به نرخ جان خریدی	کفایت کردی و ارزان خریدی
باو از جان فروشی نیست منّت	که جانی دادی و جانان خریدی

روز روشن ص ۵۲. چهل مقالهٔ نخجوانی ص ۳۱۲. ریحانة‌الادب ج ۱ ص ۷۵. دانشمندان آذربایجان ص ۱۴۷. فرهنگ سخنوران ص ۴۴.

تاریخ وفات اشرف قزوینی

«اشرف» نمرده است و نمیرد که در جهان	آوازه‌اش به شعر و ادب جاودانه هست
آزاده‌ای که بود به زندان زندگی	در عین بینوائی خود، بینوا پرست
مردانگی نگر که به چندین شکستگی	عمری به فکر مردم بشکسته دل نشست
تاریخ مرگ او طلبیدم ز هر کسی	فریاد زد که: (بازستون ادب شکست)

۱۳۱۳ ش

۱۴- اشرف : سید اشرف‌الدین قزوینی، معروف به‌گیلانی، پسر سیداحمد حسینی قزوینی بود. او به‌سال ۱۲۸۷ هجری قمری در شهرقزوین چشم به‌جهان گشود و هنوز ششماهه بودکه از پدر یتیم ماند. اشرف قسمتی از دوران جوانی خود را درکربلا وتبریزگذرانده وگویا بیشترتحصیلاتش را نیز درتبریزکرده است.

اشرف‌الدین پس‌از پایان دورهٔ تحصیل به‌گیلان رفته وددرشت اقامت‌گزید و در آنجا به سرودن شعر آغازکرد، او روزنامهٔ نسیم شمال را در رشت منتشر می‌ساخت و اغلب اشعارش در آن روزنامه چاپ می‌شد.

اشرف‌الدین مردی بسیارخوش صحبت، مهربان، فروتن و شاعری بودکه یك عمر با مردم خندید و با مردم گریست و تا آخر عمر از تملق و چاپلوسی گریزان بود، او محبوبترین ومعروفترین شاعرملی دورهٔ انقلاب مشروطیّت بوده و درکمك به مشروطه‌خواهان از هیچ چیز دریغ نمی‌ورزید.

اشرف‌الدین بیشتر از بیست هزار بیت شعر داشت که مقداری از آن در مجموعه‌ای به‌نام «**باغ بهشت**» بارها درتهران وبمبئی چاپ شده است. در اواخر عمر اختلال در حواسش راه یافت و به سال ۱۳۱۳ خورشیدی در تهران بدرود زندگی گفت.

این سه بیت را در سفر تبریزش سروده است:

در ره تبریز با سوز و تعب — خدمت پیری رسیدم نیمه شب

آن قلندرچون مرا دیوانه دید — مست از جام می جانانه دید

کرد تعلیمم همه اسرار حق — گشت روشن روحم از انوار حق

از صبا نیما ج ۲ ص ۶۱. فرهنگ سخنوران ص ۶۰۱. سخنوران نامی معاصر ج۲ ص ۲۵۰.

تاریخ وفات اشهری نیشابوری

از سلسلهٔ حکیم خیّام | آمد پس از او یکی سخندان
آوازهٔ اوستادی او | پیچید به خطّهٔ خراسان
با یک دل او هزار دانش | با یک سر او هزار سامان
وصف ادبش نداشت غایت | شرح هنرش نداشت پایان
کلکی و چه کلک؟ معنی آرا | طبعی و چه طبع؟ گوهر افشان
او «اشهری» است آنکه نامش | در پیش کسی نبود پنهان
شیرین سخنی که در کمالش | از لطف ازل نبود نقصان
روزی که ز راه کینه توزی | او را بگرفت اجل گریبان
(ای وای جناب اشهری) شد | تاریخ وفات آن سخندان

۶۰۰ ق

۱۵- اشهری : حکیم شاپور، یا شاهفور، فرزند محمد، از اولاد حکیم عمر خیام نیشابوری و از شاگردان ممتاز ظهیرالدین فاریابی بود. در روزگار محمدبن تکش منشی مخصوص دیوان بود و در این فن مهارتی عظیم داشته است، در علم حسابداری رساله‌ای نوشته‌که به نام رسالهٔ شاپوری مشهور است.

امین احمد رازی درکتاب هفت اقلیم می نویسد:

«شاهفور بغایت خوش سخن بوده و درعلم انشا و استیفا ید بیضا داشته، چه رسالهٔ شاهفوریه در علم استیفا بوی منسوب است» اشهری درفنون شعر نیز بسیار

توانا بوده ودیوان قابل ملاحظه‌ای ازوی به‌جا مانده است. به‌احتمال قوی می‌توان گفت: جمال اشهری که بااثیراخسیکتی در دربار قزل‌ارسلان (۵۵۵ـ۵۷۱) مدیحه می‌سرود غیراز این نبوده است. **وفات** اشهری به‌سال ۶۰۰ هجری قمری درتبریز اتفاق افتاد و در مقبرةالشعرا پهلوی قبر استادش ظهیرفاریابی به خاك سپردند.

این رباعی از اوست:

فضل تو و این باده‌پرستی باهم مانند بلندی است و پستی باهم
حال تو به چشم ماهرویان ماند کانجاست مدام نور و مستی باهم

دولتشاه ص ۱۵۲. هفت اقلیم ج ۲ ص ۲۵۹. آتشکده ص ۶۷۳. مرآت الخیال ص۵۲. مجمع‌الفصحا ج۱ ص۲۳۴. فرهنگ سخنوران ص۴۴. ریحانة‌الادب ج۱ ص۸۱.

تاریخ وفات افسر سبزواری

تا افسر آن ادیب سخن سنج نکته‌دان از این جهان به سوی جهان دگر شتافت
تاریخ سال رحلت وی خواستم ز دل درخون تپیدو گفت که: **(افسر وفات یافت)**
۱۳۱۹ ش

۱۶ـ افسر: محمد هاشم میرزا، ملقب به‌شیخ‌الرئیس، به‌سال۱۲۹۷هجری قمری درسبزوار به‌دنیا آمد، علوم مقدماتی را از پدرش نورالله جناب که آن هم طبع شعر داشت و نوری تخلص می‌کرد فراگرفت و سپس در محضر استادان بزرگی چون:

آقامحمداسماعیل افتخارالحکما وحاج‌میرزاحسین‌سبزواری که ازشاگردان ممتاز حاج‌ملاهادی‌سبزواری بود به‌تحصیل فلسفه و فقه و اصول پرداخت. افسر

از گویندگان توانا و استادان مسلم عصر حاضر بود ، در سرودن اقسام شعر، بویژه قطعه‌های اخلاقی بسیار چیره‌زبان بود، حتی بعضی از بزرگان ادب، او را درنوشتن قطعات اخلاقی همسنگ ابن یمین دانسته‌اند .

وی مردی بسیار خوش سیما وگشاده‌روی و مهربان وجوانمرد بود وهمان صفات پسندیده موجب شدکه از دورهٔ دوم تـا دورهٔ دهم از خراسان به نمایندگی مجلس شورای‌ملی انتخاب‌گردید وزمانی نیزرئیس ادارهٔ فرهنگ‌خراسان بوده‌است.

افسر به سال ۱۳۱۹ شمسی برابر ۱۳۵۹ هجری قمری بـه سن ۶۲ سالگی درتهران **درگذشت** . تاریخ‌وفات اورا روحانی وصال درقصیده‌ای چنین‌گفته‌است:

روحـانی وصـال به تـاریخ فوت او طبع فسرده را چو بدین خدمت آزمود
سر از ادب به‌جمع درآورد و بیدرنگ گفتا :**(ز تارك ادب ، افسر فلك ربود)**

باضافهٔ الف ۱۳۱۹ ش

از اوست :

آنچه در زندگی ضروری نیست دل بـه راهش اگر نبـازی به
خویشتن را به هیچ عادت و خوی بـه هوس مـبـتـلا نسازی به
پیش عادات ، سرفکنده مبـاش در همه حـال ، سرفـرازی به
آن عبادت که خیزد از عادت گر به ترکش همی بنـازی به
چون که هر عـادتی نیاز آرد از همـه چیـز بـی‌نیـازی به

مواد التواریخ ص ۴۱۴ . فـرهنگ سخنوران ص ۴۷ . تـذکرهٔ خوان نعمت ج ۱ ص ۳۶ . سخنوران نامی معاصر ج۱ ص ۸ . ادبیات معاصر ص ۱۶ . گلزار ادب ص ۳۰۴ .

تاریخ وفات اقبال لاهوری

همانا در سپهر فضل و دانش | فروزان آفتابی بود اقبال
به«لاهور» اینچنین آتش زبانی | نیارد بعد ازاین دورمه و سال
نمیرد اینچنین شاعر که شعرش | سراسر درس اخلاق است‌واعمال
تو گوئی: جزمراد مردم ، او را | نبود از شاعری مقصود و آمال
ولی در قید هستی داشت حالی | که مرغان قفس رانیست آنحال
گشودازاین چمن‌چونمرغ‌روحش | به سوی گلشن جنت پر و بال
به‌تاریخش رقم‌زد کلك «نظمی» | **(علی باشد پناه و پشت اقبال)**

۱۳۱۷ ش

۱۷ـ اقبال : محمد ، فرزند نور محمد ، به سال ۱۲۸۹ هجری قمری در سیالکوت ، ازشهرهای پاکستان درخانوادهٔ متوسط ـ الحالی دیده به‌جهان گشود . علوم مقدماتی را تا پایهٔ فوق لیسانس ، در سیالکوت و لاهور تحصیل کرد . سپس برای کسب تحصیلات عالیتری عازم اروپا شد و مدت سه سال دردانشگاه کمبریج ، فلسفه وحقوق خواند تا به‌دریافت درجهٔ دکترا نائل آمد. چندی نیز به‌آموختن زبان‌آلمانی همت گماشت ودانشگاه‌مونیخ‌درجهٔ استادی درفلسفه را به‌وی عطا کرد .

اقبال پس ازدریافت درجهٔ استادی ازدانشگاه مونیخ ، به‌وطن خود باز گشت ودردانشگاه دولتی لاهور به‌تدریس فلسفه و تعلیم ادبیات انگلیسی مشغول شد . ولی

پس از کمی ، ازسمت استادی دانشگاه کناره گرفت وبه‌کار وکالت پرداخت . اقبال درتمام این مدت اشعار متین فلسفی وعرفانی می‌سرود ومردم را به‌اتحاد وآزادی و آزادگی دعوت می کرد. اودرپاکستان وایران شهرتی بسزا دارد . درشاعری تحت تأثیرافکارمولانا جلال‌الدین مولوی قرار گرفته وازسبك و اندیشه وی پیروی کرده است . اغلب اشعارش به‌زبان فارسی سروده شده وآشنائی با این زبان را برای خود افتخار می‌دانسته است . تألیفات معروف فارسی اقبال عبارتند از :

۱ ـ منظومهٔ « پیام مشرق » ۲ ـ منظومهٔ « زبور عجم » ۳ ـ منظومهٔ « جاوید نامه » ۴ ـ منظومهٔ « مسافر » ۵ ـ منظومهٔ « ارمغان حجاز » که آخرین اثر شاعر است اقبال دراواخرعمر به‌سنگینی گوش مبتلا شد وپس ازچندی‌عوارض دیگری برمزاجش مستولی گردید و در بستر بیماری افتاد تا به سال ۱۳۱۷ خورشیدی در لاهور درگذشت وهمانجا به‌خاك سپردند . این دوبیت را چند لحظه قبل ازوفاتش دربستر بیماری سرود :

سرود رفته‌باز آید که نآید — نسیمی از حجاز آید که نآید
سرآمد روزگاراین‌فقیری — دگر دانای راز آید که نآید

از غزلیات اوست:

بتان تازه تراشیده‌ئی دریغ از تو — درون خویش نکاویده‌ئی دریغ‌از‌تو
چنان گداخته‌ئی‌از حرارت افرنگ — زچشم خویش تراویده‌ئی دریغ ازتو
بکوچه‌ئی که‌دهد خاك را بهای بلند — به نیم غمزه نیرزیده‌ئی دریغ از تو
گرفتم‌این که کتاب‌خردفروخواندی — حدیث شوق نفهمیده‌ئی دریغ از تو
طواف کعبه زدی گرد ، دیر گردیدی — نگه بخویش نپیچیده‌ئی دریغ ازتو

مقدمهٔ دیوان اقبال . کتاب اقبال‌شناسی . فرهنگ سخنوران ص ۵۱ . واطلاعات متفرقه

تاریخ وفات اکبرشاه هندی

دست اکبرشاه هم چون دیگران	آخر از ملك جهان کوتاه شد
او هم از دور سپهر کجمدار	عاقبت دور از جلال و جاه شد
هند شد بیت‌الحزن، کزمرگ او	یوسف مصر ادب در چاه شد
سال تاریخ وفاتش با جمل	(ای‌فسوس‌ازمرگ‌اکبرشاه)شد

۱۰۱۴ ق

۱۸- اکبر: اکبرشاه، ملقب به‌جلال‌الدین، پسرهمایون شاه، به‌سال ۹۴۹ هجری درلاهورپا به‌عرصهٔ وجود گذاشت. دردوازده سالگی برتخت سلطنت جلوس کرد. پادشاهی بسیار بلند همت و دردانش و تدبیر بی‌نظیر بوده است.

علاوه براینکه شاعربود، درتشویق شعرا وفضلا توجه بخصوصی داشته است. درمدت ۵۲ سال سلطنت او، بسیاری ازشعرا به هندوستان رفته از انعام وصله های ملوکانه بهره‌مند شدند. درروزگار وی شعرا به‌تألیفات زیادی دست‌زدند، ازجمله فیضی دکنی که ملك‌الشعرای‌دربار بوده باتشویق اوخمسه‌ای‌به‌پیروی ازخمسه‌نظامی ترتیب داد که یك قسمت آن به‌اکبرنامه موسوم است.

اکبرشاه طبع لطیفی داشته واشعاری ازوی به‌یادگار مانده است. بعضی از ابیاتش شهرت زیاد پیدا کرده چنانکه این دوبیت لطیف او را کمتر کسی هست که نشنیده باشد:

دوشینه ز کوی میفروشان پیمانهٔ می به زر خریدم
اکنون زخمار سر گرانم زر دادم و دردسر خریدم

او به‌سال هزار وچهارده هجری قمری در ۶۵ سالگی **بدرود جهان گفت** .

آتشکده ص ۱۲ . روزروشن ص ۶۹ . مجمع‌الفصحا ج ا ص ۷ . فرهنگ‌سخنوران ص ۵۲

تاریخ وفات الفت کاشانی

چو الفت آن ادیب نکته پرور قضا خاك وجودش داد بر باد
دو تاریخ از پی سال وفاتش بیك بیت اوستادی کرد انشاد
(برون‌شد ازجهان‌چون‌الفت‌ما) **(مثالش مادر ایام‌کم زاد)**
۱۲۴۰ ق ۱۲۴۰ ق

۱۹ـ الفت : میرزا محمدقلی، از شاعران دورهٔ فتحعلی شاه قاجار است . نیا کانش از ایل افشار آذربایجان بودند که به‌امر شاه‌عباس صفوی کوچیده دراصفهان وبعد درکاشان اقامت گزیدند . چون الفت درشهر کاشان به دنیاآمد به کاشانی معروف گردید .

اومنشی مخصوص شاهزاده نواب حسنعلی میرزا بودودراوقات‌فراغت‌به‌سرودن شعرمی‌پرداخت. بنوشتهٔ احمد گرجی مؤلف تذ کرهٔ **«اختر»** مردی ظریف‌ومهربان وخوش قیافه بوده وازذوق و قریحه بهره‌ای تمام داشته است . الفت در مدح ائمهٔ اطهار اشعاری سروده وسیزده بندی دارد که بسیارازدل برآمده ولطیف‌است.دیوانش

درحدود پنجهزار بیت و بیشترش غزل می‌باشد . بعضی از اشعارش بسیار متین و لطیف است نمونه :

باغبان غنچه نچیدم ز من آزرده مشو
پاره‌های جگر است اینکه به دامن دارم

خدا زین باغبانان دادمرغان چمن گیرد
که نگذارند بر شاخ گلی،مرغی وطن گیرد

الفت درسال یکهزار ودویست وچهل هجری قمری **درگذشت** .

تذکرهٔ اخترص ۲۱ . سفینة المحمود ج ۱ ص ۱۵۷ . دانشمندان آذربایجان ص ۵۰ . مجمع الفصحا ج ۴ ص ۱۵۷ . ریحانة الادب ج ۱ ص ۱۰۲ .گلزارادب ص ۷۶ .

تاریخ وفات الهی اردبیلی

الهی آنکه بر فضل و کمالش «علیشیر» از دل و جان شد مباهی
سخن سنجی که باصد تر زبانی نگفتیم از کمالاتش کماهی
ازاین محنت سراچو نمرغ روحش به سوی باغ جنت گشت راهی
نوشتند از پی سال وفاتش که: **(اینک رفت ازاین دنیا الهی)**

۹۵۰ ق

۲۰ ـ الهی : ملاحسین، ملقب به کمال الدین ، فرزند خواجه اشرف الدین عبدالحق ، ازاهل اردبیل وشاگرد ملا جلال الدین دوانی وامیرغیاث الدین شیرازی بود . مدتی درهرات به‌ندامت امیرعلیشیر نوائی و

وشاهزاده غریب میرزا پسرسلطان حسین میرزا اختصاص یافت و امیرعلیشیر نسبت به‌وی احترام زیادی قائل بوده است .

پس ازوفات‌آن شاهزاده «۹۰۲» به‌زادگاه خود مراجعت کرد وتا پایان عمر درآن شهربه‌تدریس وتعلیم پرداخت. طبع لطیفی‌داشته وبیشتراشعارش‌عرفانی‌است. الهی درفضل و کمال‌یگانهٔ روزگارخود بوده وشرح‌وتألیفات زیادی‌دارد که‌می‌توان ازشرحها ، شرح گلشن راز شیخ محمود شبستری و از تألیفاتش « **تاج المناقب** » و « **منهاج الفصاحة** » را نام برد که هردورا بنام شاه اسماعیل صفوی نوشته است. تمامی قرآن مجید را تفسیر کرده که‌آن را تفسیراردبیلی وتفسیرالهی نیز گویند. الهی به‌سال نهصد وپنجاه هجری قمری در اردبیل **به‌رحمت الهی پیوست** و قبرش درآنجاست . از اوست :

رفت جان من و رفتار تو از یاد نرفت
شکل بالای تو از خاطرناشاد نرفت
بعدازاین جامهٔ‌جان چاک‌زنم در غم عشق
سوز این سینه چو از ناله وفریاد نرفت

* * *

ای‌گشته ز ذات خود هویدا چون نور
ذرات جهان ز نور تو یافت ظهور
کنه تو ز دانش خردها مستور
وجه تو ز ادراك نظرها همه دور

تحفه سامی ص ۴۹ . ریحانة الادب ج ا ص ۱۰۳ . دانشمندان‌آذربایجان ص ۴۷ . روز روشن ص ۷۴ . فرهنگ سخنوران ص ۵۵ .

تاریخ وفات امیدی تهرانی

امیدی مهین شاعر شهر تهران چو از کینهٔ چرخ شد دل شکسته
برون رفت ازین محنت آباد هستی به جسمی جفا دیده و جان خسته
خرد زد رقم از پی سال مرگش : **(امیدی امید از همه برگسسته)**

۹۲۵ ق

۲۱ ـ امیدی: ارجاسب ، فرزند خواجه علی ، ازاعیان زادگان تهران و از شاگردان حکیم جلال الدین محمد دوانی است .
استاد ازبس او را گرامی می‌داشت ، نامش را مسعود گذاشت و به امیدی متخلص گردانید . امیدی مردی بسیار بلندهمت و بزرگ منش ودرعلم طب بی‌نظیر بود.

ازاقسام شعر، بیشتر به‌سرودن قصیده می‌پرداخت ، ودراین فن مهارت کامل داشته است . سام میرزای صفوی گوید : (بجودت طبع سلیم وحدت ذهن مستقیم سرآمد شعرای زمان بود وبی تکلف، ازمتأخرین کسی قصیده را بهترازونگفته، ومولد او قصبهٔ تهران است ازاعمال ری ، پدرش رئیس و کدخدای آنجا بود) گویا اغلب قصاید او در ستایش پادشاهان صفویه و وزراءِ آنها بود . اشعار وی دستخوش حوادث شده و جز ۱۷ قصیده و ۳ غزل و۱۵ رباعی و ۱ ساقی‌نامه‌دردست‌نمانده است.

امیدی در تهران باغی داشت موسوم به « باغ امید » برسرآب این باغ نزاعی رخ داد وامیدی به‌تحریك قوام الدین نوربخشی به قتل رسید.

این غزل زیبا ازاوست :

خوش آنکه چاك گریبان به‌ناز باز کنی
نظر بر آن تن نازك کنی و ناز کنی

تو پاك دامن و من رند پیرهن چاکم
عجب نباشد اگر از من احتراز کنی

چرا ز من گذری با هزار استغناء
به‌دیگری رسی اظهار صد نیاز کنی

به‌چشم من نکنی خواب وشرم میداری
که پیش مردم بیگانه پا دراز کنی

گمان مبر که شود عشق، بی‌نیاز قبول
اگر به کعبه روی و اگر نماز کنی

ترنج غبغب او را نهال گشت بلند
تودست کوته‌امیدی چرادراز کنی

تحفهٔ سامی ص ۱۰۱ . مجالس النفائس ص ۱۴۱ . تذکرهٔ میخانه ص ۱۴۱ . نصرآبادی ص ۵۲۶ . آتشکده ص ۲۱۵ . مجمع‌الفصحا ج ۴ ص ۱۰ . تاریخ ادبیات براون ج ۴ ص ۱۷۶ . مواد التواریخ ص ۳۶۱ . فرهنگ سخنوران ص ۵۹ .

تاریخ وفات امیری فراهانی

به استادی، دگر خاك فراهان
نبیند همچو صادق خان امیری

همانا مادر ایام، او را
برای شاعری زاد و دبیری

همو او را همت دانش پـژوهی — همو او را دولت روشن ضمیری
بنازم نکته سنجی را کــه باشد — کــلامش در کمال دلپذیــری
امیری بــود در ملــك فضیلت — اجل افکند ناگه در اسیری
ز«نظمی»سال مرگش خواستم گفت: — (نرفت‌ازیادمن هرگزامیری)

۱۳۳۶ ق

۲۲ـ امیری : محمدصادق ، ملقب به‌ادیب الممالك، پسر حاج میرزاحسین فراهانی، یکی ازبهترین‌شاعران وبزرگترین قصیده سرایان اواخرسدهٔ سیزدهم و اوائل سدهٔ چهاردهم هجری است . وی به سال ۱۲۷۷ هجری درقریهٔ‌کازران فراهان ، درخانواده‌ای که همه اهل فضل‌و کمال‌بودند دیده به‌جهان گشود . ازابتدای جوانی به‌سرودن شعر آغاز کرد و در اندك زمانی ، آوازهٔ شعرش ، درتهران وشهرهای دیگر پیچید و نامش زبانزد خاص وعام گردید.

درسرودن انواع شعر، به‌ویژه قصیده وقطعه : استادمسلم بود وپیوسته ازسبك خراسانی پیروی می کرد . ادیب‌الممالك قطعاً در شعــر وشاعری ، به همهٔ معاصران خود برتری داشت وشعرهیچ کس را نمی‌توان باسرودهٔ وی مقایسه کرد .

اوعلاوه برهنرشعر، درفنون مختلفهٔ ادب ولغت فارسی وتازی بی‌نظیر بود . وازعلوم حکمت وریاضی ونجوم نیز بهره داشت . به زبان روسی وترکی و فرانسه و انگلیسی‌آشنا بود . درصورتی که کمتر کسی را سراغ‌داریم که درآن‌زمان، به‌زبان خارجی‌آشنائی داشته است .

امیری نخست پروانه تخلص مــی کرد ، ولی چون لقب امیرالشعرائی یافت امیری تخلص نمود . دیوانی دارد درحدود بیست ودوهزار بیت که بیشترش ، اشعار سیاسی واجتماعی و مربوط به‌اوضاع واحوال زمان خود شاعراست .

ادیب‌الممالك درسال ۱۳۱۶ ق روزنامه ادب را درتبریزمنتشر می‌ساخت‌ولی

به‌علت شکستن دستش یك سال روزنامه را تعطیل وازسال ۱۳۱۸ تا ۱۳۲۰درمشهد دائر ومنتشر کرد . مدتی نیزسردبیری روزنامه مجلس را به‌عهده داشت.

وی به‌سال ۱۳۳۵ دریزد دچارسکته ناقص شدوبه‌تهران آمد وپس ازیك‌سال، در سن پنجاه و هشت سالگی در تهران درگذشت و در امامزاده عبدالعظیم به‌خاك سپرده شد .

این غزل لطیف ازاوست :

دل وجان زتن برون شد توهمان بجانشسته
شده ما زخویش بیرون توبجای ما نشسته

تو زما شکسته پایان مگذر چو بی وفایان
که ز پیش آشنایان نروند نا نشسته

ز غم زمانه ما را نفتد گره بر ابرو
که ز راه عشق گردی به جبین ما نشسته

من دور از آشنا را همه خون ز دیده آید
چو ببینم آشنائی بر آشنا نشسته

به عبث پی نصیحت بر من نشسته ناصح
که ز بی خودی ندانم ننشسته یا نشسته

ادبیات معاصرص ۲۰ . تاریخ ادبیات براون ج ۴ ص ۲۴۵ . سخنوران نامی معاصر ج ا ص ۲۵۷ . سبك‌شناسی استاد بهار ج ۳ ص ۲۹۱–۳۴۶ . فرهنگ سخنوران ص ۶۱. مقدمهٔ دیوان ادیب الممالك فراهانی. لغتنامهٔ دهخدا ج ۳ ص ۱۵۸۵ . از صبا تا نیما – ج ۲ ص ۱۳۷ . گلزار ادب ص ۳۳۷ .

تاریخ وفات امینی تبریزی

تا «امینی» گسست ازاین عالم — جان پاکش به جان جان پیوست
قفس تن شکست و نغمه زنان — مرغ روحش به آشیان پیوست
دیر یا زود، در گذر گه عمر — او هم آخر به کاروان پیوست
الغرض: تا از این سپنج سرای — رفت و بر ملك جاودان پیوست
کلك«نظمی» نوشت تاریخش: — **(آه امینی به‌رفتگان پیوست)**

۱۳۵۴ ش

۲۳ ـ امینی : سلیمان، فرزندملاجواد امین‌العلماء، به‌سال۱۳۰۱خورشیدی درده‌خاکی ازدهات سراب، واقع‌دربیست فرسخی تبریز به دنیاآمد، علوم مقدماتی را در مکتب پدر فرا گرفت. پس از مرگ پدر به تبریز آمد و تا پایان عمر در ایـن شهراقامت گزید واغلب نشو و نمای وی در تبریز شد.

امینی درادبیات‌فارسی وعربی دستی قوی داشت‌وازتمام دقایق شعر آگاه بود. درانواع شعرطبع آزمائی کرده ونزدیك به۱۵ هزاربیت شعرسروده که بیشترش غزل است.ازاشعاراو کتابی به‌نام **«گلهای خودرو»** با مقدمه‌استاد محمد حسین شهریار و مجموعه‌ای موسوم به **«اشك خون»** به‌چاپ رسیده است.

امینی‌علاوه براینکه شاعری‌توانا ونکته سنج‌بود، ازهنرخطاطی‌وخوشنویسی نیز بهره‌ای‌کافی داشت واقسام خط راخوب می‌نوشت. وی مردی بسیارخوش‌صحبت

ومهربان وفروتن ووفاپیشه وپاك اندیشه بود، بطوریکه درمدت ۵۳ سال عمر کسی را ازخود نرنجانید.

صفای طینت وعلو همت اوستودنی بود. بااینکه بیشترایام عمر را به فقر و تنگدستی گذرانید ولی هر گز رازدرونش را فاش نکرد و ازهیچ کس منت نبرد:

منت مبر«امینی» ازابنای روزگار   اسرار دل به پیش شه اولیا ببر

با نگارنده رابطهٔ نزدیکی داشت ومتجاوزاز۲۰ سال بود که باهم معاشرت داشتیم، حتّیٰ درآخرین شب زندگیش نیزدر کنار من نشسته‌مشغول صحبت بود که ناگهان سرش را به‌سینهٔ من گذاشت، تامتوجه شدم دیدم: سر گذاشتن همان بود ودر گذشتن همان!

وفات این شاعرآزاده غروب سه‌شنبه پنجم اسفندماه ۱۳۵۴ درکاخ‌جوانان تبریزاتفاق افتاد ودر گورستان مارالان به‌خاك سپرده شد.

این غزل ازآخرین سروده‌های اوست.

ماه رخساری که بامهرش بخودنازیم، نیست
جان ودل را ازغم ومحنت بپردازیم، نیست

آن گل بیخار کز شوق وصالش یك نفس
همچو بلبل شور وغوغائی برآغازیم، نیست

یکه تاز راه سعی و همتیم اما چه سود
مقصدی‌دلخواه، تا سویش بجان‌تازیم، نیست

جان بکف‌هستیم چون‌سرباز، درمیدان‌عشق
آنکه باسودای وصلش جان‌وسر،بازیم،نیست

گوش‌شیطان کر، که پیش‌سر کشان‌روزگار
اختیاراینکه با هم سر برافرازیم. نیست

در ره عشق بتی مردیم ، اما قدرتی
تا هوای وصل او از سر بر اندازیم ، نیست
میگدازیم ازغم هجران اوچون شمع، لیك
جرئتی کاین غم‌دمی‌ازدل برون‌سازیم، نیست
سوی ما آشفته حالان ، از پریرویان عصر
اعتنا هرچند می‌سوزیم ، ومی‌سازیم ، نیست
در زمان ما « **امینی** » باوفا یاری که‌خود
با هوایش شعر شیوائی بپردازیم ، نیست

تاریخ وفات انوری ابیوردی

حکیمی هنرمند بود انوری	که می‌تاخت اززهره تامشتری
تو گوئی: همه‌روشنان فلك	در انگشت او بود انگشتری
چنو هرکه راکزهنربهره‌ای است	نه من ، جمله عالم بودمشتری
به‌شعر و ادب نیز مانند او	ندیدست ملك سخن گستری
همه سفتهٔ او : در شاهوار	همه گفتهٔ او : زر جعفری
به نزدیك من ، برسریر ادب	مر او را رسد رتبهٔ سروری
به تاریخ او هاتفی زد رقم :	**(به‌اوج ادیبی‌رسید انوری)**

۵۸۵ ق

۲۴ـ انوری : علی ، ملقب به‌اوحد الدین فرزند محمد ، یکی‌ازبزرگترین

شعرای ایران زمین ونامدارترین قصیده‌سرایان ادب فارسی است ازتاریخ تولد این استاد اطلاعی دردست نیست. ولی به‌نوشتهٔ اغلب تذکره‌نویسان ولادت وی درقریهٔ بدنه ازولایت ابیورد ، درناحیهٔ خاوران خراسان اتفاق افتاد. وبدین مناسبت نخست خاوری تخلص می کرد وبعد به‌انوری تغییرداد .

نخستین سالهای زندگیش درطوس به‌تحصیل علم و ادب گذشت ، وی گذشته ازادبیات ، درعلوم معقول ومنقول وریاضی و فلسفه و حکمت و موسیقی نیز یگانهٔ روزگاربوده و به‌وفورفضل ودانش خود می بالیده است :

منطق وموسیقی و حکمت شناسم اندکی
راستی باید بگویم : با نصیبی وافرم

وز الهی آنچه تصدیقش کند عقل سلیم
گر تو تصدیقش کنی درشرح وبسطش ماهرم

نیستم بیگانه از اعمال و احکام نجوم
ورهمی باور نداری، رنجه شو من حاضرم

این همه بگذار ، با شعر مجرد آمدم
چون سنائی هستم آخر، گرنه همچون صابرم

گویند: ازآغازجوانی وشاعری به‌دربار سلطان سنجر(۵۱۱ـ۵۵۲)راه‌یافت وچنان مورد عزت واحترام قرار گرفت که درسفر و حضر از ملازمان شاه شمرده می‌شد ودرمدح این شهریار قصاید غرائی دارد .

بااینکه بعضی ازقصاید انوری پیچیده ودارای مضامین دقیق است. ولی مهارت وی درمراتب سخنوری و نکته‌سنجی به‌پایه‌ای رسیده که اورا درردیف پیمبران شعر فارسی قرار داده است .

در شعر سه تن پیمبرانند — قولی است که جملگی بر آنند
فردوسی و انوری و سعدی — هر چند که لانبی بعدی

حکیم انوری ، علاوه بر اینکه درقصیده سرائی استاد مسلم بود در ساختن قطعه نیز توانائی کامل داشت و بیشتر قطعات او اخلاقی و آموزنده است :

خواهی که بهین کار جهان کار تو باشد
زین هر دو یکی کار کن از هر چه کنی بس:
یا فایده ده آنچه بدانی دگری را
یا فایده گیر آنچه ندانی ز دگر کس

درفضیلت قناعت گوید :

کیمیائی کنم ترا تعلیم — که در اکسیر و درصناعت نیست
رو قناعت گزین که در عالم — کیمیائی به از قناعت نیست

انوری گذشته از دیوانش که به سیزده هزار بیت قصیده، غزل ، قطعه‌ورباعی می‌رسد وبارها درایران وهند و روسیه چاپ شده است کتابی بنام « **البشارات فی ـ شرح الاشارات** » ورساله‌ای درعلم عروض وقافیه دارد . از جملهٔ گویندگانی که با وی معاصر بوده‌اند سنائی غزنوی،سوزنی سمرقندی ، ادیب‌صابر ترمذی،رشیدالدین وطواط وعمعق بخارائی را می‌توان نام برد .

به‌روایتی انوری دراواخرعمر ازمدح‌وستایشگری‌توبه کرد و گوشه‌نشینی گزید وبه‌سال ۵۸۵ هجری قمری دربلخ **درگذشت** وهمانجا به خاك سپرده شد.

لباب‌الالباب ص ۳۳۴ . تاریخ‌گزیده ص ۸۱۳ . دولتشاه ص۹۴ .مجالس المؤمنین ج ۲ ص ۶۲۲ . مرآت الخیال ص ۳۱ . .آتشکده ص ۵۵ . بهارستان جامی ص ۱۰۴. طرایق‌الحقایق ج ۲ص ۲۶۴ . مجمع‌الفصحا ج ا ص ۳۸۵ . سخن و سخنوران ص ۳۳۲ . ریحانة الادب ج ا ص۱۲۲ .

تاریخ وفات اوحدی کرمانی

چومرغ روح پاك اوحدالدین به گلزار جنان شدآشیان خواه
یکی از نکته پردازان کرمان چو دست از دامن او دید کوتاه
بـه‌صد حسرت پی سال وفاتش نوشت: **(آه‌از وفات‌اوحدی آه)**

۵۳۶ ق

۲۵- اوحدی : حامد، ملقب به‌اوحدالدین، فرزند ابوالفخر حسین کرمانی از مشاهیـر شعرا و عرفای سدهٔ ششم هجری قمری است. سال تـولدش معلوم نیست و **سال وفاتش** نیز به‌اختلاف در تذکره‌ها ذکر شده است.

بعضی ۵۶۲ و بعضی ۶۳۵ وآذر در آتشکـده و هدایت در ریاض العارفین و مجمع‌الفصحا ۵۳۶ یاد کرده‌اند که نگارنده هم‌آن را معتبر شمرده ماده‌تاریخ‌نوشتم ولی آنها که اوحـدی مراغه‌ای ، متولد سال ۶۷۰ و متوفی ۷۳۸ را معاصر و مـرید شیخ اوحدی کرمانی دانسته‌اند به خطا رفته‌اند و با توجه به سال ولادت و وفـات اوحدی مراغه‌ای این لغزش بخوبی روشن می‌شود. بهرحال اوحدی کرمانی‌مریدان زیادی داشت وبیشتر اوقات محضروی از شعرا وعرفا پر بود. شیخ علاوه بر رباعیات عرفانی ، مثنوی لطیفی نیزدارد به‌نام **«مصباح الارواح»** که‌مقداری‌ازآن درهفت اقلیم ومجمع الفصحا آمده است.

دربارهٔ اخلاق وخصوصیات شیخ ،آذر می نویسد :

«گویند تمام عمرش ازسودای عشق خالی نبوده و در مجلس او اکثراوقات مطربان باشعار عرفا مترنم، شیخ چون درسماع گرم شدی پیراهن خود و حضار را چاك زده سینه بهسینهٔ یکی نهادی تا تشفی‌قلب حاصل‌شدی. بالجمله چون‌شیخ‌به بغداد رفت. پسر خلیفه خبر ورود شیخ شنیده هوس حضور مجلس او کرد. باو گفتند که: طریقهٔ شیخ این است وشما طاقت نخواهید آورد، در این صورت رفتن شما مناسب نیست آن جوان گفت:

ازقرار تقریرشما اوکافراست، آنجا میروم اگر نسبت بمن چنین اراده کند اورا قربة الی‌الله میکشم وبآن‌مجلس حاضر شد. شیخ بصفای باطن قصد اورادریافت بعد ازآنکه درسماع گرم شد این‌رباعی را گفته و خواند:

سهل است مرا بر سر خنجر بودن

در پای مراد دوست بی سر بودن

تو آمده ای که کافری را بکشی

غازی چو توئی رواست کافر بودن

خلیفه زاده خود گریبان دریده وبقدم معذرت پیش‌آمده سربقدم شیخ نهاد و معذرت طلبید ودرجرگ مریدان نشست»

دولتشاه ص ۲۳۳. مجالس النفائس ص ۳۱۸. هفت اقلیم ج ا ص ۲۶۵ نفحات الانس ص ۵۸۸. آتشکده ص ۱۱۹ – ۱۲۲ روزروشن ص ۹۲. مجمع الفصحا ج ا ص ۲۳۶. ریاض‌العارفین ص ۴۷. طرایق الحقایق ج ۲ ص ۲۸۱. ریحانهٔ الادب ج ا ص ۱۲۶. قاموس الاعلام ج ۲ ص ۱۰۶۵.

تاریخ وفات اوحدی مراغه‌ای

بود اوحدی شاعری جاودانی — که استاد الفاظ بود ومعانی
ز گویندگان زمینی است ، اما — بود نغمهٔ نای او آسمانی
فرو ماند طبع من از مدح فضلش — به‌چندین سخن‌سنجی و نکته‌دانی
نگاهی به‌دیوان وی کن، که شعرش — کند با تو از فضل او ترجمانی
رقم کرد « نظمی » به تاریخ فوتش — **(پس از مرگ شد اوحدی جاودانی)**

۷۳۸ ق

۲۶ـ اوحدی : اوحدالدین ، فرزند حسین اصفهانی مراغه‌ای ، در سال ۶۷۰ هجری در شهر مراغه به دنیا آمد . او مردی عارف ووارسته‌ای کامل بود ، ازاندیشه‌های عمیق و سخنان پرمغزش معلوم می‌شود که : درعلوم دینی و عرفانی استغراق شگفت‌انگیزی داشته و بسیار گرانمایه ودانشمند بوده است . نخست صافی تخلص می کرد و پس از انتساب به طریقت اوحدالدین کرمانی ، اوحدی تخلص فرمود .

بعضی اورا مرید شیخ اوحدالدین کرمانی دانسته‌اند ولی بامراجعه به‌شرح حال اوحدالدین کرمانی وتطبیق زمان این دوشاعر، ضعف قول مزبور به‌خوبی ظاهر می‌شود ، اما بطوریکه مذکور شد به‌او انتساب طریقتی داشته است.

اوحدی علاوه بردیوان غزلیات وقصایدش که نزدیك به‌هشت‌هزار بیت‌است. یك مثنوی دارد بنام **« جام جم »** که به‌شیوه حدیقهٔ حکیم سنائی سروده و مشتمل

بر پنجهزار بیت است .

اوحدی این مثنوی را درسال ۷۳۳ به‌نام سلطان ابوسعید بهادر خان به نظم آورده وازشاهکارهای ادب فارسی به‌شمار می‌رود . درتاریخ اتمام‌آن چنین گوید :

چون زتاریخ بر گرفتم فال — هفتصد رفته بود وسی‌وسه‌سال

که من این‌نامهٔ همایون‌فر — عقد کردم به نام آن سرور

مثنوی دیگری‌هم دارد که به « ده‌نامه » یا « **منطق‌العشاق** » معروف‌است. بیشتراشعارش عرفانی وبسیارشورانگیزاست . اوحدی درزمان‌سلطنت سلطان‌ابوسعید (۷۱۶ ـ ۷۳۶)آخرین ایلخان مغول بسیارمحترم وهمواره مورد توجه‌آن شهریار بوده است .

وفات اوحدی به‌سال هفتصد وسی وهشت ه ق درزادگاه خود مراغه اتفاق افتاد وقبرش هنوزدرآنجا باقی است . این غزل از اوست:

گریار بلندآمد من پستم و من پستم
ور کار به بندآمد من جستم ومن جستم

من‌حاکم این شهرم هم نوشم وهم زهرم
گرخصم بود پنجه من شستم و من شستم

ای هر سخنت‌کامی در ده ز لبت جامی
کان توبه که دیدی تو بشکستم‌وبشکستم

هرچند به‌حالم من از دست که نالم من ؟
زیرا که دل خودرا من‌خستم ومن خستم

ای مطرب درویشان کم گوسخن‌خویشان
که‌نیست‌شوندایشان من‌هستم و من‌هستم

هر کس به گمان خود گوید سخنان خود
من یافتم آن خود وارستم و وارستم
ای «**اوحدی**» از یاری داری خبر یاری
در یار که می گفتم پیوستم و پیوستم

دولتشاه ص ۲۳۲. مجالس النفائس ص ۳۲۷. نفحات الانس ص ۶۰۶. مجالس المؤمنین ج ۲ ص ۱۲۱ . آتشکده ص ۵۳ . طرایق الحقایق ج ۲ ص ۲۸۲ . مجمع الفصحا ج ۱ ص ۲۴۸ . ریاض العارفین ص ۴۱ . دانشمندان آذربایجان ص ۵۵ . ازسعدی تا جامی ص ۱۸۳. تاریخ ادبیات رضازاده شفق ص ۱۳۶ . تاریخ ادبیات هرمان اته ص ۱۷۸ . قاموس الاعلام ج ۲ ص ۱۰۶۵ . ریحانة الادب ج ۱ ص ۱۲۷ .

تاریخ وفات اهلی ترشیزی

نازم به نام نامی اهلی که از هنر
در عصر خویش از همه مشهورتر شده
شعرش میان اهل سخن گشته داستان
فضلش میان اهل فضیلت سمر شده
«نظمی» رقم زد از پی تاریخ رحلتش :
(اهلی ازاین جهان بدیاری دگرشده)
۹۳۴ ق

۲۷ ـ اهلی : ... ازشاعران دربار سلطان حسین بایقرا (۸۷۳ ـ ۹۱۱) و از

جملهٔ گویندگانی‌است که همواره مورد توجه امیرعلیشیرنوائی بود. این شاعر که به‌عنوان تورانی و خراسانی‌نیز معروف است ، خانواده‌اش ازمردم‌تبریز بوده‌اندولی چون ولادت او درقصبهٔ ترشیز خراسان اتفاق افتاد به‌ترشیزی معروف است .

اهلی طبعی لطیف وذوقی سلیم داشت وبه‌سبک‌هندی شعرمی‌سرود.از اشعارش چنین برمی‌آید که بیشتر به‌ساختن غزل می‌پرداخت . وی شاعری رند وعاشق‌پیشه بود . وبه‌نوشتهٔ بعضی ازتذکره نویسان به‌فریدون میرزا پسرسلطان حسین میرزا تعلق خاطرپیدا کرد وسرانجام‌کارش به‌جنون کشیده داد عاشقی داد .

اهلی به‌سال ۹۳۴ هجری قمری در تبریز وفات یافت . نام ومحل قبرش در هیچ مأخذی مذکورنیست .

این غزل ازاوست :

چنان‌زباده شوق تو سر گران شده‌ام	که‌فارغ‌ازخودووارسته‌ازجهان شده‌ام
رسید جان بلب ازمحنت فراق مرا	اجل کجاست که‌مشتاق‌او بجان‌شده‌ام
گرفته دامن من گردغم ز هرطرفی	اسیرمحنت این تیره خاکدان شده‌ام
توآفتابی و من در هوات‌آن گردی	که ذره ذره زمهرت‌برآسمان‌شده‌ام
مرا زعشق تو بردل هزازبار غم‌است	عجب‌نباشد اگربردلت‌گران شده‌ام
بزلف او نتوان گفت حال‌دل«اهلی»	اگر چوشانه زسرتاقدم زبان شده‌ام

مجالس النفائس ص ۸۰ . تحفهٔ سامی ص ۱۰۷ . آتشکده ص ۱۰ . هفت اقلیم ج ۲ ص ۳۰۹ . تاریخ ادبیات براون ج ۴ ص ۱۷۷ . ریحانة الادب ج ا ص ۱۳۱ . فرهنگ سخنوران ص ۶۸ ،

تاریخ وفات اهلی شیرازی

چودرباغ ادب با مرگ اهلی　　رسید آفت به بار و برگ دانش
یکی گفت از پی سال وفاتش:　　**(بودمرگ چواهلی مرگ دانش)**
۹۴۲ق

۲۸ـ اهلی : محمد ، ازبزرگترین شاعران سدهٔ دهم هجری است که به سال ۸۵۸ درشیراز پا به عرصهٔ وجود نهاد . او درانواع شعر توانا ودرصنایع بدیعی یگانهٔ روزگار خود بود.

ازمجمع البحرین کاتبی نیشابوری متأثر شده یك مثنوی به نام **«سحر حلال»** منظوم کرده که درحدود ۵۲۸ بیت وازاول تاآخرذوبحرین وذوقافیتین وصنعت تجنیس را هم برآن افزوده است . درنظم این مثنوی چنان استادی و مهارت به خرج داده که اهل فن را عقل حیران است . چنانکه ازاشعارش برمی آید بیشتر ایام عمر را به گوشه نشینی وفقروتنگدستی گذرانیده است . سام میرزای صفوی که باوی معاصر بوده درتحفهٔ سامی می نویسد :

« ملا اهلی شیرازی درسلك شعرای گرام وفضلای عظام جاداشت و به فقر ومسکنت وقلت اختلاط بااهل دنیا مشهورتر ازآن است که احتیاج به تعریف داشته باشد » ازشعرای معاصراو می توان : جامی ، هلالی مشهدی ، مکتبی شیرازی ، بابا فغانی ، هاتفی خرجردی وامیدی تهرانی رانام برد . دیوانش شامل : غزل ، قصیده ، قطعه ، ماده تاریخ ، رباعی ومثنوی « شمع وپروانه » و « سحر حلال » می باشد که

جمعاً نزدیك به‌پانزده هزاربیت است . اهلی به‌سال نهصد وچهل ودو هجری قمری به‌سن هشتاد وچهار سالگی درشیراز وفات یافت و در سمت چپ قبرحافظ مدفون است . این غزل از اوست .

مست آنم که ز دست قدحی نوش کنم
هرچه غیر از تو بود جمله فراموش کنم

نایم از شوق تو تا روز قیامت با هوش
مست اگر با تو شبی دست درآغوش کنم

گوش برقول تو دارم نه به پند دگران
من نه آنم که حدیث دگران گوش کنم

خنده رویم همه‌چون جام‌ودلم‌پرخون‌است
پر نشاطم چو خم وزآتش دل جوش کنم

روی «اهلی» سوی‌پیران مرقع‌پوش‌است
من نظر سوی جوانان قباپوش کنم

مجالس‌المؤمنین ج ۲ص ۶۹۳ . آثار عجم ص۴۷۱ .تاریخ ادبیات براون‌ج ۴ ص ۱۷۷ . تحفهٔ سامی ص ۱۰۳ . تاریخ ادبیات رضازاده شفق‌ص۱۸۷ . طرایق الحقایق ج ۳ ص ۵۶ . ریحانة الادب ج ا ص ۱۳۲ . روز روشن ص ۹۳ . تاریخ ادبیات هرمان اته ص ۱۸۱ . مجالس‌النفائس ص ۳۸۷ . هفت اقلیم ج ا ص ۲۲۳ . نصرآبادی ص ۵۱۱.

تاریخ وفات ایرج میرزا

می‌توان گفت که درشعروادب	مایهٔ فخر وطن شد ایرج
قدز تبریز علم کرد ولی	شهره درچین وختن شد ایرج
نردها باخت به ارباب هنر	تا حریف همه فن شد ایرج
ازجهان رفت سوی عالم جان	راحت اززحمت تن شد ایرج
هاتفی گفت پی تاریخش :	**(زبده ازملك‌سخن‌شدایرج)**

۱۳۴۴ ق

۲۹ ـ ایرج میرزا : ملقب به‌جلال‌الممالك، پسرغلامحسین میرزاصدرالشعراء، پسر ملك ایرج میرزا ، پسرفتحعلی شاه قاجار است .

ایرج درسال ۱۲۹۱ هـ ق درتبریز چشم به‌جهان گشود. تحصیلات فارسی‌وعربی‌را در زادگاه خود به‌پایان رسانید و ازخدمت استادان بزرگی چون : محمد تقی عارف اصفهانی ومیرزا نصرالله بهارشروانی استفاده کرد .

ایرج ازآغازجوانی شعرمی گفت وهمواره مورد تشویق حسنعلی‌خان امیر نظام گروسی که مردی بسیاردانشمند و شعرشناس بود قرار می گرفت . نوزده ساله بود که درتبریز به‌خدمت مظفرالدین میرزا ولیعهد پیوست و به‌لقب صدر الشعرائی ملقب گردید . اشعارایرج بسیارساده وروان می‌باشدونخستین کسی است که‌توانسته است درسرودن شعرسهل وممتنع ازشیوهٔ سعدی پیروی کند . شعرعارف‌نامه ، زهره‌و منوچهروقلب مادرنه‌تنها شاهکار ایرج، بلکه ازشاهکارهای ادبی اواخر دوره قاجار

به‌شمار می‌رود. ایرج شاعری بسیار باذوق وزنده دل بود ولی درسال ۱۳۳۴ ق که پسر بزرگترش جعفرقلی میرزا به‌علت نا معلومی خودکشی کرد دیگر آن شور و حال را ازدست داد وهمیشه ناراحت و گرفته بود تا در سال ۱۳۴۴ هجری قمری به‌سکته‌قلبی درگذشت ودرمقبرهٔ ظهیرالدوله به‌خاك سپردند.

این قطعه ازاوست:

ابلیس شبی رفت به بالین جوانی
آراسته با شکل مهیبی سر و بر را
گفتا که منم مرگ اگرخواهی زنهار
باید بگزینی تو یکی زین سه خطر را
یا آن پدر پیر خودت را بکشی زار
یا بشکنی ازخواهرخود سینه و سر را
یا خود زمی ناب بنوشی دو سه ساغر
تا آنکه بپوشم ز هلاك تو نظر را
لرزیدازاین بیم‌جوان برخود وجاداشت
کز مرگ فتد لرزه بتن ضیغم نر را
گفتا نکنم با پدر و خواهرم این کار
لیکن همی ازخویش کنم دفع ضرر را
جامی دوسه می‌خوردچوشدچیره‌زمستی
هم‌خواهرخودرا زد وهم کشت پدر را
ای کاش شود خشك بن تاك و خداوند
زین مایهٔ شر حفظ کند نوع بشر را

تاریخ وفات بهائی عاملی

به شهر بعلبك از خطهٔ شام — پدیدآمد یکی استاد کامل
سپهر فضل ، خورشید معانی — جهان معرفت، بحر فضایل
به‌رای‌راسخش،روشن براهین — به‌حکم‌نافذش، محکم دلایل
« بهائی » شیخ ارباب فضیلت — چراغ انجمن، شمع محافل
به‌فقه وحکمت‌وشعر وریاضی — نبودی هیچکس باوی‌مقابل
مسیحای زمان بود و زمانه — به‌کامش ریخت‌ناگه‌زهر قاتل
نه‌امروز آسمان بیداد گر شد — ز اول بود بر بیداد مایل
چو کامل بودشیخ اندرفضیلت — بودتاریخ‌او:(**یك‌شیخ کامل**)

۱۰۳۱ ق

۳۰ـ بهائی : محمد ، فرزند حسین ، ملقب به بهاءالدین ، معروف به‌شیخ بهائی ، بزرگترین نویسنده و دانشمند و منجم و ریاضی‌دان و شاعر وفقیه دورهٔ‌صفوی است که وجودش مایهٔ مباهات دربار شاه عباس اول (۹۹۵ـ۱۰۳۸) بود و در سفر وحضر از نزدیکان آن شهریار به‌شمار می‌رفت .

شیخ بهائی ، غروب روز چهارشنبه ۲۷ ذیحجهٔ سال ۹۵۳ هجری قمری در بعلبك شام دیده به‌جهان گشود . دوران کودکی وی درجبل عامل به فراگرفتن علوم مقدماتی گذشت وسیزده ساله بود که به‌اتفاق پدر خود به‌ایران آمد و در پایتخت ایران یعنی‌شهر قزوین که مرکز تجمع دانشمندان‌شیعه بود به‌ادامهٔ‌تحصیل

پرداخت ودراندك زمانی ازنوادر روزگار گردید. ازجمله‌استادانی که شیخ ازمحضر ایشان بهره جست ملاعلی مذهب وملا عبدالله یزدی و حکیم عماد الدین محمود و ملاافضل قاضی را می‌توان نام برد.

شیخ بهائی درعلوم ریاضی ونجوم وهیئت وحساب وهندسه و جبر و مقابله و اسطرلاب وفقه‌وتفسیر وشعریگانهٔ زمان خود بود ودراین علوم کتابهای زیادی‌تألیف کرده که‌ما دراینجا ازچند جلدآنها نام می‌بریم :

۱ـ جامع عباسی به‌فارسی که به‌نام شاه عباس تألیف کرد. ۲ـ اسرار البلاغه درحکمت که درمصرچاپ شده است. ۳ـ کتاب اسطرلاب به‌فارسی که تحفهٔحاتمیه نیز گویند واین کتاب دارای هفتاد باب است. ۴ـ کتاب اسطرلاب به‌عربی که‌صحیفه نیز گویند. ۵ـتشریح‌الافلاك‌درهیئت که‌بارهادرایران‌وهندوستان‌چاپ‌شده وشرحهای بسیاری برآن نوشته‌اند. ۶ـ تهذیب البیان در نحو. ۷ـ کتاب صمدیه در نحو که به‌نام برادرش شیخ عبدالصمدنوشت. ۸ـ تضاریس‌الارض ۹ـ کشکول در۳ جلدشامل مطالب گوناگون نظمی ونثری فارسی وعربی که بارها چاپ شده‌است. ۱۰ـ مفتاح‌الفلاح. ۱۱ـ حاشیهٔ‌تشریح‌الافلاك ۱۲ـ حاشیهٔ خلاصة الرجال ۱۳ـ حدایق‌الصالحین ۱۴ـ حواشی زبدةالاصول ۱۵ـ خلاصة الحساب‌والهندسه که بارها به طبع رسیده است. ۱۶ـ شرح الاربعین ۱۷ـ عین‌الحیات در تفسیر. ۱۸ـ حاشیهٔ مطول تفتازانی ۱۹ـ کتاب مختصرالاصول ۲۰ـ شرح تفسیر بیضاوی ۲۱ـ حبل المتین در احکام دین. ۲۲ـ دیوان اشعار فارسی وعربی ۲۳ـ مثنوی شیروشکر ۲۴ـ مثنوی نان وحلوا ۲۵ـ مثنوی نان وپنیر ۲۶ـ کتاب موش وگربه به‌نظم ونثر فارسی. ۲۷ـ فالنامهٔ شیخ بهائی که مشتمل بر۶ هزاربیت شعرفارسی وعجیب ترین کتابی است که ازاین نابغه بزرگ به‌یادگارمانده است. کلیهٔ‌آثار شیخ را تایکصد جلدشمرده‌اند.

بیشترایام عمرشیخ بهائی درتعلیم وتربیت گذشت، بسیاری از دانشمندان

فامی دورهٔ صفویه ازمحضروی بهره برده‌اند که معروفترین آنها عبارتند از :

۱ـ ملا محسن فیض کاشانی (متوفی سال ۱۰۹۱ ق) ۲ ـ محمد ابراهیم شیرازی معروف به‌ملا صدرا (متوفی سال ۱۰۵۰ ق) ۳ـ شاعر وعارف مشهور شیخ علی نقی کمره‌ای (متوفی سال ۱۰۳۱ ق) ۴ـ ملامحمد باقر سبزواری معروف به‌محقق سبزواری (متوفی سال ۱۰۹۰ ق) ۵ـ ملا محمد تقی مجلسی (متوفی سال ۱۰۷۰ ق) بهائی مدتها به‌سیر وسیاحت پرداخت ودرشام ومصر ودمشق وحلب وآسیای صغیر وبیت‌المقدس ومکه ومدینه و هرات واران وآذربایجان وتبریز مشاهیر عرفا وعلما را ملاقات کرد وسرانجام به‌سال ۱۰۳۱ هجری قمری دراصفهان **درگذشت** وبنابه‌وصیت خودش جنازهٔ اورا به‌مشهد برده ودرآنجا دفن کردند.

این دورباعی ازاوست :

آهنگ حجاز می‌نمودم من زار

کامد سحری به گوش دل این گفتار:

یارب به چه روی جانب کعبه رود

گبری که از او کلیسیا دارد عار ؟

* * *

در میکده دوش زاهدی دیدم مست

تسبیح به گردن و صراحی در دست

گفتم: زچه درمیکده جا کردی؟ گفت:

از میکده هم به سوی حق راهی است

مجمع الخواص ص ۴۰ . نصرآبادی ص ۱۵۰ . آتشکده ص ۱۷۴ . ریاض العارفین ص ۵۸ . روزروشن ص ۱۲۱ . تاریخ ادبیات براون ج ۴ ص ۲۹۹ . ریحانة الادب ج۲ ص ۳۸۲ . هفت‌آسمان ص ۱۳۹ . مقدمهٔ دیوان شیخ بهائی .

تاریخ وفات بهار خراسانی

درماتم یگانهٔ شعروادب بهار — هردم زمین‌غمین‌وزمانست‌سو گوار
همپایهٔ بهار نزاید ز مادری — ور قرنها زمانه نشیند به انتظار
نثرادب به‌دولت‌او بود بر کمال — نظم سخن به همت او بود استوار
فرزانه فاضلی که همه نظم ونثراو — فهرست فر باشد و آمار افتخار
سال وفات‌وی‌چوطلب کردم‌ازخرد — فریادزد که(**باغ ادب مانده‌بی‌بهار**)

۱۳۳۰ ش

۳۱ ـ بهار : محمد تقی ، معروف به‌ملك الشعرای بهار ، روز پنجشنبه ۱۲ ربیع الاول سال ۱۳۰۴ هجری قمری برابر۱۸ آذرماه سال ۱۲۶۵ شمسی در شهرمشهد به‌دنیاآمد . پدرش‌حاجی میرزا محمدکاظم صبوری است . صبوری ملك الشعرای‌آستان قدس رضوی بود که در سال ۱۳۲۲ هجری در گذشت و به‌فرمان مظفرالدین شاه قاجار ، لقب ملك‌الشعرائی‌پدر به‌پسر واگذار گردید .

تخلص ملك الشعرای بهار ازمیرزا نصرالله بهارشروانی است که از شاعران بنام دورهٔ ناصرالدین شاه بود وی‌از شماخی که زادگاهش بود به‌ایران‌آمد وبه‌دربار ناصرالدین شاه راه یافت وسرانجام در منزل دوست وفادارش حاجی میرزا محمد کاظم صبوری پدربهاردر گذشت .

بهار درسرودن انواع شعر ، به‌ویژه قصیده دستی قوی داشت و همواره از

سبك خراسانی پیروی می کرد. آغاز شاعری بهار باانقلاب مشروطیت ایران همزمان بود. شاعر که روح حساس واندیشه تابناك داشت باعشق وعلاقهٔ تمام به آزادیخواهان پیوسته وبا سرودن اشعار انتقادی واجتماعی به پیکار برخاست و با این راه کمکهای مؤثری به آزادیخواهان کرد .

فعالیت‌های اجتماعی بهار تا پایان سلطنت قاجاریه ادامه یافت. از آن‌پس ، ازکارسیاست کناره گرفت وبه تألیف وتدریس پرداخت. وی ازاستادان ممتازدانشگاه تهران بود.

سبك شناسی او که درسه‌جلد چاپ شده گواه بزرگی به‌احاطهٔ او برشعر و ادب پارسی است.ازآثارمهم بهار می‌توان دیوان‌اشعارش‌دردو جلد **«سبك‌شناسی»** درسه‌جلد و **«تاریخ‌احزاب سیاسی»** را نام برد. بهار چند دوره نمایندهٔ مجلس شورای ملی ودرسال ۱۳۲۴ خورشیدی وزیرفرهنگ شد . این استاد بزرگ در اواخرعمر به‌مرض سل مبتلا گردید ومعالجهٔ پزشکان چه درایران و چه در خارج مؤثرواقع نشد تا روزیکشنبه اول اردیبهشت ماه سال ۱۳۳۰ در ۶۵ سالگی مرغ روحش ازغبارتن پروبال بیفشاند .

ازغزلهای معروف اوست :

ای نرگست به خلق در فتنه باز کن
وی سنبل تو دست تطاول دراز کن

چشمانت را حذربود از دیدن رقیب
همچون‌مریضکان زمرگ احتراز کن

الفت چگونه دست دهد بین ما و شیخ
ماکار بر حقیقت و او بر مجاز کن

ما در درون میکده صهبا به جام ریز
شیخ از درون صومعه گردن دراز کن
با دشمنان ز ترس ، دم دوستی زدیم
چون ملحد به خاطر مردم نماز کن
کار «بهار» و یار به‌دور اوفتد که‌هست
دایم بهار ناز کش و یار ناز کن

تاریخ ادبیات براون ج ۴ ص ۲۴۵ .گلزار معانی ص ۱۶۱ . تذکرهٔ خلخالی ج اص ۲۸ . مقدمهٔ دیوان استاد بهار .

تاریخ وفات بهارشروانی

از جهان تـا که برون رفت بهار — ازغمش جان جهان گشت فگار
چهره خورشید صفت کرد نهـان — گشت آفاق ادب تیره و تـار
طبع «ایـرج» به چنان پر هنری — بـود از همت او بر خوردار
این چنین مـرد بسی کشت فلك — هان ، از او عافیت امید مـدار
طبع « نظمـی » ز پی تـاریخش — گفت: (وه‌نابغه‌ای بودبهار)

۱۳۰۰ ق

۳۲ ـ بهار : میرزا نصرالله ، معروف به‌بهار شروانی ، یکی از گویندگان چیره‌دست دورهٔ قاجاریه است . وی به سال ۱۲۵۱ هجری قمری درشماخی شروان به‌دنیا آمد . درجوانی به‌قصد سیر و سیاحت

به‌هندوستان رفت و درسال ۱۲۷۵ که ۲۴ سال بیش نداشت به‌ایران آمد و در اثر ذوق وقریحهٔ سرشاری که داشت به‌دربار ناصرالدین شاه قاجار (۱۲۶۴ ـ ۱۳۱۳) راه یافت ودراندك‌زمانی ، استعداد وقدرت طبع وی به‌ناصرالدین شاه که خودشاعر وشعرشناس بود معلوم شد وبه‌دریافت لقب ملك‌الشعرائی نائل آمد.

بهار پس ازچندی به کردستان رفت وشاگردان زیادی درآنجا تربیت کرد. آخرین سفرش درسال ۱۳۰۰ به‌خراسان بود که‌آنجا بیمار شد ودر منزل‌دوست‌خود میرزا محمد کاظم صبوری پدر ملك‌الشعراء بهار در گذشت.

میرزا نصرالله بهار علاوه بردیوان غزلیات وقصایدش دو مثنوی داشته بنام «**نرگس و گل**» و «**تحفة العراقین**» که در دست نیست و گویا نسخهٔ خطی آنها در لندن موجود است. ایرج میرزا چنانکه در گزارش احوالش گذشت ، ادبیات فارسی ومقدمات فنون شعررا ازاین استاد فرا گرفت.

این ابیات ازاوست :

دل زدستم برده‌اند اما نمی دانم که برد
غمزه‌برابرو اشارت‌می کند ابرو به‌چشم

* * *

در سرزلف توآویخت دل و شانه بهم
تا چه سازند ببینیم دو دیوانه بهم

* * *

آمد ز پی پرسش و از رشك بمردم
کایا که خبر داده ز بیماریم او را؟

مجمع‌الفصحا ج ۴ ص ۱۷۹ . از صبا تا نیما ج ۲ ص ۱۲۴ . گلزار ادب ص ۱۳۴-۲۳۱-۲۴۴ . ریحانة‌الادب ج ۱ ص ۱۹۱ . دانشمندان آذربایجان ص ۷۱. سخنوران نامی معاصرج ۳ ص ۴۲ . فرهنگ سخنوران ص ۹۱ .

تاریخ وفات بیدل لاهوری

بیدل آن نابغهٔ لاهوری — رخت خود تا که ازاین عالم بست

خلق بودند پی تاریخش — هاتفی گفت: (**به‌رحمت پیوست**)

۱۱۳۳ ق

۳۳- بیدل: میرزا عبدالقادر، فرزند عبدالخالق، ازشاعران پارسی گوی هندی‌است. پدرش از ترکان جغتا بود، ولی
بیدل به‌سال ۱۰۵۴ هجری قمری دراکبرآباد هند تولد یافت و بیشتر نشو و نمای او درهند شد. درسال ۱۰۷۹ به‌خدمت سلطان محمد اعظم پسراورنگ زیب‌پیوست وبه‌مقام وپایگاهی بلند رسید.

شاعری بسیار نیک سیرت وبلند همت بود و هیچ وقت دهان به مدح کسی نمی گشود وحتی درتمام دیوان او که نزدیك به بیست هزار بیت است یك بیت،مدح پیدا نمی‌شود. گویند: روزی سلطان محمد ازوی خواست که قصیده ای در مدح او بسازد وازصله وانعام ملوکانه بهره‌مندشود، بیدل عذرخواست وازمنصب‌خوداستعفا کرد! شاعری بسیار دقیق وپر کار بوده است. علاوه بر آثار منثور، ازآثار منظوم او می توان مثنویهای: «**عرفات**» و «**طلسم حیرت**» و «**طور معرفت**» و «**محیط اعظم**» را نام برد.

دیوان او درسال ۱۲۸۷ ق درلکنهور به‌طبع سنگی رسیده است. بیدل‌مدتها به‌سیروسیاحت پرداخت وسرانجام به‌دهلی‌آمد وگوشه نشینی گزید تابه‌سال ۱۱۳۳

هجری قمری همانجا درگذشت .

این سه بیت ازاوست :

این سلسله گیسوی پریشان که دارد
این فتنه هوای سر دامان که دارد ؟

تا چشم گشائی مژه درسرمه نهان است
این دیده فریبی خط ریحان که دارد ؟

پیراهن بی رنگ هوا مست عبیر است
یارب خبر از نکهت جولان که دارد ؟

تذکرهٔ سرخوش ص ۱۴ . مرآت الخیال ص ۲۹۴ . نصرآبادی ص ۴۵۱ . ریاض‌العارفین ص ۵۷ . تاریخ ادبیات دکتررضا زادهٔ شفق ص ۱۸۹ . فرهنگ سخنوران ص ۹۷ .

تاریخ وفات پروین اعتصامی

هرچند بـه‌دولت بـزرگی و هنر — انگشت نمای همگنان شد پروین
در سبك و سلیقهٔ سخن پردازی — خـود ناصر خسرو زمان شد پروین
دردا که به‌زیر سنگ اندوه و الـم — هرلحظه‌شکسته استخوان شد پروین
دریای سخن بود ، ولی چون معنی — درپیچ و خم سخن ، نهان شد پروین
در فکر حساب سال مرگش بودم — دل گفت:(خلاص‌ازجهان‌شدپروین)

۱۳۶۰ ق

۳۴- پروین : رخشنده ، معروف به پروین اعتصامی ، دختر میرزا یوسف خان اعتصامی آشتیانی ، «اعتصام الملك» به سال ۱۲۸۵ خورشیدی درشهرتبریز دیده به‌جهان گشود. ادبیات فارسی و عربی را در خانهٔ پدر دانشمند خود از آموزگاران خصوصی فرا گرفت، سپس درمدرسهٔ دخترانهٔ امریکائی‌ها درتهران به‌تحصیل زبان انگلیسی همت گماشت و دورهٔ آن‌را به پایان رسانید.

پروین از ذوق وقریحهٔ شاعری بهره‌ای تمام‌داشته وازنه‌سالگی شعرمی‌سروده است. سبك این شاعره توانا خراسانی وبه‌شیوهٔ ناصرخسروقبادیانی شباهت‌نزدیکی دارد. پروین ازنوادر، بلکه ازنوابغ روزگارما بود.

او زنی بود ، اما سخنش بسیارپخته ومردانه است به‌ویژه هنگامی که‌دامنهٔ سخن به‌مراحل پندواندرز حکیمانه می کشد ودراین هنگام است که بسیارمتین و دلپذیر سخن می‌راند، و خواننده تصور می کند که گوینده این اشعار ، حکیم جهاندیده‌ای چون : ناصرخسرو وسنائی غزنوی است .

دیوان پروین‌درحدود **۵۶۰۰**بیت قصاید ومثنویات وقطعات اخلاقی‌واجتماعی می‌باشد که بارهابه‌چاپ رسیده است. اوسی وچهارسال‌دراین جهان‌زیست وشانزدهم فروردین ماه ۱۳۲۰ برابر ۱۳۶۰ هجری قمری درتهران **وفات یافت** ودرقم پهلوی قبرپدرش به‌خاك سپردند .

این قطعه ازاوست :

ایدل ، اول قدم نیکدلان — با بد و نیك جهان ، ساختن‌است

صفت پیشروان ره عقل — آز را پشت سر انداختن است

ایکه با چرخ همی بازی‌نرد — بردن اینجا ، همه را باختن است

اهرمن‌را به‌هوس،دست‌مبوس کاندر اندیشهٔ تیغ آختن است

عجب از گمشدگان نیست، عجب دیو را دیدن و نشناختن است

تو زبون تن خاکی و چو باد توسن عمر تو ، در تاختن است

دل ویرانه عمارت کردن خوشتر از کاخ بر افراختن است

ریحانة الادب ج ا ص۸۹ . تذکرهٔ خلخالی ج ا ص ۶۵ .گلزار معانی ص ۱۷۰ . فرهنگ سخنوران ص ۱۰۳ . ادبیات معاصرص ۳۴ . سخنوران نامی معاصر ج ا ص ۳۸ . مقدمهٔ دیوان پروین اعتصامی .

تاریخ وفات پژمان بختیاری

پژمان سخن سنج سخندان ناگه کرد از دنیا به جانب عقبی ره

آن سوخته شاعری که درماتم او چرخ ازسرخویشتن برافکنده کله

یك‌فرقه زدوریش کند خاك به‌سر یك دسته ز ماتمش کند جامه سیه

سالاران‌سخنوران، که‌درملك ادب عمری ، دگران سپاه بودند او شه

استاد وسخن‌شناس، ومضمون پرداز فرزانه و راد و قابل و کارآگه

«نظمی» به‌چنین بلند طبعی ، باشد از وصف کمال او زبانم کوته

جستم چوزروز وماه وسال‌مرگش گفتند که : (**شنبه دوم آذرمه**

۱۳۵۳ ش

۳۵ - پژمان : حسین ، فرزندعلیمرادخان بختیاری، به‌سال۱۲۷۸خورشیدی درتهران پا به عرصهٔ وجود گذاشت . پدرش ازایل

بختیار ومادرش که اززنان فاضل وشاعر بود و « ژاله » تخلص می کرد از خاندان میرزا ابوالقاسم قائم مقام بوده است .

پژمان که ازسخنوران نامی این عصر به‌شمار می‌رفت علاوه برزبان‌مادری، به‌زبان فرانسه نیز تسلط کامل داشت وچندین کتاب ازفرانسه به‌زبان فارسی‌ترجمه کرده است .

در سرودن شعر ، سبك تازه‌ای نداشت واز شیوهٔ گویندگان قدیم پیروی می کرد ولی دراشعارش معانی نو ومضامین بدیع ومطالب اجتماعی فراوان به‌چشم می‌خورد. پژمان ۶۰ سال از عمرخود را صرف مطالعهٔ دواوین شعرا و کتابهای دیگرفارسی کرد وبراثر همین مطالعات بود که درسرودن شعرخوب وشناختن‌سخن مرغوب ، از کم نظیران روزگارخود شمرده می‌شد .

وی گذشته ازاینکه درفن قصیده، غزل،قطعه ، رباعی وترکیب‌بند وغیره‌استاد بود ، در ساختن منظومه های داستانی نیزطبع آزمائی می کرد و در این قسمت کتابهائی دارد که منظومه « **زن بیچاره** » و « **سیه‌روز** » و «**محاکمهٔ شاعر**» ازجملهٔ آنهاست . این شاعر وارسته هفتاد و پنج سال عمر کرد و روز شنبه دوم‌آذر ماه ۱۳۵۳ **درتهران به‌درود جهان گفت** .

از غزلهای معروف اوست :

در کنج دلم عشق کسی خانه ندارد

کس جای دراین خانهٔ ویرانه ندارد

دل را به کف هر که نهم باز پس آرد

کس تاب نگهداری دیوانه ندارد

در بزم جهان جز دل حسرت کش ما نیست
آن شمع که می‌سوزد و پروانه ندارد
دل خانهٔ عشق است خدا را به که گویم؟
کان خانه خدا راه بدین خانه ندارد
گویند که: دیوانه به ویرانه کند جای
ویرانه سرائی است که دیوانه ندارد
در انجمن عقل فروشان ننهم پای
دیوانه سر صحبت فرزانه ندارد
تا چند کنی قصه ز اسکندر و دارا؟
ده روزهٔ عمر اینهمه افسانه ندارد

تذکرهٔ خلخالی ج ۱ ص ۸۳ . سخنوران نامی معاصر ج ۱ ص ۴۵ . ادبیات معاصر ص ۳۶ .گلزار معانی ص ۱۷۵ . فرهنگ سخنوران ص ۱۰۴ . گلزار ادب ص ۱۳۴–۱۴۸ .

تاریخ وفات جامی جامی

به عصر خویشتن استاد جامی	بلند آوازه درهر گونه فن شد
نه در ایران چراغ اهل معنی	که هر جا رفت شمع انجمن شد
زبس شیرین زبانی کرد در شعر	حدیثش وردهر شیرین دهن شد
حساب سال تاریخ وفاتش	**(جناب جامی نازک سخن) شد**

۸۹۸ ق

۳۶- جامی: عبدالرحمن، ملقب به‌نورالـدین، فرزند نظـام الدین احمد جـامی، به سال ۸۱۷ هجـری قمری در قصبهٔ خرجرد جـام خراسان که زادگاه عارف معروف: شیخ الاسلام احمد جامی بود به دنیا آمد:

مولدم جام و رشحهٔ قلمـم — جرعهٔ جام شیخ‌الاسلامی‌است
لاجرم در جـریـدهٔ اشعار — به‌دومعنی تخلصم جامی است

جامی مقدمات فارسی وعربی را نزد پدر خویش‌آموخت، سپس در مدرسهٔ نظامیهٔ هرات که یکـی ازبزرگترین مراکز علم و ادب بود به تکمیل معلومـات پرداخت. جامی ازمحضراستادان بزرگی چون: خواجه علی سمرقندی‌وشهاب‌الدین محمد جاجرمی وسیدشریف گرگانی و سعدالدین تفتازانی استفاده کرد، مدتی نیز درسمرقند درحوزه درس فتح‌الله تبریزی که یکی از دانشمندان مشهور عصر خود بود وپیش میرزا الغ بیگ گورکانی (۸۱۲ ـ ۸۵۳) سمت صدارت داشت حـاضر شد وبه‌وسیلهٔ این مرد دانش دوست درسمرقند شهرتی عظیم یافت که تا پایان عمر روزافزون بود.

استاد جامی نزد سلطان حسین بایقرا و وزیردانشمندش امیر علیشیر نوائی بسیار گرامی بوده واین وزیردل‌آگاه صحبت اورا مغتنم می‌شمرده و همواره در اکرام واحترام وی می کوشیده است. جامی ازجملهٔ گویندگانی است که‌دردوران زندگانی خود شهرت جهانی یافته ومورد ستایش خاص وعام واقع شده است. جامی را می‌توان ازشاعران ونویسندگان چیره دست وپـرکار زبان فارسی دانست. آثار قلمی اورا سام میرزای صفوی در تحفهٔ سامی ۳۸ و دیگران متجاوز از ۵۰ جلـد نوشته‌اند که معروفترین آنها عبارتند از:

۱ـ نفحات‌الانس به‌فارسی ۲ـ بهارستان به‌نظم ونثر فارسی به سبك گلستان سعدی ۳ـ مثنوی هفت اورنگ ، این کتاب دارای هفت مثنوی است به‌شیوهٔ خمسه نظامی . ۴ـ شواهد النبوة به‌فارسی . ۵ ـ کتاب لـوایح درسیر وسلوك به‌نظم و نثر فارسی . ۶ـ مثنوی سلسلة الذهب . ۷ـ دیوان غزلیات که به ۸ هزار بیت می‌رسد . وفات جامی به سال ۸۹۸ هجری قمری به‌سن ۸۱ سالگی در شهرهرات اتفاق افتاد وهمانجا به‌خاك سپرده شد.

این غزل ازاوست :

هر کجا جلوه کند آن بت چـالاك آنجا
خواهم ازشوق کنم جامهٔ جان چاك آنجا

مزن آتش به‌من ای‌آه درآن کوی مباد
دود خیزد زسر این خس و خاشاك آنجا

مبریـدم ز سر راهش اگـر میـرم زار
بگذارید خدا را که شوم خـاك آنجـا

شدم آوارهٔ شهـری به گـرفتاری دل
که ز خونریز غریبان نبود باك آنجـا

پای ، جائی که نهد کاش گـذارد اول
که به‌مژگان زخس وخار کنم پاك آنجا

«جامی»ازخون‌خودآلوده‌مکن‌صید گهش
که نبندند چنین صید به فتراك آنجـا

دولتشاه ص ۵۴۶ . مجالس النفائس ص ۲۲۹ . تحفهٔ سامی ص ۸۵ . تذکرهٔ میخانه ص ۱۰۰ . آتشکده ص ۷۵ . ریاض العـارفین ص ۶۶ . طـرایق الحقایق ج ۳ ص ۴۷ . مرآت الخیال ص ۷۳ . ازسعدی تاجامی ص ۷۴۵ـ۷۵۶ . هفت آسمان ص ۸۲.

تاریخ وفات جمال اصفهانی

نازم از جان بر جمال الدین که بود	آستانش کعبهٔ اهل هنر
آن سخن گستر که درمیدان او	همچنان افکند خاقانی سپر
نغز گفتاری که با گفتار اوست	اصفهان و اصفهانی مفتخر
فاضلان را از فضیلت پیشوا	شاعران را از هنر پیغامبر
شاهباز طبع وی چون پر گشود	آمد او را چرخ معنی زیر پر
نام او شد در همه عالم علم	شعر او شد در همه گیتی سمر
طوطی شیرین مقال طبع او	کرد کام اهل معنی پر شکر
سال تاریخ وفاتش خواستم	عقل گفت: **(آه آن جمال پرهنر)**

۵۸۸ ق

۳۷ـ جمال : محمد، ملقب به جمال الدین ، فرزند عبدالرزاق ، یکی از بزرگترین و معروفترین شاعران سدهٔ ششم هجری است که در اصفهان به شغل زرگری می‌پرداخت ، چنانکه در هجو خاقانی به پیشهٔ خود اشاره کرده گوید :

شاعر زرگر منم ، ساحر درگر توئی

کیست که باد و بروت زمادو کشخان برد؟

جمال الدین علاوه برخاقانی ، با رشیدالدین وطواط وانوری و مجیر الدین بیلقانی وظهیرفاریابی ونظائر آنها معاصر بود وبا بسیاری از اینها مکاتبه و مشاعره

داشته وقصیده‌ای که درجواب خاقانی سرود وبه‌شروان فرستاد مشهور است.

جمال الدین از استادان مسلم عصر خودشمرده می‌شد. دراقسام شعر، به ویژه غزل و قصیده بسیار متین و زیبا سخن می‌راند، غزلهایش چنان ساده و دل انگیز است که سعدی و حافظ ازشیوه ومضامین او استفاده کرده‌اند.

اغلب قصایدش در ستایش رجال آل صاعد می‌باشد که در اصفهان حکومت می کرده‌اند.

درقصیده سرائي، ازسبك عنصری و مسعود سعد و انوری پیروی کرده، ولی بیشترازآنها درسادگی و روانی سخن کوشیده است. از اشعارش چنین برمی‌آید که اومردی پاك وپرهیزگار بوده واز صفای طینت وعلوهمت بهره کافی داشته‌است. اورا چهار فرزند بوده که ازمیان آنها تنها کمال الدین اسماعیل شاعر و خلف صدق پدر گردید. **وفات وی** به‌سال ۵۸۸ ق اتفاق افتاد ولی محل قبرش معلوم نیست.

این غزل ازاوست:

یا ز چشمت جفا بیاموزم / یا دلت را وفا بیاموزم

پرده بردار تا خلایق را / معنی والضحی بیاموزم

تو زمن‌شرم ومن زتو شوخی / یا بیاموز یا بیاموزم

نشوی‌هیچگونه‌دستآموز / چه کنم تا ترا بیاموزم؟

به‌کدامین دعات‌خواهم‌یافت / تا روم آن دعا بیاموزم؟

لباب الباب ص ۵۳۵. دولتشاه ص۱۵۶. آتشکده ص ۱۷۵. مجمع الفصحاج ۱ ص ۴۷۰. روز روشن ص ۱۷۸. سخن وسخنوران ص ۵۴۷. هفت اقلیم ج ۲ ص ۳۶۶. ریاض‌العارفین ص ۲۸۳. تاریخ ادبیات رضازادهٔ شفق ص ۹۸. صبح گلشن ص ۲۷۶. قاموس الاعلام ج ۳ ص ۱۸۳۲. ریحانة الادب ج ۱ ص ۲۸۰. تاریخ ادبیات استاد ذبیح الله صفا ج ۲ ص ۷۳۱. مقدمهٔ دیوان جمال‌الدین اصفهانی

تاریخ وفات جویای کشمیری

حیف ازآن جویای نام‌آور که در اقلیم هند
اوستادان سخن بودند او را دست بوس
« میرزا داراب » آن شاعر که در هندوستان
شهرت شعرش گذشت از مرزهای‌روم و روس
دیگران بودند اگر در بزم دانش شمع جمع
این سخندان بود در چرخ ادب شمس الشموس
گوپی‌تاریخش: **(ای آوخ ز استادی ادیب)**
۱۱۱۸ ق
یا بگو : **(ازمردن جویای کشمیری فسوس)**
۱۱۱۸ ق

۳۸- جویا : میرزا داراب ، فرزند ملا سامری ، از گویندگان نامی‌سدهٔ یازدهم هجری است. نیاکان اواهل‌تبریز بودند چون تولد وی در کشمیر اتفاق افتاد به جویای کشمیری معروف است. جویا از شاگردان ممتاز صائب بود و از سبك و شیوهٔ او پیروی می کرد . در عهد عالمگیر پادشاه شهرت فراوان یافت وعالمگیراورا سخت گرامی میداشت.

جویا براکثر شعرای هند برتری داشت وشاگردان زیادی در آنجا تربیت کرد که ازجملهٔ آنها عبدالعلی طالع وعبدالعزیز قبول وملاساطع را می‌توان‌نام‌برد .

برادر جویانیز شعرمی گفت ولی‌چندان مشهور نبوده‌است .

دیوانُ جویا مشتمل بر هفت هزاربیت غزل ، قصیده ، قطعه . مثنوی و رباعی است که چاپ شده و در دسترس می‌باشد . او به‌سال ۱۱۱۸ هجری قمری در کشمیر در گذشت .

این غزل ازاوست :

از شور جنون هیچ کس آگاه نمی‌بود
گر سلسله جنبان دلم آه نمی‌بود
از ضعف نمانده است مرا قوت ناله
ای وای چه می کردم اگر آه نمی بود ؟
می‌داشت اگر کوکب اقبال بلندی
دستم ز سر زلف تو کوتاه نمی‌بود
از کاهش تن شمع صفت باك ندارم
کاش آتش بیداد تو جانکاه نمی‌بود
می‌بستی اگر دیدهٔ بینش ز دوبینی
« جویا » !احدی پیش تو گمراه نمی‌بود

صبح گلشن ص ۱۱۰. قاموس الاعلام ج ۳ ص۱۸۵۴. دانشمندان آذربایجان ص ۱۰۱. ریحانة الادب ج ۱ ص ۲۹۳ . لغتنامه دهخدا ج ۱۰ ص ۱۶۷ . فرهنگ سخنوران ص ۱۴۲. مقدمه دیوان جویای کشمیری .

تاریخ وفات حاجت شیرازی

حاجت آن پوینده راه خدای
تا که بیرون رفت ازاین محنت‌سرای
هاتفی گفت از پی تاریخ او:
(بود حاجت را پیمبر رهنمای)
۱۱۸۵ ق

۳۹- حاجت: یادگار، معروف به آقا یادگار ، از سرایندگان سدهٔ دوازدهم هجری است. مردی بسیار پاکدامن وپرهیز گاربوده ودرشیراز به‌شغل عطاری امرارمعاش می کرده‌است.ازانواع شعر،بیشتربه سرودن‌غزل می‌پرداخته والحق غزل رانیکوساخته‌است.وی تاپایان عمرمجرد زیست‌واز اشعارش چنین برمی آید که‌با چشم حقارت به‌دنیا می‌نگریست‌وزندگی را اهمیتی‌قائل‌نبود :

ازآن‌چشم‌ازجهان‌پوشید،حاجت، که دایم‌در تمنای تو باشد

حاجت به سال یکهزار و یکصد و هشتاد و پنج هجری قمری در ۷۰ سالگی **در گذشت** .

این ابیات ازاوست :

نماند ناز شیرین بی خریدار اگر خسرو نباشد کوهکن است
از بسکه ز سایهٔ تو بالید صد بار زمین به آسمان رفت

این زحمتی که می کشم از تنگی قفس کفران نعمتی است که درباغ کرده‌ام
قفس دانسته در جائی نهادی که دیگر نشنوی فریاد ما را

نگارستان دارا ج ا ص ۱۷۸. سفینة المحمود ج ۲ ص ۵۲۱. تذکرهٔ اختر ج ا ص۵۴ مجمع الفصحا ج ۴ ص ۲۰۷ . آتشکده ص۳۷۷ . روزروشن ص ۱۸۹ . فرهنگ‌سخنوران‌ص ۱۴۴ .

تاریخ وفات حافظ شیرازی

حافظ آن عندلیب باغ ادب لب چو بست از ترانه پردازی
در جهان شاهباز قول و غزل اوفتاد از بلند پروازی
در غزل، لطف‌حق نداده به کس این چنین برتری و ممتازی
کلك «نظمی» نوشت‌تاریخش: **(اولین عندلیب شیرازی)**
۷۹۱ ق

۴۰ـ حافظ: محمد، ملقب به شمس‌الدین، فرزند بهاءالدین، معروف به خواجه حافظ، یکی ازبهترین و بزرگترین شاعران ایران وجهان است.

اززندگی او اطلاع چندانی دردست نیست وآنچه نوشته‌اند بیشتربه ظن و افسانه آمیخته است. گویند: پدرش اهل اصفهان یا تویسرکان بود که در زمان اتابکان فارس به شیراز مهاجرت کرد و حافظ دراوایل سدهٔ هشتم‌هجری‌درآن شهر تولد یافت.

حافظ درزادگاه خود به تحصیل علوم و کمالات پرداخت و ازمحضر استادان بزرگی چون: سید شریف جرجانی و شمس‌الدین عبدالله شیرازی بهره جست. در ادبیات فارسی وعربی وتفسیر وحکمت وفلسفه وعرفان بسیار توانابود وتمام‌قرآن را حفظداشت وبه‌همین سبب تخلص «حافظ» برگزید چنانکه گوید:

ندیدم خوشتر از شعر تو حافظ به قرآنی که اندر سینه داری

حافظ درآغازشاعری، به حلقهٔ مداحان شیخ‌جمال الدین ابو اسحاق اینجو (۷۴۲ - ۷۵۴) پیوست ومورد اکرام واحترام قرار گرفت.

چون شیخ ابواسحاق اهل عدل ودادبود وازذوق ادبی نیز بهره‌ای‌کافی داشت حافظ را گرامی می‌شمرد ودرنوازش او می کوشید. و حافظ در مدح وی اشعاری سروده‌است.

خواجه درانواع شعر طبع آزمائی کرده ولی‌بیشتر شهرت‌وی‌به‌خاطرغزلهای شیرین وشورانگیزی است که هر خواننده‌ای رابه‌وجد وحال می‌آورد. الفاظزیبا ومعانی شکوهمند غزلهای حافظ. ازمفاخر شعروادب پارسی شمرده می‌شود. قدرت ومهارت او درغزلسرائی به جائی رسیده که نظیرغزلهای اورادر دیوان هیچ شاعری جزسعدی، نمی‌توان یافت وخوددراین معنی گفته‌است.

غزلسرائی حافظ بدان رسید که‌چرخ نوای نغمهٔ ناهید را ببرد ازیاد

دیوان‌اشعارش‌رامحمد گل‌اندام که‌یکی‌ازشاگردانش‌بودپس ازمرگ‌خواجه جمع‌آوری کرد.

حافظ حاشیه‌ای بر «**کشاف**» زمخشری نوشته بود که از میان رفته است. **وفات خواجه حافظ** به‌سال ۷۹۱ق درشیرازاتفاق‌افتاد ودر (**مصلی**) که حافظیه فعلی است به خاك سپردند.

تاریخ وفات اورا یکی ازفضلا چنین گفته‌است:

چراغ اهل معنی خواجه حافظ — که شمعی بود از نور تجلی
چو درخاك مصلی ساخت منزل — بجو تاریخش از (خاك مصلی)
۷۹۱ ق

بهارستان جامی ص ۱۱۷ . نفحات الانس ص ۶۱۴ .تذکره میخانه ص ۸۴ . دولتشاه ص ۳۳۸ مجالس المؤمنین ج ۲ ص ۱۱۹ . مرآت الخیال ص ۵۱. هفت اقلیم ج ا ص ۲۱۱. آتشکده ص ۲۷۱ مجمع الفصحا ج ۴ ص ۱۸ . ریاض العارفین ص ۲۸۶ . طرایق الحقایق ج ۲ ص ۳۰۵ . آثار عجم ص ۴۶۹. ازسعدی تا جامی ص۳۵۸ . موادالتواریخ ص۳۵۱.ریحانة الادب ج ا ص ۳۰۵

تاریخ وفات حالتی تبریزی

حالتی چون زجهان بیرون شد — دیده ها در غم او جیحون شد
خلق بودند پی تاریخش — هاتفی گفت که:(دلها خون شد)
۱۰۰۰ ق

۴۱ ـ حالتی: قاسم بیگ، ازترا کمه بود ولی بیشتر ایام عمررا درتهران وقزوین گذرانید . درزمان شاه طهماسب صفوی وشاه عباس اول شهرت فراوان یافت . درساختن غـزل و رباعی سلیقهٔ خوبی داشته است ، مدتی درقزوین به‌تدریس علوم پرداخته شاگردانی تربیت کرد.

به‌نوشتهٔ آذر وصادقی افشار « مؤلف تذکرهٔ مجمع الخواص » که باوی معاصر بوده دیوانی نیز ازاو به‌جا مانده است. حالتی در سال هزارم هجرت چشم از جهان فروبست .

این دوبیت ازاوست :

چون ننالم که‌دراین سینه دلزاری هست

راحتی نیست‌در آن‌خانه که بیماری‌هست

دلم ازسینه به‌تنگ است ، خدایا برهان

هر کجـا در قفسی مرغ گرفتاری هست

مجمع‌الخواص ص ۱۰۹ . روزروشن ص ۱۹۲ .آتشکده ص ۱۲ . قاموس الاعلام ج ۳ ص ۱۹۱۷ . دانشمندان‌آذربایجان ص ۱۱۱ . تاریخ ادبیات براون ج۴ص ۱۰۴ . فرهنگ سخنوران ص ۱۴۹ . لغتنامهٔ دهخدا ج ۱۱ ص ۱۰۹ .

تاریخ وفات‌حاوی سنندجی

« حاوی »آن نکتـه سنج کـردستان

رخت روزی کـزین جهان بر بست

فـاضلـی گفـت بهـر تاریخـش :

(آه حـاوی به رفتگـان پیوست)

۱۲۶۳ ق

۴۲ ـ حاوی : حسینقلی خان، پسر امان‌الله خان والی کردستان‌بود. ازآغاز جوانی به‌شاعری پرداخت و در اندك زمانی در ردیف شاعران بنام روزگار خود قرار گرفت . حاوی بر ادبیات فارسی و عربی تسلط کامل داشت . اشعاری که ازاین شاعر به‌یادگار مانده بیشترش قصیده می‌باشد

و ازاینجا معلوم می‌شود که وی ازانواع شعر ، اغلب به سرودن قصیده می‌پرداخته است . او به‌سال هزار ودویست وشصت‌وسه هجری قمری درعنفوان جوانی **درگذشت** .

این دو بیت ازاوست :

شاه را خرگاه بالا تر زمهر و ماه باد
آسمان وهرچه در آن، زیردست شاه‌باد
درمزاج آستان شه خواص کهرباست
جبهۀ گردن فرازان را مزاج کاه باد

لغتنامۀ دهخدا ج ۱۱ ص ۱۸۰ . ریحانة الادب ج ا ص ۳۱۰ . مجمع الفصحا ج ۴ ص ۲۱۸ . فرهنگ سخنوران ص ۱۵۱ .

تاریخ وفات حزین لاهیجی

به ادب در زمان زندیه — اوستاد یگانه بود حزین
از سخن گستران نام آور — هیچ کس با حزین نبود قرین
شیوۀ او زشیوه هاست جدا — گفتۀ او ز گفته هاست گزین
نه من ازیاد وی غمینم و بس — هست تاریخ‌هم **(حزین وغمین)**

۱۱۸۱ ق

۴۳- حزین : محمدعلی ، فرزند شیخ ابوطالب ، معروف به‌شیخ محمد علی حزین لاهیجی ، از شعرا و علما و نویسندگان بزرگ اواخردورۀ صفوی واوایل‌ظهور نادرشاه بود که درسال ۱۱۴۶ ق به‌هندوستان

رفت وتاپایان عمر در آن دیار زیست . اجداد او در گیلان اقامت داشته‌اند . پدرش دربیست سالگی برای ادامهٔ تحصیل ، به‌اصفهان رفت ودر آنجا متأهل ومقیم شد و محمدعلی حزین به‌سال ۱۱۰۳ ق در آن شهرولادت یافت. حزین درادبیات فارسی و عربی استاد بود ، تألیفات فارسی و عربی او را تا ۳۰ جلد شمرده‌اند که مهمترین آنها عبارتند از :

۱ـ اصول الاخلاق ۲ـ اصول المنطق ۳ـ تجرید النفس ۴ـ تجوید القرآن ۵ـ تذکرة المعاصرین که به‌سال ۱۱۶۵ تألیف کرده وشرح حال یکصدتن ازشعرای معاصراوست . ۶ـ تاریخ حزین که به‌سال ۱۱۵۴ در شرح زندگانی خود نوشت و بیشترشهرت وی به‌خاطر همین کتاب می‌باشد. طبعی لطیف وذوقی سرشار داشت و درشعر ، ازسبك هندی پیروی می کرد. دیوان اشعارش نخست در هند و سپس در ایران چاپ شده است.

وفات او به‌سال ۱۱۸۱ هجری قمری در «بنارس»ازشهرهای هندوستان‌اتفاق افتاد و همانجا مدفون است . ازاوست :

ایوای بر اسیری کز یاد رفته باشد — در دام مانده صید وصیاد رفته باشد
آه از دمی که تنها با داغ او چو لاله — درخون‌نشسته‌واوچون‌باد رفته باشد
خونش‌به‌تیغ حسرت یارب‌حلال‌بادا — صیدی که از کمندت آزاد رفته باشد
از آه دردناکی سازم خبر دلت را — روزی که کوه صبرم بر باد رفته باشد
رحم‌است‌بر اسیری کز گرددام‌زلفت — با صد امیدواری ناشاد رفته باشد
آواز تیشه امشب از بیستون نیامد — گویا بخواب شیرین‌فرهاد رفته باشد
شادم‌که از رقیبان دامن‌کشان‌گذشتی — گو مشت خاك ما هم برباد رفته باشد

پرشورازحزین‌است‌امروز کوه‌وصحرا
مجنون گذشته باشد فرهاد رفته باشد

شمع را شعله مسلسل ز دل آید بیرون
آه جان سوختگان متّصل آید بیرون

گفتم به بلبلی که علاج فراق چیست
از شاخ گل بخاك فتاد و طپید و مرد

نالیدن بلبل ز نو آموزی عشق است
هرگز نشنیدیم ز پروانه صدائی

آتشکده ص ۳۷۷ . تذکره اختر ج ا ص ۶۰. طرایق الحقایق ج ۳ ص ۲۴۷ . مجمع الفصحا ج ۴ ص ۲۱۰ تاریخ ادبیات براون ج ۴ ص ۲۰۴ .سبك شناسی بهار ج ۳ ص۳۰۴ هفت آسمان ص ۱۶۱ . سفینةالمحمودج اص ۲۰۴ . ریاض العارفین ص ۹۹. قاموس‌الاعلام‌ج ۳ ص ۱۹۳۸ ریحانة الادب ج ا ص ۳۲۵ . تاریخ ادبیات هرمان اته ص ۱۹۶ . مقدمهٔدیوان حزین‌لاهیجی .

تاریخ وفات حسن غزنوی

به‌عصر خویشتن سید حسن را
بزرگان ادب بودند منقاد

فسوسا ازچنان فرزانه فاضل
دریغا از چنان علامه استاد

چو از این محنت آباد سپنجی
برفت آن سید پاکیزه بنیاد

سرودند از پی سال وفاتش :
(الهی همنشین اولیا باد)

۵۵۶ ق

۴۴ ـ حسن : سید حسن ، ملقب به اشرف الدین ، مکنی به‌ابو محمد ، مشهور به‌اشرف ، فرزند محمد حسینی غزنوی ،

یکی از نامبردارترین سخنسرایان گرانمایه ودانشمند سدهٔ ششم هجری است که در شعر نیز حسن و گاهی سید تخلص کرده است .

وی نزد همهٔ پادشاهان غزنوی و سلجوقی ، به ویژه یمین الدوله بهرامشاه (۵۱۱ ـ ۵۴۸) عزت واحترامی تمام داشته ودرسفر وحضر ازنزدیکان وی شمرده می‌شد ، ودرمدح آن شهریار اشعار زیادی سروده است . سیدحسن درسرودن انواع شعر استاد بود وبسیاری از گویندگان نامی چون : فلکی شروانی و مجیرالدین بیلقانی و جمال‌الدین عبدالرزاق و کمال الدین اسماعیل ودیگران از سبك و شیوهٔ او که به‌خراسانی نزدیك است پیروی کرده‌اند . بعضی ازبزرگان ادب او را با رشیدالدین وطواط وحکیم انوری برابردانسته‌اند . چنانکه جمال‌الدین عبدالرزاق درتعریف او گوید :

اشرف و وطواط و انوری سه حکیمند
کز سخن هر سه شد شکفته بهارم

دیوانش مشتمل برقصاید وغزلیات وترجیعات ورباعیات می‌باشد که کلیهٔ آن به‌پنجهزار بیت می‌رسد وبه‌سال ۱۳۲۸ شمسی درتهران به‌طبع رسیده است . سید حسن به‌سال ۵۵۶ هجری قمری درقصبهٔ «آزادوار» جوین **درگذشت** و قبرش هنوز درآنجا باقی است .

این غزل ازاوست :

آرام دل مرا بخوانید   بر مردم چشم من نشانید
آوازهٔ عشق من شنیدید   اندازهٔ حسن او بدانید

از دور در او نگـاه کـردن انصاف دهید کـی توانید؟!
ازدیده و جان و ازدل و تـن این خدمت من بدو رسانید
ای خوبان او چـو آفتابست درجمله شما باو چه مانید؟!
عشق انده وحسرتست وخواری عاشق مشوید اگر توانید!!

لباب الالباب ص ۴۳۸ . تاریخ گزیده ص ۸۱۷ . دولتشاه ص ۱۱۶ . مجالس ـ النفائس ص ۳۳۰ . آتشکده ص ۱۰۴ . مرآت الخیال ص ۳۴ . مجمـع الفصحا ج ۱ ص ۵۲۵ . ریاض العارفین ص ۳۰۶ . قاموس‌الاعلام ج ۳ ص ۱۹۵۱ . هفت اقلیم ج ۲ ص ۳۱۸ . ریحانة الادب ج ۳ ص ۱۵۷ . تاریخ ادبیات استاد ذبیح‌الله صفا ج ۲ ص۵۸۶ . تاریخ ادبیات دکتررضازاده شفق ص ۱۰۰ .

تاریخ وفات حیدری تبریزی

حیدری تا از سخـن بـر بست لب شد دگـر گـون رسم و آئین ادب
نکته پردازی کـه لطف شعـر او مـایهٔ رشك عجم بـود و عـرب
نام‌آن فرزانه فـاضل ، در جهـان گـر بمـاند جاودان نبود عجب
سال فوتش را ز هر کس خـواستم بی تأمـل گفت از : (نظمی) طلب
۱۰۰۰ ق

۴۵ـ حیدری : حاج حیدر ، ازشاگـردان ممتـاز لسانـی شیرازی است . نخست دربازار تبریز سراجی می کرد و بعد تاجری معتبرشد . چون در شعرو شاعـری شهرت پیدا کرد ، بـه‌هندوستان رفت و

مورد عنایت اکبرشاه (۹۶۳ - ۱۰۱۴) واقع گردید .

بیشترعمرحیدری درهندوستان گذشت واز شاعرانی است که بارها از انعام وصلهٔ سرشار اکبرشاه برخوردار شد. (**لسان الغیب**) اثرمشهور اوست که درآن ، قسمتی ازبهترین اشعار استاد خـود لسانی شیرازی را تضمین کرده است . به نوشتهٔ بعضی ، گویا : میانهٔ حیدری با وحشی بافقی خوب نبوده و برای همدیگر هجـوها گفته اند .

وی دیوانی داشته نزدیك به ۱۶ هـزار بیت که ۶ هزار بیت‌آن غزل بوده ولی درجائی به نظرنرسیده است، شاید در کتابخانه‌های معتبر موجود باشد .

حیدری درمحلهٔ سرخاب تبریزسکونت‌داشت وهنوزآن کوچه (تکیه‌حیدر) نامیده می‌شود. **پایان حیاتش** را سال هزارم هجرت نوشته‌اند، ولی محل قبرش‌در هیچ مأخذی ذکرنشده است .

نمونه‌یی از اشعار اوست :

چوپاکان «حیدری» تا می‌توانی کمالی کسب کن در عالم خاك
که ناقص رفتن ازعالم‌چنان است که بیرون رفتن از حمام ناپاك

* * *

در آتش است ز عشقت تن بلاکش من
به‌آب تیغ تو خواهم نشیند آتش من

دانشمندان آذربایجان ص ۱۲۵–۱۲۶ .آتشکده ص ۸۱ . مجمع الخواص ص ۲۱۷ . قاموس الاعلام ج ۳ ص ۲۰۰۴ . فرهنگ سخنوران ص ۱۷۶ .

تاریخ وفات حیرت تبریزی

شهر تبریز، این دیار دیر پا — کی دگر «شیخ‌الرئیس» آرد به‌بار؟
مادر گیتی خورد خون جگر — تا چنوئی پروراند در کنار
باغ دانش بود ازو شادابتر — شاخ معنی بود ازو پر برگ وبار
حیف ازآن شیوهٔ شورآفرین — آه از آن خامهٔ معجز نگار
الغرض: روزی که‌فردوس‌برین — شد به حیرت مأمن و دارالقرار
نکته سنجی از پی تاریخ او — گفت: **(کو آن‌حیرت والاتبار)**

۱۳۳۶ ق

۴۶ـ حیرت: ابوالحسن میرزا، معروف به‌شیخ الرئیس، پسر حسام‌السلطنه، پسر فتحعلیشاه‌قاجار، درسال ۱۲۶۴هجری درتبریز چشم به‌جهان گشود. نخستین سالهای زندگیش درمصر، مکه، سمرقند، بخارا، عشق‌آباد، هند وعثمانی به‌سیر وسیاحت گذشت. سپس به‌ایران آمد و در شیراز به‌تدریس وتحقیق وتألیف پرداخت.

کتاب «**اتحادالاسلام**» و «**الابرار**» به‌عربی ازتألیفات اوست. حیرت در ادبیات فارسی وعربی وحکمت وفقه واصول. تبحری‌عظیم‌داشت وازعلمای‌بزرگ زمان‌خودبه‌شمار می‌رفت.

دیوانش که شامل اشعار فارسی وعربی‌است نخست به‌سال ۱۳۱۲ ق به نام «**منتخب النفیس**» دربمبئی و بعد در تهران چاپ شده است. حیرت در انقلاب

مشروطیت ایران ، به‌آزادیخـواهان پیوست و با سخنرانی های تکان دهنـدهٔ خود کمکهای شایانی به‌آزادیخواهان کرد .

وقتی که به‌امر محمد علی شاه مجلس را به‌توپ بستند وآزادیخواهان‌مورد آزار وشکنجه قرار گرفتند ، شیخ الرئیس نیزدستگیر ودرباغشاه به‌زنجیر کشیده شد . پس ازبرقراری مشروطیت ، مردم شیراز واستان مازندران برای وی‌احترام زیادی قائل بودند .

مرحوم تربیت ، دردانشمندان آذربایجان می‌نویسد : «آقای شیخ الرئیس‌در دورهٔ دوم مجلس که نگارنده نمایندهٔ تبریز بودم ایشان هم نمایندهٔ مازندران‌بودند» **وفات او** به‌سال۱۳۳۶ هجری قمری‌در تهران اتفاق‌افتاد ودرشاه‌عبدالعظیم مدفون است .

ازاوست :

چو خوشه چینان‌رفتم به‌سوی خرمن حسن

مگر ز بوسه زکاتی به این گدا بدهد

به گریه گفتم : درویشم و فقیر و غریب

به خنده گفت که : مسکین برو خدا بدهد

***

خوشادمی که خراب ازشراب‌ناب شویم

بنا بر آب گذاریم تا خراب شویم

طریق‌حکمت آن‌است تا فلاطون وار

میان خم بنشینیم تا شراب شویم

آثارعجم ص۵۲۹ . دانشمندان آذربایجان ص ۱۲۷ . ریحانة الادب ج ۲ ص ۳۶۹ . سخنوران نامی معاصر ج ۳ص ۹۲. فرهنگ سخنوران ص ۱۷۸ . مقدمه دیوان حیرت .

تاریخ وفات حیرتی تونی به‌صورت معما

چو ملاحیرتی‌ازاین جهان‌رفت	ز دلها در غمش تـاب و توان رفت
به عصر خـویشتن با رفتن وی	تو گوئی‌شعر را ازجسم، جان رفت
ادیبی جست تـاریخ وفاتش :	ندا آمد یکی از (**فاضلان**) رفت

۹۶۱ ق

۴۷ - حیرتی : مـلاحیرت ، در شهر تـون به دنیا آمده ولی چون در مرو نشو ونما یافته به‌حیرتی مروی مشهوراست.

وی درزمان شاه طهماسب اول «۹۳۰ - ۹۸۴» شهرت فراوان‌یافت وبیش ازدیگران از عنایات‌آن شهریار برخوردار گردید.

به نوشتهٔ تذکره نویسان ، گویا : مردی بسیار صاحب جمال و خوشگذران بوده وهمواره قلندرانه می‌زیسته است . سام میرزای صفوی که‌ازمعاصرانش بود،در تحفهٔ سامی می‌نویسد :

« ملاحیرتی مشهوراست که ازمرو است اما خود میگوید که از تونم ، از شعرای مشهور است . درهمه باب شعر گفته اما درمنقبت بسیار کوشیده . در اوایل جوانی بسیار لاابالی وبی قید بود و دراکثر به‌هجو مردم لب میگشود واهاجی که بین او و وحید قمی واقع شده مشهور است». حیرتی‌مدتها به‌سیر وسیاحت‌پرداخت وسرانجام درکاشان به‌دست ظالمی کشته شد.

سال وفات او را ۹۶۱هجری‌قمری ذکر کرده‌اند.حیرتی‌علاوه بردیوانش،

کتابی موسوم به «بهجة المباهج» داشته که در دست نیست.

این دوبیت ازاوست:

خدا مرا به وصال تو دلربا برساند
هوای وصل تو دارد دلم، خدا برساند
به من چو نامه نویسی، نویس برسر نامه
که قاصدش به سر کوچهٔ بلا برساند

تحفهٔ سامی ص ۱۰۵ . مجمع الخواص ص ۱۶۵ . ریحانة الادب ج ۱ ص ۳۶۴ . مجالس‌النفائس ص ۱۵۳ – ۳۷۹ . تاریخ ادبیات براون ج ۴ ص ۹۳ . ۱۵۸ . قاموس الاعلام ج ۳ ص ۲۰۰۴. آتشکده ص ۲۲۹.

تاریخ وفات خاقانی شروانی

حیف از آن بزرگ استاد، آن یگانه خاقانی
زبده در سخن سنجی، نخبه در سخندانی
پیش جمله استادان، بهترین سخن گستر
در غزل بود حافظ، در قصیده خاقانی
زادگاه این شاعر، خاک پاکِ شروان بود
سال مرگ او گفتم: **(ای ادیب شروانی)**

۵۹۵ ق

۴۸ـ خاقانی : بدیل، ملقب به‌افضل‌الدین، فرزند علی، درحدود سال ۵۲۰ هجری در ده ملهملو ازدهات شروان دیده به جهان گشود . پدرش پیشه نجاری داشت ومادرش عیسوی بود که بعد اسلام آورد. خاقانی هنوز کودك بود که پدرش در گذشت و تأمین معاش او را مادر که به کار طباخی اشتغال داشت به‌عهده گرفت .

خاقانی باتعلیم و تربیت عمویش کافی‌الدین که مردی دانشمند وطبیب بود ، انواع علوم را ازصرف ونحو وفلسفه و ریاضی ونجوم بیاموخت وچون به کمالات آراسته شد، عمویش او را **حسّان العجم** خواند . چنانکه در مقام سپاسگزاری از وی گوید:

چون دید که درسخن تمامم — حسان عجم نهاد نامم

خاقانی ۲۵ ساله بود که عموی خودرا ازدست داد و به خدمت شاعرمعروف ابوالعلاء گنجوی رسید ومورد مهر و محبت وی قرار گرفت . ابوالعلاء که استاد مسلم عصرخود بود وشاگردان زیادی داشت خاقانی را چون فرزند خود پذیرفت و به فنون مختلفهٔ شعر وادب آشنا ساخت ودخترخویش را نیز به‌عقد او درآورد .

خاقانی که شاعری جوان بود وحقایقی تخلص می کرد به وسیلهٔ استاد ، به‌دربار خاقان اکبرمنوچهرشروانشاه معرفی گردید وتخلص خاقانی را از نام او گرفت . ولی پس ازچندی میانهٔ او واستادش بهم خورد واستاد را هجا گفت !

خاقانی ازقصیده سرایان زبردست‌زبان فارسی‌است که در قدرت‌بیان ووسعت فکر وآوردن تشبیهات وترکیبات وتعبیرات بدیع وتازه نظیر ندارد . در شعردارای سبکی خاص وشیوه‌ای مبتکرانه است وخود او به‌این معنی اشاره کرده گوید :

مرا شیوهٔ خاص وتازه است وداشت

همان شیوهٔ باستان عنصری

او به‌وفور فضل ودانش خود می‌بالید ودر نظم ونثر فارسی وعربی خودرا استاد بی‌مانند می‌دانست :

نیست اقلیم سخن را بهتر از من پادشا

در جهان ملك سخنرانی مسلم شد مرا

مریم بکر معانی را منم روح القدس

عالم ذکر معانی را منم فرمانروا

این شاعر گرانقدر با گویندگان بزرگ مانند : نظامی ، رشید وطواط ، جمال الدین عبدالرزاق . انوری، ظهیرفاریابی واثیراخسیکتی معاصر بود و اکثراین سخنوران او را ستوده وبه علو مقامش درشعروادب ، گواهی داده‌اند .

ولی ازآنجا که قدری بلند همت و زودرنج بوده بابعضی ازشعرا راه‌مخالفت پیموده واشعاری نیزدرهجوآنان سروده است .

نظامی گنجوی ، داستان پرداز نامی سدهٔ ششم هجری ، با خاقانی رابطهٔ نزدیکی داشته ودرمرثیه‌ای که در وفات او ساخته چنین گفته است :

همی گفتم که : خاقانی دریغا گوی‌من باشد

دریغا من شدم‌آخر دریغا گوی خاقانی

این شاعرقوی دست ، علاوه بردیوانش که شامل ۲۲ هزاربیت قصیده، غزل ، ترجیع‌بند ، ترکیب بند ورباعی می‌باشد اثردیگری نیزداردبه‌نام **«تحفةالعراقین»** که منظومه‌ای است تقریباً سه هزاربیت به‌طرزسفرنامه ، که خاقانی‌شرح نخستین مسافرت خود به‌مکه ومدینه واوضاع شهرها ومردم‌آن روزگار را درآن به نظم کشیده است بدین مطلع:

مائیم ز ناظران غمناك　　　از حقهٔ سبز و مهرهٔ خاك

دیوان وتحفةالعراقین او بارها درایران وهندوستان چاپ شده‌است. خاقانی

دراواخرعمردرشهرتبریز اقامت گزید و به گوشه‌نشینی وعبادت‌روزگار می گذرانید تا به‌سال **۵۹۵** هجری زندگی را به‌درود گفت ودرمقبرة الشعرای سرخاب به خاك سپرده شد.

لباب الالباب ص ۴۰۵ . تاریخ‌گزیده ص ۸۱۸. بهارستان جامی ص ۱۰۹. نفحات‌ـ الانس ص۶۰۷ . دولتشاه ص ۸۸ . مجالس المؤمنین ج ۲ ص ۶۱۶ . مرآت الخیال ص ۲۹ آتشکده ص ۳۶ .مجمع الفصحا ج ۲ ص۶۰۸ . ریاض العارفین ص ۳۰۹ . طرایق الحقایق ج ۳ ص ۲۸۰ . دانشمندان آذربایجان ص ۱۲۹ . سخن و سخنوران ص ۶۱۲ . ریحانة الادب‌ـ ج ا ص ۳۷۳ . تاریخ ادبیات رضازادهٔ شفق ص ۸۳ .

تاریخ وفات خسرو دهلوی

سال مرگ خسرو ، آن شاعر که شد
ملك هند از فضل او پر داستان
همچنان می جستم از راه جمل
زانکه باشد راه و رسم باستان
هاتفی سر در میان آورد و گفت :
گو به سالش « **سعدی هندوستان** »
۷۲۵ ق

۴۹ـ خسرو : امیرخسرو ، فرزند امیرمحمود ، درسال ۶۵۱ هجری‌قمری درشهر « پیتالی » ازتوابع‌دهلی‌چشم به‌جهان گشود. پدرش امیرمحمود ازترکان ختا بود که درفتنهٔ مغول به‌هندوستان گریخته و

دردهلی اقامت گزید و دردربار هند مقام ومنصبی بلند یافت ، امیرخسرو هشت ساله بود که پدرش درگذشت وخالش تربیت اورا به‌عهده گرفت .

امیرخسرو چون ازامیرزادگان دربار هند بود، ازآغاز جوانی به خدمت پادشاهان هند درآمد و همواره ازلطف وعنایت ملوکانهٔ ایشان برخوردار بود. او درنظم ونثرفارسی دستی قوی داشت وازاستادان شعرو ادب به شمار می‌رفت و از اینجاست که اورا سعدی هندوستان گفته‌اند .

دیوان غزلیات وقصاید امیرخسرو . پنج قسمت و هرقسمت نام جداگانه‌ای دارد واین پنج قسمت عبارتند از :

۱ـ تحفة الصغر ۲ـ وسط الحیوة ۳ـ غرّة الکمال ۴ـ بقیه‌نقیه۵ـ نهایةالکمال علاوه برآن ، خمسهٔ نظامی گنجوی‌را استقبال کرده ودرمدت۴ سال به‌پایان‌رسانیده که شامل پنج مثنوی و ۱۸ هزاربیت است . بدین گونه :

۱ـ مطلع الانوار دربرابر مخزن‌الاسرار ۲ـ شیرین‌وخسرو دربرابرخسرو وشیرین ۳ـ مجنون و لیلی در برابرلیلی و مجنون ۴ـ آئینهٔ اسکندری در برابر اسکندرنامه ۵ـ هشت بهشت دربرابر هفت پیکر ، گذشته ازاینها، پنج مثنوی‌دیگر سروده بنامهای :

۱ـ قران السعدین ۲ـ نه‌سپهر ۳ـ مفتاح الفتوح ۴ـ خضرخان و دولرانی ۵ـ تغلق نامه . باداشتن این ۱۵ کتاب نظم که نزدیك به یکصد هزار بیت است ۳ کتاب دیگردارد به‌نثر، که با انشای بسیارشیوا وروان نوشته وازشاهکارهای نثر فارسی به‌شمار می‌رود .

امیرخسرو به‌سال هفتصد و بیست وپنجم هجرت دردهلی **درگذشت** و در کنار مرشد خود نظام‌الدین اولیاءِ که عارف مشهورهند بود به‌خاك سپردند .

این غزل ازاوست :

مست آمده‌ای باز به مهمان کـه بودی

دانم شکری ، در شکرستان که بودی ؟

ای یار جدا مانده ، دل تنگ که جستی

ای یوسف گم گشته به زندان که بودی؟

می دوش کجا خوردی وساغر به که‌دادی

در ظلمت شب، چشمهٔ حیوان که بودی؟

آراسته و مست در آغوش که خفتی

این بخت که‌را بوده ، به‌فرمان که‌بودی؟

زلفت که گرفتست‌ولبت‌را که گـزیدست

پیش که نشستی شب و مهمان که‌بودی ؟

نی بـوی گلی داری و نـی رنگ بهاری

« خسرو » تو به نظارهٔ بستان که بـودی ؟

بهارستان ص ۱۱۸ . نفحات‌الانس‌ص ۶۰۹ .دولتشاه‌ص۲۶۵.مجالس‌النفائس ص۳۵۶. هفت اقلیم ج ا ص ۳۵۸ . آتشکده ص ۳۵۵. مرآت الخیال ص ۴۷ . تذکرهٔ میخانه‌ص ۵۷ . هفت آسمان ص ۶۳، طرایق الحقایق ج ۲ ص ۶۵ . ریـاض العـارفین ص ۱۰۲ . مجمع‌الفصحاج ۲ ص ۶۳۸ . قاموس‌الاعلام ج ۳ ص۲۰۴۵. ریحانة‌الادب ج ا ص۱۱۰. ازسعدی تاجامی ص ۱۵۲ . تاریخ ادبیات هرمان اته ص ۷۷ . تاریخ ادبیات رضازاده‌شفق ص ۱۳۷ . مقدمه دیوان غزلیات امیرخسرودهلوی .

تاریخ وفات خواجوی کرمانی

گر بگذریم «نظمی» از شعر خواجه، خواجوست
کان سلسبیل معنی بر وی بود سبیلا
گر نظم او بپرسی، پیوسته بود چون در
ور شعر او بخواهی، از لطف سلسبیلا
آثار دلپذیری از خود نهاد و بگذشت
حق نیز در جزایش اجری دهد جزیلا
تاریخ مرگ او را می‌جستم از ادیبان
«نظمی» چنین رقم زد: **(خواجوی بی‌عدیلا)**
۷۵۳ ق

۵۰ - خواجو: محمد، ملقب به کمال الدین، مکنی به‌ابوالعطاء، فرزند علی، یکی از بهترین غزلسرایان سدهٔ هشتم هجری است. وی در تاریخ پانزدهم شوال سال ۶۷۹ هـ ق در کرمان تولد یافت. پس از تحصیل مقدمات علوم در زادگاه خود. به‌سیر و سفر آغاز کرد.

مدتها در شهرهای: مکه، تبریز، اصفهان، بغداد و مصر به‌سر برد و با بسیاری از بزرگان صوفیه ملاقات نمود و از هر خرمنی خوشه‌ای چید و از هر بلبلی نوائی شنید و سرانجام به‌شیراز بازآمد و تا پایان عمر در این شهر لنگر انداخت و به‌عبادت و ریاضت پرداخت و در همین سفرها بود که به خدمت شیخ رکن الدین علاء الدوله

رسید وازوی کسب فیض کرد .

خواجو ، سلطان ابوسعید بهادر (۷۱۶ ـ ۷۳۶) ووزیرش غیاث الدین محمد وشیخ ابو اسحاق اینجو (۷۴۲ ـ ۷۵۸) ووزیرش شمس الدین محمد را در قصاید خود ستوده وازشیخ ابواسحاق نعمت ونوازش فراوان دیده است .

این شاعردیوان بزرگی دارد که درحدود ۲۰ هزاربیت قصیده ، قطعه ، غزل ومثنوی می‌باشد . درغزلسرائی پیرو سبك سعدی بوده و در روزگار خود شهرتی بسزا داشته است .

خواجو به تقلید نظامی گنجوی خمسه‌ای سروده که اسامی آن ها به قرار زیر است:

۱ـ همای وهمایون که داستان عاشقانه وبه بحر تقارب‌است. ۲ـ گل‌ونوروز که‌آنهم داستان عشقی وبه‌وزن خسرو و شیرین نظامی است . ۳ ـ کمال نامه که مثنوی عرفانی وبه‌وزن هفت پیکر نظامی می‌باشد . ۴ ـ روضة الانوار که در مقابل مخزن‌الاسرار نظامی ساخته ودارای مطالب عرفانی‌است . ۵ـ گوهرنامه که به‌وزن خسرو وشیرین درمحاسن اخلاق ومراتب تصوف است .

دربارهٔ مرگ خواجو چنین نوشته‌اند :

او برای ختان ، فرزند شیخ ابواسحاق که یکی از ممدوحانش بود قصیده‌ای سرود وشیخ ابواسحاق یك طبق زر بعنوان صله برای وی فرستاد . خواجو از دیدن‌آن همه طلا، از فرط شادی درگذشت .

پایان حیاتش را به سال ۷۵۳ هجری قمری در ۷۴ سالگی ذکر کرده‌اند مزارش درنزدیکی دروازه قرآن شیراز واقع است .

این غزل از اوست :

پیش صاحبنظران ملك سلیمان باد است
بلکه آنست سلیمان که زملك آزاد است

آنکه گویند که بر آب نهاده است جهان
مشنو ای خواجه که بنیاد جهان برباد است

گر پر از لالهٔ سیراب بود دامن کوه
مرو از راه که آن خون دل فرهاد است

ملك بغداد به مرگ خلفا می گرید
ورنه این شط روان چیست که در بغداد است؟

خیمهٔ انس مزن بر در این کهنه رباط
که اساسش همه بی موقع و بی بنیاد است

هر زمان مهر فلك بردگری می تابد
چه توان کرد که این سفله چنین افتاد است

یاددار این سخن ازمن که پس ازمن گوئی :
یادباد آنکه مرا این سخن از وی یاد است

دل بر این پیره زن عشوه گر دهر مبند
کاین عروسی است که درعقد بسی داماداست

حاصلی نیست بجزغم به‌جهان «خواجو» را
خرم آن کس که بکلی زجهان آزاد است

* * *

شرح سنگین‌دلی و قصه شیرین باید
که بکوه آید و برسنك نویسد فرهاد

ز گیسوی پریشان تو ما را پریشانی ز سر تا پا گرفته

* * *

بهر موئی از آن زلف پریشان دل جمعی پریشان می توان یافت

دولتشاه ص ۲۷۷ . تاریخ گزیده ص ۸۱۸ . تذکرهٔ میخانه ص ۷۳ . آتشکده ص ۱۲۳ . مرآت الخیال ص ۴۹ . بهارستان ص ۱۱۹ . ریاض العارفین ص ۱۰۶ . مجالس المؤمنین ج ۲ ص ۶۴۲ . طرایق الحقایق ج ۲ ص ۲۹۲ . آثار عجم ص ۴۸۲. مجالس النفائس ص ۳۳۳ . ازسعدی تا جامی ص ۳۰۱ . مجمع الفصحا ج ۴ ص ۲۷. ریحانة الادب ج ا ص ۳۶۸ . تاریخ ادبیات دکتررضا زاده شفق ص ۱۴۱ . تاریخ ادبیات هرمان اته ص ۸۶ . مقدمهٔ دیوان خواجوی کرمانی .

تاریخ وفات خواری تبریزی

«خواری» تبریزی آن شاعر که او
در جهان جز دانهٔ دانش نکشت
آن سخن گستر که سوز ماتمش
داغها بر سینهٔ احباب هشت
مرغ روحش تا از این تنگ آشیان
پر کشید و رفت در باغ بهشت
سال تاریخ وفاتش خواستند
اهلی فضلی (حیف از آن خواری) نوشت
۹۷۳ ق

۵۱ - خواری : ... ازشاگـردان لسانی شیرازی است . شاعری نازك خیال وشیرین بیان بود و خط نستعلیق را بسیارنیکو می‌نوشت.

بااینکه مردی رند وعیار وبی‌باك بود. ولی استادش را از جان ودل دوست‌می‌داشت وغزلیات اورا براشعار اهلی وفغانی شیرازی ودیگرشعرای معاصر ترجیح می‌نهاد. گویا : اصلش ازهرات بوده وچون ازآغاز جوانی درتبریز می‌زیسته است مردم او را تبریزی می‌شناختند.

خواری درشیوهٔ غزلسرائی مهارتی کامل داشت و ازتمام دقایق شعرآگـاه بود. غزلش درمیان‌غزلسرایان‌آذربایجان دست به‌دست می گشته است .

وفاتش به‌سال نهصد و هفتاد وچهار هجری قمری درتبریز اتفاق افتاد ولی ازمحل قبرش سراغی نداریم و نامش نیز ازهیچ مأخذی به‌دست نیامد .

از اوست :

ازسرمستی خوش آن‌ساعت‌که‌چون یادم‌کنی
بیخود آیی و ز بند محنت آزادم کنی
بخت آنم‌کو که خواب آلوده برخیزی شبی
نـاله‌ام نشناسی و گوشی به فریادم کنی
بی‌وفـاییها نخواهد یـافت چندانی خلل
پیش مردم گر به تقریبی گهی یادم کنی

مجمع‌الخواص ص ۲۱۶ . آتشکده ص ۳۰ . صبح گلشن‌ص۱۴۸. قاموس‌الاعلام ج ۳ ص ۲۰۱۱ . دانشمندان‌آذربایجان ص ۱۲۸ . فرهنگ سخنوران ص ۱۹۸ .

تاریخ وفات خیام نیشابوری

خیام ، آن حکیم که از دولت هنر
می گشت بر فراز فلك آفتاب وار
آن اوستاد علم ریاضی، که جاودان
نامش بود به دفتر و دیوان روزگار
فرزانه فاضلی که به‌نزدیك خاص‌وعام
در ملك شعر و شهر ادب بود شهریار
روزی که‌رخت‌خویش‌برون‌برداز‌جهان
درماتمش گریست زمین و زمانه زار
فریاد از زبونی دنیای کور دل
ای داد از ستمگری چرخ کجمدار
تا رفت‌آن حکیم، به تاریخ فوت او
کلك‌قضانوشت: **(حکیم وبزرگوار)**

۵۲۰ ق

۵۲ - خیام: **عمر**، فرزند ابراهیم خیامی نیشابوری ، معروف به‌حکیم عمر خیام ، ازبزرگترین ریاضی‌دانان وشاعران سدهٔ پنجم هجری است که درتاریخ وفقه وفلسفه وتفسیر وحساب و هندسه و هیئت سرآمد روزگار خود بود. بعضی اورا ازشاگردان ابن سینا دانسته اند. مردی خرد پیشه

وبلند اندیشه بوده وبا نظامی عروضی سمرقندی معاشرت داشته است .

آورده‌اند : هوش‌وحافظهٔ او چندان بود که در اصفهان هفت مرتبه کتابی‌را خواند وحفظ کرد وچون به‌نیشابور بازگشت، آن کتاب را املاءِ نمود و هنگامی که املاءِ اورا با نسخهٔ اصلی مقابله کردند تفاوت اندکی داشته است ! خیام درنزد سلاطین سلجوقی بسیار محترم بود .

درسال ۴۶۷ هجری ، به روزگار پادشاهی جلال الدین ملکشاه سلجوقی (۴۶۵ ـ ۴۸۵) ووزارت خواجه نظام‌الملك ، باهفت حکیم دیگر ، تقویم‌را اصلاح کرد که صحیحترین‌محاسبه سال شماری وبه‌تقویم جلالی‌معروف است وبه‌دستیاری آن هفت نفر رصد خانه‌ای ترتیب داد که سالها دائربود . خیام شهرت جهانی دارد واغلب رباعیاتش چندین بار به‌زبانهای مختلف جهان ترجمه‌شده ولی بیشترشهرت وی به‌سبب مقام علمی اوست .

رساله‌هائی درجبر وهندسه‌ومقابله به‌زبان فارسی وعربی دارد که هنوزمورد استفاده قرار می گیرد . وی ، شعری جز صد واند رباعی ندارد ولی این رباعی ها چنان ساده وروان ونغز وپرمغز سروده شده که اورا درشمار شاعران بزرگ قرار داده است .

خیام عمرطولانی یافت و به‌سال ۵۲۰ هجری قمری در نیشابور درگذشت ودر امامزاده محروق به‌خاك سپردند .

این چهار رباعی ازاوست :

آنان که محیط فضل و آداب شدند

از جمع کمال ، شمع اصحاب شدند

ره زین شب تاریك نبردند برون
گفتند فسانه ای و در خواب شدند

* * *

بر خیز و مخور غم جهان گذران
منشین و جهان به شادمانی گذران
در طبع جهان اگر وفائی بودی
نوبت به تو خود نیامدی از دگران

* * *

بنگر ز صبا دامن گل چاك شده
بلبل ز جمال گل، طربناك شده
در سایهٔ گل نشین که بسیار این گل
بر خاك فرو ریزد و ما خاك شده

* * *

خیام که خیمه های حکمت می‌دوخت
در کورهٔ غم فتاد و ناگاه بسوخت
مقراض اجل طناب عمرش ببرید
دلال قضا برایگانش بفروخت

چهارمقاله ص ۶۰ . تاریخ گزیده ص ۸۱۷ . مجالس النفائس ص ۳۳۰ . آتشکده ص ۱۳۸ . صبح گلشن ص ۱۵۸ . مجمع الفصحا ج ۲ ص ۶۰۷. ریاض العارفین ص۳۱۷. قاموس الاعلام ج ۳ ص ۲۰۷۱ . ریحانةالادب ج ۱ ص ۴۳۷ . هفت اقلیم ج ۲ ص۲۵۶. مواد التواریخ ص ۵۹۵ . تاریخ ادبیات استاد ذبیح‌الله صفا ج ۲ ص ۵۲۳ . تاریخ ادبیات دکتر رضازاده شفق ص ۷۶ .

تاریخ وفات دانش مازندرانی

دریغ از « دانش » مـازندرانی — ازآن فرزانه استاد خودآگاه

همان شاعر که در اقصای عالم — فتـاد آوازهٔ شعرش به افـواه

به‌مصرفضل یوسف بود ، لیکـن — سپهر کینه توز افکند در چاه

چوناگه خیمه درباغ جنان زد — وزاین‌محنت‌سرا بر کندخرگاه

پی تاریخ فوتش نکته سنجـان — رقم کردند (**دانش رحمت‌الله**)

۱۰۷۹ ق

۵۳ ـ دانش : ملاعلی، معروف به **«حبش»** از گویندگـان سدهٔ یـازدهم هجری است . وی درساری مازندران به‌دنیا آمدو ایام جوانی را در مشهد بـه تحصیل علم وادب گـذرانید وسپس در اصفهان به کار قضاوت‌اشتغال جست.فاضلی خوش‌صحبت‌وشاعری‌نیك سیرت‌بوده و به‌نوشتهٔ‌نصرآبادی نسبتش به‌بلال ، مؤذن حضرت رسول (ص) می‌رسیده است . گویا : دراواخرعمر ، از دانش به « **جاوید** » تغییر تخلص داده است .

دانش به‌سال ۱۰۷۰ هجری قمری دراصفهان **در گذشت** و در بقعهٔ محمد بیگ به‌خاك سپردند .

این ابیات ازاوست:

بر مزارم کاشکی بعد از هلاکم بگذرد
گر زخونم نگذرد، باری زخاکم بگذرد

***

به پیش ما چه زنی لاف زور بازو را؟
که‌می کشد همه کس، این کمان ابرو را

***

درد دلم به کاغذ ابری رقم کنید
شاید که پی به دیدهٔ گریان من برد

نصرآبادی ص ۳۷۴. روزروشن ص ۱۶۵. قاموس الاعلام ج ۳ ص ۱۷۶۵. آتشکده ص ۱۶۹. ریحانة الادب ج ۲ ص ۱۱. گلزارادب ص ۲۸۸. فرهنگ سخنوران ص ۱۲۶

تاریخ وفات دانش مشهدی

دانش مشهدی آن نادره گو — شد چو ناگه رهی راه بهشت
لاله‌وش، سوز غم و ماتم او — داغها بر دل احباب بهشت
بود نامش چو رضی، تاریخش — کلك نظمی (**رضی‌الله**) نوشت

۱۰۷۶ ق

۵۴ - دانش : میرزا رضی ، پسر میرزا ابوتراب، از شاعران نازک‌خیال سدهٔ یازدهم هجری است . پدرش نیز شاعر بود و فطرت تخلص میکرد . فطرت به‌هندوستان رفت و به‌سال ۱۰۶۰ درحیدرآباد دکن درگذشت . میرزا رضی به‌سراغ پدر بدان کشور سفر کرد و تا مدتی بازنگشت .

درشعبان سال ۱۰۶۵ قصیده‌ای درمدح شاهجهان سرود وپادشاه را خوش آمد و اورا دوهزار روپیه صله داد. پس از آن به‌خدمت دارا شکوه ولیعهد دانشمند وبا ذوق شاهجهان پیوست ودرحضرت او پایگاهی بلند یافت . گویند وقتی شاهزاده این بیت اورا شنید :

تاك را سیراب کن ای ابر نیسان دربهار

قطره تا می می‌تواندشد، چرا گوهرشود؟

سخت پسندید وده هزار روپیه اورا صله فرمود وآن را به‌مسابقه گذاشت و خودش نیز درآن مسابقه شرکت جست وچنین سرود :

سلطنت سهل است ، خودراآشنای فقر کن

قطره تا می می‌تواند شد، چرا گوهر شود؟

دانش مدتی هم دربنگاله مورد عنایت محمد شجاع‌پسر دیگر شاهجهان‌قرار گرفت وبه‌سال ۱۰۷۲ ازهندبه‌زادگاه خود مشهد مراجعت نمود. وفات اورا به‌سال ۱۰۷۶ هجری درمشهد نوشته‌اند .

ازبهترین غزلهای اوست :

موسم آن شد که ابر تر چمن پرور شود

نکهت گل مایهٔ شور جنون در سر شود

تاك راسیراب کن ای ابر نیسان در بهار

قطره‌تا می می‌تواند شد، چرا گوهرشود؟

نالهٔ بلبل نهان درپردهٔ برگ گـل است
بی‌دماغم، کاش ازاین یك‌پرده ناز کتر شود
ما به‌ذوق گریهٔ مستی دراین بزم آمدیم
می بده ساقی بقدر آنکه چشمی تر شود
رازپوشیدن‌نیاید «دانش» از بی‌تاب عشق
در میان انجمـن پروانه خاکستر شود

سرخوش ص ۳۸ . مرآت‌الخیال ص ۱۶۸ . تذکره اختر ج ۱ ص ۷۹ . سفینةالمحمود ج ۲ ص ۵۸۳ . آتشکده ص ۸۸ . قاموس الاعلام ج ۳ ص ۲۱۰۲ . نصرآبادی ص ۲۵۲ . گلزار ادب ص ۴۴۳–۴۹۷ .

تاریخ وفات داوری شیرازی

ز راه سیه کاری و کجروی گـرفت آسمان تـا کم داوری
عزیزان به صدآه و افسردگی نشستند در مـاتـم داوری
ادیبـی پـی سال تاریـخ او نوشت : **(آه‌آه ازغم داوری)**
۱۲۸۳ ق

۵۵ - داوری : میرزا محمد، پسر میرزا کـوچك وصال است که در سال ۱۲۳۸ هجری درشیراز پا به عرصهٔ وجود گذاشت. درهنرشاعری ونقاشی وخوشنویسی شهرهٔ آفاق بود، انواع خطوط، به‌ویژه شکسته را بسیار خوب می نـوشت . معصومعلی شاه مؤلف **« طرایـق الحقایق »**

می‌نویسد :

«کتاب شاهنامهٔ حکیم فردوسی را برحسب خواهش مرحوم ایلخانی فارس، محمد قلی‌خان ابن‌جانی خان ایلخانی نوشته‌اند و مصور شده و حقیقتاً اعجاز نموده وازجملهٔ جواهر بی‌قیمت است»

نگارنده،این شاهنامه را درموزهٔ مشهد دیدم واهل فن معتقد بودند که‌بیشتر از پنج میلیون تومان ارزش دارد. اشعارداوری مشتمل برقصایدوغزلیات ومسمطات ومثنوی است. وبه‌نوشتهٔ صاحب طرایق الحقایق به‌سی هزار بیت می‌رسد. گویا در نظم مثنوی دستی قوی‌داشته است. **وفات او** درسال هزار و دویست و هشتاد وسه هجری قمری به‌سن ۴۵ سالگی اتفاق افتاد.

از اوست :

در دل تنگ نخواهم که هوای تو بود
حیفم آید که در این غمکده جای‌تو بود

چون‌سرم لایق همسایگی زلف تونیست
چون سرزلف‌تو آن به که به‌پای تو بود

گوئیا خاصیتش تربیت ماه و پری‌است
سرزمینی که درآن نشو ونمای تو بود

شانه را دیدم و یاد دل خود افتادم
که معلق به‌سر زلف دو تای تو بود

آثارعجم ص ۳۵۹ . طرایق الحقایق ج ۳ ص ۱۷۱ . روزروشن ص ۲۵۶ . ریحانة‌ـ الادب ج ۲ ص ۱۲ . مجمع الفصحا ج ۴ ص ۲۹۳ . تاریخ ادبیات براون ج ۴ ص ۱۵۴ ـ ۲۱۶ـ۲۲۷ـ۲۲۸ . تاریخ ادبیات رضا زادهٔ شفق ص ۱۹۴ . فرهنگ سخنوران ص ۲۰۵ . مواد التواریخ ص ۴۰۰ .

تاریخ وفات دقیقی سمرقندی

آفرین بردقیقی ،آنکه از او — تا قیامت بود به‌گیتی نام
آنکه قبل از حکیم فردوسی — کرد بر نظم شاهنامه قیام
بود در صنعت قصیده وحید — بود در شیوهٔ حماسه تمام
قصهٔ عمر او به ناکامی — چون‌به‌عهد شباب یافت ختام
فاضلی گفت بهر تاریخش : — **(آه وای ازدقیقی ناکام)**

۳۶۷ ق

۵۶ - دقیقی : محمد ، مکنی به‌ابومنصور،فرزنداحمد، ازشعرای گرانمایه و بلند مرتبهٔ زبان فارسی‌است که دردربارچغانیان وسامانیان می‌زیسته وامرای این دوسلسله را می‌ستوده است وگویا به‌امر نوح‌بن‌منصور سامانی به‌نظم شاهنامه پرداخت .

دقیقی زردشتی‌بوده وعقیدهٔ خودرا باکمال صراحت‌اظهارمی کرده وبه‌داشتن این مذهب می‌بالیده است نمونه :

دقیقی چار خصلت برگزیدست — به‌گیتی از همه خوبی و زشتی
لب یاقوت رنگ و نالهٔ چنگ — می‌خون رنگ‌و کیش زردهشتی

ودر جای دیگر :

به‌یزدان که هرگز نبیند بهشت — کسی کو نداند ره زرد هشت

او درحدود ۱۰۰۰ بیت ازشاهنامه‌را دربارهٔ ظهور زردشت وسلطنت گشتاسب سروده بود که به دست غلامی کشته‌شد وآن نامه ناتمام ماند . بعداز کمی فردوسی به‌تکمیل کار وی همت گماشت ودر ۶۰۰۰۰ بیت به‌پایان رساند وآن هزار بیت را نیز عیناً درمقدمهٔ شاهنامه خودآورده است .

ازدقیقی جزشاهنامه ، اشعاردیگری هم به‌جا مانده است از جمله‌این‌دوقطعهٔ معروف که استادی اورا مدلل می کند :

به دوچیز گیرند مرمملکت را — یکی پرنیانی یکی زعفرانی
یکی زر نام ملك بر نبشته — دگر آهن آب داده یمانی
کرا بویهٔ وصلت ملك خیزد — یکی جنبشی بایدش آسمانی
زبانی سخنگوی و دستی گشاده — دلی همش کینه ، همش‌مهربانی
که‌ملکت‌شکاریست کورانگیرد — عقاب پرنده ، نه شیر ژیانی
دوچیزاست کورا به‌بنداندرآرد — یکی تیغ هندی دگر زر کانی
به شمشیر باید گرفتن مر او را — به دینار بستنش پای ار توانی

خرد باید آنجا وجود و شجاعت
فلك مملکت کی دهد رایگانی ؟

* * *

کاشکی اندر جهان شب نیستی — تا مرا هجران آن لب نیستی
زخم عقرب‌نیستی برجان من — گر ورا زلف معقرب نیستی
ورنبودی کوکبش در زیر لب — مونسم تا روز کوکب نیستی
ور مرکّب نیستی از نیکویی — جانم از عشقش‌مرکّب نیستی
ور مرابی یار باید زیستن — زندگانی کاش یارب نیستی

زادگاه دقیقی درست معلوم نیست بعضی اورا طوسی و برخی بلخی وعده ای بخارائی و گروهی نیزسمرقندی دانند که به صحت نزدیکتر است . **وفات او** در سال ۳۶۷ هجری قمری اتفاق افتاد .

لباب الالباب ص ۲۵۰ . تاریخ گزیده ص ۸۱۸. بهارستان جامی ص ۹۳. مجالس‌النفائس ص ۳۳۴ . روزروشن ص ۲۶۱ . آتشکده ص۳۴۱. مجمع الفصحا ج۲ ص ۶۴۱ هفت آسمان ص ۱۲ . قاموس الاعلام ج۳ص۲۱۴۷ . ریحانة الادب ج ۲ ص ۲۰ . تاریخ ادبیات براون ج ا ص ۱۸۸–۵۴۴ – ۶۶۵ – ۶۶۹ – ۶۷۱ . سخن وسخنوران ص ۲۸ . تاریخ ادبیات رضازادهٔ شفق ص ۲۶ . تاریخ ادبیات هرمان اته ص ۲۸ .

تاریخ وفات دهخدای قزوینی

رفت آوخ ، زجهان فرهنگ	دهخدا ، شوکت و شان فرهنگ
گراجل کرد زبانش خاموش	لیک گویاست زبان فرهنگ
مایهٔ وسعت فرهنگ و ادب	اوست ، سوگند به‌جان فرهنگ
گلشن عمر خزان کرد ولی	بعد از او نیست خزان فرهنگ
با لغتنامهٔ او شد سپری	آخرین شرح و بیان فرهنگ
گفت «نظمی» زپی تاریخش:	**(دهخدا شاه جهان فرهنگ)**

۱۳۳۴ ش

۵۷ ـ دهخدا : علی‌اکبر ، فرزندخانباباخان ، شاعرونویسنده و پژوهشگر توانای ایران ، در عصرحاضر بود که در همهٔ

رشته‌های ادب دستی قوی داشت . دهخدا به سال ۱۲۹۷ هجری قمری در تهران دیده به‌جهان گشود. پدرش ازمحترمین قزوین بود که پیش‌ازولادت فرزند به‌تهران رفته ودر آن شهر اقامت گزیده بود .

دهخدا ده ساله بود که پدرش را ازدست داد و تحت توجه مادر به تحصیل ادامه داد . علوم متداولهٔ زمان ونخستین دورهٔ مدرسه سیاسی را در ایران به پایان رسانید وازمحضر حاج شیخ هادی نجم آبادی وشیخ غلامحسین بروجردی که هر دو از استادان عصر بودند بهره جست. سپس عازم اروپا شد ومدت دوسال دروین پایتخت اتریش اقامت گزید وزبان فرانسه وعلوم جدید را تکمیل کرد .

هنگام بازگشت ازسفر اروپا که‌همزمان باآغازمشروطیت‌ایران بودباهمکاری شاد روان میرزا جهانگیر خان شیرازی ، روزنامهٔ معروف صور اسرافیل را منتشر می کرد وجالب‌ترین ستون آن روزنامه را زیرعنوان چرند وپرند با امضای «دخو» می‌نوشت .

وقتی که به‌امرمحمد علی شاه مجلس شورای ملی به‌توپ بسته شد دهخدا را با جمعی ازآزادیخواهان به اروپا تبعید کردند . وی چندی در پاریس با علامهٔ شهیر محمد قزوینی معاشر بود . پس ازفتح تهران به‌وسیلهٔ مجاهدین ، دهخدا از کرمان وتهران به‌نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب شد وبه ایران بازگشت. مردم تهران اورا سخت گرامی می‌داشتند . مدتی نیز ریاست مدرسهٔ حقوق و علوم سیاسی تهران را برعهده گرفت .

دهخدا به فنون مختلفهٔ شعروادب تسلط کامل داشت وازآغاز جوانی،اوقات خودرا به‌ترجمه و تحقیق و تألیف می گذرانید . مهمترین آثار او عبارتند از :

۱ـ فرهنگ فرانسه به‌فارسی . ۲ـ امثال وحکم در۴ جلد که به‌طبع‌رسیده است . ۳ـ دیوان اشعار که شامل غزل وقطعه ومثنوی ومتفرقات می‌باشد. ۴ـ لغتنامه

در ۲۶ جلد که بزرگترین وپرارزش‌ترین تذکره ودائرةالمعارف زبان فارسی‌است. **وفات دهخدا** به‌سال ۱۳۳۴ خورشیدی درتهران اتفاق افتاد ودرشهرری جنب‌مرقد شیخ ابوالفتوح رازی به‌خاك سپردند.

از اوست :

درسلوکم گفت پنهان عارف وارسته ای
نقد سالك نیست جز تیمار قلب خسته‌ای
در گلستان‌جهان گفتم‌چه‌باشدسود؟ گفت:
در بهار عمر ز ازهار حقیقت دسته ای
از پریشان گوهران آسمان پرسیدمش
گفت:عقدی‌از گلوی مهوشان‌بگسسته‌ای
گفتم‌این کیوان به‌بام‌چرخ‌هر شب چیست؟ گفت:
دید بانی بر رصد گاه عمل بنشسته ای
گفتم اندرسینه‌ها این تودهٔ دل‌نام‌چیست؟
گفت: زاسرار نهانی قسمت برجسته ای
دل‌مکن‌بدبا کسی، دامان عفت را چه باك
گر به شنعت ناسزائی گفت نا شایسته‌ای
گوهرغم‌نیست جزدربحرطوفانزای عشق
کیست‌ازما‌ای‌حریفان‌دست‌ازجان‌شسته‌ای؟

تاریخ ادبیات براون ج ۴ ص ۲۴۵ . ادبیات معاصرص ۵۰ . تذکرهٔ خلخالی ج ۱ ص ۱۷۱ . گلزارمعانی ص ۲۶۴ . مقدمهٔ لغتنامه دهخدا ص ۳۷۹ .

تاریخ وفات دهقان سامانی

حیف دهقان رخت بر بست از جهان	ماند در عالم از او افسانه‌یی
روزگاری شد که در شعر و ادب	نیست دیگر آنچنان فرزانه‌یی
الغرض : آن شاعر شیرین سخن	زد چو ازدست اجل پیمانه‌یی
هاتفی گفت از پی تاریخ او:	**(بدل دهقان محبت خانه‌یی)**

۱۳۲۶ ق

۵۸- دهقان : میرزا ابو الفتح خان، ملقب به سیف الشعرا، از سخنوران خوش ذوق و پر کار دورهٔ ناصر الدین شاه و مظفر الدین شاه قاجار است. وی در حدود سال ۱۲۴۰ هجری قمری در قریهٔ « سامان » که در ۱۴ فرسخی جنوب غربی اصفهان واقع است دیده به جهان گشود. در کودکی پدرش را از دست داد و عمویش تربیت او را بعهده گرفت.

دهقان به سن ۱۳ سالگی از سامان به اصفهان آمد و پس از اندکی توقف عازم کربلا گردید و بعد از یکسال اقامت در کربلا، مجدداً به اصفهان باز گشت و گویا تا پایان عمر در آن شهر می‌زیسته است. تحصیلات و بیشتر نشو و نمای او در اصفهان شد. فنون و دقایق شعر را از ابو الفقرا که یکی از شعرای استاد اصفهان بود فرا گرفت ولی سرانجام از استاد مشهورتر شد.

دیوان دهقان که شامل : غزلیات و قصاید و رباعیات اوست به ده هزار بیت می‌رسد که بارها چاپ شده و در دست است. اثر دیگر دهقان که می‌توان گفت شاهکار

اوست منظومه « **هزار و یك شب** » می‌باشد که به نام حاج سلیمان رکن‌الملك ـ شیرازی نظم کرده و بنوشتهٔ صاحب ریحانة‌الادب پنجاه هزار بیت‌است. این منظومه در تهران به‌طبع رسیده‌ولی نسخ آن نادرو نایاب‌است .

دهقان به سال ۱۳۲۶ هجری قمری در زادگاه خود سامان **درگذشت** و همانجا مدفون است .

این غزل ازاوست :

تازلف نگارم به رخش ریخته باشد
با صبح طرب ، شام غم آمیخته باشد
مرغان بشکستند قفس را و پریدند
ای‌وای به مرغی که پرش ریخته باشد
آن را که شده گوهر عشق تو گم‌ازدست
باید که به‌سر خاك جهان ریخته باشد
آن دل که برآید به یکی تار دو زلفت
شیریست که صد سلسله بگسیخته باشد
صید همه دشتند شکار تو ، نبینم
یک صید که از چنگ توبگریخته‌باشد
دهقان بگریزد به کجا از بر چشمت ؟
هر جا که رود فتنه بر انگیخته باشد

ریحانة الادب ج ۲ ص ۳۳ . فرهنگ سخنوران ص ۲۲۱ . مقدمه دیوان دهقان‌سامانی

تاریخ وفات رحمت شیرازی

تا «رحمت» آن سخندان از تنگنای دنیا
درقرب رحمت حق منزل گرفت ومأوی
تاریخ فوت او را جستند نکته سنجان
صاحبدلی رقم زد: (رحمت به‌رحمت ما)
۱۳۴۴ ق

۵۹ ـ رحمت: میرزا عبدالله، پسر میرزا محمود حکیم، پسر میرزا شفیع وصال شیرازی است.

او به سال ۱۲۷۰ هجری در شیراز به دنیا آمد. در چهار سالگی ازپدر یتیم‌ماند وبه سرپرستی عموی‌خود میرزااحمدوقار به‌تحصیل‌ادبیات‌وریاضیات و طب پرداخت و پس از تکمیل آنها به هندوستان سفر کرد و مدتی در هند مشغول طبابت گردید و سپس به‌ایران مراجعت‌نموده درزادگاه خودشیرازبه‌تدریس طب وادبیات اشتغال ورزید.

رحمت درادبیات فارسی‌وعربی دستی قوی داشت وخط نسخ رانیز بسیارخوب می‌نوشت. شعر کم گفته ولی هرچه گفته بسیار نغزوپرمغزاست. اوبه سال هزار و سیصد وچهل وچهار هجری قمری در شیراز وفات یافت و در مقبرهٔ شیخ ابوالوفا به‌خاك سپردند.

از بهترین غزلهای اوست :

ساقیا خیز و بپیمای شراب تا کی
تا مگر باده کند چارهٔ این غمناکی

ز آتش باده بر افروز چراغ دل ما
تا به آبی بفروشیم وجود خاکی

جامهٔ جان که به‌لوث غم دهر آلود است
بجز از بادهٔ تاکی نه پذیرد پاکی

رشتهٔ زلف تو و سوزن مژگان خواهم
تا مگر بخیه زنم سینه به این صدچاکی

چشم خونخوار تو خون همه مسکینان ریخت
ترك مخمور ندیدیم بدین سفاکی

کی دل ایمن شود ازچشم تو وزلف سیاه
شب بدین تیرگی ودزد بدین چالاکی ؟

دولت وصل تو و رحمت مسکین هیهات
مرد خاکی چه کند باملك افلاکی؟

طرایق الحقایق ج۳ ص ۱۷۰. ریحانة الادب ج ۲ ص ۷۴ وج ۴ ص ۲۹۱. آثارعجم ص ۳۶۲ فرهنگ سخنوران ص ۲۲۵ .گلزار ادب ص ۳۵۱

تاریخ وفات رشید بلخی

کو رشید، آنکه به دنیای ادب او محیط و همه بودند محاط؟
فضل او موجب صد ناز و غرور شعر او مایهٔ صد شور و نشاط
حیف کو را ز بسیط گیتی چرخ بدمهر فرو چید بساط
فاضلی جست ز من تاریخش گفتم: **(ایوای رشید وطواط)**

۵۷۳ ق

۶۰ ـ رشید: محمد، ملقب به‌رشیدالدین، مشهور به‌رشید وطواط، فرزند عبدالجلیل بلخی، به‌سال ۴۶۷ هجری قمری در شهر بلخ به‌دنیا آمد. نخستین سالهای زندگیش را درمدرسه نظامیهٔ همان شهر به‌تحصیل علم وادب گذرانید. پس از آنکه برادبیات فارسی وعربی احاطه کامل پیدا کرد، به‌خوارزم رفت و به‌خدمت علاءالدوله اتسز (۵۲۱ ـ ۵۵۱) سومین پادشاه خوارزمشاهان پیوست ومدت سی سال تمام. منشی دیوان رسائل وملك‌الشعرای دربار بود:

خدایگانا، سی ساله مدح خوان توام
ز مدحت تو شدم در همه‌جهان‌مذکور

اغلب قصیده‌ها وترکیب‌بندها و ترجیع بند های رشید. درمدح این‌شهریار سروده شده است. رشید دردربار اتسز خوارزمشاه بانهایت عزت واحترام می‌زیسته وازهرگونه نعمت ونوازش بر خوردار بوده است و در سفر وحضر ورزم و بزم از ملتزمین رکاب شمرده می‌شد.

آورده‌اند: وقتی که جنازهٔ اتسز را حمل می کردند، وطواط در کنار تابوت وی می گریست واین رباعی را می‌خواند:

شاها فلك از سیاستت می‌لرزید پیش تو به‌طبع، بندگی می‌ورزید
صاحب‌نظری کجاست تادرنگرد تا آن‌همه سلطنت بدین می‌ارزید؟

رشید، درنظم ونثر فارسی وعربی ازنوادر روزگار خود بود واورا بربیشتر گویندگان معاصرش، مزیتی انکار ناپذیراست. اگرقصاید اورا مورد نقدوبررسی قرار دهیم خواهیم دید در نظم اکثرابیات، پیرایه‌های لفظی ومعنوی را با کمال استادی به‌کار بسته است.

رشید از شاعران بزرگ زمان خود، با خاقانی و ادیب صابر ترمذی دوستی ومکاتبه داشت. وی علاوه بردیوان شعرش که شماره ابیات آن به ۸۵۰۰ بیت می‌رسد، آثاردیگری‌هم‌دارد که مهمترین آنها کتاب «حدایق السحر فی‌دقایق‌الشعر» می‌باشد که بارها چاپ شده است.

وفات اورا درسال پانصد و هفتاد وسه هجری قمری بـه سن ۹۷ سالگی در خوارزم نوشته‌اند.

لباب الالباب ص ۷۸. تاریخ گزیده ص ۸۲۷. دولتشاه ص ۹۸. بهارستان جامی ص ۱۰۶. مجالس النفائس ص ۳۴۹. هفت‌اقلیم ج ۲ ص ۶۸. مرآت الخیال ص ۳۲. آتشکده ص ۳۰۷. طرایق الحقایق ج ۲ ص ۲۶۵. مجمع الفصحا ج ۲، ص ۶۵۵. سبك شناسی ج ۲ ص ۴۰۰. روزروشن ص ۲۹۵. قاموس‌الاعلام ج ۳ ص ۲۲۸۲. سخن وسخنوران ص ۳۲۲. تاریخ ادبیات دکتررضا زادهٔ شفق ص ۹۶. تاریخ ادبیات هرمان اته ص ۱۰۵. تاریخ ادبیات استاد ذبیح الله صفا ج ۲ ص ۶۲۸. ریحانة الادب ج ۲ ص ۷۸. مقدمهٔ دیوان رشید وطواط. مقدمهٔ حدایق‌السحر فی دقایق الشعر.

تاریخ وفات آقا رضی اصفهانی

برون رفت آقا رضی از جهان — ندیدش چو با حال خود مقتضی
بپرسیدم از نکته سنجی که کی — شد ایام آقا رضی منقضی ؟
پی سال تاریخ مرگش، ز دل — کشید آهی و گفت: **(آه از رضی)**

۱۰۲۴ ق

۶۱- رضی : رضی ، معروف به آقا رضی ، از شاعران شیرین بیان اصفهان بود . وی برای سیر و سیاحت به هندوستان سفر کرد و پس از مدتی اقامت در آن دیار ، دوباره به ایران بازگشت و به سال هزار و بیست و چهارم هجرت **درگذشت** .

از اشعار پراکندهٔ او که در تذکره‌ها به یادگار مانده چنین بر می‌آید که شاعری خوش ذوق و نازک خیال بوده و در سرودن غزل دستی داشته است . متأسفانه از چگونگی احوال و آثار وی اطلاعات گسترده‌ای به‌دست نیامد .

این ابیات از اوست :

از خدا قرب خود آن روز که می‌خواست رقیب
کاش آزادی ما نیز تمنا می کرد

* * *

به جان آمد دلم از ناصبوری
نصیب جان دوری ، باد دوری

شد زین دوسه‌روزه رنجش‌تو از ما دل روزگـار خالی

آتشکـده ص ۱۸۱. صبح گلشن ص ۱۷۸ . قـامـوس‌الاعـلام ج ۳ ص ۲۲۸۷ . ریحانة الادب ج ۱ ص ۲۳ . فرهنگ سخنوران ص ۲۳۳ .

تاریخ وفات رفیق اصفهانی

با وفات رفیق بتوان گفت: اوستاد یگـانه رفت ایـوای

از دیار مهین سخن سنجـان شاعر جـاودانه رفت ایـوای،

گر کسی‌سال مرگ‌اوخواهد گو: (رفیق ازمیانه‌رفت‌ایوای)

۱۲۱۲ ق

۶۲- رفیق : ملاحسین ، از گویندگان چیره دست اصفهان‌بود . وی به‌سال ۱۱۵۰ هجری قمـری در اصفهان چشم به جهان گشود . پدرش به‌شغل سبزی فروشی امرار معاش می کرد ولی رفیق به‌این کار تن نداده به تحصیل کمالات پرداخت و ذوق و استعداد جبلی او موجب شد که دراندك زمانی درسلك ارباب فضل وادب قرار گرفت .

او نیز ازجملهٔ شاعرانی است که‌مقدمات شعررا درانجمن ادبی میر سیدعلی مشتاق بیاموخت . رفیق هوش وحافظهٔ عجیبی داشت ودرشناختن شعرخوب وسرودن سخن مرغوب معروف بود وازاستادان این فن شمرده می‌شد .

ازاقسام شعر،بیشتر به‌سرودن غزل می‌پرداخت و کلیهٔ اشعارش به هشت‌هزار

بیت می‌رسد. وی درسال هزار ودویست ودوازده هجری به‌سن۶۲ سالگی‌دراصفهان وفات یافت.

ازاوست:

محفل آن خوش پسر جائی خوش است
محفلی خوش، محفل آرائی خوش است

نیست خوش، کردن تمنای محال
وصل او اما تمنائی خوش است

جنت از زاهد، که ما را کوی دوست
منزلی خوب است ومأوائی خوش است

غیر من، کم دل ز جائی نیست خوش
هر که را بینی دل ازجائی خوش است

هست کار عشق خوش کاری «رفیق»
خاصه آن کش کار فرمائی خوش است

* * *

هرگز دمی زیاد تو غافل نبوده ایم یا گفته ایم نام ترا یا شنوده‌ایم

* * *

تا بگردن همه خونست دلا وادی عشق مرو آنجا که بود خون تو در گردن تو

آتشکده ص ۳۷۹. تذکرهٔ اختر ج ا ص ۷۹. سفینة المحمود ج ا ص ۱۴۹. نگارستان دارا ج ا ص ۱۹۶. مجمع الفصحا ج ۴ ص ۳۲۰. قاموس الاعلام ج ۳ ص ۲۲۹۳. روز روشن ص ۳۰۶. تاریخ ادبیات براون ج ۴ ص ۲۰۸. ریحانة الادب ج ۲ ص ۸۹.

تاریخ وفات رنجی تهرانی

سازگاری نتوان جست ایدل	از سپهر دغل و حیلت گر
داد از شیوهٔ این ناهنجار	آه از کجروی این خود سر
سیر اختر نشناسد خاقان	دور گردون نشناسد قیصر
کو دگر «رنجی» فرخنده‌سیر	آن بهین مرد ومهین‌نام آور؟
آنکه در ملك غزل پردازی	بر سریر سخن آمد سرور
شعر او چرخ و چنان پر زینت	طبع او بحر وچنان پر گوهر
حیف کان نادره گو را عمری	رنج و اندوه به جان‌زد آذر
بسکه حسرت زده شد، تاریخش	یافتم (**رنجی حسرت پرور**)

۱۳۳۹ ش

۶۳ـ رنجی: هادی، فرزند مهدی ، به‌سال ۱۲۸۶ خورشیدی درتهران دیده‌به جهان گشود . هنوز خواندن ونوشتن فارسی را درست فرانگرفته بود که مجبور شدترك‌تحصیل وبرای خودکاری‌پیدا کند. وی‌با اینکه‌از آغاز جوانی عهده‌دار معاش چندتن بود ولی از۱۵سالگی ذوق‌شعر وهوای‌غزلسرائی در سرش افتاد وچون زندگانیش‌آمیخته بارنج وزحمت بود « **رنجی**»رابرای خود تخلص‌انتخاب کرد .

وی اگر چه نتوانست به تحصیلاتش ادامه دهدامادرنتیجه ممارست درشعر و مجالست باشعرا،درشناختن نظم خوب‌وسرودن‌سخن مرغوب‌مهارت‌وتوانائی به‌سزائی

یافت . چون ازابتدای شاعری بادیوان صائب‌تبریزی آشنا بود درسرودن شعر بیشتر به سبك هندی گرایش‌داشت وهمواره طرفداراین‌سبك بود .

رنجی مردی بسیارخوش صحبت ومهربان وباوفا وجوانمرد بود. کسانی که با وی‌آشنائی‌نزدیك داشتند دوستی واخلاق ویکرنگی اوراستوده‌اند. این‌شاعر آزاده در تهران به صنعت قفلگری اشتغال داشت‌وبیشتر ایام عمر رابه‌رنج‌وزحمت گذرانید چنانکه درشعرش گوید :

طی کرده‌ایم عمر گرامی باین طریق
جانی جدا به زحمت وجسمی‌جدابه‌رنج

ودر جای‌دیگر درپاسخ کسانی که اصرارداشتند اوتخلص‌خودرا از«رنجی»به (گنجی) تبدیل کند چنین می گوید :

کند«رنجی»تخلص‌ازچه‌رو«گنجی» که‌در گیتی
تمام عمر با رنج و تعب طی گشته ایامش

رنجی روزپنجشنبه چهارم اسفندماه ۱۳۳۹ درسن پنجاه و سه سالگی بر اثر سکته قلبی درتهران **بدرود حیات گفت** وجنازهٔ اورا درابن بابویه پهلوی‌قبرمادرش به خاك سپردند. دیوان او که نزدیك به‌سه هزار بیت میباشد تیرماه ۱۳۴۱درتهران به چاپ رسید .

این غزل ازاوست :

به‌چشم تنگ دلان، مهرو ماه هردو یکیست
به نزد کور ، سپید و سیاه هر دویکیست

به‌عقل کودك نو پا بلند و پستی نیست
که پیش اهل جنون راه وچاه‌هردویکیست
درخت خرد و کهن پیش اره یکسان است
که نزد باداجل ، کوه و کاه هر دو یکیست
ز جان گذشته چه فرقی به راه و چاه دهد
بگوشه گیر جهان، فقر وجاه هردو یکیست
ز فعل نیك و بد خویشتن مشو غافل
گمان مدار ثواب و گناه هر دو یکیست
فقیر را ز غنی کم نمی توان خواندن
چنانکه خلقت مسکین وشاه هر دو یکیست
غرض ز دیر وز کعبه خدا بود «رنجی»
وگرنه صومعه و خانقاه هر دو یکیست

از دیدن ظالم دل مظلوم شود آب — آری چو بآتش برسد موم شود آب
چون برد لبت آبروی آب بقا را — حق داشت که ازشرم تومعدوم شود آب
شد آب دلم تا که در او عکس توافتاد — مگذار که ازعکس تومحروم شود آب
زهری‌است فراق تو که گر قطره‌ای‌ازآن — در بحر شود ریخته مسموم شود آب
آن به که دل شاد تو آگه زغمم نیست — تا آنکه بحال من مغموم شود آب
مگذار که از هجر تو چون ابر بگریم — آنقدر که جاری ز بر و بوم شود آب
زان وعدهٔ بوسه دهی ایگل که دل من — در حسرت این وعدهٔ موهوم شود آب
در راه طلب از پی هر نقش سرابی — ای تشنه مرو تا بتو معلوم شود آب
«رنجی» نبود در دل من تاب نگاهش — از دیدن ظالم دل مظلوم شود آب

تذکرهٔ خلخالی ج ۲ ص ۱۱۹ . سخنوران معاصر ج ۱ ص ۱۰۰ مقدمه‌دیوان رنجی

تاریخ وفات رودکی سمرقندی

از پی تاریخ آن ، کان سخن رودکی

منشی طبعم شبی ، کرد بسی جستجوی

ناگهم از گوشه‌ای، این سخن آمد به گوش

کز پی‌سالش بگو : (رودکی نابگوی)

۳۲۹ ق

۶۴ـ رودکی : جعفر، مکنی به ابوعبدالله، فرزند محمد، در نیمهٔ سدهٔ سوم هجری دررودك، از قراء سمرقند به دنیا آمد . از آغاز جوانی به‌شاعری روی آورد و به نام زادگاه خود رودکی تخلص کرد. وی نخستین شاعر است که به‌فارسی شعر پخته ومتین سروده‌است. بسیاری ازشعرای بزرك، ازجمله فرخی و معزی وعنصری استادی اورا درفنون ادب ستوده‌اند

رودکی طبعی روان و آوازی دلنشین داشت وچنگ نیکومی نواخت و به‌وسیله این هنرها دردربار نصربن احمد سامانی (۳۰۱ ـ ۳۳۱) راه یافت وآن همه‌نعمت ونوازش دید . مال ومکنتی که رودکی از نصربن احمدودرباریانش حاصل کردتا کنون هیچ‌شاعری را میسر نشده‌است . رودکی نابینا بودوبعضی ازمعاصرانش نیزبه‌نابینائی او اشاره کرده‌اند .

ابوزراعهٔ گرگانی درقطعه‌ای گوید :

اگر به دولت ، با رودکی نمی‌مانم

عجب مکن ، سخن ازرودکی نه کم‌دانم

اگر به کوری چشم، او بیافت گیتی را

ز بهر گیتی ، من کور بود نتوانم

برخی او را کور مادرزاد پنداشته‌اند ، ولی عده‌ای معتقدند که دراواخر عمر نابینا شده‌است . اما ازتوصیفات وتشبیهات دقیق او چنین بر می آید کـه زمانی بینا بوده‌است . مثلاشراب رابه عقیق و دندان رابه قطره‌باران وستارهٔ سحری‌تشبیه‌میکند معلوم میشود که او سرخی شراب وعقیق وهمچنین سفیدی‌و کوچکی دندان و قطره باران وستارهٔ سحری‌را با چشم دیده‌است .

رود کی غـزل ، قصیده، قطعه ورباعی بسیار سروده و کلیله ودمنه را به نظم آورده وچند مثنوی به‌اوزان مختلف ساخته که همهٔ آنهاازمیان رفته است وجزچند قصیده‌وقطعه ورباعی که جمعاً ازپانصدبیت‌تجاوزنمی کند دردست‌نیست . اشعار اورا محمد عوفی صددفترورشیدسمرقندی یك‌میلیون و سیصد هزاربیت گفته است :

شعراو را بر شمردم سیزده ره صد هزار

هم فزونتر آید ار چونانکه بایدبشمری

ولی‌چنین به‌نظر می‌رسد که‌درشمارشعراوراه‌مبالغه‌پیموده‌اند.**(وفات‌رودکی)** به سال ۳۲۹ هجری قمری در زادگاه‌خود اتفاق افتاد .

ازاشعاراوست :

زمـانـه پنـدی آزاد وار داد مـرا

زمانه راچو نکو بنگری همه پند است

به روزنیك کسان گفت غـم مخور زنهار

بسا کسا که به روز تو آرزومند است

* * *

شاد زی با سیاه چشمان شاد
که جهان نیست جز فسانه و باد
ز آمده شادمان نباید بود
وز گذشته نه کرد باید یاد
من و آن جعد موی غالیه بوی
من و آن ماه روی حور نژاد
نیك بخت آن کسی که داد و بخورد
شور بخت آن که او نخورد و نداد
باد و ابر است این جهان افسوس
باده پیش آر هر چه بادا باد

***

بی عشق تو ام نه صبر پیداست نه دل
بی روی تو ام نه عقل برجاست نه دل
این غم که مراست کوه قافست نه غم
این دل که تراست سنگ خاراست نه دل

چهارمقاله ص ۳۲ . لباب الالباب ص ۲۴۵ . تاریخ گزیده ص ۸۱۹ . دولتشاه ص ۳۶ مجالس النفائس ص ۳۳۶ . بهارستان جامی ص ۹۱ . هفت اقلیم ج ۳ ص ۳۳۷ . مرآت الخیال ص ۲۱ . آتشکده ص ۳۲۸ . مجمع الفصحا ح ۲ ص ۶۸۱ . قاموس الاعلام ج ۳ ص ۲۳۱۶ . هفت آسمان ص ۶. ریحانة الادب ج ۲ ص ۹۸ تاریخ ادبیات براون ج ۱ ص ۲۷. تاریخ ادبیات استاد ذبیح الله صفا ج ۱ ص ۳ . سخن وسخنوران ص ۱۸. تاریخ ادبیات دکتر رضازاده شفق ص ۲۳ . تاریخ ادبیات هرمان اته ص ۲۴ .

تاریخ وفات روزبهان شیرازی بامعما

بی نظیر زمانه روز بهان نخـل عمرش چو کنده شد ازبیخ
بـا معما نوشت دانـائـی **آه و صد آه را بدو تاریخ**
۶۰۶ ق

۶۵ـ روزبهان: شیخ ابومحمد ، ازعلما وعرفای بزرگ شیرازاست. اواوائل سدهٔ ششم هجری درفسا تولدیافت. در علوم شریعت و طریقت یگانه روزگار خود بوده‌است.طبع لطیفی داشته‌واشعارعارفانه‌ای ازوی به‌یادگار مانده که بیشترش دو بیتی و رباعی است . علاوه بر شعر ، تألیفاتی دارد که معروفترین آنها **«الانوار فی کشف‌الاسرار»** و **«عرائس البیان»** می‌باشد که تفسیرقرآن مجید است .

اتابکان شیراز چنانکه به‌وجود سعدی افتخـار می کردند صحبت شیخ را نیز گرامی می‌داشتند . روز بهان به سال ششصد و ششم هجرت **درشیرازدرگذشت** وهمانجا مدفون است .

از دو بیتی‌های اوست :

رخ معشوق خواهی جان‌برافشان غبار هستی از دامان بر افشان
سر وسامان نگنجد در ره عشق قلم‌بر کش،سروسامان برافشان

* * *

اگر آهی کشم صحرا بسوزم — جهان را جمله سرتا پا بسوزم
بسوزم عالم ار کارم نسازی — چه فرمائی بسازی یا بسوزم؟

رباعی:

دل داغ تودارد ار نه بفروختمی — در دیده توئی اگر نه بردوختمی
جان منزل تست ورنه روزی صدبار — درپیش توچون سپند برسوختمی

نفحات الانس ص ۲۴۰. هفت اقلیم ج ۱ ص ۱۸۳. روزروشن ص ۳۱۶. آتشکده ص ۲۷۰ - ۲۹۳. ریاض العارفین ص ۱۱۸. طرایق الحقایق ج ۲ ص ۲۸۶. آثارعجم ص ۴۶۱. قاموس الاعلام ج ۳ ص ۲۳۲۰. ریحانة الادب ج ۲ ص ۱۰۰ - ۳۹۸.

تاریخ وفات رهی اصفهانی

تکیه برچرخ ابلهی است، کزو — خانمانها که بی نظام شده
ای بسا کز ستیزه جوئی او — خواجه فرمانبر غلام شده
خاصه هر جا که هست اهل دلی — زندگانی بر او حرام شده
کس نپرسید ازاین سپهر که کی — با کسی توسن تو رام شده؟
کو «رهی» آنکه درزمانهٔ خویش — شهره در پیش خاص و عام شده
از خرد سال مرگ او جستم — گفت: (**کاررهی تمام شده**)

۱۲۲۶ ق

۶۶ - رهی: محمد ابراهیم، ازشاعران دورهٔ قاجاریه است. وی در شهر اصفهان که زادگاهش بود به شغل قصابی

امرار معاش می کرد. گویا سرانجام دست از قصابی می کشد و به شعر و شاعری می‌پردازد.

رهی از شاگردان ملاحسین رفیق اصفهانی بوده و تخلص خود رانیز ازوی گرفته است. اوبا عابد ومجمر وناطق وشیدای اصفهانی معاصر بوده وپیوسته درصحبت ایشان به‌سر می‌برده‌است.

رهی به‌سال ۱۲۲۶هجری قمری در گذشت ودر تخت پولاد اصفهان به‌خاك سپرده شد.

ازاوست:

بهر سفر گذاشتم، زین چو به پشت باد پا
آمد و دامنم گرفت، آن صنم از ره وفا
نرگس دلنواز او کرده، به گریه آشتی
غنچهٔ عشوه ساز او، گشته به لابه آشنا
گوش به گفتگوی من، چشم دلش به سوی من
لیك به پیش روی من، چشم حیا به پشت پا
کرده وداع حوصله، پر ز خروش و ولوله
شرح بیان او گله، ذکر زبان او دعا
من چو بدیدمش چنان، گفتمش ای قرارجان
چیست زگریه و فغان، مطلب و مدعا ترا؟
گفت: دل ترا فلك ساخته مایل سفر
هول و هراس این خطر، برده دل مرا ز جا

گفتمش ای نگار من، راست بگویم این سخن
سیر شدستم از وطن ، گفت چرا خدای را
از وطنی چو اصفهان ، وز صنمی چومن چمان
کس نرود به صد زیان ، کس نبرد به صد جفا

تذکرهٔ اختر ج ۱ ص ۸۱ . نگارستان داراج ۱ ص ۱۹۸ . سفینة المحمود ج ۲ ص ۴۷۱ . مجمع الفصحا ج ۴ ص ۳۲۲ . ریحانة الادب ج ۲ ص ۱۰۳ . فرهنگ سخنوران ص ۲۳۹ .

تاریخ وفات رهی تهرانی

رهی آن سخن سنج استاد رفت — هنرمند فرزانه و راد رفت
رهی آنکه با کلك سحر آفرین — زکار سخن ، عقده بگشاد رفت
رهی در گلستان شعر و ادب — شکوفا گلی بود ، بر باد رفت
رهی در جهان سخن گستری — بهر شیوه ، داد سخن داد رفت
چه نیکو غزلها که نسرود خفت؟ — چه نیکو اثرها که ننهاد رفت؟
دریغا ، که آن شاعر نغز گوی — بدان طبع سرشار و وقاد رفت
دریغا ، که از دست صاحبدلان — چنان نکته پرداز استاد رفت
چو آن شاعر فاضل و نکته سنج — از این محنت آباد، ناشاد رفت
به تاریخ او کلك نظمی نوشت: — **(الم دیده زین محنت آباد رفت)**

۱۳۴۷ ش

۶۷ـ رهی: محمدحسن ، معروف به‌رهی معیری، فرزند مؤیدخلوت به‌سال ۱۲۸۸ خورشیدی در تهران دیده به‌جهان گشود. نام پدرش نیزمحمد حسن بود . چون رهی شش ماه پس ازفوت پدرش به‌دنیا آمد نام پدررا به‌او دادند ومحمدحسن نامیدند .

نیاکان وی اززمان سلطنت نادرشاه تااواخر دورهٔ قاجارصاحب مقام و منزلت بودند . جدش معیّرالممالك نظام‌الدوله درعهدناصرالدین شاه‌وزارت خزانه‌رابرعهده داشت . رهی ازغزلسرایان نکته‌سنج‌ونازك خیال عصر حاضر بود. طبعی‌لطیف‌وذوقی سلیم‌داشت. انواع‌شعر، به‌ویژه‌غزل رابسیار نیکومی‌سرود .

دقت وظرافتی که درغزل‌اوهست‌درشعر دیگران کمترمی‌توان جست. تعبیرات زیبا وتشبیهات بدیع به کلام اوامتیاز انکارناپذیری بخشیده‌است. اوعلاوه برشاعری، درهنر موسیقی ونقاشی نیزدست داشته‌است .

رهی مردی گشاده روی وخوش قیافه بودوازصفای طینت وعلو همت بهره‌ای به سزا داشت . بارها درتهران‌ملاقاتش اتفاق افتاد.مقداری ازاشعاروی‌درمجموعه‌ای به نام (**سایهٔ عمر**)به چاپ رسیده است . رهی ۵۹ سال دراین‌جهان زیست وبه‌سال ۱۳۴۷ شمسی براثریك‌بیماری طولانی **در تهران درگذشت** ودرتجریش جنب‌مقبرهٔ ظهیرالدوله به‌خاك سپردند .

این غزل زیبا ازاوست :

چو نی به سینه خروشد ، دلی که من دارم
به ناله گرم بود ، محفلی که من دارم
بیا و اشك مرا چاره کن ، که همچوحباب
به روی آب بود ، منزلی که من دارم

دل من از نگه گرم او نپرهیزد
ز برق سر نکشد ، حاصلی که من دارم
به خون نشسته‌ام از جانستانی دل خویش
درون سینه بود ، قاتلی که من دارم
ز شرم عشق خموشم ، کجاست گریهٔ شوق؟
که با تو شرح دهد مشکلی که من دارم
«رهی» چو شمع فروزان گرم بسوزانند
زبان شکوه ندارد دلی که من دارم

تذکرهٔ خلخالی ج ۱ ص ۲۰۹ . تذکرهٔ خوان نعمت ج ۱ ص ۱۵۲ . سخنوران نامی معاصر ج ۱ ص ۱۰۵ گلزار معانی ص ۳۱۴ . فرهنگ سخنوران ص ۲۳۹ . مقدمه سایه عمر رهی .

تاریخ وفات زرگر اصفهانی

چو آن زرگر پاك و فرخ‌نهاد	اجل داد خاك وجودش به باد
پی سال تاریخ او ، فاضلی	رقم زد : **(به‌عفو خدا شاد باد)**

۱۰۸۰ ق

۶۸ ـ زرگر: رضا ، ملقب به نجیب‌الدین ، ازمشاهیر سلسله ذهبیّه بوده‌است پدرش اهل تبریز بود ولی او دراصفهان به‌دنیا آمد . در چهارده سالگی به‌شیخ محمد علی مؤذن خراسانی دست ارادت داد وسرانجام، خود

نیز ازمشایخ آن سلسله شمرده شد .

در شعر، نجیب تخلص می کرد ولی به زرگر معروف است. ازتألیفات او که گویا هفت دیوان بوده مثنویهای : « نورالهدایة » « خلاصةالحقایق » به طبع رسیده است. آقا محمد هاشم شیرازی که از بزرگان این سلسله بوده در تاریخ ۱۱۶۷ منظومه‌ای درباره سلسله ذهبیه ساخته که در آن نجیب‌الدین را چنین تعریف می کند:

بعد ازایشان بد نجیب الدین رضا / این لقب دادش علی مرتضی

قائل سبع المثانی بود او / جلد هفتم مثنوی ز اسرار هو

اصلش ازتبریز شمس الدین، بدان / هست مولود وی اندر اصفهان

در نسب ز اولاد فخرالدین بود / زین سبب آن شه نجیب الدین بود

بود او مجذوب سالك حق صفت / هفت دیوانش بود در معرفت

در شریعت ، در طریقت بی نظیر / در حقیقت شیر یزدان است ، شیر

گر شناسائی وی خواهی به جان / پس برو سبع المثانی را بخوان

زرگر به‌سال ۱۰۸۰ هجری‌قمری دراصفهان وفات یافت. نمونه‌ای ازمثنوی سبع المثانی :

شمع وچراغ همه روشن ازاوست / بوی‌خوش هر گل و گلشن ازاوست

کنه کمالش عری از عقلهاست / قرب وصالش بری از نقلهاست

اوست بسیط و همه عالم بساط / اوست محیط و همه عالم محاط

دانشمندان آذربایجان ص ۳۷۴ . ریاض العارفین ص ۱۲۳ . ریحانة الادب ج ۲ ص ۱۲۲ . فرهنگ سخنوران ص ۲۴۷ .

تاریخ وفات زرگر اصفهانی

به‌عصر خویش درشهرصفاهان	ز خیل نکته سنجان بود زرگر
به‌میدان فصاحت، گوی سبقت	ز ابنـای زمان بـربود زرگـر
دریغا ، باچنان شیرین زبانی	بجز چندین غزل نسرود زرگـر
به تقـدیر قضای آسمانـی	جهان‌را گفت‌چون بدرود زرگر
یکی گفت ازپی سال وفاتش :	**(براه عـاقبت پیمـود زرگر)**

۱۲۷۰ ق

۶۹ـ زرگر: محمدحسن ، از غزلسرایان دورهٔ قاجاریه است . وی در بازار اصفهان زرگری می کـرد و در اوقـات فراغت به‌سرودن غزل می‌پرداخت . ذوقش خوب وطبعش روان بود ودر شیوهٔ غزلسرائی و آوردن مضامین لطیف‌مهارت داشت.

در شعرپیرو سبك سعدی بود وبیشترغزلهای خود را ازسروده‌های این شاعر بزرگ استقبال کرده و با موفقیت ازعهده برآمده است .

زرگربا وجود اینکه در همهٔ عمرش بیشتراز ۶۰ قطعه غـزل نسروده است ولی به‌جهت لطافت واشتهاراین ۶۰ قطعه غزل ، از شاعران معروف به‌شمار می رود. زرگرمردی بسیار خوش صحبت و گشاده روی بود وشعرای اصفهان به مجالست او رغبتی تمام داشته‌اند .

او به‌سال یکهزار و دویست وهفتاد هجری قمری در زادگاه خود روی در نقاب خاك کشید.

این غزل لطیف ازاوست:

چو کرد لب به می آلوده ترك باده پرستم
بریخت خون جهانی به این بهانه که مستم
به زلف یار بگفتم که کافرك به چه دینی؟
جواب داد مسلمان، من آفتاب پرستم
به عهد سست نکویان نبسته است کسی دل
تو ساده لوحی من بین که دل به‌عهد توبستم
هزار بار بهر گام دوش تا سر کویت
اگر ز شوق به پا خاستم ز ضعف نشستم
اگرچه‌نیست امیدی به عهد سست تو ما را
بدین خوشم که زمانی بود به‌دست تو دستم

* * *

هست از بسکه مرا ضعف زبیماری دل قوتم نیست که از سینه بر آرم آهی

* * *

بزلف‌یار بگفتم که کافرك! بچه‌دینی...؟ جواب‌داد مسلمان! من‌آفتاب‌پرستم..!!

مجمع الفصحا ج ۴ ص ۳۴۰. تاریخ ادبیات براون ج ۴ ص ۲۳۲. فرهنگ سخنوران ص ۲۴۷. گلزار ادب ص ۲۱۱.

تاریخ وفات زکی شیرازی

نادرالعصر زکی ، تا ز جهان	رفت با آن هنر و ممتازی
همه گفتند پی تاریخش :	**(آه حیف از زکی شیرازی)**

۶۷۷ ق

۷۰ ـ زکی : عبدالله ، پسر ابوتراب ، از فضلا و عرفای بزرگ شیراز است. او در فضل و ادب یگانهٔ روزگار خود بود. قاضی ناصرالدین بیضاوی وقطب‌الدین علامه ازشاگردان این استاد بوده‌اند. گویا درشعر بیشتر به‌سرودن رباعی می‌پرداخته واشعاری که ازوی به‌یادگار مانده‌است رباعی‌های عارفانه می‌باشد.

شیخ درعرفان مقامی بس بلند داشت، قاضی بیضاوی نقل کرده که: وی پس از مرگ زنده شد و فتوای علمای مصر را جواب نوشته باز در گذشت و از این جهت اورا ذوالموتین نامیده‌اند! **وفات او** در سال ۶۷۷ هجری قمری اتفاق افتاد.

این رباعی ازاوست :

در عالم بی وفا دویدیم بسی	بیچاره‌تر ازخویش ندیدیم کسی
تازانهٔ روزگارخوردیم به دهر	ازدست‌دل‌خویش نه ازدست‌خسی

ریاض العارفین ص ۳۲۳ . فرهنگ سخنوران ص ۲۴۷ . مجمع الفصحا ج ۲ ص ۶۹۵ .

تاریخ وفات زکی مراغه ای

بنازم بـه طبع روان زکـی	که از اوست نام و نشان زکی
چنان‌طبع دلکش که ازدولتش	جهـانگیـر شد داستـان زکی
به‌راه سخن سنجی ، ازهمگنان	نشد هیچ کس همعنان زکی
زبی‌مهری چرخ، اگر تا ابـد	اجـل مهـرزد بردهـان زکی
ولی در جهـان ادب ، جاودان	بود شهـرت بی کـران زکی
پی سال تـاریخ آن نکته دان	بگو: **(شاد بادا روان زکی)**

۶۰۷ ق

۷۱- زکی : لطیف الدین ، از شاعران و استادان نامدار سدهٔ ششم هجری است که درفضل وادب وفنون‌شعر، ازبی‌نظیران زمان خود به‌شمار می‌رفت . درلباب الالباب گوید :

« لطیف‌الدین زکی مراغهٔ لطیف‌جهان وافضل گیهان ، اصل او ازمراغه‌بود، اما مولد ومنشاء او درکاشغراتفاق افتاد . ازآن سبب ، ترکان تنگ چشم معانی که از خدر فکراو بیرون‌آمدند ، بجمال دلبری و کمال جان فزائی بودند » در مراتب فضل و کمال لطیف الدین همین بس که ابوالفرج رونی این قطعه را سروده بدو فرستاد :

سلطان نظم ونثر، زکی آنکه در جهان

داد سخن بداد بـه معیار شعر خـویش

در دیدهٔ افاضل ، خار وخسك نهاد

از گلبن ضمیر وز گلزار شعر خویش

درفضل و درلطافت، حقا که در جهان

نی مثل خویش دارد ونی یارشعر خویش

چون دیده ام هزار معانی بکر او

بیزار شاعری شدم از عار شعر خویش

وفات زکی را درسال ششصد وهفت‌هجری قمری ذکر کرده‌اند .

از اوست :

تا گرد ماه عارضش ازخط نشان نشست

گوئی که گرد غالیه بر ارغوان نشست

یا بر کران چشمهٔ خور سایه اوفتاد

یا در میان شعلهٔ آتش دخان نشست

از رباعیات اوست :

در طاعت اگر مقصرم ، ای قادر

نومیدنیم ز رحمتت ، من قاصر

زیرا که گناهم ارچه بس بسیار است

از رحمت تو بیش نباشد آخر

لباب‌الالباب ص ۴۱۶-۵۰۷ . مجمع‌الفصحا ج ۲ ص ۶۹۰ . دانشمندان‌آذربایجان ص ۱۶۷ . لغتنامه دهخدا ج ۲۲ ص ۲۱۳ . فرهنگ سخنوران ص ۲۴۸ .

تاریخ وفات حکیم زلالی خوانساری

به طرز مثنوی گوئی ، زلالی توان گفتن نظامی راست تالی
سریر نظم را او بود سرور دیار شعر را او بود والی
«سلیمان‌نامه» و «میخانه» اوست سراسر مظهر مجد و معالی
میان این همه معجز نگاران که را بود آنچنان نازك خیالی ؟
خداوند ادب بود و حریفان به پیشش چون ممالیك و موالی
توان گفتن که روز ماتم او شکست آمد بر این طاق هلالی
دلم می‌جست تاریخ وفاتش خرد گفتا: **(نماند آخر زلالی)**

۱۰۲۴ ق

۷۲- زلالی : محمد حسن ، معروف به حکیم زلالی خوانساری، ملك‌الشعرای دربار شاه عباس اول بود . او در انواع شعر، به‌ویژه درمثنوی گوئی وقصیده سرائی توانائی تمام داشت . منظومه ای دارد به نام «هفت‌آشوب» یا «سبعه سیاره» که شامل هفت مثنوی است و مشهور ترین آنها مثنوی محمود وایاز است که چند بار به‌طبع رسیده است .

زلالی مثنوی محمود وایازرا که‌آخرین منظومه‌اوست درسال ۱۰۲۴ به‌پایان رسانید ولی اجل به‌ترتیب‌وتدوینش امان ندادوهمان سال درگذشت «آذروسمندر» و «شعلهٔ دیدار » و «میخانه» و «ذره وخورشید» و «سلیمان نامه» و «حسن گلوسوز»

شش مثنوی دیگراوست که شهرت چندانی ندارند.

حکیم زلالی ملک‌الشعرای دربار شاه عباس کبیر (۹۹۶ ـ ۱۰۳۸) بوده و با میرداماد دانشمند معروف دورهٔ صفویه وشیخ بهائی صحبت ومعاشرت داشته ودرمدح ایشان اشعاری نیزسروده است.

نمونه‌ای ازمثنوی محمود وایاز :

به‌نام آنکه محمودش ایاز است — غمش بتخانهٔ ناز ونیاز است

زچشم گریه زانرو خون بریزد — که رنگ مهر او بیرون نریزد

الهی بر دلم از عشق زن نیش — که دانم دوست‌می‌داری دل ریش

زبس لبریز مهرت شد درونم — نمی گنجد به خونم‌رنگ خونم

چنان عصیانم از اندازه شد بیش — که‌نازد رحمتت بروسعت خویش

به‌دلتنگی زبس خو کرده‌ام ساز — شکست شیشه‌ام‌را نیست آواز

* * *

مرو بسوی مزار شهید خود با غیر

که گرچه رفته روانش، نرفته غیرت او

* * *

هر کراداغ‌دلی‌بود زجایی به‌شد — پنبهٔ داغ دل‌ماست که‌برجاست‌هنوز

هفت اقلیم ج ۲ ص ۴۸۴ . نصرآبادی ص ۲۳۰ . مرآت‌الخیال ص ۷۷ . آتشکده ص ۲۱۳ . قاموس‌الاعلام ج ۴ ص ۲۴۱۸ . تاریخ ادبیات براون ج ۴ ص ۱۸۹–۱۹۱ . تاریخ ادبیات دکتر رضا زادهٔ شفق ص ۱۸۷ . ریحانة الادب ج ۲ ص ۱۲۵ . فرهنگ سخنوران ص ۲۴۸ .

تاریخ وفات سرمد تهرانی

گرچه ازپیش‌دیده رفت، ولی — در دل اهل فن بود سرمد
ور به دیوان او نکو نگری — شاعری خوش سخن بود سرمد
در فنون قصیده پردازی — فخر سبك کهن بود سرمد
همچنان در غرور و بی باکی — افتخار وطن بود سرمد
راهی راه عالم جان شد — فارغ از قید تن بود سرمد
گفت «نظمی» به‌سال تاریخش: — **(پادشاه سخن بود سرمد)**

۱۳۳۹ ش

۷۳- سرمد : محمدصادق، فرزند سید محمدعلی، به‌سال ۱۲۸۶ خورشیدی در تهران پا به‌عرصهٔ وجود گذاشت. از آغاز بلوغ آثار نبوغش ظاهر شد، چنانکه بلندی فکر وقدرت طبع وی درسرودن انواع شعر، به‌ویژه قصیده مورد اعجاب بزرگان ادب قرار گرفت.

پس از مرگ ملك الشعرای بهار، سرمدسرآمدقصیده سرایان عصر حاضر بود. با استاد بهار دوستی ورابطه نزدیکی داشت و درمرثیه او قصیده غرّائی سرود که با این بیت آغاز می‌شود:

مرگ بهار مرگ فضیلت بود — مرگی و صد هزار مصیبت بود

غزلهای سرمد، با اینکه ازظرافت فکر وپختگی تعبیرومضامین بکروبدیع خالی نیست ولی باکمال سادگی سروده شده است:

باز دیوانهٔ روئی شده‌ام بستهٔ سلسله موئی شده ام

تا نرنجد دل‌معشوق زمن بچهٔ هیچ نگوئی شده ام

بطوریکه ملاحظه می شود مضمون بیت دوم کاملا تازگی دارد. سرمد سالها مشاور حقوقی دربار شاهنشاهی و وکیل امور قضائی اعلیحضرت محمد رضا شاه پهلوی بود. اخیراً چنان مورد توجه شاهنشاه قرار گرفت که در بعضی‌مسافرتهای شاهانه، ازملتزمین رکاب همایونی شمرده می‌شد.

دیوانش که شامل: قصیده، غزل، قطعه، رباعی واشعارمتفرقه می‌باشد در سال ۱۳۴۷ شمسی چاپ ومنتشر گردید.

سرمد ۵۳ سال در این جهان زیست وروز سه‌شنبه ۲۸ تیرماه ۱۳۳۹ بر اثر بیماری سرطان درتهران درگذشت.

از غزلهای اوست:

سپری گشت مرا عمر به عشق تو، پری!

ای‌خوش آن‌عمر که‌درعشق‌تو گرددسپری!

تو پریچهره کجا؟ حور و پریزاد کجا؟

که‌تودرحسن گروبرده‌ای ازحوروپری!

سرسپردم به‌تو، تا دل نسپاری تو به کس

جان سپارم، به‌من بیدل اگر سر سپری

گر چه بام تو بلند است ولی مرغ دلم

جز به بامت نپرد با همه بی بال وپری

سرمدا طائر جان تو ز پرواز افتاد
تا توباشی که بهر بام و بهر در نپری

تذکرهٔ خلخالی ج ا ص ۲۲۴ . سخنوران نامی ج ا ص ۱۲۰ . ادبیات معاصر ص ۵۶ .فرهنگ سخنوران ص ۲۶۶ . مقدمهٔ دیوان سرمد .

تاریخ وفات سروش اصفهانی

شمس الشعرا سروش کز وی — اقلیم سخنوری شد آباد
استاد یگانه بودو او را — ارباب هنر مطیع و منقاد
در فن قصیده سخت ماهر — در رمز غزل به غایت استاد
الحق که چنان ادیب فاضل — از مادر روزگار کم زاد
ازمرگ چنین ستوده شاعر — صد ثلمه به‌شعر ودانش‌افتاد
تا خرمن عمر آن سخندان — بیداد زمانه داد بر باد
گفتند برای سال فوتش : — **(رحمت‌به‌سروش‌پاکدل‌باد)**

۱۲۸۵ ق

۷۴ـ سروش: میرزا محمدعلی ، ملقب به شمس الشعرا ، در حدود سال ۱۲۲۸ هجری درقریهٔ «سده» که در۲۰ کیلومتری اصفهان واقع است به دنیاآمد . پدرش قنبرعلی از دهاقین اصفهان بود وبعدها به‌شغل قصابی روزگار می گذرانید .

سروش در آغاز جوانی شغل پدر را دنبال می کرد ولی بعد از فوت پدر، برادرانش باوی بنای ناسازگاری گذاشته اورا به‌قهر ازخانه پدری بیرون کردند. سروش ناگزیر از زادگاه خود (سده) به اصفهان آمد و به راهنمائی ارباب ذوق به‌خدمت علامهٔ بزرگ حاج سید محمدباقر بیدآبادی که از اجلّه علمای اصفهان بود باریافت ودرسایه حمایت وتشویق آن استاد سخن شناس شعردوست، شهرت پیدا کرد ودرمیان شعرا وفضلای اصفهان معروف گردید. در اندك زمانی آوازهٔ شعرش ازاصفهان به‌شهرهای دیگر ایران رفت تا به‌دربار پادشاهان قاجاریه راه یافت.

سروش بعد از قاآنی بزرگترین قصیده سرای دورهٔ قاجاریه بود که گوی سبقت ازهمگنان بربود.

او درسرودن قصیده، بیشتر شیوهٔ فرخی و امیرمعزی رادنبال می کرد. از سروده‌هایش چنین برمی آید که‌وی مردی بسیار پاك اعتقادو پرهیز گار بوده‌است. سروش نزدیك به ۱۵ سال درتبریز به‌سربرد و در تمام دورهٔ ولیعهدی ناصرالدین شاه در دستگاه وی عزت واحترامی بسزا داشت.

درسال ۱۲۶۴ که ناصرالدین شاه ازتبریز به‌تهران عزیمت وبرتخت سلطنت جلوس کرد سروش نیز به‌دربار رفت وتا پایان عمر ازمحرمان و ملازمان شاه بوده است. مقام وپایگاهش نزد ناصرالدین شاه به‌جائی رسید که به‌سال ۱۲۷۱ درمقابل یك قصیده، بیست هزار اشرفی طلا ازشاه‌صله گرفت و به‌لقب شمس الشعرائی ملقب گردید.

معروفترین آثارسروش بدین قراراست:

۱ـ مثنوی روضة الاسرار که یك سال بعد از مرگش در تبریز چاپ شد. ۲ ـ شصت بند که به‌نام ناصرالدین شاه سروده است. ۳ ـ مثنوی اردیبهشت که در شرح غزوات حضرت علی نوشته و ۹۲۰۰ بیت می‌باشد. این مثنوی اخیراً به طبع

رسیده است . ۴ـ شمس‌المناقب که درحدود دوهزار بیت ازقصایداوست . ۵ـ دیوان قصاید وغزلیات سروش که به‌سال ۱۳۴۰ خورشیدی در دوجلد چاپ شده است .

سروش به‌سال ۱۲۸۵ ق در ۵۷ سالگی در تهران درگذشت وجنازهٔ اورا در قم به‌خاك سپردند .

ازاوست :

پیراسته زلف تو و آراسته رخسار
بردند دل و دین مرا هر دو به یکبار
بستی تو مرا دل به دو پیراسته سنبل
بردی تو مرا دین به دوآراسته گلنار
با غیر همه مهری و با من همه کینه
با خلق همه صلحی وبامن همه پیکار

* * *

بالای تو ای مهربتان سرو روان است
نه نه که بلای دل و آشوب روان است
رخسارتوبرگ سمن استوگل سیراب
نه‌نه که پراز لاله یکی لاله ستان است
زلفین گره گیر تو آویخته تا دوش
نه نه گرهش باز کنی تا به میان است

مجمع الفصحا ج ۴ ص ۴۰۶ . گنج شایگان ص ۲۰۲ . تاریخ ادبیات براون ج ۴ ص ۱۷۲ . تاریخ‌ادبیات دکتر رضازاده شفق ص ۱۹۷. ریحانة الادب ج ۲ ص۱۸۹.

تاریخ وفات سعدی شیرازی

کاروان سالار ارباب ادب — می‌توان گفتن که‌سعدی بوده‌است
این‌مهین فاضل، به‌میدان سخن — گوی‌لطف‌ازهمگنان بر بوده‌است
شعر نغز وناب بسیار است ، لیك — آنچه‌دل‌میخواهد، اوفرموده‌است
بودنایش را نوائی کان نوا — گوش گردون از کسی نشنوده است
ازفصیحان، کس نمی‌دانم که‌او — در فضیلت شیخ را نستوده است
راستی از کار شعر و شاعری — او کدامین عقده را نگشوده‌است؟
کلك «نظمی» از پی تاریخ او — زدرقم(**سعدی‌جهانی بوده‌است**)

۶۹۱ ق

۷۵- سعدی : مصلح الدین ، پسر عبدالله شیرازی ، در اوائل سدهٔ هفتم و به‌روایتی درسال ۵۷۱ هجری قمری درشیراز به‌دنیاآمد . پس ازآنکه تحصیلات مقدماتی را درشیراز به‌پایان رسانید به‌بغدادرفت وعلوم ظاهری را ازاستاد بزرگ آن زمان ، ابن جوزی ورموز طریقت را از شیخ شهاب‌الدین سهروردی وعبدالقادر گیلانی اخذ کرد .

سعدی بهترین شاعرو‌بزرگترین استاد نظم ونثر زبان فارسی است ومی‌توان گفت نظم ونثر او ازحیث‌سادگی وروانی درزبان فارسی‌بی‌نظیراست وگلستان و بوستان وی ازشاهکارهای این زبان به‌شمار می‌رود .

پس ازاستیلای مغول برفارس ، این شاعر بزرگ ، دل اززادگاه‌خودبر کند

و مدت سی سال در شام ، فلسطین ، طرابلس و کشورهای دیگر به سیاحت و جهانگردی پرداخت وسرانجام با تجربه‌های گرانبها و اندیشه‌های تابناك به شیراز باز گشت .

دراین مسافرتها بابسیاری از اکابر ومشاهیر عالم‌آشنا شد،چنانکه در روم با ملای رومی ودرهند با امیرخسرو دهلوی ودر تبریز باخواجه‌همام ملاقات کرد. درمدت عمرسعدی مانند نامش اختلاف هست بعضی‌صد و دو وبرخی صد و دوازده و عده‌ای هم صدوبیست ذکر کرده‌اند .

بهرحال بیشتراز صدسال عمریافت . سی‌سال که دوران جوانی بود در کسب فضل و کمال وسی سال دیگردرسیاحت ، وبقیه عمر خودرا درشیراز به‌گوشه‌نشینی وعبادت گذرانید تا به‌سال ششصد و نود و یك هجری قمری درآن‌شهر **درگذشت** ودرخانقاه خود که به‌سعدیه معروف است به‌خاك سپردند . شاعری تاریخ وفات اورا چنین گفته است :

شب آدینه بود و ماه شوال — زتاریخ‌عرب **(خا.صاد.الف)**سال

۶۹۱ ق

همای، پاك روح شیخ سعدی — بیفشاند از غبار تن پر و بال

ازغزلهای معروف اوست که بسیاری ازشعرا استقبال کرده‌اند :

یکروز به شیدائی در زلف تو آویزم

زآن دولب شیرینت صد شوربر انگیزم

گرقصد جفا داری اینك من‌واینت سر

ور راه وفاداری جان در قدمت ریزم

بس توبه وپرهیزم کز عشق تو باطل شد
من نیز بدان شرطم کز توبه بپرهیزم
سیم دل مسکینم درخاك درت گم شد
خاك سر هر کوئی بیفایده می بیزم
در شهر به‌رسوائی دشمن به دفم بر زد
تا بر دف عشق آمد تیر نظر تیزم
مجنون‌رخ لیلی، چون قیس بنی عامر
فرهاد لب شیرین، چون خسرو پرویزم
گفتی به‌غمم بنشین یا ازسر جان برخیز
فرمان برمت جانا بنشینم و برخیزم
گر بی‌تو بود جنت بر کنگره ننشینم
ور با تو بود دوزخ در سلسله آویزم
بایادتوخود«سعدی»درپوست نمی گنجد
چون دوست یگانه شد با غیر نیامیزم

تاریخ‌گزیده ص ۸۲۰ . دولتشاه ص۲۲۳ . بهارستان جامی ص۱۱۷. هفت‌اقلیم ج ۱ ص ۱۹۶ .مجالس النفائس ص ۳۳۷ . مرآت‌الخیال ص ۴۴. آتشکده ص ۲۷۵ . مجالس‌المؤمنین ج ۲ ص ۱۱۵ . ریاض العارفین ص ۱۳۳ . مجمع الفصحا ج ۲ ص ۷۴۸ . آثار عجم ص ۴۶۷ . قاموس‌الاعلام ج ۴ ص ۲۵۷۲. ازسعدی‌تاجامی‌ص ۱۵۰. ریحانة‌الادب ج ۲ ص۱۹۸ . سبك شناسی بهار ج ۳ ص ۱۱۲ ـ ۱۵۶ . تاریخ ادبیات دکتر رضازاده شفق ص ۱۲۰ . تاریخ ادبیات‌هرمان‌اته ص ۱۶۷ . موادالتواریخ‌ص ۳۴۸-۳۴۹ مقدمه کلیات سعدی.

تاریخ وفات سلطان ولد

حیف «سلطان‌ولد» آنکو چو پدر عالم و عارف ربانی بود
زبده در نظم و معانی سنجی نخبه در شعر و سخندانی بود
نای آن نادرهٔ دوران را چون پدر، نغمهٔ روحانی بود
بر سریر ادب، الحق با وی منصب و رتبهٔ سلطانی بود
دل‌چه‌خوش گفت پی تاریخش: **(او یکی مولوی ثانی بود)**
۷۱۲ ق

۷۶ ـ سلطان ولد : احمد، ملقب به‌بهاء الدین ، پسر جلال الدین مولوی است . او به‌سال ۶۲۳ هجری قمری درآسیای صغیر،درشهرلارنده‌پا به‌عرصهٔ وجود گذاشت . علوم ظاهری و باطنی را از پدرش مولوی وحسام الدین چلبی وشمس تبریزی فرا گرفت .

سلطان ولد درعالم شعر و عرفان مقام بلندی داشته و یکی از عوامل انتشار ادبیات ایران در کشورعثمانی بوده است .

اشعار متفرقه زیاد گفته ، ضمناً مجموعه ای دارد که به شیوهٔ مولوی سروده ولی ازآن کمتراست . علاوه بر آن کتابی دارد به نام «**ولدنامه**» که شامل شرح حال مولوی است. او به سال هفتصد و دوازده در قونیه **جهان‌را به‌درود گفت** و در مقبرهٔ پدرش مولوی به‌خاك سپردند .

این رباعی از اوست :

گر یك ورق از کتاب ما بر خوانی

حیران ابد شوی زهی حیرانی

ور یك نفسی به درس دل بنشینی

استادان را به درس خود بنشانی

دولتشاه ص ۲۱۴ – ۲۲۱ . نفحات الانس ص ۴۶۹ . روز روشن ص ۳۶۲ . ریاض العارفین ص ۱۲۵ . مجمع الفصحا ج ۲ ص ۶۹۵ . از سعدی تاجامی ص ۲۰۱ . ریحانة الادب ج ۲ ص ۲۱۸ .

تاریخ وفات سلمان ساوجی

ایدریغ ازخواجه‌سلمان، آن‌سخن‌سنج سخندان

آن خداوند فضیلت ، آن مهین استاد دوران

آفتاب چرخ الفاظ ، اختر برج معانی

میر ملك نکته سنجان ، خواجهٔ خیل ادیبان

خواستم سال وفاتش ، هاتفی گفتا مکرر :

(کومهین استادسلمان) ؟ (کومهین استادسلمان) ؟

۷۷۸ ۷۷۸

۷۷- سلمان : سلمان ، ملقب به‌خواجه‌جمال الدین ، پسر خواجه‌علاءالدین محمد ، دراوائل سدهٔ هشتم هجری در ساوه متولد شد . پدرش اهل فضل بود وشغل دیوانی داشت . سلمان نیزا گرچه مانند پدرش در فن محاسبات دفتری چیره‌دست بود ولی هنرشعر و شاعری را بر آن ترجیح نهاد وبه‌فراگرفتن فنون مختلفهٔ آن پرداخت ودر سرودن انواع شعر، به ویژه قصیده‌از نوادر روزگار خود گردید .

سلمان در ابتدا سلطان ابوسعید بهادر (۷۱۶ - ۷۳۶) و وزیرش خواجه غیاث الدین محمد، پسر خواجه رشیدالدین فضل‌الله را مدح گفت .

پس ازانقراض حکومت ایلخانیان ، به دربار ایلکانیان « جلایریان » پیوست و مدت چهل سال در خدمت ایشان به عزت و احترام تمام می‌زیست و بزرگان آن خاندان، مخصوصاً امیرحسن بزرگ (۷۳۶- ۷۵۷) وپسرش معزالدین سلطان‌اویس ایلکانی (۷۵۷ - ۷۷۶) را مدح می گفت .

درقصیده‌ای به خدمت چهل سالهٔ خود اشاره کرده گوید ؛

پادشاها، رهی چهل سال است　　　که دراین خانه‌مدح‌خوان باشد

سلمان دردستگاه جلایریان مقام ملك‌الشعرائی داشت وآوازهٔ فضل و هنرش دراقطار جهان پیچیده بود وپیوسته به‌ملازمت ایشان می‌بالید :

من ازیمن‌اقبال این خاندان　　　گرفتم جهان را به تیغ زبان

من از خاوران تا در باختر　　　ز خورشیدم امروز مشهور تر

سلمان دررموز ودقایق شعراستاد مسلم بود و همهٔ معاصرانش به استادی وی معترف بودند. خواجه حافظ دروصف او گوید:

سر آمد فضلای زمانه دانی کیست
زروی صدق ویقین نه زروی کذب و گمان
شهنشه فضلا ، پادشاه ملك سخن
جمال ملت و دین ، خواجهٔ زمان سلمان

این شاعر گرانقدر، گذشته ازقصاید، غزلیات ، قطعات، ترجیعات، ترکیبات ورباعیات دومثنوی عشقی‌نیزدارد . یکی موسوم‌به« **جمشید وخورشید** »ودیگری «**فراقنامه**» که اولی را به‌سال ۷۶۳ ودومی را به‌سال ۷۷۰ به‌نام‌سلطان اویس‌سروده است . ولی شهرت چندانی ندارند .

سلمان دراواخرعمر به‌علت ناتوانی وضعف چشم ازملازمت استعفا کرد ودر زادگاه خود ساوه گوشه‌نشینی گزید ودوازدهم صفرسال ۷۷۸ درهمانجا درگذشت.

از اوست :

ناتوانی مده از کف به بهار ای ساقی
لب جوی و لب جام ولب یار ای ساقی
نوبهارست و گل و سبزه وما عمر عزیز
می گذاریم به غفلت مگذار ای ساقی
موسم گل نبود توبه عشاق درست
توبه یعنی چه ؟ بیا باده بیار ای ساقی
اگرازروز شمارست سخن ، روز شمار
چو منی را که درآرد به‌شمار ای ساقی؟

شاهد و باغ و گل و مل همه خوبند ولی
یار خوش، خوشتر از این هر سه چهار ای ساقی
نوبتی گو که عراقست عراق ای مطرب
نوبتی جو که بهارست بهار ای ساقی
آید از بوی سمن، بوی بهشت ای عارف
خیزد از رنگ چمن، نقش نگار ای ساقی
جام نوشین تو تا لب می لعل است و مدام
می کشد چشم تو ما را به خمار ای ساقی
بی نوایم غزلی نو بنوازم «سلمان»
در خمارم قدحی می زخم آر ای ساقی

سحرگه بلبلی آواز میکرد — همی نالید و با گل راز میکرد
نیاز خویش با معشوق میگفت — نیازش می شنید و ناز میکرد
بهر آهی که میزد در غم یار — مرا با خویشتن دمساز میکرد
نسیم صبح دید و می شنیدم — دلم دیوانگی آغاز میکرد
خیال آب رکناباد می پخت
هوای خطهٔ شیراز میکرد

بهارستان جامی ص ۱۱۵. دولتشاه ص۲۸۶. مجالس النفائس ص ۳۵۳. مجالس-المؤمنین ج ۲ ص ۶۵۳. هفت اقلیم ج ۲ ص ۵۲۲. مرآت الخیال ص ۵۳. آتشکده ص ۲۲۳. مجمع الفصحا ج ۴ ص۳۵. طرایق الحقایق ج ۲ ص ۲۹۲. از سعدی تا جامی ص ۳۳۴. تاریخ ادبیات هرمان اته ص ۹۶. ریحانة الادب ج ۲ ص ۱۵۲. تاریخ-ادبیات رضازادهٔ شفق ص ۱۴۶. تاریخ مفصل ایران ص ۵۹۵. مواد التواریخ ص ۳۲.

تاریخ وفات سلیم تهرانی

تا که از دست داده است «سلیم» با ندم گشته روزگار ندیم
آنکه از زادن همانندش می توان گفت شد زمانه عقیم
نکته سنجی که معجز قلمش بر تر آمد ز معجزات کلیم
در جهان فضیلت ، از مرگش خللی اوفتاد سخت عظیم
آه از کید آسمان دغل وای از جور روزگار لئیم
در پی سال مرگ او بودم دل رقم زد که: (**آه فضل سلیم**)

۱۰۵۷ ق

۷۸- سلیم : محمد قلی بیگ ، از شاعران نازك خیال تهران بود . او نیز مانند سایر شعرای ایران، درزمان شاهجهان به هندوستان رفت ومقام و مرتبتی بلند یافت. بیشتر اشعارش به‌سبك هندی ساخته شده وبسیار ظریف ودلنشین است .

در سرودن اقسام شعر و آوردن مضامین بکروتازه ، دستی‌داشته است . میرزا محمد طاهر نصرآبادی می‌نویسد : « غرض که روانهٔ هند شد، در خدمت اسلام خان وزیر اعظم قرب بهمرسانیده ، درمدح او شعر بسیار گفته ، اگرچه شهرتی در اخذ معنی مردم دارد اما معانی غریب و لطیف هم زاده طبع خود دارد » گویا دروصف کشمیریك مثنوی تمام سروده است .

سلیم به‌سال هزارو پنجاه وهفت هجری قمری درهند **بدرود جهان گفت** .

این ابیات نغز ولطیف ازاوست :

رشکم ز گفتگوی تو خاموش می کند

نامت نمی برم که دلم گوش می کند

* * *

با چشم تر به یاد تو رفتیم زین جهان

چون طفل خردسال که گریان به خواب رفت

* * *

به گوشه‌ای بنشین و ز نفس ایمن شو

زسگ خلاص نگردید تا گدا ننشست

* * *

به صورتی که توئی کمتر آفریده خدا

ترا کشیده و دست از قلم کشیده خدا

* * *

خال، بیجا به کنار لب او کرده وطن

نقطه هر جا غلط افتاد مکیدن دارد

* * *

جور خودرا بر ضعیفان آزماید روزگار

تیغ را دائم برای امتحان برمو زنند

نصرآبادی ص ۲۲۷ . سرخوش ص ۴۵ . آتشکده ص ۱۵ . تاریخ ادبیات براون ج ۴ ص ۱۸۹ . هفت‌آسمان ص ۱۴۴ . قاموس الاعلام ح ۴ ص ۲۶۱۳ . گلزار ادب ص ۱۲۱ . تاریخ ادبیات هرمان اته ص ۱۹۵ .

تاریخ وفات سنائی غزنوی

عارف کامل ، سنائی آنکه شد | سلسبیل معرفت بر وی سبیل
آنکه‌بودی ملك معنی را امیر | آنکه بودی راه دانش را دلیل
شاعر فرزانه ای کز فضل او | گر نویسم، مهلتی‌خواهدطویل
چون‌شنید ازحق خطاب ارجعی | کرداز‌این‌غمخانه‌آهنگ‌رحیل
هاتفی گفت از پی تاریخ او : | (هیچ‌گه نایدسنائی‌را عدیل)

۵۴۵ ق

۷۹- سنائی : مجدود ، مکنی به ابوالمجد ، فرزندآدم سنائی ، از شاعران و عارفان گرانقدر و از استادان مسلم شعر و ادب پارسی است . وی در اواسط نیمهٔ دوم سدهٔ پنجم هجری ، در غزنین دیده به جهان گشود. نام وی درتاریخ گزیده ، محمد ذکرشده . ولی دراشعار خویش نام خود را گاهی مجدودآورده :

شعرا را به لفظ مقصودم | زین قبل گشت نام مجدودم

وگاهی حسن گفته است :

پسری داری همنام رهی | کز تومی خدمت او جویم من
زانکه نیکو کند از همنامی | خدمت‌خواجه‌حسن، بنده حسن

مرحوم‌استاد بدیع‌الزمان فروزانفردر کتاب ارزندهٔ‌خود «سخن‌وسخنوران»

عقیده دارند که نام اصلی وی حسن بوده وبعدها به مجدود ملقب شده است. سنائی ازآغازشاعری به‌دربار غزنویان راه یافت وسلطان مسعود بن ابراهیم‌غزنوی(۴۹۲ـ ۵۰۹) وپسرش بهرامشاه (۵۱۱ - ۵۴۸) را مدح کرد.

گویند: دربحبوحهٔ جوانی که هنوز در دربار غزنویان سخت مورد اکرام واحترام بود، دیوانه‌ای اورا تحقیر کـرد ودر فکر وعقیدهٔ او تحولی ایجاد نمود و به‌سلك درویشان درآورد، تا قدم به‌دایرهٔ سیرو سلوك گذاشت و به خدمت عـارف معروف ابویوسف‌همدانی شتافت وازصحبت‌او یافت‌آنچه یافت.

حکیم سنائی قسمتی ازعمرخودرا درشهرهای مرو وبلخ و هرات و سرخس و نیشابور گذرانید وبه خدمت بسیاری ازعرفا و مشایخ رسید. وی در عالم عرفـان مقامی دارد که مولوی باآن همه فضل و کمال، خودرا پیرو او می‌خواند:

عطار روح بود وسنائی دو چشم او

ما از پی سنائی و عطار آمدیـم

این عارف عالیقدر، مذهب شیعه داشت، واز دوستداران‌آل علی و خاندان پیمبر بوده ودر مدح ایشان اشعاری سروده است:

جانب هر که باعلی نه نکوست	هر که گو باش‌من ندارم دوست
دوستـدار رسول و آل ویـم	زانکه پیوسته در نوال ویم

استادی سنائی در سرودن اقسام شعر، بی‌نظیر وانکار ناپذیـراست. قدرت و جزالتی که درسخن اوهست درشعر هر گوینده‌ای نمی‌توان جست. دیوان وی که درحدود سیزده هزاربیت قصیده، غزل، قطعه و رباعی دارد یکبار درایران ویکبار در بمبئی به‌چاپ رسیده است. گذشته از دیوان مـذکور، چند مثنوی سروده که مهمترین‌آنها عبارتند از:

۱ـ مثنوی حدیقة الحقیقه « الهی نامه » که به نام بهرامشاه نظم کرده و ده هزار بیت است.

۲ـ مثنوی طریق التحقیق که درسال ۵۲۸ به‌پایان رسانیده است.

۳ـ مثنوی کارنامهٔ بلخ که به‌نام سلطان مسعودبن ابراهیم‌غزنوی به‌نظم‌آورد.

۴ـ مثنوی سیرالعباد که درحدود پانصد بیت می‌باشد.

این شاعر گرانمایه ایران‌دراغلب اشعار خود به گفتن پندو اندرزمی‌پردازد وبعضی از اشعار نصیحت‌آمیز او بسیار مشهور است:

منشین با بدان که صحبت بد | گرچه پاکی، ترا پلید کند
آفتاب بدان بزرگی را | لکه ای ابر ناپدید کند

سنائی به‌سال ۵۴۵ هجری قمری درغزنین **روی درنقاب خاک کشید** و مقبرهٔ او هنوز درآنجا باقی وزیارتگاه صاحبدلان است.

لباب الالباب ص ۴۲۸. تاریخ گزیده ص ۸۲۱. دولتشاه ص ۱۰۶. نفحات الانس ص ۵۹۵. مجالس النفائس ص ۳۱۸. مجالس المؤمنین ج ۲ ص ۷۷. مرآت الخیال ص ۳۳. آتشکده ص ۱۰۶. هفت آسمان ص ۲۰. مجمع الفصحا ج ۲ ص ۷۱۳. ریاض العارفین ص [illegible]. هفت اقلیم ج ۱ ص ۳۰۷. روز روشن ص ۳۶۹. ریحانة الادب ج ۲ ص ۲۳۱. سخن و سخنوران ص ۲۵۵. تاریخ ادبیات استاد ذبیح‌الله صفا ج ۲ ص ۵۵۲. تاریخ ادبیات رضازادهٔ شفق ص ۶۳. تاریخ ادبیات هرمان اته ص ۱۵۱. قاموس الاعلام ج [illegible] ص ۲۶۳۷. طرایق‌ـ الحقایق ج ۲ ص ۲۵۵. فرهنگ سخنوران ص ۲۷۷. مقدمهٔ دیوان حکیم سنائی.

تاریخ وفات حکیم سوزنی سمرقندی

سوزنی آنکه ز ارباب ادب	کم توان یافتن او را همسنگ
شاهبازی که فراخای جهان	در پر افشانی او آمد تنگ
تا که از این ستم آباد جهان	سوی دنیای دگر کرد آهنگ
فاضلی گفت پی تاریخش :	(سوزنی بود جهانی فرهنگ)

۵۶۹ ق

۸۰ - سوزنی : محمد ، ملقب به‌تاج الشعراء ، فرزند علی ، در شهر نسف واقع درنزدیکی سمرقند چشم به‌جهان گشود .

درآغاز جوانی برای‌تحصیل علوم به‌بخارا رفت وبراثر تعلق خاطر به خیاط پسری دبان به‌شاعری گشوده سوزنی تخلص کرد .

سوزنی ازشاعران چیره‌دست‌زمان‌خودبود ودر گفتن هجو از هیچ کس پروا نداشت وشاید کمتر کس ازتیغ زبان او سالم ماند . چنانکه یك‌سوم دیوان اوراهجا تشکیل می‌دهد .

اشعارش بسیار ساده‌، روان و شیرین است وحتی در تمام دیوان او یك بیت مشکل ومعقّد پیدا نمی‌شود.

حکیم سوزنی با انوری ، عمعق، امیر معزی ، ادیب صابر، رشید وطواط و سنائی معاصر بوده ودرهجو بعضی ازآنها زبان گشوده و از خود آزرده است . ولی

به نوشتهٔ اغلب تذکره نویسان، درپایان عمر از هجو وهزل توبه کرد و به عبادت وریاضت پرداخت واین معنی ازابیات زیرکاملا استنباط می‌شود:

ز هر بدی که تو دانی هزار چندانم
مرا نداند ازآنگونه کس که من دانم
به‌آشکار بدم، در نهان ز بد بترم
خدای داند و من ز آشکار و پنهانم
تن من است چو سلطان معصیت فرمای
من از قیاس، غلام و مطیع سلطانم
غلام نیست به فرمان خواجه رام چنان
که من به هرزه،تن‌خویش را به‌فرمانم
به یك صغیره مرا رهنمای شیطان بود
به صد کبیره کنون رهنمای شیطانم
به حق دین مسلمانی، ای مسلمانان
که‌چون‌به‌خود نگرم‌تنگ هرمسلمانم
رسول گفت پشیمانی از گنه توبه است
بدین حدیث کس ار تائب است‌من آنم
فلان و بهمان گوئی که توبه یافته‌اند
چه مانع است مرا؟ من فلان و بهمانم
به زهد سلمان اندر رسان مرا ملکا
چو یافتم ز پدر کز نژاد سلمانم
به حق اشهد ان لا اله الا الله
چنان بمیران‌کاین قول بر زبان رانم

بطوریکه ازاشعارش برمی آید نسبت وی به سلمان فارسی می رسیده است. حکیم سوزنی به‌سال ۵۶۹ هجری قمری درسمرقند درگذشت ودر کنار قبر پیر خود ابومنصور ترمذی به‌خاك سپردند.

لباب‌الالباب ص ۳۸۴. تاریخ گزیده ص ۸۲۰. دولتشاه ص۱۱۱. بهارستان جامی ص۱۰۷. مجالس النفائس ص ۳۵۱. آتشکده ص ۳۳۵ - ۳۴۲. روز روشن ص ۳۷۳. طرایق الحقایق ج ۲ ص ۲۶۵. ریاض العارفین ص ۳۵۲. قاموس‌الاعلام ج ۴ ص ۲۶۸۴. تاریخ ادبیات‌هرمان‌اته ص ۱۱۸. سخن و سخنوران‌ص ۳۱۵. ریحانة الادب ج۲ص۲۴۰. تاریخ‌ادبیات استاد ذبیح‌الله صفا ج ۲ ص ۶۲۲.

تاریخ وفات سهیلی تبریزی

پنجه در پنجهٔ زمانه مزن — زانکه‌چنگك زمانه پرزوراست
گردش روزگار نشناسد — کاین گدازاده یا که فغفور است
بهر بیچارگان دریغ مدار — آنچه از همت تو مقدور است
کو(سهیلی) کسی که بامرگش — کارمشروطه اینچنین جوراست؟
آن ادیبی که قطعه و غزلش — همه سرشار شادی و شور است
جستم از شاعری که آن فاضل — ازچه تاریخ ازاین جهان دوراست؟
گفت‌ازاین‌مصرعم به‌دست‌آور: — **(عاقبت جای آدمی گوراست)**

۱۳۳۰ ق

۸۱ـ سهیلی : میرزا احمد ، از شاعران خوش ذوق و ازمشروطه خواهان جان به کف تبریز بود که تاپای دار درمرام خود پایدار ماند . وی همان سهیلی است که درجنگ جهانی اول دراستیلای روس به تبریز، اورا با شادروان حاج میرزا علی ثقةالاسلام و۶تن دیگر بەدار آویختند .

مرحوم تربیت می‌نویسد « میرزا احمد سهیلی تبریزی ازشعرای همین قرن چهاردهم هجری بوده ، درواقعهٔ ۱۳۳۰ روزعاشورا رشتهٔ ظلم روسها از حلقش درآویخته وازنطق و گفتارش بازداشتند »

او درسال ۱۳۲۱ قسمتی ازغزلیات ومتفرقات خودرا به‌انضمام شاه ودرویش هلالی مشهدی چاپ ومنتشرساخت ولی اکنون نادر ونایاب است .

ازاوست :

یارم چو بر گزید به خود یار دیگری
زد بر دلم خدنگ شرر بار دیگری

چون دید نقد جان من خسته بی‌بهاست
کالای حسن برد به بازار دیگری

او مشتری به گوهر عشقم نگشت ومن
اینك روم به پیش خریدار دیگری

ای بی‌مروت این‌همه جور و جفا چرا
با آنکه دل نداده به دلدار دیگری

یك عمرخو به گلشن کویت گرفته‌ام
اکنون روم چگونه به گلزار دیگری؟

دانی که‌نیست بهر « سهیلی» دراین‌جهان
دشوار تر ز هجر تو دشوار دیگری

رباعی

چشمان ترا دیدم و دل رفت ز دست
با فکر و خیال او شدم باده پرست
در وادی عشق تو در اول منزل
پیمانهٔ دین ز دستم افتاد و شکست

دانشمندان آذربایجان ص ۱۸۵ .فرهنگ سخنوران ص ۲۷۸ و اطلاعات متفرقه .

تاریخ وفات شریف تبریزی

یافتم در شعر شیوای « شریف »	لفظ، بس‌زیبا و معنی ، بس ظریف
در سخن سنجی به آذربایجان	جز«لسانی»کس نبود اورا حریف
سال تاریخ وفاتش خواستم	دل رقم‌زد: **(حیف‌ازمرگ‌شریف)**

۹۵۶ ق

۸۲ ـ شریف : ... از شاعران چیره دست تبریز است ، وی درفنون شعراز شاگردان لسانی شیرازی بود . ولی پس از نشو ونمای کامل در مراتب سخنوری ، بعضی ازابیات لسانی را کـه درنظراو بی‌معنی و ناپسند بود ، در دفتری جمع نموده ونام‌آن « **سهواللسان** » نهاد و بدین وسیله استاد را از خود

آزرد .

وی در گفتن هجو دستی قوی داشت وبرهیچ کس ابقا نمی کرد . شریف‌در سرودن اقسام شعر نسبت به معاصرانش امتیاز داشت ، بطوریکه لطفعلی بیگ آذر اورا ستوده می‌نویسد: « درمراتب شاعری بزعم فقیر بهتراز لسانی است » شریف در عنفوان جوانی بدرود جهان گفت .

سام میرزای صفوی مؤلف(تحفهٔ سامی) که با وی معاصر بوده دربارهٔ مرگ او گوید :

« در سنهٔ ست و خمسین و تسعمائه ۹۵۶ در حینی کـه من در اردبیل بودم به‌آنجاآمد ودر وبای عامی که‌آنجا واقع شده ازپای درآمد ودست تعلقات ازدامن حیات گسست و روح شریف او بحظیرهٔ قدس پیوست ومضمون این بیت بادارسانید:

تنگ شد قافیهٔ عمر شریف دمبدم می‌شودش مرگ ردیف»

نام شریف از هیچ مأخذی به‌دست نیامد، شاید شریف نام‌اصلی اوبوده‌است.

از لطیف ترین غزلهای اوست :

ز دو دیده‌خون فشاندم که نظر کنی نکردی
به ره تو خاك گشتم کـه گذر کنی نکردی

دم مرگ هیچ دانی ز چه ماند باز چشمم ؟
ز تو بود چشم آنـم که نظر کنی نکردی

چونکرد یاررحمی، زتوای‌فغان چه‌حاصل؟
ز تو بـود امید آنم که اثر کنی نکـردی

زنخست کردم ای‌دل ، به تو شرح غمزهٔ او
خبرت ز فتنه دادم که حذر کنی نکردی
به وطن «شریف» روزی که ترا نماندقدری
بجز این نماند چاره که سفر کنی نکردی

تحفه سامی ص ۱۲۱ . هفت‌اقلیم ج ۳ ص ۲۳۰. مجمع‌الخواص ص ۱۴۴. آتشکده ص ۳۰- ۲۹۹ . قاموس الاعلام ج ۴ ص ۲۸۵۶ . دانشمندان آذربایجان ص ۱۹۲ فرهنگ سخنوران ص ۲۹۸ .

تاریخ وفات شفائی اصفهانی

تا شفائی آن حکیم نکته دان
شد روانش سوی علیین روان
شد چو مرغ جانش از زندان تن
همره مرغان قدسی آشیان
در فراقش از دل اهل ادب
ناله ها رفت از زمین تا آسمان
کوچنان مضمون طرازی در زمین؟
کو چنان نازك خیالی در زمان ؟
گرچه رخ پوشید ، لیکن در جهان
تا قیامت ماند از او نام و نشان
گر بخواهند از تو سال رحلتش
گو : (**شفائی کرد درمینو مکان**)

۱۰۳۷ ق

۸۳- شفائی: حسن ، ملقب به شرف الدین ، معروف به حکیم شفائی اصفهانی ، فرزند حکیم ملای اصفهانی ، از شاعران

شیرین بیان ونازك خیال دورهٔ صفویه است . وی علاوه برفنون شعر، در کار طبابت نیزمهارت داشت و سالها دراصفهان بهمعالجهٔ مردم میپرداخت .

شفائی پزشك مخصوص و ندیم شاه عباس اول (۹۹۶ ـ ۱۰۳۸) بوده و نزد شاه ودرباریان وسایرطبقات بسیارمحترم بوده است .

آوردهاند : روزی در اثنای راه به شاه عباس برمیخورد و شاه میخواهد برای احترام حکیم ازمرکب پیاده شود شفائی مانع می شود ، ولی همهٔ بزرگان وامرای رکاب پیاده میشوند تا حکیم عبورمی کند . میرمحمد باقر داماد دانشمند معروف دورهٔ صفویه پیوسته اورا میستود وصحبتش را گرامی میشمرد .

اشعار حکیم شفائی بسیار لطیف و ظریف و بعضی از ابیاتش در میان مردم ضربالمثل شده است . چنانکه این بیت :

دیدی که خون ناحق پروانه شمع را

چندان امان نداد کهشب را سحر کند

وهمچنین این بیت او که شاید کمتر کس نشنیده باشد :

بهغلط هم نرود برسرمجنون ، لیلی

عاشق این بخت ندارد، سخنی ساختهاند

شفائی درساختن هجو نیزدستی قوی داشت ، بطوریکه بیشتر از صد رباعی درهجو بینی **ذوقی** کهیکی ازشعرای دورهٔ صفویه بوده سروده است . نمونه :

ذوقی ریشت به پشم ماشی ماند　　　شعرت به نمد زبد قماشی ماند

بینیت بهسنگ سر تراشی ماند　　　عینك چو نهی به ... کاشی ماند

وی گذشته ازدیوانغزلیات وقصایدش که ابیاتآن را تا ۲۰ هزار بیتذکر کردهاند ، مثنویهائی دارد موسومبه : ۱ ـ مهر ومحبت . ۲ـدیدهٔبیدار.۳ـ نمکدان

حقیقت که نسخهٔ خطی هرسه در کتابخانهٔ مرحوم ملك موجود است .

مثنوی نمکدان حقیقت را بسیارخوب سروده وشهرت فراوان‌دارد.شفائی در سال ۱۰۳۷ هجری قمری درگذشت .

این ابیات لطیف ازاوست :

مرا به کوی تو تارخت‌در گل افتادست
هزار کعبه به هر گوشهٔ دل افتادست

به دوستی تو خصمند عالمی با من
هزار دشمن‌ویك‌دوست مشکل‌افتادست

زگرد بادیه این همرهی نمی‌آید
غبار کیست که دنبال محمل افتادست ؟

***

به هر زمین که خرامی نیاز می روید
کرشمه می‌دمد از خاك وناز می روید

چنان درآب و گلم‌ریشه کرده مهر گیا
که گر ز ریشه برآرند ، باز می‌روید

***

خواهم همه دل شوم که ازمن چشمان تو دمبدم ربایند
اجزای وجود من غمت را مستانه ز دست هم ربایند

***

باز این چه‌نوید التفات است؟ آهسته، که آسمان نداند

هفت اقلیم ج۲ص ۴۲۹ . نصرآبادی ص ۲۱۱ . آتشکده ص۱۸۳. تذکرهٔ میخانه ص ۵۲۳ . مجمع الخواص ص ۱۸۰ . ریاض العارفین ص ۳۵۷ . مجمع الفصحا ج ۴ ص ۴۰ . قاموس الاعلام ج ۴ ص ۲۸۵۰ . ریحانة الادب ج ۲ ص ۳۳۰ . تاریخ ادبیات هرمان اته ص ۱۹۸ . تاریخ ادبیات براون ج ۴ ص ۱۹۳ .

تاریخ وفات شوریده شیرازی

دریغا که شوریده با مرگ خود دل عالمی را به ماتم سپرد
ادیبی که در سوك او، آسمان کشیدازجگر آه وافسوس خورد
به‌مرگ چنان فاضل ونکته دان گلستان شعر و فضیلت فسرد
نه‌شوریده، کاین پنجهٔ پر توان فراوان گلوی عزیزان فشرد
دلم بود در فکر تاریخ او خرد زدرقم(**شعروشوریده‌مرد**)

۱۳۴۵ ق

۸۴- شوریده : محمد تقی ، ملقب به فصیح‌الملك ، فرزند عباس ، به سال ۱۲۷۴ هجری قمری درشیراز چشم به‌جهان گشود . وی درهفت سالگی به‌مرض آبله بینائی دیدگانش‌را از دست داد. ازدوران کودکی قریحهٔ شاعری وهوش وحافظهٔ عجیبی داشته است .

علوم را ازراه گوش فرا می گرفت و شب و روز برای تکمیل معلومات و

محفوظات خود می کوشید. فرصت‌الدوله شیرازی که باوی معاصر ومعاشر بوده در آثار عجم می‌نویسد:

«جناب شوریده نام نامیش حاجی محمد تقی، لقب گرامیش مجدالشعراء، مولدش شیراز است. باوجودی که دست‌قضاسرانگشت برچشم جهان‌بینیش گذاشته وسرپنجهٔ قدر مردمك‌دیده‌اش را ازحلیهٔ بینائی‌عاری داشته‌وازبدایت شباب‌تاکنون همواره به‌کسب فضایل وتحصیل معارف و تکمیل اخلاق همت گماشته، با اکابر معاشرت ومصاحبت گزیده‌تاجامع کمالات‌صوریه ومعنویه گردیده، در گفتن‌هر گونه ازاشعار قادر است» وی‌چون ازنابینائی خود سخت افسرده وشوریده‌حال بودتخلص را نیزشوریده انتخاب کرد.

شوریده درسال ۱۳۰۹ هجری قمری به‌دربار ناصرالدین شاه قاجارراه یافت وازطرف‌آن شهریار ادب پرور وشاعردوست، نخست به‌لقب مجد الشعرائی و سپس به‌لقب فصیح‌الملکی ملقب گردید.

شوریده درانواع شعرطبع آزمائی کرده و نزدیك به پانزده هزار بیت شعر سروده که شامل: غزل، قصیده، قطعه، رباعی و ماده تاریخ است. شوریده پس از ۷۱ سال زندگی به‌سال ۱۳۴۵ هجری قمری درشیرازدرگذشت ودرمقبرهٔ خود که قبلا درجوار مزار شیخ سعدی تهیه دیده بود به‌خاك سپرده شد.

ازاوست:

هرچه کنی بکن، مکن ترك من‌ای‌نگارمن
هرچه بری ببر، مبر سنگدلی به کار من

هرچه‌هلی بهل، مهل‌پرده به‌روی چون قمر
هر چه دری بدر، مدر پردهٔ اعتبار من

هر چه کشی بکش، مکش باده به بزم مدعی
هر چه خوری بخور، مخور خون من ای نگار من
هر چه دهی بده، مده زلف به باد ای صنم
هر چه نهی بنه، منه دام به رهگذار من
هر چه کشی بکش، مکش صید حرم که نیست خوش
هر چه شوی بشو، مشو تشنه به خون زار من
هر چه بری ببر، مبر رشتهٔ الفت مرا
هر چه کنی بکن، مکن خانهٔ اعتبار من
هر چه روی برو، مرو راه خلاف دوستی
هر چه زنی بزن، مزن تیشه به روزگار من

* * *

بلبلا چشم امید از گل یکهفته مدار — کاین همان سست نهاداست که پار آمد و رفت

* * *

آن پر پرواز درم روزی فراز آید، نیاید — من همی خواهم که عمر رفته باز آید، نیاید
عاشق شوریده را در دل نباشد غیر جانان — در دل محمود جز یاد ایاز آید، نیاید

آثار عجم ص ۲۶۶ . مواد التواریخ ص ۲۲۱-۳۳۰ . ادبیات معاصر ص ۶۱ سخنوران نامی معاصر ج ۱ ص ۱۳۴ . ازصبا تا نیما ج ۲ ص ۱۸. فرهنگ سخنوران ص ۳۱۴ . مقدمه دیوان شوریده شیرازی .

تاریخ وفات شوکت بخارائی

دریغا شوکت آن شاعر کـه او را — به میدان سخن ، عمری یلی بود
بود پر نور خاکش ، زانکه دائـم — دلش با نور ایمان منجلی بـود
به‌تاریخش رقم زد کلك «نظمی» : — **(دل شوکت پر از یاد علی بود)**

۱۱۰۷ ق

۸۵ ـ شوکت : محمد ، فرزند اسحاق ، از شاعران وارستهٔ دورهٔ صفویه‌است. پـدرش در بـازار بخـارا صراف بود که درابتدای جوانی شوکت در گذشت وشوکت برجای پدر نشست وبا شغل صرافی امرارمعاش می کرد . ولی پس از کمی از بخارا دلگیر شدودرشهرهای ایران وعثمانی به‌سیاحت پرداخت .

در هرات مورد توجه میرزا اسعد الـدین محمد راقم ، وزیـر دانشمنـد و شاعرنوازخراسان‌واقع گردید ومدتی درمصاحبت او به‌عزت‌واحترام می‌زیسته است. دراواخر عمر به اصفهان آمد ودرمحوطهٔ مقبره شیخ‌علی‌بن سهیل اصفهانی‌درخارج شهر، منزلی گزید وبه‌عبادت وریاضت مشغول شد .

با اینکه همواره به گوشه نشینی وشوریدگی به‌سرمی‌برد، اما شعرا وفضلای عصر برای وی احترام زیادی قائل بودند. شیخ محمد علی حزین که با او معاصر بوده در تذکرهٔ خود می نویسد :

« ... فقیردر کودکی روزی او را دیدم که وارد مجلس والد مرحوم گردید

وآن والامقام، اورا احترام نموده درپهلوی خود جای داد. مرا از کسوت وحالت او تعجب آمد و از یکی محرمان پرسیدم او گفت: شوکتا است» گویند نیم عمر به جای لباس، از یک نمد استفاده کرد و روزی که وفات یافت آن نمد را کفن پوشانیدند.

این مرد وارسته به‌تجملات دنیا کوچکترین اعتنائی نداشت وهمواره به‌فقر وبی‌نوائی خود می‌بالید:

چه منع می کنی ازبینوائیئی که مراست؟

که پادشاه ندارد گدائیئی که مراست

شعرشوکت در کشور عثمانی و حوالی هرات شهرت فراوان داشته است. او به سال یکهزار و یکصد و هفت هجری قمری در اصفهان چشم ازجهان فروبست ودر عبادتگاه خود به‌خاك سپردند. نام وی ازهیچ مأخذی به‌دست نیامد.

از اوست:

خرابات است زاهد می شود مقصد پدید اینجا

سفیداب عروس جام کن موی سپید اینجا

متاع سرمه دارد کاروان ماسبکساران

جرس هم ازدل خودناله نتواند کشید اینجا

چومستان هرطرف دیوار این ویرانه می افتد

مگر روزی مصور صورت تاکی کشیداینجا؟

* * *

مانی چو نقش آن بت بدمست می کشد

چون می رسد به ساعد او دست می کشد

* * *

کهنه هر چند شود بیشترش می‌خوانند
دختر تاك عجب بخت جوانی دارد

* * *

امتحان کرده‌ام این شوره زمین را صدبار
مهر تخمی است که در خاك بنی آدم نیست

تذکرة المعاصرین ص ۶۶ . نصرآبادی ص ۴۴۲ . سرخوش ص ۶۱. ریاض العارفین ص ۳۵۵ . تاریخ ادبیات براون ج ۴ ص ۱۹۷ . قاموس الاعلام ج ۴ ص ۲۸۸۱ . تاریخ ـ ادبیات هرمان اته ص ۱۹۹ . فرهنگ سخنوران ص ۳۱۶ .

تاریخ وفات شهید بلخی

شاعری نکته سنج بود شهید — کس چنین شاعری ز بلخ ندید
اوستادی که در کمال و ادب — رودکی می کند از او تمجید
آنکه درعلم حکمت است تمام — آنکه دربحث فلسفه است وحید
گرچه‌خود رفت ازاین سپنج سرای — نام وی ماند در جهان جاوید
در پی سال مرگ او بودم — کلك«نظمی»نوشت:(**آه شهید**)

۳۲۵ ق

۸۶ ـ شهید : ابوالحسن ، فرزند حسین بلخی، ازشاعران وفیلسوفان‌معروف سدهٔ چهارم هجری است که با رودکی وخبازی

نیشابوری معاصر بوده و به‌فارسی وعربی شعر می‌سروده است. گذشته از شاعری، درعلوم فلسفی نیز مهارت داشت.

با محمدبن زکریای رازی مناظره کرده و هریك کتابی بر رد یکدیگر نوشته‌اند. شهید نصربن احمد سامانی (۳۰۱-۳۳۱) را مدح گفت و به عزت و احترام شایانی دست یافت.

اغلب اشعارش بسیار متین وحکیمانه است:

اگر غم را چو آتش دود بودی — جهان تاریك بودی جاودانه
دراین گیتی سراسر گر بگردی — خردمندی نیابی شادمانه

از تاریخ ولادت شهید اطلاعی دردست نیست ولی گویند: عمری دراز یافت و به‌سال ۳۲۵ هجری قمری درگذشت.

رودکی درمرثیه وی گوید:

کاروان شهید رفت از پیش — وان ما رفته گیر و می اندیش
ازشمار دو چشم، یك تن کم — وز شمار خرد، هزاران بیش

شهید این ابیات را دروصف دانش وادب فرماید:

دانشا چون دریغم آئی از آنک
بی بهائی و لیك از تو بهاست
بی تو از خواسته مبادم گنج
همچنین زار وار با تو رواست
با ادب را ادب سپاه بس است
بی ادب با هزار کس تنهاست

* * *

دانش و خواسته است نرگس و گل

که به یک جای نشکفند بهم

آنکه را دانش است ، خواسته نیست

وانکه را خواسته است ، دانش کم

لباب الالباب ص ۲۴۲ . آتشکده ص ۳۰۶ . روز روشن ص ۴۴۹ . مجمع الفصحا ج ۲ ص ۸۰۳ . ریحانة الادب ج ۲ ص ۳۶۶ . سخن وسخنوران ص ۱۶ . تاریخ ادبیات براون ج ۱ ص ۶۶۲ . قاموس الاعلام ج ۴ص ۲۸۹۱ . تاریخ ادبیات دکتر رضا زاده‌ـ شفق ص ۲۲ .

تاریخ وفات شیدای سنندجی

تا که شیدا از این سپنج سرا	رفت ، با رحمت خداست قرین
هاتفی گفت بهر تاریخش :	**(جای شیدابود به‌خلدبرین)**

۱۲۴۴ ق

۸۷ ـ شیدا : میرزا عبدالباقی ، فرزند میرزا محمد حسین ، از بزرگ‌ـ زادگان کردستان بود که آباءِ واجدادش نسلا بعد نسل دروزارت اشتغال داشتند . وی مردی‌بسیار شیرین‌بیان وخوش‌صحبت بوده وانواع شعررا نیکو می‌سروده است .

دربارهٔ زندگانی اومیرزا عبدالله سنندجی مؤلف تذکرهٔ **(حدیقهٔ‌امان‌اللهی)** می‌نویسد : « بعد ازآنکه سن او به چهل سال رسید سپاه افلاس ومسکنت بر سرا

تاختن آورده بعلت وفور صدمات روزگار غدار که شیر مردان را از جاده دلیری منحرف ودربادیهٔ حیرانی وسرگردانی معتکف می‌سازد گویا نقصی به‌احوالش روی داده نسبت خبط دماغ به‌او میزدند، باز بانهایت پریشانی واختلال اوضاع و احوال از گفتن شعر مضایقه نداشتند. ازهرمقوله تخمیناً دوهزار بیت اشعاردارد»

شیدا دراواخرعمر، بینائی دیدگانش را ازدست داد و درسال ۱۲۴۴ هجری قمری با یکدنیا حسرت وناکامی درگذشت.

از اوست:

این دیدهٔ غمدیده ازآن نور دو دیده
غیرازستم و جور و جفا هیچ ندیده
میل دل عاشق نه‌به‌حور است ونه جنت
از روز ازل خاك در دوست گزیده
مهرت زازل کرد به نام من مهجور
مستوفی دیوان قضا ثبت جریده
دودی که از وگاه سیه می‌شود آفاق
آهی است که «شیدا» زدل زار کشیده

* * *

سحرگاهان صبا ازکوی دلبر با شتاب آید
وزو بوئی چوبوی عنبر ومشک وگلاب آید
مرا هرگزنباشدخواب، دارم آرزو گاهی
به‌چشمم خواب آیدبلکه جانانم به‌خواب آید

به‌مال وجاه واسباب جهان مارا تعلق نیست
خوشم ازدیدن یار ومی و بانگ رباب آید

مجمع الفصحا ج ۵ ص ۵۳۲ . تذکرهٔ حدیقه امان اللهی ص ۳۸۶ . ریحانة الادب ج ۲ ص۴۰۵. فرهنگ سخنوران ص ۳۱۸ . موادالتواریخ ص ۳۹۸ .

تاریخ وفات شیدای اصفهانی

حیف شیدای اصفهانی حیف — آنکه شد عمراو به رنج و تعب
آن‌مهین‌نکته‌دان که‌درهمه‌عمر — روزش ازفقر ، تیره‌بود چو شب
سال فوتش‌ز (آوخ آوخ)جوی — یا که یکباره از (دریغ) طلب
۱۲۱۴ — ۱۲۱۴

۸۸ـ شیدا : محمد علی ، ازسخنوران نکته سنج و شیرین بیان اصفهان بود . وی در ابتدای جوانی به شیراز رفت و تا پایان عمر درآن شهر زیست . شیدا شاعری رند و عاشق پیشه بود . احمد گرجی که باوی معاشرت داشت درتذکرهٔ «**اختر**» می‌نویسد :

« در غزلسرائی طبع خوش‌وسلیقهٔ درستی داشت، صاحب دیوان است، قریب به شش هزار بیت دیوان دارد ، سوخته‌یی که تمامت عمربسوز و گداز عشق‌وعاشقی مبتلا وازتأثیر تخلص ، واله وشیدا می‌زیست »

شیدا دراواخرعمر برائر افراط دراستعمال افیون ، رنجور شد وروز گاری

به سختی و پریشانی گذرانید تا به‌سال هزار و دویست و چهارده هجری قمری در شیراز وفات یافت.

این ابیات ازاوست:

مرا بیگانه کرد از آشنایان　　بنازم آن نگـاه آشنـا را

* * *

غیر را سر چو به زانوی تفکر نگـرم
سوزم از غم که مبـادا به خیال تو بود

* * *

شتاب کن ز پی قتل مـن که می ترسم
مباد ناز تو باعث شود درنگ مـرا

* * *

مرا کشند به جرم محبت تو و من
به این خوشم که‌برای تو می کشندمرا

* * *

اسیر دام نشد تا دلم ندانستم　　شکسته‌بالی‌مرغان رشته برپارا

* * *

از تومهجورم‌ودرعالم‌اندیشه‌دلم　　هر نفس‌ازتوسئوالی‌وجوابی‌دارد

نگارستان دارا ج ۱ ص ۲۰۳ . سفینة‌المحمود ج ۲ ص ۴۸۴ . تذکرهٔ اختر ج ۱ ص ۱۰۱ . مجمع‌الفصحا ج ۵ ص ۵۳۸ . فرهنگ سخنوران ص ۳۱۸ . گلزار ادب ص۱۱۵.

تاریخ وفات صائب تبریزی

در این اندیشه بودم روزگاری که صائب در حقیقت اصفهانیست؟
چوازتاریخ وشهرش خواستم گفت : (صفاهان را بهل‌صائب جهانیست)
۱۰۸۷ ق

۸۹ـ صائب : میرزا محمد علی ، فرزند میرزا عبدالرحیم ، معروفترین و بزرگترین شاعر سدهٔ یازدهم هجری است . پدرش ازبازرگانان معتبرتبریز بوده که شاه عباس کبیر (۹۹۵ ـ ۱۰۳۸) با جمعی ازتجار ومحترمین کوچانیده ودر محلهٔ عباس‌آباد اصفهان سکونت داده بوده است که بنام تبارزهٔ‌اصفهان نامیده می‌شدند .

زادگاه صائب تبریز بود یا اصفهان درست معلوم نیست و کسانی که او را تبریزی دانسته‌اند به گفتهٔ خود شاعردرابیات زیر ونظائراین‌ها استناد کرده‌اند :

صائب از خاك پاك تبریز است هست سعدی گر از گل شیراز

ز حسن طبع تو صائب که در ترقی باد
بلند نام شد از جمله شهر ها تبریز

ولی قدر مسلم این است که در اصفهان بزرگ شده و همهٔ نشو و نمای او درآن شهربوده است . صائب ازنوادر و نوابغ روزگار بوده ودقت اندیشه و وسعت فکر او شگفت‌انگیز است . آن باریك بینی ونازك‌کاری که دراکثر غزلهای وی موجود است درشعردیگران نمی‌توان یافت‌وازآنجاست که گوید :

صائب به‌پایهٔسخنم کس نمی‌رسد   دست سخن گرفتم و بر آسمان‌شدم

صائب قافله سالار بنیان گذاران سبك هندی است و دراین سبك ، هیچیك از شعرا به‌مقام وعظمت او نرسیده‌اند . وی در آغاز جوانی به زیارت مکه معظمه توفیق یافت وپس ازباز گشت ، درسال ۱۰۳۴ به‌هرات وکابل رفت وبعد ازمدتی اقامت درکابل ، به‌پایمردی‌ظفرخان والی آنجا که خود نیز شاعر وادیب بوده است به‌دربار شاهجهان (۱۰۳۷ - ۱۰۶۸) معرفی گردید ودر نزدآن‌شهریار تقربی عظیم یافت. صائب درحدود ۶ سال درهندوستان زیست‌ودراین مدت شاهجهان‌ودرباریانش اورا سخت گرامی می‌داشتند .

در سال ۱۰۴۲ پدرش به‌هندوستان رفت و صائب به همراهی پدر به ایران باز گشت پس‌ازورود به‌ایران آوازهٔشهرتش درشهرها پیچید وبه‌ملك‌الشعرائی‌دربار شاه عباس دوم (۱۰۵۲ - ۱۰۷۷) نائل آمد و در سفروحضر از ملازمان آن شهریار شمرده می‌شد .

دربارهٔ جنگ شاه عباس دوم با شاهجهان وفتح قندهار، یك‌مثنوی سرود که ابیات‌آن را ازسی‌وپنج هزار تا صدوسی وپنج هزار نوشته‌اند(!) صائب‌ازپرکارترین شعرای ایران زمین است . اشعار اورا ازهشتاد تاسیصد هزار بیت به‌ضبط آورده‌اند .

صائب دراواخرعمر در باغی که به‌تکیهٔ میرزا صائب مشهور بوده است‌لنگر انداخت وشعرا و فضلا ازاطراف واکناف جهان به‌اصفهان می‌شتافتند وازصحبت‌وی بهره می‌جستند .

این شاعرجادوبیان به‌سال ۱۰۸۷ هجری قمری در اصفهان وفات یافت و در همان باغ به‌خاك سپردند اما سالها قبرش مفقودالاثر بودتا درسال ۱۳۴۰ هجری به کوشش دانشمند عالیقدر استاد جلال الدین همائی پیدا شد وبه‌تعمیر آن‌پرداختند واکنون زیارتگاه صاحبدلان است .

از زیباترین غزلهای اوست:

به غیر دل که عزیز و نگاهداشتنی است
جهان و هرچه‌دراوهست‌وا گذاشتنی‌است

نظر به‌هرچه گشائی در این فسوس آباد
دریغ و درد به اطراف او نگاشتنی است

چه بسته‌ای به‌زمین وزمان دل خود را ؟
گذشتنی‌است زمین‌وزمان گذاشتنی‌است

ترا به خاك زند هر چه را بر افرازی
به‌غیر رایت آهی که بر فراشتنی است

همین به اشك ندامت بود دل شبها
در این زمین سیه دانه‌ای که‌کاشتنی‌است

اگر به‌خون ننویسی ، به‌آب زر بنویس
که عزت سخن اهل درد داشتنی است

کسی که درد ، دلش را فسرده می‌داند
که‌دردنامهٔ«صائب» به‌خون‌نگاشتنی‌است

نصرآبادی ص۲۱۷ . آتشکده‌ص۳۱ . سرخوش‌ص ۶۲ . تذکرة المعاصرین ص۱۲۰- مرآت‌الخیال ص ۸۸ . طرایق‌الحقایق ج ۳ ص ۷۳ . دانشمندان‌آذربایجان ص ۲۱۷ .تاریخ ادبیات براون ج ۴ ص ۱۹۸ . مواد التواریخ‌ص ۳۸۲.تاریخ‌ادبیات رضازاده شفق‌ص ۱۸۶. قاموس الاعلام ج ۴ ص ۲۹۳۳ . ریحانة‌الادب ج ۲ص ۴۰۸ . تاریخ ادبیات هرمان انه ص ۱۹۹ . مقدمه دیوان صائب تبریزی .

تاریخ وفات صبای کاشانی

خسرو ملك ادب ، فتحعلیخان صبا
آنکه به طبعش فلك ، گفت بسی مرحبا
تا زدیار سخن ، رخت سفر بست و رفت
جنس سخن گستری ، گشت دگر بی‌بها
بر دل گردون نهاد ، ازغم خود داغها
گرچه به هردم فلك ، دیده چنین ماجرا
دل پی تاریخ او ، بود که گوینده ای
گفت‌فرا گوش‌من : (**رفته به‌جنت صبا**)

۱۲۳۸ ق

۹۰ـ صبا : فتحعلیخان ، تواناترین و پرکارترین شاعر دورهٔ قاجاریه است که نزدیك به یکصد هزار بیت شعر دارد . صبا ملك‌الشعرای دربار فتحعلیشاه قاجار (۱۲۱۲ ـ ۱۲۵۰) بوده و بیشتر اشعارش در مدح او وشاهزادگان سروده شده است . صبا درقدرت طبع وسلاست بیان‌وبسیاری اشعار به همهٔ معاصران خود برتری داشت‌واغلب شعرا به‌وسیلهٔ اوبه‌دربار قاجاریه معرفی می‌شدند .

فتحعلیخان علاوه بردیوان قصاید وغزلیات وقطعاتش که به ۱۷ هزار بیت

می‌رسد، چندین مثنوی دارد که مهمترین آنها « شاهنشاه نامهٔ » اوست که چهل هزار بیت و به پیروی ازشاهنامهٔ حکیم فردوسی به نام فتحعلیشاه نظم کرده است. مثنوی دیگرش که شهرت فراوان دارد « خداوند نامه » است که در نعت پیغمبر اکرم (ص) و جنگ و جانبازیهای حضرت‌علی (ع) سروده‌وسی‌هزار بیت است.

از منظومه‌های دیگراو « عبرت نامه » و « گلشن‌صبا » را می توان نام برد. فتحعلیخان صبا دو پسر داشت یکی ابوالقاسم خان متخلص به «**فروغ**» و دیگری محمدحسین خان متخلص به «**عندلیب**» که به‌عندلیب کاشانی معروف بوده واشعار خوبی ازوی به‌یادگار مانده است.

صبا نخست به‌حکومت‌کاشان وقم منصوب بود ولی بعدها استعفا کرد ودرسفر وحضرازنزدیکان ومحرمان فتحعلیشاه شمرده‌می‌شد. نیاکان وی‌از مردم آذربایجان وازخاندان دنبلی بودند، ولی صبا درکاشان به‌دنیا آمد و به کاشی معروف است. **وفات او** در سال ۱۲۳۸ هجری قمری اتفاق افتاد.

این شاعر گرانقدر اگرچه بیشتر به‌قصیده‌سرائی می‌پرداخت ولی‌درسرودن غزل نیز قدرت ومهارتی به‌سزا داشت:

خرم دل آنکس که گرفتار کسی نیست
چون‌من‌ز گرفتاری‌دل، خوار کسی‌نیست

زنهار ز یاران مطلب شیوهٔ یاری
کاین جنس گرانمایه به‌بازار کسی نیست

ازسینهٔ هر کس که دلی گم شود امروز
جز در شکن طرهٔ طرار کسی نیست

در سایهٔ سروی بود آسایش جانم
سروی که چو آنسرو بگلزار کسی نیست
رحم است بر آنکو چومن ازساده دلی‌ها
غمخوار کسی گشته که‌غمخوار کسی‌نیست
هر چند جفا جوست ولی خرم از آنم
کاین یار جفا پیشهٔ ما یار کسی نیست
جان دادن و خوشنود شدن دره جانان
کاریست که جز کار « صبا » کار کسی نیست

از اشعار خوب اودر« گلشن» قطعهٔ زیراست.

شنیدم که لقمان پسر را بمهر باندرز فرمود کای خوب‌چهر
مخور لقمه جزخسروانی‌خورش که‌تن‌یابدت زان‌خورش‌پرورش
بهر خطه‌ای خانه بنیاد کن و زو خاطر دوستان شاد کن
بگفت‌ای پدر پند ممکن سرای بگفت ای پسرسوی معنی گرای
چنان لقمه‌برخویشتن گیرتنگ که در کام شهدت نماید شرنگ
چنان جاکن از مهر در هر دلی که هر جا روی باشدت منزلی
در پند لقمان با رای و هوش گرت‌رای‌وهوش‌است‌در کش‌بگوش

نگارستان دارا ص ۴۰ . سفینة المحمود ج ۱ ص ۷۶ . تذکرهٔ اختر ج ۱ ص ۱۱۶. مجمع‌الفصحا ج ۵ ص ۵۷۲ . قاموس‌الاعلام ج ۴ ص ۲۹۳۴ . ریاض‌العارفین ص ۴۴۴. صبح‌گلشن ص ۴۴۶ . تاریخ ادبیات براون ج ۴ ص ۲۲۱ . ریحانة الادب ج ۲ ص۴۵۴. چهل مقاله ص ۲۴۴ . تاریخ ادبیات رضازاده شفق ص ۱۹۲ . مواد التواریخ ص ۳۹۷ . مقدمه‌گلشن صبا . مقدمه دیوان صبای کاشانی .

تاریخ وفات محمودخان صبای کاشانی

تیر غمی از کمان گردون — برجست و درون اهل دل خست
« محمود صبا » که اهل معنی — بودند ز جام شعر او مست
بگسست از این جهان فانی — بر عالم جاودانه پیوست
وارسته ترین نکته سنجان — از قید غم زمانه وارست
استاد قصیده بود و امروز — او نیست اگر سخنوری هست
جستم ز خرد چو سال فوتش — گفت: (آه صبا لب از سخن بست)

۱۳۱۱ ق

۹۱ـ صبا : محمودخان ، فرزند محمدحسین‌خان عندلیب و نوهٔ فتحعلی‌خان ملک‌الشعرای صباست . اصلش ازکاشان است ولی نیاکان او ازطایفهٔ دنبلی آذربایجان بودند که در زمان زندیه به عراق مهاجرت کردند . فتحعلی‌خان جد محمودخان درکاشان به‌دنیا آمد و اززمان اواین خانواده دردربار قاجاریه مقام ومنزلت یافتند .

محمودخان صبا به‌سال ۱۲۲۸ هجری در تهران متولد شد . علوم عصر خود را تا سر حد استادی ازعم دانشمند خویش محمد قاسم خان فروغ فراگرفت . صبا دراواخر سلطنت محمدشاه قاجار (۱۲۵۰ ـ ۱۲۶۴) به‌پیشکاری الله قلیخان ایلخانی والی بروجرد ولرستان که دخترزادهٔ فتحعلیشاه بود منصوب شد.

پس ازمرگ محمدشاه، به‌دربار ناصر الدین شاه (۱۲۶۴ - ۱۳۱۳) راه یافت و به‌لقب ملك‌الشعرائی که پدرش عندلیب وجدش صبا نیز همین لقب را دارا بودند مفتخر گردید ونزد پادشاه و وزراء و درباریان تقربی تمام حاصل کرد. محمودخان شاعری قصیده سرا بوده واغلب قصایدش درمدح ناصرالدین شاه‌ودرباریان او سروده شده است.

در سرودن قصیده از شیوهٔ سخنسرایان بزرگ زبان فارسی مانند: عنصری وفرخی و منوچهری و امیرمعزی پیروی کرده وگاهی کاملا به حریم آنها نزدیك شده است.

وی گذشته ازفن شعر که درآن استاد مسلم بود، درفنون پیکر تراشی، نقاشی، منبت کاری، خوشنویسی و موسیقی نیز ازکم نظیران عصر خود شمرده می‌شد. چند نمونه ازنقاشی‌های او هم‌اکنون درموزهٔ سلطنتی کاخ گلستان موجود است.

دیوانش درحدود ۲۶۰۰ بیت‌قصیده وقطعه واشعار متفرقه دارد که در تهران چاپ ومنتشر شده است. محمودخان صباپس‌از ۸۳سال زندگی به‌سال ۱۳۱۱هجری قمری درتهران **درگذشت**.

از اوست:

از کوه بر شدند خروشان سحابها

غلطان شدند از بر البرز آبها

بادصبا بیامد و بر بوستان گذشت

بگرفت زلف سنبل از آن باد، تابها

یکبـار بلبلان همه در بوستان شدند
یکسر برون شدنـد ز بستان غرابهـا
وقت سحر ز بانگ نوازنده بلبـلان
بر هـر کـرانـه ساخته بینی ربابها
چون صد هزار جام بلوریـن واژگون
بـر آبدان، ز ریزش باران حبابهـا
خوبان سپیده دم به‌سوی بوستان شدند
از بهر دیدن رخ گـل، با شتابهـا
وقتی خوش است،عاشق‌دلداده را کنون
در خـانـه داشتن نتوان با طنابهـا
زین فصل و بابها که کتاب زمانه است
تـو اختیار فصل طرب کن ز بابها

مجمع‌الفصحاج۵ص۹۰۷ .تاریخ‌ادبیات رضازادهٔ‌شفق‌ص ۱۹۸.مواد التواریخ‌ص ۴۰۰.
ازصبا تانیما ج ا ص ۱۲۷ . چهل مقاله نخجوانی ص ۲۴۹ . مقدمه دیوان‌محمود خان‌صبا.

تاریخ وفات صباحی کاشانی

پرسیدم از طریق پژوهش ز فاضلی
کاندر کدام سال صباحی ز دست رفت ؟
لفظی و معنویش به یك جمله زد رقم
یعنی نوشت: (**بوده هزار و دویست و هفت**)
۱۲۰۷ ق

۹۲- صباحی : حاج سلیمان ، از شعرای معروف دورهٔ زندیه است که با مشتاق و عاشق و هاتف و آذر و نظائر آنها معاصر و معاشر بود و ازجمله شعرای دورهٔ باز گشت ادبی به‌شمار می رود . صباحی طبعی روان و ذوقی سرشار داشت و در انواع شعر ، به‌ویژه مرثیه‌سرائی بسیار قوی دست بود.

در واقعهٔ کربلا چهارده بند خوبی دارد ولی چندان مشهور نیست . صباحی با لطفعلی بیگ آذر رابطه نزدیکی داشته و از آنجاست که آذر ۱۳ صفحه از آتشکده را به اشعار وی اختصاص داده است ، در صورتی که شرح حال بزرگترین شعرا را در چند سطر تمام می کند .

از ممدوحان این شاعر ، محمد جعفرخان زند و آغا محمدخان قاجار و فتحعلیشاه قاجار را می‌توان نام برد . او درسال ۱۲۰۷ هجری قمری درگذشت.

وسحاب پسر هاتف اصفهانی در تاریخ وفات وی قطعه‌ای گفته که بیت آخرش این است .

غرض کلک سحاب از بهر ضبط سال تاریخش
رقم زد: **(آه کز ملک فصاحت شد سلیمانی)**

۱۲۰۷ ق

از اوست :

مکش به‌خون پر و بالم که‌من هر آنچه‌پریدم
به غیر گوشهٔ بامت نشیمنی نگزیدم
هزار دانه فشاندند و رامشان نشدم من
هزار سنگ زدی بر پری و من نپریدم
نظارهٔ گل و گشت چمن به‌مرغ چمن خوش
که من به دام فتادم چو ز آشیانه پریدم
ندیدم آنکه توانم بدو گریختن از تو
که بود دام تو گسترده هر طرف که دویدم
سزد که گر نفروشم غم ترا به دو عالم
که نقد عمر ز کف داده و غم تو خریدم

آتشکده ص ۳۸۸ . نگارستان دارا ص۲۱۴ . تذکرهٔ اختر ج اص ۱۲۰ . **سفینة المحمود** ج ا ص ۱۳۷ . مجمع الفصحا ج ۵ ص ۵۶۵ .تاریخ ادبیات براون ج ۴ ص ۲۰۸ . ریحانة الادب ج ۲ ص ۴۵۵ . قاموس الاعلام ج ۴ ص ۲۹۳۴ . **فرهنگ‌سخنوران** ص ۳۳۰ . مواد التواریخ ص ۳۹۱ – ۳۹۴ .

تاریخ وفات صبوری خراسانی

میرزا کاظم صبوری را رسد تا کند نقد سخن کامل عیار
جز صبوری کیست آن شاعر که‌او نکته‌سنجی پروراند چون «بهار»؟
آری، آری اینچنین شاگرد را بود شایا آنچنان آموزگار
عرصهٔ دانش نمی‌بیند دگر بعد از این مانند او چابك سوار
گفت «نظمی» از پی تاریخ او : (وه‌صبوری رفته‌ماند‌از‌او بهار)

۱۳۲۲ ق

۹۳ـ صبوری : حاجی میرزا محمدکاظم، فرزند حاجی محمد باقر کاشانی، از نوادگان میرزا احمد صبور کاشانی است. پدرش درروزگار محمد شاه قاجار (۱۲۵۰ ـ ۱۲۶۴) از کاشان به‌خراسان رفت و صبوری به‌سال ۱۲۵۷ هجری قمری در مشهد پا به عرصهٔ وجود گذاشت.

پدرش کارگاه حریربافی‌داشت‌واز سرمایه‌داران وبازرگانان معروف‌خراسان به شمار می رفت. صبوری چون به‌حد بلوغ رسید حرفهٔ پدری را دنبال نکرد و به‌تحصیل علوم ادبیه و عربیه وزبان فرانسه وفقه وحکمت و فنون شعر پرداخت و یکی‌ازفضلا وشعرای مشهورخراسان‌شدوازطرف ناصرالدین‌شاه به‌لقب‌ملك‌الشعرائی آستان قدس رضوی ملقب گردید.

صبوری درسرودن غزل، قصیده، مسمط و مثنوی استاد بودولی‌اغلب اشعارش

قصیده می‌باشد.

دیوان وی به سی هزار بیت می‌رسد که هنوز چاپ نشده است. صبوری پس از ۶۵ سال زندگی، دربیماری وباء سال ۱۳۲۲ هجری درمشهد درگذشت. اوچهار پسرداشت وبزرگترین آنها محمدتقی ملك‌الشعرای بهار بود که پس ازمرگ پدر، ملك‌الشعرائی او به‌فرمان مظفرالدین شاه به‌پسرش‌واگذار گردید.

این ابیات ازیك قصیدهٔ بهاریهٔ اوست که استادی او را روشن می کند:

صبحدم باد صبا با نفس غالیه بار
آمد و نامه ای آورد ز فرخنده بهار

نامه‌ای بخ بخ کز خط عبیر آمیزش
شد هوا غالیه افشان و صبا غالیه بار

نامه‌ای روح فزا چون دم جانبخش مسیح
نامه ای نافه گشا چون‌خم گیسوی‌نگار

نامه‌ای حرف به‌حرفش‌شده ازروح‌رقم
نامه‌ای سطر به‌سطرش شده ازراح‌نگار

صاحب‌نامه‌همان‌صاحب‌رنگین‌رخ‌دوست
کاتب نامه همان کاتب مشکین خط یار

غرض آن نامه بیاورده و بسپرد به رعد
که خطیب آسا خواند بههمه اهل‌دیار

رعد بوسید مر آن نامه‌وبگشودش مهر
ریخت‌زان، خرمن‌خرمن به‌زمین‌مشك‌تتار

سپس از حمد خدا خواند به‌آواز بلند

راست چونانکه بپیچید صدا در کهسار

کایها الناس بدانید سراسر که منم

نزهت روضهٔ رضوان و مرا نام بهار

منم آن مایهٔ عشرت که ز من اهل طرب

آن یکی چنگ‌نوازاست‌ویکی‌باده گسار

بود از شانهٔ من طرهٔ سنبل به شکن

بود از نشئه من دیدهٔ نرگس به خمار

طرایق‌الحقایق ج ۳ ص ۲۵۸ . سبک شناسی استاد بهار ج ۲ ص ۱۴۳ . لغتنامه‌ـ دهخدا ج ۱۸ ص ۱۳۸ . ازصبا تا نیما ج ۲ ص ۱۲۳ . فرهنگ سخنوران ص ۳۳۲ . مقدمهٔ دیوان ملک‌الشعراء بهار . موادالتواریخ ص ۶۱۸ ـ ۶۱۹ - ۶۲۱ـ ۷۴۵ . تاریخ‌ـ ادبیات رضازادهٔ شفق ص ۱۹۸ .

تاریخ وفات صحبت لاری

ملا صحبت از غم آباد جهان تا به سوی عالم دیگر شتافت
بهر سال رحلتش، صاحبدلی (ملاصحبت رفت) راتاریخ یافت

۱۲۵۱ ق

۹۴- صحبت : ملا محمدباقر، به سال ۱۱۶۲ هجری قمری در بیرم لار، از توابع شیراز متولدشد. در ابتدای جوانی برای تحصیل علوم به‌شیراز رفت وبراثر ذوق واستعداد سرشاری که داشت در اندك زمانی به همهٔ اقران خود برتری یافت.

صحبت هوش‌وحافظهٔ عجیبی داشت بطوریکه‌در ۲۰ سالگی به‌درجهٔ‌اجتهاد رسید. درلغات فارسی وعربی بسیار توانا بوده واز رموز وفنون شعر و شاعری نیز بهره کافی داشته است.

فتحعلیشاه قاجار (۱۲۱۲ ـ ۱۲۵۰) برای وی احترام زیادی قائل بود و در حق او از هیچگونه لطف و عنایت دریغ نمی داشت، صحبت مردی صریح اللهجه و مخالف عمّال دستگاه استبدادی قاجار بود و به همین جهت بارها به زندان افتاد. وی در دوران پیری نیز که از نعمت بینائی محروم شده بود از گفتن و نوشتن حقایق پروا نمی کرد و در واپسین روز های زندگی نیز رنج زندان را بر خود هموار ساخت.

خود دراین باره گوید :

خسته پیر کور زنجیری شده   شب نهان از باد شبگیری شده
نغمه‌سنجی را زبان بر بسته‌اند   جبرئیلی را سبك پر خسته اند
پیر در زنجیر آن هم کور هم   سر گران زو والی و دستور هم
کس شنیده است ای‌حکیم رهنمون   ز ابتدای آفرینش تا کنون
کوردرزندان به‌جزمن؟ وای‌من   ایدریغ از درد جانفرسای من

دیوان اشعارش ، تاکنون چهار مرتبه چاپ شده است ، این شاعر وارسته به‌جز دیوان شعر، تألیفات دیگری نیزداشته که ازمیان رفته است . **وفات او** به‌سال ۱۲۵۱ هجری قمری در۸۹ سالگی اتفاق افتاد .

این غزل دل انگیز ازاوست :

خواستم در حرمت پیش نهم گامی چند
بود ازآن زلف رسا هرقدمی‌دامی چند
ای که از بوسه دل غیر به‌دست آوردی
می‌توان خاطرما جست به‌دشنامی چند
ما که‌ایم ازدوجهان‌چشم طمع‌دوخته‌ای
یا غم آموخته و بیدل و ناکامی چند
که به‌میخانه وگاهی به‌خرابات مغان
جان گرو ، جامه گرو درطلب‌جامی‌چند

از کدام آفت دنیا پس از این اندیشم ؟
من که در هجر تو بردم به‌سر ایامی چند

از دل تنگ اسیران قفس یـاد کنید
ای که دارید نشیمن به لب بامی چند

پارسا را نبود گر سر و کاری با عشق
باد « صحبت » به‌سلامت سر بدنامی چند

طرایق الحقایق ج ۳ ص ۱۴۲ . لغتنامه دهخدا ج ۱۸ ص ۱۴۵ . فرهنگ‌سخنوران ص ۳۳۳ . مقدمهٔ دیوان‌صحبت لاری .

تاریخ وفات صغیر اصفهانی

هان رها ازقید هستی شد صغیر اصفهانی
آنکه در شعر وفضیلت شهرتی دارد جهانی

آن توانا نکته پردازی که‌درمیدان‌دانش
می کند با عاشق ومشتاق وآذر همعنانی

خامهٔ سحر آفرین او بهرسبك وبهروزن
افکندچون‌طرح‌معنی‌می کند گوهر فشانی

در بیانش طایر اندیشه هر سو پر فشاند
در کلامش شاهد معنی کند شیرین‌دهانی

ای دریغا شد خموش آن بلبل گویا که عمری
کرد در گلزار هستی باهزاران همزبانی
نامهٔ عمرش دریغا دست گردون درنوردید
آنکه نامش بود فخر اصفهان واصفهانی
او جهان لفظ را معنی کامل بود، آوخ
کز پس مرگش دگر الفاظ را نبود معانی
هان دگر ای دهر دون پرور ترا در کف نیفتد
آنچنان مردی که کردی در حقش نامهربانی
درغم آباد جهان از جور گردون ستمگر
کس ندیدست ونخواهد دیدروی شادمانی
مرگ یاران وعزیزان خود بلائی باشد اما
پنجه نتوان کرد هرگز با بلای آسمانی
داستان دوستان طی شد، دریغا من اسیرم
ای اجل دستی که دیگر سیرم ازاین زندگانی
تا «صغیر» آن شاعر شوریده، ازاین دارفانی
برد رخت خویشتن اندرجهان جاودانی
گفتم اینك ازپی تاریخ او نظمی بخواهم
تا نماند سال مرگ این چنین شاعر نهانی
خامهٔ جادو بیان (نظمی) این مصرع رقم زد:
(ای امان رفت ازجهان آزاده مرد اصفهانی)

۱۳۴۹ ش

۹۵- صغیر : محمدحسین، فرزند اسدالله، به‌سال ۱۳۱۲ هجری قمری برابر ۱۲۷۱ شمسی در اصفهان دیده به جهان گشود. پدرش از محترمین اصفهان بود. صغیر از ده سالگی شعر می گفت و در انجمن‌های ادبی اصفهان شرکت می‌جست و چون طبعی روان و ذوقی سلیم داشت مورد تحسین وتشویق بزرگان ادب قرار می گرفت و به‌همین جهت کلمهٔ «صغیر» را برای خود تخلص گزیده است.

وی درسرودن انواع شعرمهارت داشت و از گویندگان توانای عصر حاضر به‌شمار می‌رفت. اومردی بسیار نیك محضر وفروتن بود و از صفای طینت و علو همت بهره‌ای کافی داشت. از تملق وچاپلوسی سخت گریزان بود، بطوریکه در همه عمرش نه به‌مدح کسی لب گشود ونه به‌هجو خاطر کسی را ازخودآزرد.

دیوان اشعار او که بارها به چاپ رسیده مشتمل بر غزل و قصیده و قطعه و مثنوی است واغلب قصیده‌های وی درمدح ائمه اطهار می‌باشد.

صغیر به‌سال ۱۳۴۹ خورشیدی دراصفهان وفات یافت وهمانجابه‌خاك‌سپردند درمرگ این شاعر آزاده بسیاری ازشعرای اصفهان و شهرهای دیگر مرثیه نوشته بودند ونگارنده نیز شعر فوق را سروده به‌بازماندگانش فرستادم.

از بهترین غزلهای اوست:

سخن از زلف تو گویند دل و شانه بهم
می نمایند دو گم گشته ره خانه بهم

سوختم ز آتش عشق تو ولی خرسندم

که رسیدیم در این ره من وپروانه بهم

آشنای تو به دل غیر تو را ره ندهد

که نسازند به یك خانه دو بیگانه بهم

حرمت کوی تو گر شیخ و برهمن یابند

نفروشند دگر کعبه و بتخانه بهم

شیخ را پای به پیمان زده ام ساقی کو ؟

تا رساند لب من با لب پیمانه بهم

دوستان بهر من از حالت مجنون گویند

که خوش آید خبر حال دو دیوانه بهم

در قیامت به ره‌ش باز فرو ریزم جان

افتد آنجا چو گذار من و جانانه بهم

کمتر از جغد وغراب اهل جهانند «صغیر»

که نسازند در این منزل ویرانه بهم

تذکرهٔ خوان نعمت ج ۱ ص ۲۲۰ . فرهنگ سخنوران ص ۳۳۶ . سخنوران نامی معاصر ج ۲ ص ۱۸۷ . مقدمه دیوان صغیر اصفهانی .

تاریخ وفات صفی اصفهانی

صفی اصفهانی ، آن استاد — کـه چنو مادر زمان کم زاد
تا جفـای سپهر دون پـرور — داد خـاك وجود او بر بـاد
نکته سنجی بـرای تاریخش — خوش‌رقم‌زد: **(بهشت‌جایش‌باد)**

۱۰۲۸ ق

۹۶ـ صفی : آقا صفی ، معروف به‌صفیا ، فرزند خواجه قاسم ، از شعرای شیرین سخن اصفهـان است که با حکیم شفائی اصفهانی معاصر و معاشر بود . به نوشتهٔ ملا عبدالنبی فخر الزمانی قزوینی مـؤلف تذکرهٔ « **میخانه** » درآغاز جوانی به سیروسیاحت پرداخت وقسمتی‌ازعمر خودرا درشهرهای هندوستان به‌درویشی و قلندری گذرانید وسرانجام به‌خدمت زمانه‌بیگ مهابت خان ، حـاکم وقت رسید و از وی عزت و احترام فراوان دید . آقا صفی مردی بسیار نیك سیرت وبلند همت بود ، هیچ وقت زیر بار منت نمی رفت و لـب به تملق و چاپلوسی نمی گشود .

چنانکه دراین معنی گوید :

گر بخارد پشت من انگشت مـن
خم شود از بار منت پشت مـن
همتی کو تا نخارم پشت خویش ؟
وارهم از منت انگشت خویش

وی اغلب اوقات به‌سرودن مثنوی‌می‌پرداخت ویك مثنوی دارددربحر خسرو وشیرین نظامی که بااین بیت آغاز می‌شود :

خداوندا به عشقم رهبری کن خدائی کرده‌ای ، پیغمبری کن

دربحر مثنوی مولوی نیزمقداری مثنوی سروده و این دو بیت از آن است که درمدح مولوی گفته :

مثنوّی معنوّی مولوی مردهٔ صد ساله را بخشد نوی

اینقدر دانم که آن عالیجناب نیست پیغمبر ، ولی دارد کتاب

آقا صفی ساقی نامه‌ای نیزدارد که از ساقی نامه‌های لطیف به شمار می‌رود واین ساقی نامه درتذکرهٔ میخانه‌آمده است . دیوان اورا تا ۶ هزاربیت نوشته‌اند . آقا صفی به‌سال ۱۰۲۸ هجری درکابل **درگذشت** وهمانجا مدفون است .

از اوست :

مکن نا گشته از خاطر فراموشا ، فراموشم
که چون‌ازخاطرت‌رفتم، زخاطرهافراموشم

به بازار محبت از پی سودای دل رفتم
دچارم شد خریداری که شد سودا فراموشم

«صفی» چندان‌بدم، کزلوح محفوظ ضمیر او
چو نیکی از نهاد مردم دنیا فراموشم

* * *

گناهکار توام، گـر کشی و گر بخشی
به دست تیغی و دست دگر کفن دارم

تذکرهٔ میخانه ص ۴۲۹ .هفت اقلیم ج ۲ ص ۴۳۲ .نصرآبادی ص ۳۰۵ . صبح‌گلشن ص ۲۵۴ . روز روشن ص ۴۷۵ . قامـوس الاعـلام ج ۴ ص ۲۹۶۱ . فرهنگ‌سخنوران ص ۳۴۰ .

تاریخ وفات صفی صفوی

تا صفـی آن شه ادب پـرور کرد ازاینجا به سوی عقبی راه
فاضلی گفت بهر تـاریخش : (ازجهان سایهٔ خدا شد) آه

۱۰۵۲ ق

۹۷ ـ صفی : سام میرزا ، پسر صفی میرزا ، پسر شاه عباس اول بود. او پس از مرگ شاه عباس، درشب دوشنبه ۲۰ جمادی‌الثانی سال ۱۰۳۸ به‌تخت سلطنت نشست وخود را شاه صفی نامید . ایـن پادشاه طی ۱۴ سال سلطنت بااینکـه بیشتراوقات با ازبکها ودولت عثمانی درجنگ و مبارزه بود اماهروقت‌از کشاکش وامورمملکت‌فراغت‌حاصل می کرد به‌مطالعه‌می‌پرداخت. او بسیار شعر شناس و شعر دوست بـود و طبع لطیفی داشت ولی اشعار کمی از وی به‌یادگار مانده است .

شاه صفی به‌سال ۱۰۵۲ هجری قمری درشهر کاشان درگذشت وجنازهٔ او را

ازآنجا به‌قم آورده به‌خاك سپردند.

ازاوست:

دمی که از برم آن گلعذار می گذرد
هزار موج سرشك از کنار می گذرد
مگو که سرمه سیه بختیم به‌دیده کشید
که عالم از نظرم سرمه‌دار می گذرد
به دور چرخ نخوردیم جام سرشاری
مدار مستی ما بر خمار می گذرد
صبورباش «صفیّا» که درطریقت عشق
به هر طریق که باشد مدار می گذرد

* * *

اگر بارم دهی در خدمتت جان بر کمر بندم
اگر بر خاطرت بارم بگو تا بار بر بندم

روز روشن ص ۴۷۶ . دانشمندان آذربایجان ص ۲۳۷ .موادالتواریخ ص ۴۲-۴۳-۴۴ . تاریخ مفصل ایران ص ۶۹۲ . فرهنگ‌سخنوران ص ۳۴۰ .

تاریخ وفات صفی اصفهانی

«صفی» آن عارف پاکیزه سیرت — که عمری در ره عرفان قدم زد
همان دانای روشن دل که مرگش — بساط عیش عالم را بهم زد
چو از این محنت آباد سپنجی — برفت و خیمه در باغ ارم زد
پی تاریخ فوتش، نکته سنجی — (بیاسوده صفی ازغم) رقم زد

۱۳۱۶ ق

۹۸- صفی : حاجی میرزا محمدحسن، ملقب به صفی علیشاه، فرزند محمد باقر اصفهانی، از اکابر عرفا ومشاهیر شعرای سدهٔ چهاردهم هجری است. وی سوم شعبان سال ۱۲۵۱ در شهر اصفهان به‌دنیا آمد.

پس ازتحصیلات مقدماتی دراصفهان ویزد، به‌هندوستان سفر کرد و به سال ۱۲۸۱ درسی سالگی ازراه هند عازم مکه شد وپس از زیارت خانهٔ خدا مجدداً به‌هندوستان مراجعت نمود.

صفی علیشاه دراین مسافرتها اصول سیروسلوك را از بزرگان طریقت فرا گرفت وقدم به‌دایرهٔ سیروسلوك گذاشت. پس ازچندی به‌ایران آمد و در تهران اقامت گزید، ولی بیشتر اوقات منزوی ودر خانقاه بزرگ خود به ارشاد مشغول بود. این عارف روشن ضمیر درعالم عرفان وتصوف مقامی داشت که برای هر کسی

میسر نیست .

« عرفان الحق » و **« میزان المعرفة »** و **« زبدةالاسرار »** ازتألیفات اوست.

علاوه براینها آیات قرآن مجید رابه‌فارسی نظم کرده که به « **تفسیر صفی** »معروف است وتاریخ اتمام آن را دراین رباعی چنین گوید :

من خوبترین ترجمهٔ قرآنم
من معجزه‌نبی ، بهین برهانم
تاریخ خود از زبان خود می گویم :
(تفسیر صفی ، هادی گمراهانم)
۱۳۰۷ ق

صفی علیشاه به سال ۱۳۱۶ هجری قمری **درتهران درگذشت** و در منزل شخصی خود به‌خاك سپردند که اکنون زیارتگاه ارباب صفاست .

این غزل دل‌انگیز ازاوست :

گفتم که به‌جام تست خون دل ناچیزم
گفتا که بود خونها درساغر لب ریزم
گفتم به‌جهان صدشور انگیخته‌ای ازلب
گفتا پس ازاین بینی شوری که‌برانگیزم
گفتم دل سودائی مجنون شد و صحرائی
گفتا که به‌بندآید چون طره فرو ریزم
گفتم که قیامتهاست ای پرده نشین از تو
گفتا که قیامت بین آن لحظه که‌برخیزم

گفتم بـه گرفتاری‌جویم‌ز که دلداری؟
گفتا دل اگر داری از زلف دلاویـزم
از سلسله کار دل هر چند شده مشکـل
زلف تو نه‌بگذارد کز سلسله بگـریزم
گشتند به غمخواری در ناله ودر زاری
مرغان شباهنگم، مستان سحر خیـزم
برخاست«صفی»آسان‌خودازسرعقل‌وجان
تا با غمت ازپیمان بی ایـن دو برآمیزم

طرایق الحقایق ج ۳ ص ۲۰۴ . ادبیات معاصر ص ۲۷ . سخنوران نامی معاصر ج ۳ ص ۱۷۹ . لغتنامهٔ دهخدا ج ۱۸ ص ۲۷۱ . ریحانـة الادب ج ۲ ص ۴۹۱. فرهنگ سخنوران ص ۳۳۹ . مقدمه دیوان صفی علیشاه .

تاریخ وفات صهبای قمی

در دفتر شاعـران نامی — جاوید بمانـد نام صهبا
هر گز نرود ز ملك معنی — آوازهٔ مستـدام .صهبـا
هر کس نرسدبه‌فضل‌ودانش — بر مـرتبه و مقام صهبا
صد حیف که توسن زمانه — یك لحظه نگشت رام صهبا
دل گفت برای سال فوتش: — **(بشکست سپهر جام‌صهبا)**

۱۱۹۱ ق

۹۹- صهبا : آقا محمد تقی ، فرزند ملایدالله ، ازشاعران خوش‌سلیقه دورهٔ زندیه است . اجدادش اهل دماوند بودند ولی صهبا درشهرقم دیده به جهان گشود . پس از پایان دورهٔ تحصیل درقم ، به اصفهان رفت وفنون شعررا مانند اکثرشعرای آن دیار ، ازمیرسید علی مشتاق فرا گرفت وتخلصش نیزازآن‌استاد بوده است .

صهبا باآذر وهاتف و نظائر آنهامعاصر ومعاشر بودواز شعرای‌دورهٔباز گشت ادبی شمرده می‌شد. طبعی لطیف وذوقی سلیم داشت و بیشتر به‌سرودن غزل ورباعی می‌پرداخت .

در غزل زیبا ودررباعی زیباترسخن می‌راند :

صهبا خم باده میفروشی بودست پیمانه حریف باده‌نوشی بودست
وآن‌را که به‌میخانه سبو می‌نامند مستی است که هرلحظه به‌دوشی بودست

دیوان اشعارش سه هزار بیت و یك نسخهٔ خطی آن تحت شماره ۴۰۱ در کتابخانهٔ مدرسه سپهسالار جدید تهران موجود است . **وفات‌وی** به سال ۱۱۹۱ هجری قمری درشیراز اتفاق افتاد وهمانجا مدفون است .

این ابیات از اوست :

شادم به‌اسیری که به‌جز کنج‌قفس نیست
جائی که توان برد سری زیر پر آنجا

* * *

منشین به خلوتی که خوری باده با رقیب
چونِ ازخودی تو بی‌خبر و ازخدا رقیب

***

آ گه از رنج اسیری نئی ای مرغ چمن
سخن دامی و حرف قفسی می‌شنوی

این قطعه و ماده تاریخ‌خوب رادرجشن عروسی لطفعلی بیگ‌آذر گفته‌است:

شمع بزم اهل‌فکر آذر که هست — محفل افروز سخن چون انوری
آنکه باشد نو عروس طبع او — غیرت افزای بتان آذری
از نکو سنجیدن در های نظم — هست بازار سخن را جوهری
آمدش در بر ز دور اختران — دختری چون‌زهره درنیک‌اختری
کلك «صهبا» بهر تاریخش نوشت — **(زهره) آمد در کنار (مشتری)**

۲۱۷ ۹۵۰

۱۱۶۷

تاریخ وفات سید عبدالباقی طبیب اصفهانی‌را صهبای قمی چنین گفته‌وبرسنگ مزارش مسطور است :

کلك صهبا از پی تاریخ فوتش زد رقم
(بزم جنت منزل‌آن‌زبدهٔ سادات باد)

۱۱۷۱

آتشکده ص ۴۰۲ . سفینة المحمود ج ۲ ص ۴۲۳ . نگارستان دارا ص ۲۲۴. اختر ج ا ص ۱۱۳ . مجمع الفصحا ج ۵ ص ۶۹۹ . تاریخ ادبیات براون ج ۴ ص ۲۰۸ . ریحانة الادب ج ۲ ص ۵۰۱ . مواد التواریخ ص۱۰۴ .

تاریخ وفات ضیائی تبریزی

زتبریز ، این دیار نیك نفسان — که دیدیم از کلاغانش همائی
عجب نبود که خیزد گاهگاهی — «ضیائی» یا که : امثال ضیائی
سخن‌سنجی که با طبعش نبودی — کسی را جرأت طبع آزمائی
به‌نظم نغزاو نازم که گوید : — حدیث آشنا و آشنائی
دریغا ،آن ادیب نکته پرور — ندید از آسمان جز بی وفائی
برای سال تاریخ وفاتش — رقم‌زد کلك‌من: **(حیف ازضیائی)**

۹۲۷ ق

۱۰۰- ضیائی : شیخ ضیاءالدین ، ازسخنسرایان معروف آذربایجان بود که در ابتدای جوانی به خراسان و هرات رفت ودرخدمت امیرعلیشیر نوائی به‌عزت‌واحترام‌رسید . ضیائی مردی بسیار ظریف و خوش صحبت بوده و هوش وحافظهٔ عجیبی داشته است .

سام میرزای صفوی در **«تحفهٔ سامی»** می نویسد : « از شعرای مشهور آذربایجان است . دراوایل عمر به‌خراسان رفته ودرآنجا بدقت فهم و حدت ذهن اشتهار تمام یافت و درمجلس میر علیشیر راه یافت و بخواندن اشعار آبدار خود مبادرت می نمود »

به‌نوشتهٔ بعضی ، شاعری بسیار رند وعاشق پیشه بود، درهرات به‌پسرخواجه میرك تعلق خاطرپیدا کرد و این راز بر سر زبانها افتاد . سام‌میرزااو را اردوبادی

می‌داند ودر آتشکده ونگارستان سخن اردبیلی آمده ، ولی امیر علیشیر کـه با وی معاصر ومعاشر بوده تبریزی نوشته است .

وفات او به‌سال نهصد وبیست وهفت هجری قمری درتبریز اتفاق افتادولی محل قبرش معلوم نیست .

این ابیات از اوست :

خوش آن ساعت که آیدترك من شمشیر کین بااو
حریفان جمله بگریزند و من مانم همین بااو

* * *

نرگس به دور چشم تو میل شراب کرد
مست آنچنان فتاد که یك‌ساله‌خواب کرد

* * *

عجب نبود اگرپروانه امشب ترك جان کرده
که بیند نخل عمر شمع یکباره خزان کرده

* * *

وزیر شاهـی و اسبان پیلتن به کمندت
بگو که رخ به که آرم پیاده ماندم‌وماتم؟

مجالس‌النفائس ص ۶۴ . تحفهٔ سامی ص ۱۱۹ . آتشکده ص ۲۶ . نگارستان سخن ص ۵۴ . دانشمندان آذربایجان ص ۲۴۱ . قامـوس الاعلام ج ۴ ص ۲۹۸۲ . روز روشن ص ۴۸۹ .گلزار ادب ص ۱۲۵ .

تاریخ وفات طالب آملی

شعر شیوای « طالب » آمل	می کشد عقل را به‌حیرانی
آنکه‌در گوش اهل معنی بود	نای او را نوای روحانی
کس نشد در قصیده مانندش	کس نشد در غزل بدو ثانی
یافت در ملك نکته پردازی	رتبهٔ سروری و سلطانی
دیگری را نشد مجال سخن	هر گه او کرد خامه جنبانی
در فضیلت مقام طالب را	نتوان یافتن به آسانی
ایدریغا، که در جوانی رفت	از جهان سپنجی و فانی
منشی طبع نکته پردازم	کردچون عزم گوهرافشانی
گفت تاریخ آن بهشت مکان:	**(ای به‌طالب بهشت‌ارزانی)**

۱۰۳۶ ق

۱۰۱ـ طالب : محمد ، از شاعران قوی مایهٔ سدهٔ دهم هجری است که در حدود سال ۹۹۶ در آمل‌مازندران‌پا به‌جهان گذاشت.

دراشعارش بارها به‌زادگاه خود اشاره کرده است :

نوای بلبل شیراز بر گوشم گران آمد

که‌در گلشن چو «طالب» عندلیب آملی‌دارم

طالب پس از گذرانیدن دوران تحصیل ، اززادگاه خود دلگیر شد و به‌سیر وسیاحت پرداخت ، روزگاری درکاشان واصفهان ومرو وخراسان به‌سر برد ، سپس

مانند سایر شعرای دورۀ صفویه راه هندوستان را که محل نشوو نمای هنرمندان بود پیش گرفت. این رباعی را هنگام حرکت ازایران به‌هند سروده است:

طالب گل این چمن به بستان بگذار
بگذار که می شوی پشیمان بگذار

هندو نبرد به تحفه کس جانب هند
بخت سیه خویش به ایران بگذار

او مدتی درهند بود تا به‌وسیله محمدحسین دیانت‌خان که یکی از نزدیکان نورالدین جهانگیرشاه (۱۰۱۴ـ۱۰۳۷) بود به دربار معرفی گردید. ولی طالب براثرافراط دراستعمال افیون وشرب شراب خودرا باخت ونتوانست فضل و هنرش را عرضه دهد ومأیوس وشرمنده ازحضور شاه بیرون آمد. بعد ازچندی به‌پایمردی اعتمادالدوله، صدراعظم وپدرزن جهانگیرشاه به‌دربار راه یافت و در زمرۀ شعرای پایتخت قرار گرفت.

ازآنجا که جهانگیرشاه خود شعردوست وشعرشناس بود به‌قدرت طبع‌طالب آگاهی یافت ومقدم اورا سخت گرامی داشت و روزبه‌روزش برقدر ومنزلت‌بیفزود تا اینکه درسال ۱۰۲۸ هجری قمری به‌ملک‌الشعرائی دربار مفتخر گردانید. طالب چون با رنج و زحمت فراوان به‌آرزوی دیرین خود رسید همواره خوشحال و مواظب حرکات وسکنات‌خود بود:

طالب ز شوق بزم جهانگیر پادشاه
فرسنگها به دیده نوردیده آمدم

طالب درمدح جهانگیرشاه واعتمادالدوله قصایدزیادی سروده که دردیوانش موجود است. دیوان او نزدیك به‌۲۳ هزاربیت قصاید وغزلیات وقطعات ومثنویات و رباعیات می‌باشد که چاپ شده و دردست است. **وفات طالب** به سال ۱۰۳۶ هجری

در کشمیر اتفاق افتاد وهمانجا به‌خاك سپردند.

ازاوست :

زگریه شام و سحر چند دیده‌ترماند؟
دعا کنید که نی شام و نی سحر ماند
زبس‌فتاده به‌هر گوشه پاره‌های جگر
فضای دهر به دکان شیشه گر ماند
کنید داخل اجزای نوش داروی ما
هر آن گیاه که بر گش به نیشتر ماند
زغارت چمنت بر بهار منت هاست
که گل به‌دست تو از شاخ تازه‌تر ماند
برای عزت مکتوب او به دست آرید
کبوتری که به مرغان نامه بر ماند
زشهد خامهٔ «طالب» چولب کنم شیرین
دو هفته در دهنم طعم نیشکر ماند

تذکرهٔ میخانه ص ۵۴۵ . سرخوش‌ص ۶۹ . نصرآبادی‌ص۲۲۳. آتشکده ص ۱۶۹. ریحانةالادب ج ۳ ص ۶ . قاموس‌الاعلام ج ۴ ص ۲۹۸۸ . تاریخ ادبیات‌براون ج ۴ ص ۱۹۱ . تاریخ ادبیات دکتر رضا زاده شفق ص ۱۸۸ . فرهنگ سخنوران ص ۳۵۰ . تاریخ ادبیات هرمان اته ص ۱۹۶ . مقدمه دیوان طالب آملی .

تاریخ وفات طاهر همدانی

ایدریغ ازطاهر، آن‌عارف که‌او — بود عمری غرق دریای طلب
عارف وارسته ای کز همتش — در عجب بود آسمان بوالعجب
آنکه ازخوبی ، دوبیتی‌های او — در دل افسرده افزاید طرب
وه به‌چندین کسوت روشندلی — از چه او را بود عریانی لقب؟
چون جهانی‌شدبه‌عرفان، لاجرم — سال فوتش‌از **(جهان‌عارف)** طلب
۴۱۰ ق

۱۰۲- طاهر : باباطاهر ،معروف به‌باباطاهر عریان ، ازمشایخ‌عرفاومشاهیر شعرای‌ایران‌زمین‌است که‌درهمدان‌به گوشه‌نشینی ودرویشی زندگی می کرد . وی درتفکرات عرفانی استغراقی عظیم‌داشت وبه‌سبب صفای طینت وعلو همت ، نزد امرا و سلاطین زمان خود بسیار محترم بوده است. باباطاهر مجموعه‌ای دارد که شامل دوبیتی‌های اوست به‌لهجهٔ لری . این دوبیتی ها که ترانه وفهلویات نیز نامیده می‌شود چنان لطیف ودل‌انگیز است که می‌توان گفت : شاعر، شور درونی وسوزنهانی خودرا به‌وسیلهٔ آنها بیان کرده است.

گذشته از آن ، مجموعه‌ای نیزدارد به‌عربی که کلمات قصار اوست ودراین مجموعه عقاید عرفانی را درعلم ومعرفت باز گو می کند .

دیوان وی بارها چاپ شده وازبس ساده وروان وعموم‌پسند است،دربسیاری ازخانه‌ها پیدا می‌شود .

بعضی اورا معاصر طغرل بیگ سلجوقی (۴۲۹ـ۴۵۵) ذکر کرده‌اند ولی هدایت تاریخ وفات وی را ۴۱۰ هجری قمری می‌داند ومی نویسد : « ... واینکه بعضی اورا معاصر سلاطین سلجوقیه دانسته‌اند خطا است ، وی از قدمای مشایخ است ، معاصر دیالمه بوده »

این دوبیتی‌های لطیف ازاوست :

مرا نه سر نه سامان آفریدند پریشانم ، پریشان آفریدند
پریشان خاطران رفتند درخاك مرا از خاك ایشان آفریدند

* * *

دو زلفانت بود تار ربابم چه می‌خواهی ازاین حال خرابم؟
اگر با ما سر یاری نداری چراهر نیمه‌شب آئی به خوابم ؟

* * *

نسیمی کز بن آن کاکل آید مرا خوشتر ز بوی سنبل آید
چوشب گیرم خیالت رادر آغوش سحر از بسترم بوی گل آید

* * *

مکن کاری که برپا سنگت آید جهان بااین فراخی تنگت آید
چوفردا نامه‌خوانان نامه خوانند ترا از نامه خواندن ننگت آید

* * *

دلی دارم خریدار محبت | کزو گرم است بازار محبت
قبائی دوختم بر قامت دل | ز پود محنت و تار محبت

آتشکده‌ص۲۶۳ . مجمع الفصحا ج ۲ ص ۸۴۵ . ریاض العارفین ص ۱۵۷ . روز روشن ص ۴۹۵ . ریحانة الادب ج۱ ص۱۳۵. تاریخ‌ادبیات‌استاد ذبیح‌الله‌صفاج۲ ص ۳۸۳. تاریخ ادبیات هرمان اته ص ۳۱ . قاموس الاعلام ج ۴ ص ۳۱۴۴ .

تاریخ وفات طاهرهٔ قزوینی

دل قرة‌العین کردند چاک | به‌جرمی که نشناختی دین‌را
فصیحان نوشتند تاریخ او: | **(نبیند کسی قرة العین را)**

۱۲۶۸ ق

۱۰۳ ـ طاهره : زرین تاج ، ملقب به قرة العین ، دختر حاجی ملا صالح برغانی قزوینی است . او به سال ۱۲۳۳ هجری قمری درشهرقزوین به‌دنیا آمد . ادبیات فارسی و عربی را در خدمت پدر آموخت .

قرةالعین در فقه واصول وتفسیر آشنائی داشت واز نسوان ، چنان فاضله ای کمتر سراغ داریم . اشعار پراکنده‌ای که ازوی به‌جا مانده نمونهٔ بارزی از پایهٔ فضل و قدرت طبع او می‌باشد . وی علاوه بر نظم ، آثار نثری نیز داشته که از میان رفته است .

طاهره پس ازمطالعه‌آثار شیخ احمد احسائی وسیدکاظم رشتی به‌عقیده شیخیه درآمد وسیدکاظم اورا به‌لقب قرةالعین ملقب گردانید . پس ازفوت سید کاظم رشتی به‌پیروان سیدعلی محمد باب پیوست وچنان شیفتهٔ مسلك باب شد که شوهر و سه فرزندش را ترك کرده درهرشهری ومجلسی آزادانه به‌بحث وسخنرانی می پرداخت ودر تبلیغ وترویج مسلك وی می کوشید وهمان مبارزهٔ مذهبی باعث‌شد که روزاول ذیقعدهٔ سال ۱۲۶۸ به‌سن ۳۶ سالگی درتهران به‌قتل رسید .

این غزل زیبا به‌او منسوب‌است :

گر به‌تو افتدم نظر ، چهره‌به‌چهره رو به‌رو
شرح دهم غم ترا ، نکته به‌نکته مو به مو
از پی دیدن رخت همچو صبا فتاده‌ام
خانه‌به‌خانه‌در به‌در، کوچه‌به کوچه کو به کو
می رود از فراق تو خون دل از دو دیده‌ام
دجله‌به‌دجله‌یم‌به‌یم، چشمه‌به‌چشمه جوبه‌جو
مهر تو بر دل حزین ، بافته بر قماش آن
رشته به رشته نخ به‌نخ ، تار به‌تار پو به‌پو
دوردهان تنگ تو ، عارض عنبرین خطت
غنچه به‌غنچه گل به گل،لاله به‌لاله بوبه‌بو
دردل خویش«طاهره» گشت‌ونجست جز ترا
صفحه به‌صفحه لا به‌لا، پرده‌به‌پرده تو به تو

طرایق‌الحقایق ج۳ ص ۱۴۲ .ریحانة الادب ج ۳ ص ۲۸۶. تاریخ‌ادبیات براون ج ۴ ص ۱۶۹ . فرهنگ سخنوران ص ۴۷۱ . ازصبا تانیما ج ا ص ۱۳۰ .

تاریخ وفات طبیب اصفهانی

آه از آن فاضل فرزانه «طبیب» آن سخن گستر استاد و ادیب
آنکه در روز وفاتش ، همه را پاره شد پردهٔ آرام و شکیب
از کلامش همه را بود نصاب از کمالش همه را بود نصیب
از دل اهل ادب ، در غم او تا ثریا ز ثرا رفت نهیب
خلق گفتند پی تاریخش : (همه‌صراف سخن‌بوده‌طبیب)

۱۱۷۱ ق

۱۰۴- طبیب : میرزا عبدالباقی ، فرزند میرزا محمد رحیم طبیب است. پدرش حکیم باشی شاه سلیمان و شاه سلطان حسین صفوی بود و خود میرزا عبدالباقی نیز طبیب مخصوص نادرشاه افشار بوده ودرخدمت آن شهریار ، عزت واحترام تمام داشته است .

درسفر نادر به‌هندوستان ، طبیب نیز از ملتزمین رکاب همایونی شمرده می‌شد. طبیب پس ازمرگ نادرشاه به‌دربار کریم‌خان زند راه یافت و مورد توجه او قرار گرفت .

وی دیوانی دارد درحدود سه هزار بیت که بیشترش غزل می‌باشد. سیداحمد هاتف ،آقا محمد عاشق ، لطفعلی بیگ آذر ، میرسیدعلی مشتاق و آقا محمد تقی صهبا ازدوستان ومعاشران او بودند .

طبیب درسال ۱۱۷۱ هجری قمری درگذشت وتاریخ‌وفات اورا صهبای‌قمی

درقطعه ای چنین گفته که برسنگ مزارش مسطور است :

کلك «صهبا» ازپی تاریخ فوتش زد رقم:

(بزم جنت منزل آن زبدهٔ سادات باد)

۱۱۷۱ ق

از غزلهای معروف اوست :

غمت در نهانخانهٔ دل نشیند — به نازی که لیلی به محمل نشیند
مرنجان دلم را که این مرغ وحشی — ز بامی که برخاست مشکل نشیند
پی ناقه اش افتم آهسته، ترسم — غباری به دامان محمل نشیند
بنازم به بزم محبت که آنجا — گدائی به شاهی مقابل نشیند
خلد گر به پا خاری آسان بر آرم — چه سازم به خاری که در دل نشیند ؟
به دنبال محمل چنان زار گریم — که از گریه‌ام ناقه در گل نشیند

* * *

در آن گلشن که گلچین در بروی عاشقان بندد
نمیدانم بامید چه بلبل آشیان بندد

* * *

جدا زروی توچشمم چوخونفشان گردد — زخون دل مژه‌ام شاخ ارغوان گردد
گرفته دل بغمش الفتی و می ترسم — خدا نکرده بمن یار مهربان گردد

* * *

دلتنگ شدم بسکه، طبیب، از غم ایام — از سینهٔ من آه بزنهار بر آید

آتشکده ص ۴۰۳. سفینة المحمود ج ا ص ۲۵۲ . نگارستان داراص ۲۲۷ . مجمع الفصحاج۵ص۷۱۹ .روز روشن ص ۴۹۹ . تذکرهٔ اختر ج ا ص ۱۲۷ . قاموس الاعلام ج ۴ ص ۲۹۹۶ .فرهنگ سخنورانص ۳۵۵. موادالتواریخ ص ۳۸۸.گلزارادب ص ۲۴۸ .

تاریخ وفات طبیب اصفهانی

روزگاری به کاروان ادب / بود سالار و رهنمای طبیب
خلق را زنگ غم زدود از دل / با غزلهای غم زدای طبیب
قصه کوته: از این سپنج سرای / چون به‌فردوس هشت‌پای طبیب
آسمان نیز از پشیمانی / بانگ وفریادزد که‌وای طبیب
گر کسی سال مرگ او خواهد / گو: **(بجنت گرفت جای طبیب)**

۱۱۹۲ ق

۱۰۵- طبیب : میرزا محمد نصیر ، فرزند میرزا عبدالله، یکی از معروفترین شعرای دورهٔ بازگشت ادبی به‌شمار می‌رود که بامشتاق ، شعله ، عاشق ، صهبا ، هاتف وآذر معاصر ومعاشر بوده است. وی دراصفهان طبابت می کرده واز ذوق وقریحهٔ شاعری بهره‌ای تمام داشته است.

طبیب درزمان زندیه شهرت‌فراوان یافت ومورداحترام شعراوفضلای معاصر خود قرار گرفت. او در سرودن اقسام شعر ، بویژه غزل و مثنوی بسیار توانا و چیره‌دست بود ومنظومه‌ای دارد به‌نام **«پیروجوان»** که یك اثر لطیف وآموزنده است. میرزا محمد نصیر طبیب درسال یکهزار و یکصد و نود و دو هجری قمری **چشم ازجهان فروبست.**

این ابیات از منظومهٔ **«پیروجوان»** اوست که لطافت طبع و قدرت بیان اورا روشن می‌سازد:

شبی با نو جوانی گفت پیری
کهن‌دردی کشی، صافی ضمیری

که باد نوبهار از ابر آزار
شنیدم خیمه زد برطرف گلزار

مشو غافل که ایام بهار است
سراسر کوه وصحرا لاله‌زاراست

جهان رشک نگارستان‌چین‌است
صبا مشک ختن در آستین است

زمان عیسی دم وعنبرسرشت‌است
زمین مینووش از اردیبهشت است

پریشان زلف سنبل از نسیم است
نسیم از بوی او عنبر شمیم است

قد سرو سهی بر طرف گلزار
دهد یاد از نهال قامت یار

سحر نرگس خمار آلوده خیزد
شکر خند از دهان غنچه ریزد

تاریخ ادبیات براون ج ۴ ص ۲۰۸ . فرهنگ سخنوران ص ۳۵۵ .

تاریخ وفات طرب شیرازی

دیوان شاعران را یک عمر گشته ام من
الحق که شعر هر کس شعر «طرب» نباشد

اشعار نغز و ناب از دیوان وی طلب کن
کاوازهٔ بزرگان خود بی سبب نباشد

او از دیار دانش تا رفت، اهل دل را
لبخند جانفزائی دیگر به لب نباشد

بر ناز و نوش عالم دامن فشاند و بگذشت

آزاده مرد معنی دنیا طلب نباشد

تاریخ مرگ اورا «نظمی» چنین رقم زد:

(دنیای پست آری جای طرب نباشد)

۱۳۳۰ ق

۱۰۶ - طرب : میرزا ابوالقاسم ، فرزند رضاقلی‌خان همای شیرازی، از سخنسرایان قوی دست دورهٔ قاجاریه است، وی به سال ۱۲۷۶ هجری قمری دراصفهان به‌دنیا آمد. علوم مقدماتی را در خانهٔ پدر که همگی اهل فضل و کمال بودند فرا گرفت، سپس در محضر استادان بزرگی چون: میرزا عبدالغفار پا قلعه‌ای ومیرزا عبدالعلی هرندی نحوی و علامه شهیر آخوند ملامحمدکاشانی به‌تحصیل ادبیات عرب و فقه وتفسیر وفلسفه پرداخت وبراثر استعداد سرشاری که داشت دراندك زمانی به اغلب فنون مختلفه ادب دست یافت.

رموز ودقایق شعر را ازمیرزا ابوالحسن جلوه اصفهانی‌ودو برادر بزرگتر خود «عنقا» و «سُها» که هر سه از شاعران به‌نام عهد قاجاریه بوده‌اند بیاموخت. طرب از سیزده سالگی شعر می‌سرود، نخست جلا تخلص می کرد که بعدها به «طرب» تغییرداد. درسرودن انواع شعر، به‌ویژه قصیده مهارت‌کامل داشت ودراین فن، خود را پیرو قاآنی قصیده سرای بزرگ‌دورهٔ قاجار می‌شمرد:

دهد داد سخندانی به مدح او عجب نبود

که قانون سخندانی طرب دارد ز قاآنی

وی علاوه برشاعری، ازهنر خطاطی وخوشنویسی نیز بهره‌ای‌کافی داشت و

خط نستعلیق را بسیارخوب می‌نوشت . دیوان اشعارش درحدود ده هزار بیت قصیده وغزل وترجیع‌بند وتر کیب بند و مناقب ومرائی می‌باشد که اخیراً چاپ شده و در دست است.

طرب روز دوشنبه دوازدهم ربیع‌الثانی ۱۳۳۰ قمری برابر فروردین ۱۲۹۰ شمسی دراصفهان به‌سکته قلبی درگذشت ودر بقعهٔ امامزاده احمد به‌خاك سپردند .

این غزل ازاوست :

بوسی ازآن لبان به از قندم آرزوست
یك‌خنده‌زآن‌دهان شکرخندم‌آرزوست
ای آهوی رمیده من‌آن صید وحشیم
کز تاب طرهٔ تو به پا بندم آرزوست
شهد است راستی ثمر قند و از لبت
بردن ثمر ، به‌سوی سمرقندم‌آرزوست
تعلیم مردمان خردمند دولت است
تعلیم مردمان خردمندم آرزوست
در زیر بار عشق تو تا آورم شکیب
تاب و توان کوه دماوندم آرزوست
از دوری دهان تو تلخ است کام من
شیرینئی ازآن‌لب چون قندم آرزوست

پیرانه سر هوای جوانیم در سر است
بنگر «طرب» که عمر شدو چندم آرزوست

مواد التواریخ ص ۴۱۶ . فرهنگ سخنوران ص ۳۵۶ . مقدمه دیوان طرب

تاریخ وفات ظهیر فاریابی

الا تا نگوئی که نام ظهیر — اجل دیگر ازلوح دلها سترد
ظهیر آتشی جاودانی بود — به ظاهر اگر شعلهٔ او فسرد
پی سال تاریخ او بود دل — خرد زد رقم : **(فاریابی نمرد)**
۵۹۸ ق

۱۰۷ـ ظهیر : طاهر ، ملقب به‌ظهیرالدین ، مکنی به ابوالفضل ، معروف به ظهیرفاریابی ، فرزند محمد فاریابی است . او در قریهٔ فاریاب ازنواحی جوزجان بلخ به‌دنیاآمد ، پس از گذراندن دوران تحصیل‌در فاریاب ونیشابور ، به‌اصفهان رفت وازآنجا راهی آذربایجان شد و به خدمت اتابك قزل‌ارسلان پیوست .

ظهیر بسیاری ازسلاطین و امرا را مدح گفته ولی اغلب قصائدش در مدح طغانشاه بن مؤید (۵۶۹ ـ ۵۸۱) وقزل ارسلان بن ایلدگز (۵۸۱ـ ۵۸۷) سروده شده است . او بااینکه پیرو سبك انوری بود ولی در سرودن غزل و قصیده وآوردن مضامین لطیف و مغانی بدیع چنان چیره دست بود که بعضی او را برتر از انوری

دانسته‌اند، وخود ظهیر نیز همواره به قدرت بیان و وفور فضل ودانش خودمی بالیده است :

اگر چه مدعیانند در کمین سخن
ولی وسیع بود در جهان زمین سخن

به پای من نتواند حسود تیشه زند
که اره بر سر او می کشم ز سین‌سخن

کفم جواهر معنی، نثار بزم کند
چو دست فیض بر آرم ز آستین سخن

هزار شکر که ذکر توهست تا به ابد
ظهیر نام تو ثبت است برنگین سخن

ظهیر بابسیاری ازسخنوران نامی سدهٔ ششم هجری ازّقبیل : خاقانی شروانی ومجیرالدین بیلقانی ونظامی گنجوی و انوری ابیوردی معاصر بود ولی اشعارش برخلاف معاصران خود در کمال سادگی وروانی سروده شده است ودردیوان او سخن مشکل و معقّد کمتر به‌چشم می‌خورد.

دیوانی دارد درحدود ۸ هزاربیت که بارها به طبع رسیده است. وی علاوه بر هنرشاعری به‌علم هیأت نیز تسلط‌داشته ورساله‌ای‌هم دراین‌فن نوشته‌است.

ظهیر دراواخرعمردرتبریز گوشه نشینی گزیده به‌طاعت و عبادت پرداخت تا به‌سال ۵۹۸ هجری قمری درگذشت ودر مقبرة الشعرای سرخاب، پهلوی قبر خاقانی ومجیرالدین بیلقانی به‌خاك سپردند.

این شاعر گرانمایه را بیشتر به قصایدش می‌شناسند در صورتی که به فنّ غزلسرائی نیزاستاد مسلم بوده است :

خیالش تا سحر بامن بیك پیراهن است امشب
نظر بر هر چه اندازم به چشمم گلشن است امشب

سحر از خانه گویا عزم بیرون آمدن دارد
اگر در نفس باشم تاسحر حق بامن است امشب

نبندد در به‌رویم ، تا به بزم خود دهد جایم
نمی‌دانم چه‌زاید صبحدم ، آبستن است امشب

کنون کز تر کش آهم خدنگ فتنه می‌بارد
بگو آید به‌میدان هر که بامن دشمن است امشب

شکستم توبه‌را از بس شکن درزلف او دیدم
دل زاهد شکست ازمن، چه بشکن بشکن است امشب؟

«ظهیر» ازمصر حسن او نسیم صبح می‌آید
مشام شوق من بر بوی این پیراهن است امشب

لباب الالباب ص ۴۵۷. تاریخ گزیده ص ۸۲۲ . تذکره دولتشاه ص ۱۲۲. بهارستان جامی ص ۱۱۱ . مجالس النفائس ص ۳۶۹ .هفت اقلیم ج ۲ ص ۷۷. آتشکده ص ۳۲۰ . مرآت الخیال ص ۳۵ . مجمع الفصحا ج ۲ ص ۸۵۲ . ریاض العارفین ص ۳۶۹ . قاموس الاعلام ج ۴ ص ۳۰۳۵. ریحانة الادب ج ۳ ص ۴۴ . تاریخ ادبیات هرمان اته ص ۱۲۱ . تاریخ ادبیات براون ج ا ص ۵۶۵ . تاریخ ادبیات رضا زاده شفق ص ۹۷ . تاریخ ادبیات استاد ذبیح‌الله صفا ج ۲ ص ۷۵۰. فرهنگ سخنوران ص ۳۶۳ . موادالتواریخ ص ۳۴۶ – ۵۱۶ – ۵۱۷ .

تاریخ وفات عابد اصفهانی

چو عابد از این دهر دانا فکن — بیك بـاره بار سفر بست رفت
چو آن شاعر نامی اصفهـان — به‌غم خاطردوستان خست رفت
خرد بود در فکر تـاریخ او — فلك با نگ‌زد: (عابدازدست‌رفت)

۱۲۲۹ ق

۱۰۸- عابد : حاجی عابد ، از شاگردان سید احمد هاتف اصفهانی است .
او درشهر اصفهان چشم به‌جهان گشود ولی بیشتر ایام عمر خودرا درمشهد گذرانید . عابد تخلصش را با صلاح دید هاتف ازاسم خود گرفته بود.

منظومه‌ای دارد به‌نام (جلاء العیون) که در بحر تقارب سروده است . اودر سال هزار ودویست وبیست و نه هجری قمری **وفات یافت**. پسرش تاریخ وفات او را دراین مصرع پیدا کرده است :

(زملك جهان شد جهان سخن)

۱۲۲۹ ق

ازاوست:

مؤذن بیند ار آن قد و قامـت — به « قدقامت » بماند تا قیامت

رباعی

شوخی که به هر گوشه دلی خون دارد
دلباخته چون من ز حد افزون دارد
دیـوانهٔ عشق او نیم مـن تنهـا
لیلـی وش من هزار مجنـون دارد

واین قطعه را که دارای ماده تاریخ خـوبی نیز می‌باشد در تاریخ جلـوس ابوالفتح‌خان زند ووفات کریمخان گفته است :

ز اقتضای سپهر وز گـردش مـه و مهر
جهان ز جای شد و باز در سکون آمد
وکیل عهـد محمد کریمخان شاهـی
که امر نافذ او فرع کاف و نون آمد
ز ملك دهر نظر بست و قـرة العینش
که خاك درگه او سرمهٔ عیون آمد
سپهر حشمت ابوالفتح‌خانِ که‌در گیتی
همه سپهر به‌خیل و حشم فزون آمـد
به‌ملك دهر برافـراخت رایت شاهـی
چنانکه رایت شاهان از آن نگون آمد
به‌کاخ‌ملك، شکستی نخست گرره یافت
بدان ز بازوی او عـاقبت ستون آمد

اگرچه حادثه ره‌خواست درجهان یابد

جهان ز حادثه با پاس او مصون آمد

مدد ز طالع میمون رسید و بخت بلند

وگرنه کرد هر آنچ از سپهر دون آمد

غرض چوجستم تاریخ سال، با من گفت

خرد که در همه آفاق رهنمون آمد

بگو ز (عرصهٔ‌شاهی) (وکیل‌ملک‌ستان)

۶۸۱ ۶۶۷

برون‌چو رفت (ابوالفتح‌خان) درون آمد

۱۱۷۹

بطور جمع و خرج ۱۱۹۳ می‌باشد.

سفینة المحمود ج ۲ ص ۴۰۷ . نگـارستان دارا ج ۱ ص ۲۳۲ . تذکرهٔ اختر ج ۱ ص۱۴۱ . مواد التواریخ ص۵۲ – ۳۹۳ – ۳۹۴ .

تاریخ وفات عارف قزوینی

رفت عارف ، لیك نام نیك او	تا قیامت در جهان پاینده است
آن‌مهین‌شاعر که در هر شیوه‌ای	شعرش از آزاد گی آ کنده است
باغ دانش‌را گلی بود ، ایدریغ	آسمانش بیخ‌وبن‌بر کنده است
در دو صورت یـافتم تاریـخ او	هر که‌جوید‌عاقبت یابنده است:
(عارف دانندهٔ نیکو سخـن)	**(مردلیکن‌نام‌نیکش‌زنده‌است)**
۱۳۱۲ ش	۱۳۵۲ ق

۱۰۹ ـ عارف : میرزا ابوالقاسم ، پسر ملا هادی ، از شاعـران آزاده و آزادی‌خواه ایـران بود . وی بـه سال ۱۳۰۰ هجری قمری درقزوین به‌دنیا آمد . ازدوران کود کی آثـار ذوق ونبوغ در سیمای او پیدا بود . از۱۶ سالگی بـه‌سرودن شعرپرداخت و در اندك زمانی آوازهٔ شعر وآواز دلکش او درتهران و شهرهای دیگر ایران پیچید وانگشت‌نمای‌خاص و عام گردید .

عارف درسرودن انواع شعر، به‌ویژه تصنیف استـاد بود ودرنظـر‌اهل فن ، عارف درتصنیف‌های ایرانی الفاظ راکاملا سنجیده و کلمات را موافق نغمه ونغمه‌را موافق کلمات‌آورده است .

عارف شاعری ملی و وطن پرست بود و همواره اشعار خود را با مضامیـن هیجان‌آور وطنی می آراست . اوازمخـالفان سرسخت استبـداد بود وشب وروز با

سرودن اشعار وطنی وانقلابی مردم را به‌مبارزه بااستبداد تشویق وتحریك می کرد وپیروزی مشروطه‌خواهان آرزوی قلبی عارف بود وهمین که تهران فتح ومحمدعلی شاه ازسلطنت خلع شد به‌شکرانه‌آن غزلی سرود که چنین آغازمی‌شود :

پیام دوشم از پیر می فروش آمد
بیار باده که یك ملتی به هوش آمد

هزار پرده ز ایران درید استبداد
هزار شکر که مشروطه پرده‌پوش آمد

ولی چه‌سود ؟ بیچاره درتمام عمر به‌نان و پنیری قانع شد و گاهی ازآن‌نیز محروم ماند ! نه‌تنها عارف بلکه بعد از برقراری مشروطه همهٔ مشروطه‌خواهان حقیقی یا به‌سر دار رفتند ویا اینکه تا پایان عمر بدبخت وبی‌خانمان شدند. دیوان عارف نخستین‌بار دربرلن‌وسپس درتهران مکرر چاپ ومنتشر شده است .

عارف در اواخر عمر در همدان سخت پریشان و گوشه نشین شد تا به سال ۱۳۱۲ شمسی برابر ۱۳۵۲ قمری همانجا درگذشت و کنار آرامگاه بوعلی سینا به‌خاك سپرده شد .

این غزل ازاوست :

گدای عشقم وسلطان حسن‌شاه من است
به حسن نیت عشقم ، خدا گواه من است

خیال روی تو در هر کجا که خیمه زند
ز بی قراریم ، آنجا قرارگاه من است

به‌محفلی که‌توئی ، صدهزار تیر نگاه
روانه گشته ، ولی کارگر نگاه من است

برای‌خود کلهی دوخت زین نمد هر کس

(چه‌غم ز بی کلهی؟کاسمان کلاه‌من است)

خرابه ای شده ایران و مسکن دزدان

کنم چه‌چاره ؟ که‌اینجا پناهگاه من‌است

اگر چه عشق وطن می کشد مرا ، اما

خوشم‌به‌مرگ که‌ایندوست‌خیرخواه‌من‌است

زتربت من‌اگر سر زند گیاه و از آن

به‌رنگ‌خون گلی‌ار بشکفد گیاه‌من است

زظلم هر که گریزد به مأمنی « عارف »

شرابخانه در ایران پناهگاه من است

تاریخ ادبیات براون ج ۴ ص ۱۷۰ – ۲۴۵ . ادبیات‌معاصر ص ۶۹ . سخنوران نامی معاصر ج ۱ ص ۱۵۹ . فرهنگ سخنوران ص ۳۶۷ . مقدمهٔ دیوان عارف قزوینی.

تاریخ وفات عاشق اصفهانی

عاشق به گلستان ارم کرد آشیان

مرغ دلش چو سیر شد از سیراین چمن

فرزانه ای که شهرت شیرین زبانیش

رفت از خط صفاهان تا خطهٔ ختن

چون عاشق سرود وسخن بود ، لاجرم
گفتم به‌سال رحلت او : (عاشق سخن)

۱۱۸۱ ق

۱۱۰ ـ عاشق : آقا محمد ، یکی از بهترین و معروفترین غزلسرایان دورهٔ افشاریه‌وزندیه‌است.وی‌دراصفهان به‌شغل‌خیاطی اشتغال‌می‌ورزید وبادرآمد کمی که ازآن‌حرفه‌داشت زندگی‌می کرد. گویند: مردی بسیار نیك سیرت وبلند همت بود وبیشترایام‌عمر را به‌قناعت‌وگوشه‌نشینی گذرانید. شیوهٔ عاشق درغزلسرائی، بسیار ساده وشورانگیز است و از شاعران دورهٔ بازگشت ادبی به‌شمار می‌رود .

از جمله گویندگانی که باوی معاصر و معاشر بودند میر سید علی مشتاق ، میرزا عبدالباقی طبیب ، سید احمد هاتف . آقا محمد تقی صهبا ، حاجی سلیمان صباحی بیدگلی ، لطفعلی بیگ‌آذر و درویش عبدالمجید طالقانی‌را می‌توان‌نام‌برد.

دیوان غزلیات عاشق به ۱۲ هزار بیت می‌رسد که بارها چاپ شده ودردست است . این شاعر شیرین سخن ۷۴ سال در این جهان زیست وبه‌سال ۱۱۸۱ هجری قمری درزادگاه خود اصفهان **وفات یافت** و همانجا مدفون است .

تاریخ وفات اورا حاجی سلیمان صباحی چنین گفته است :

چون شد به جنان روان ، روان عاشق
آسود ز رنج ، جسم و جان عاشق

زد کلك صباحیش به تاریخ رقم :
(پیوسته جنان بود مکان عاشق)

۱۱۸۱ ق

از اوست :

پروانه صفت دیده براو دوخته بودم وقتی که خبر دار شدم سوخته بودم

در میکده از من نخریدند به جامی این دانش ودین بود که اندوخته بودم

دیدم که حریف تو نیم پای کشیدم طفلی تو ومن مرغ نوآموخته بودم

امروز به‌دام دگری می کشدم دل رفت آنکه ترا باز نظر دوخته بودم

آنکس که‌علم زد به‌فلك شعلهٔ آهش

« عاشق » به ره او من دلسوخته بودم

* * *

ماهی وقدتو سرونو خاسته‌است سروی ورخ تو ماه‌آراسته است

چندانکه‌زپای تاسرت می‌نگرم آنی که‌دل‌من ازخداخواسته‌است

* * *

عاشق،عمری برنج ومحنت‌شدطی آخرحرمان‌تا کی‌وحسرت‌تا کی

ازملك عدم چرا برون هشتی پا از کوی جهان‌چرانکردی گم‌پی

آتشکده ص ۴۰۴ . نگارستان دارا ج ۱ ص ۲۲۹ . سفینة المحمود ج ۲ص ۳۸۷ . تذکرهٔ اختر ج اص ۱۴۹ . مجمع الفصحا ج ۵ ص ۷۳۲ . مواد التواریخ ص ۳۸۹ . قاموس الاعلام ج ۴ ص ۳۰۴۴ . تاریخ ادبیات‌براون ج ۴ ص ۲۰۸ – ۲۳۲ . ریحانة ـ الادب ج ۳ ص ۴۷ . فرهنگ سخنوران ص ۳۶۹ . مقدمهٔ دیوان عاشق اصفهانی.

تاریخ وفات عبرت نائینی

«عبرت» آن نکته سنج نائینی — که دلش را غم زمانه فشرد
رخت بربست از این جهان و غمش — شادی از سینه عزیزان برد
«نظمی» آوخ کنان به تاریخش — گفت: (آن عبرت بلاکش مرد)
۱۳۲۱ ش

۱۱۱ - عبرت : میرزا محمدعلی، فرزند میرزا عبدالخالق نائینی، به سال ۱۲۸۳ هجری دراصفهان به‌دنیا آمد.

علوم مقدماتی را درآن شهرفرا گرفت. فنون خط را ازمیرزا محمدعلی نائینی که ازاستادان معزوف‌خط بودآموخت، سپس درخدمت علامهٔ شهیر ملا محمد کاشانی به‌تحصیل معانی وبیان وبدیع ومنطق وفلسفه پرداخت.

وی هفده‌سال ازعمر خودرا به سیروسیاحت گذرانید و سرانجام به‌تهران آمد وتا پایان عمردرآن شهراقامت گزید. عبرت طبعی لطیف وذوقی سلیم داشت و درانواع شعرتوانا بود ولی بیشتر به‌سرودن غزل می‌پرداخت.

دیوانش به ۵ هزاربیت می‌رسد که بار ها چاپ شده است. علاوه برآن، دوتذکره نوشته یکی به‌نام **«مدینة‌الادب»** ودیگری موسوم به **«نامه‌فرهنگیان»** که هیچکدام به‌چاپ نرسیده و نسخهٔ خطی دومی تحت شماره ۱۱۹۷ در کتابخانه مجلس موجود است.

استاد عبرت مردی بسیار مهربان و فروتن و خوش صحبت بود و شعرا به مصاحبت او رغبتی تمام داشتند. دراواخر عمر خانه‌نشین شد و با دستمزد کتابت زندگی می کرد، با اینکه سختی وتنگدستی می کشید ولی هرگزلب به شکایت نمی گشود وهیچ کس را به مافی‌الضمیرش راه نبود.

او به‌سال ۱۳۲۱ خورشیدی در تهران وفات یافت و در امامزاده عبدالله نزد مزار استاد سخن وحید دستگردی به‌خاك سپرده شد.

این غزل ازاوست:

آمد آن یار و سر اندر قدم انداختمش
بنشاندم ز وفا در برو بنواختمش
سر سودا زده ام بار گران بود به دوش
تا سبك بار شوم، در قدم انداختمش
هردم‌آن بت به‌لباس دگری جلوه نمود
من به‌هر جلوه نظر کردم و بشناختمش
گفت‌حال دل خونین توبی‌من‌چون است؟
گفتم: از آتش هجران تو بگداختمش
شاید ار دوست به حال دل من پردازد
که‌من از هرچه جزاو بود بپرداختمش
فلك آن روز به پایم سر تسلیم نهاد
که ز ابروی تو شمشیر به سر آختمش

من همان روز که دیدم خم ابروی ترا
سجده بردم به وی وقبلهٔ جان ساختمش

تن که او مرکب جان بود زرفتار بماند
در پیت بسکه به صحرای طلب تاختمش

منم آن رند مقامر که ز سرمایهٔ عمر
داشتم جانی و در نرد وفا باختمش

«عبرت»این آنغزل نغز«وحید»است که گفت:
« از درم یار فراز آمد و نشناختمش »

ادبیات معاصر ص ۷۰ . سخنوران نامی معاصر ج ا ص ۱۶۲ . مواد التواریخ ص ۴۰۸ .گلزار معانی ص ۴۴۱ . مقدمه دیوان عبرت نائینی .

تاریخ وفات عبید زاکانی

برخاست ز خاك پاك قزوین
یك شاعر نکته سنج وآگاه

نثرش همگی ملیح و دلکش
نظمش همگی لطیف ودلخواه

هر چند عبید بود نامش
در کشور فضل بود جمجاه

پیچیده مزاح او در آفاق
افتاده کلام او در افواه

وصفش به‌حدیث درنگنجد
آن به که کنیم قصه کوتاه

تاریخ وفات این سخندان
آمدبه‌جمل: (عبیدرفت آه)

۷۷۲ ق

۱۱۲ـ عبید: عبدالله، ملقب به‌نظام الدین، از شعرا و علمای بزرگ سدهٔ هشتم هجری بوده که در علـوم متداول زمان خود دستی قوی داشته ویکی ازلطیفه گویان ونادره سرایان آن‌عصر به‌شمار می‌رفته‌است. زادگاه این شاعر ده «**زاکان**» ازدهات قزوین بود ولی بیشتر ایام عمرش درشیراز و کرمان گذشت ودر دربار شیخ جمال‌الدین ابواسحاق اینجو (۷۱۸ـ۷۵۸) ممدوح مشهور خواجه حافظ و شاه شجاع مظفری (۷۶۰ ـ ۷۸۶) مورد لطف و مرحمت بود وایشان را مدح می گفت.

عبید درنظم ونثرفارسی بسیار توانا بود وبه‌علت هزل وظرافت بیشتر که در سرشتش بوده در ردیف هزالان وبذله گویان قرار گرفته است. آورده اند: عبیـد کتابی درعلم معانی وبیان به‌نام شاه ابواسحاق تألیف کرد وهنگامی که‌می‌خواست آن را ازنظر شاه گذراند دربانان و مقربان مانع شدند و گفتند: دلقك آمده و شاه بدان مشغول است! عبید تعجب کرد وبا خود گفت که: هر گاه تقرب پادشاه‌به‌دلقکی ومسخرگی میسرشود و شعرا وفضلا از دیدار شاه محروم مانند، دیگر دود چراغ خـوردن و زحمت بحث ومطالعه بردن بی فایده است، از آنجا بر گشت وهزل و بذله گوئی آغاز کرد.

یکی ازدوستانش این ماجـرا را شنید و به مقام اعتراض آمد که باآن همه فضل ودانش، ترك علم وادب گفتن‌وهزل ومسخرگی پیشه ساختن‌موافق خرد نیست. عبید درپاسخ او این قطعه را نوشت:

ای خواجه مکن تا بتوانـی طلب علم
کـاندر طلـب راتب هر روزه بمانی
رو مسخرگی پیشه کن و مطربی آموز
تا داد خود از کهتر و مهتـر بستانی

عبید درمجلس وزراء و سلاطین سخنان فاحش و لطیفه‌های نادر را بی‌پروا می گفت وجوائز کلان می گرفت .

گویند : خواجه امین‌الدین که درزمان شاه ابو اسحاق وزیری مقتدر بود ، بازنی جهان نام که هم ظریف بود وهم حریف ازدواج کرد، عبید در جشن عروسی او قطعهٔ زیر را سرود واز خواجه امین‌الدین صلهٔ قابل ملاحظه‌ای دریافت‌داشت :

وزیرا جهان قحبه ای بی وفاست
ترا از چنین قحبه ای ننگ نیست ؟
برو کُس فراخ دگر را بخواه
خدای جهان را ، جهان تنگ نیست

عبید گذشته از اشعار جدی که شامل : قصیده ، غزل ، ترجیع بند، ترکیب بند ، مثنوی ، قطعه ورباعی می‌باشد ، آثار دیگری نیز دارد که اسامی آنها از اینقرار است :

۱ ـ مثنوی عشاقنامه که بنام شیخ ابو اسحاق نظم کرده است . ۲ ـ کتاب نوادرالامثال به‌عربی . ۳ـ کتاب اخلاق‌الاشراف در انتقاد بزرگان و اشراف عهد . ۴ـ ریش نامه . ۵ـ صد پند . ۶ـ رساله تعریفات . ۷ ـ رساله دلگشا . ۸ ـ فالنامه بروج . ۹ـ فالنامه وحوش وطیور . ۱۰ ـ قصیده موش وگربه که قصیده مفصل و شیرینی‌است ودرسراسر ممالك فارسی زبان شهرتی تمام دارد .

عبید دراین قصیده که منظور خاصی داشته بسیار عمیق و ماهرانه سخن می‌راند . پایان زندگیش را سال ۷۷۲ هجری ومحل فوتش را بعضی بغداد وبرخی شیراز نوشته‌اند .

این غزل ازاوست :

ما سریر سلطنت در بینوائی یافتیم
لذت رندی ز ترك پارسائی یافتیم

سالها دریوزه کردیم از در صاحبدلان
مایهٔ این پادشاهی زان گدائی یافتیم

همت ما ازسر صورت‌پرستی درگذشت
لاجرم در ملك معنی پادشائی یافتیم

پرتو شمع تجلی بر دل ما شعله زد
این همه نور وضیا زان روشنائی یافتیم

صحبت‌میخوارگان‌ازخاطرما محو کرد
آن کدورتها که اززهد ریائی یافتیم

پیش‌ازاین‌درسرغرور سرفرازی داشتیم
ترك سر کردیم‌وزان‌زحمت‌رهائی‌یافتیم

گرچه‌آسیب‌فلك بشکست ماراچون «عبید»
از درونهای بزرگان مومیائی یافتیم

دولتشاه ص ۳۲۲ . هفت‌اقلیم ج ۳ ص ۱۶۴ . مرآت الخیال ص ۵۴ . آتشکده ص ۲۳۳ . روزروشن ص ۵۳۳ . از سعدی تاجامی ص ۳۱۲ . .تاریخ‌ادبیات هرمان اته ص‌۱۱۸ . تاریخ ادبیات دکتر رضا زاده شفق ص ۱۵۲ . ریحانة الادب ج۲ ص ۱۰۶ .

تاریخ وفات عذری بیگدلی

عذری که به اوستادی او قول و غزلش دهد گواهی
آن نادره گو که بود عالم برفضل و کمال او مباهی
ناگه بگسست دل ز هستی چون کار زمانه دید واهی
القصه: چواو ازاین گذرگه برجانب دوست گشت راهی
گفتند برای سال فوتش: (پیوسته به‌رحمت الهی)

۱۱۸۵ ق

۱۱۳- عذری : اسحاق بیگ، برادر کوچکتر لطفعلی بیگ آذر و یکی از سخنسرایان دورهٔ زندیه بود . وی در سرودن انواع شعر توانائی داشته و غزل را خوب می سروده است . عذری کتابی در گزارش احوال و آثار شعرا ترتیب داده که به «تذکرهٔ اسحاق بیگ» معروف می‌باشد وسه نسخهٔ خطی آن به‌شماره‌های: ۲۷۱۶ -۲۷۲۳ - ۲۷۳۲ در کتابخانهٔ مدرسه سپهسالار جدید تهران موجود است .

عذری به‌سال ۱۱۸۵ هجری‌قمری به‌روزگار جوانی دراصفهان **وفات یافت.** گویند درتشییع جنازهٔ او عدهٔ کثیری ازمردم اصفهان شرکت داشتند و آذر برادر بزرگترش در کنار تابوت ، این بیت خود او را به آواز غم انگیزی می خواند و می گریست :

کدامین ماه را یارب دراین محمل بودمنزل ؟
که محمل می‌رود از شهروشهری ازپی محمل

ابیات زیر ازاوست :

تنگ شد از نو گرفتاران به ما جادر قفس
یاد ایامی که می بودیم تنها در قفس

* * *

خوش بهشتی است چمن، خوشتر ازین بودی اگر
باز بودی دری از خانهٔ صیاد آنجا

* * *

پرافشانم به گلشن گرچه،اما می‌برم حسرت
به‌آن کنج قفس کز تنگیش بالم شکست آنجا

* * *

گلی نشکفته‌بود ازشاخساری کز چمن رفتم
نرفتست ازچمن مرغی، به‌این حسرت که‌من رفتم

آتشکده ص ۴۱۲ . تذکرهٔ اختر ج ۱ ص ۱۴۶ . نگارستان دارا ج ۱ ص ۲۳۷ .
قاموس‌الاعلام ج ۴ ص ۳۱۳۵. سفینة المحمود ج۲ ص ۴۰۹. مجمع الفصحا ج۵ ص ۷۳۱ .
ریحانة الادب ج ۳ ص ۷۳ . مواد التواریخ ص ۳۸۷ . تاریخ ادبیات براون ج ۴ ص ۲۰۸ .

تاریخ وفات عراقی همدانی

آه از مـردن عـراقـی آه	شاعری پاك و عارفی آگاه
آنکه بااین بلندطبعی، هست	از مدیحش زبان من کوتاه
اوستادی کـه قطعه و غزلش	مو به‌مو، بر کمال اوست گواه
گرچه ازاین جهان برون رفتـن	هست تقدیر چرخ وحکم اله
لیکن این عارف ارپس ازسالی	کردی اندرجهان دیگر راه
طبع «نظمی» برای تاریخش	گفتی: (**ازمردن عراقی آه**)

۶۸۸ ق

۱۱۴ - عراقی : ابراهیم ، ملقب به فخرالدین ، فرزند شهریار ، معروف بـه‌شیخ فخرالدین عـراقی ، از مشایخ عرفا و مشاهیرشعرای ایران است که با استاد سخن ، سعدی شیرازی معاصر وهردو مـرید شیخ شهاب‌الدین سهروردی بوده‌اند .

عراقی به‌سال ۶۱۰ هجری‌قمری‌در دهکدهٔ« کمجان» از نواحی همدان ، در خاندانی که همه اهل فضل وادب بودند دیده به‌جهان گشود . او را از پنج سالگی روانه مکتب کردند ، به هفده سالگی در علوم متداول زمان خود سرآمد اقـران گردید .

مدتی درهمدان تدریس مدرسه‌ای به‌نام «شهرستان » را برعهده داشت ولی

پس ازچندی شوری دردل وسودائی درسرش افتاد که درس وبحث را رها کرد و به‌سیر و سفرپرداخت .

درملتان از شهرهای هندوستان به‌خدمت شیخ بهاءُ الدین زکریای ملتانی ، ازعرفای بزرگ آن سامان پیوست ومدت ۲۵ سال ازوی کسب فیض کرد تابه‌درجهٔ کمال رسید ودخترشیخ را درنکاح خود درآورد .

از هند ، متوجه بلاد اسلامی و کشور عثمانی شد ، در قونیه صحبت شیخ صدرالدین قونیوی را درك کرد وازارشاد او نیز بهره‌ها جست . عراقی‌دیوانی دارد که قسمت اعظم آن را غزلیات شورانگیز عرفانی تشکیل می‌دهد و علاوه بر آن ، کتاب دیگری هم دارد موسوم به « **لمعات** » که درمطالب عرفانی وسیر وسلوك نوشته وازبهترین وشیواترین نثرهای ادب فارسی است .

عراقی نزدیك به پنجاه سال ازعمر خودرا درسیروسیاحت گذرانید سرانجام به سال ۶۸۸ هجری قمری به سن ۷۸ سالگی در قریهٔ صالحیه از اعمال دمشق درگذشت وهمانجا به‌خاك سپردند .

مزارش سالها باقی و زیارتگاه صاحبدلان بود ولی اکنون اثری از آن باقی نمانده است .

غزل زیر ازبهترین غزلهای اوست :

زدودیده خون فشانم ز غمت شب جدائی

چه کنم که هست اینها ، گل باغ آشنائی

در گلستان چشمم زچه‌رو همیشه بازاست
به‌امید آنکه شاید تو به‌چشم من درآئی

به کدام‌مذهب‌است‌این؟به کدام‌ملت‌است‌این؟
که کشند عاشقی را که توعاشقم چرائی

زفراق چون ننالم من دلشکسته‌چون‌نی؟
که بسوخت بند بندم ز حرارت جدائی

سر برگ‌و گل ندارم، به‌چه‌رو روم به گلشن؟
که شنیده‌ام ز گلها همه بوی بی وفائی

به طواف کعبه‌رفتم ، به‌حرم رهم ندادند
که‌تودر برون‌چه کردی که‌درون‌خانه‌آئی

در دیر می زدم من که ندا ز در درآمد
که‌درآدرآ «عراقی» که‌توهم ازآن‌مائی

تاریخ گزیده ص ۸۲۲ . تذکرهٔ دولتشاه ص ۲۳۸ . نفحات الانس ص ۶۰۱ . ریاض العارفین ص ۱۶۳ . آثارعجم ص ۷۱ . مجمع الفصحا ج ۲ ص ۸۶۸ . تذکرهٔ میخانه ص ۲۷ . مرآت الخیال ص ۴۶ . ازسعدی تاجامی ص ۱۷۰ . هفت اقلیم ج ۲ ص ۵۳۴ . آتشکده ص ۲۶۳ . طرایق الحقایق ج ۲ ص ۲۵۸ . قاموس الاعلام ج ۴ ص ۳۱۳۷ . ریحانة‌الادب ج ۳ص ۷۳ . تاریخ ادبیات هرمان اته ص۱۷۷ . مقدمه دیوان شیخ فخرالدین عراقی .

تاریخ وفات عرفی شیرازی

داغم از عمر عرفی شیراز کاول کار زندگانی مرد
بود شیدای آتشین خوئی کاخر از جور او نهانی مرد
هاتفی گفت سال تاریخش : **(حیف عرفی که برجوانی مرد)**
۹۹۹ ق

۱۱۵ - عرفی : سیدمحمد ، ملقب به‌جمال‌الدین، فرزند خواجه‌زین‌الدین علی ، از شاعران معروف دورهٔ صفویه است که پس از نشو و نمای کامل در شیراز، راه‌هندوستان‌راپیش گرفت‌ودر دربار جلال الدین اکبرشاه هندی (۹۶۳ ـ ۱۰۱۴) پایگاهی بلند یافت. ولی‌از آنجا که بسیارمغرور وخود پسند بود باشعرای هندوستان ازجمله فیضی دکنی ملك‌الشعرای هندبنای ناسازگاری گذاشت ومقام خودرا پائین‌آورد .

عرفی شاعری نازك خیال بود و به‌اغلب شعرای زمان خود برتری داشت. در قصیده سرائی مضامین دقیق سبك هندی را با کمال استادی به کار می‌بست بطوریکه می‌توان قصاید اورا از بهترین قصاید سبك هندی دانست، درمیان غزلیاتش نیز ابیات نغز و دلنشین فراوان دیده می‌شود .

عرفی مردی عاشق پیشه‌بود ، گویند : به‌شاهزاده سلیم جهانگیر تعلق خاطر پیدا کرد وچون رازش به‌سرزبانها افتاد درسال ۹۹۹هجری که ۳۶ سال بیش نداشت

به‌امر همان شاهزاده مسمومش کردند و **در لاهور درگذشت.**

در آخرین لحظات زندگیش این رباعی را سرود و تا همیشه لب از گفتگو فرو بست:

ای مرگ، مرا زیار شرمنده مکن
نومیدم از آن گوهر ارزنده مکن
یار آید و جان رود، خدایا نفسی
مهلت ده و در قیامتم زنده مکن

عرفی علاوه‌بر دیوان غزلیات و قصایدش که در بمبئی چاپ سنگی شده دو مثنوی نیز دارد که به‌تقلید از مخزن‌الاسرار و شیرین و خسرو نظامی گنجوی سروده است.

این غزل دل انگیز از اوست:

چه‌شب است یارب امشب که زپی سحر ندارد
من و این همه دعاها که یکی اثر ندارد
غلط است آنکه گویند ز دل ره است دل را
دل من ز غصه خون شد، دل تو خبر ندارد
همه زهر داده پیکان خورم و رطب شمارم
چه کنم؟ که‌نخل گردون به‌از این ثمر ندارد
تو بکش بکش به‌خنجر، بنگر به‌جان‌عاشق
که بغیر عشقبازی گنه دگر ندارد

دم آخر است«عرفی» به رخش نظاره‌ای کن
که امید باز گشتن کس از این سفر ندارد

مجمع الخواص ص ۱۵۱. تذکرهٔ میخانه ص ۲۱۳ . سرخوش ص ۷۳ . هفت اقلیم ج ۱ ص ۲۳۸. مرآت‌الخیال ص ۸۱ . آتشکده ص ۲۹۳ .هفت‌آسمان ص ۱۱۱ .مجمع‌الفصحا ج ۲ ص ۴۵ . قاموس الاعلام ج ۴ ص ۳۱۴۳ . ریحانة الادب ج۳ ص ۷۷ . تاریخ ادبیات براون ج ۴ ص ۱۸۳ . تاریخ ادبیات رضا زاده شفق ص ۱۸۵ . تاریخ ادبیات هرمان اته ص ۱۷۶ . مواد التواریخ ص ۳۷۱ .

تاریخ وفات عسجَدی مروزی

دریغا که رفت از جهان ادب — مهین اوستاد سخن عسجدی
به گلزار جنت گرفت آشیان — چودلگیر شد زین چمن عسجدی
چو ازعالم جان شنید ارجعی — برون رفت ازملك تن عسجدی
دل آوخ کنان گفت تاریخ او : — **(نیاید به‌دنیای‌فن عسجدی)**

۴۳۴ ق

۱۱۶ـ عسجدی: حکیم عبدالعزیز ، فرزندمنصور مروزی، مکنی‌به‌ابونظر از شاعران قوی دست دوره سلطان محمود غزنوی (۳۸۷ـ۴۲۱)است . ازاحوال وآثار این استاد اطلاعات گسترده‌ای دردست نیست ولی مسلم است که مداح سلطان محمود غزنوی وبا فرخی و عنصری ونظائر آنها معاصر بوده است .

عسجدی نخستین شاعری است که صنایع لفظی و معنوی را در اشعار خود به‌کار گرفته وروش خاصی بنیاد نهاده است که پس ازاو قطران ورشید وطواط و بسیاری از گویندگان بزرگ آن‌را دنبال کرده‌اند . او اگر چه از لطف و نوازش سلطان محمود برخوردار بوده ولی ازاشعارش چنین برمی‌آید که روزگاری سختی کشیده و به‌زحمت زیسته است :

فغان ز دست ستم های گنبد دوار
فغان ز سفلی و علوی ثابت و سیار

چه اعتبار بر این اختران نا مسعود؟
چه اعتماد بر این روزگار نا هموار ؟

جفای چرخ بسی دیده‌اند اهل هنر
از آن، به‌هرزه شکایت نمی کنند احرار

طمع مدار که با تو وفا کند دوران
که‌بر کسی به‌فسون‌مهربان نگردد مار

به‌نوشتهٔ اغلب تذکره نویسان ، عسجدی دیوان مرتبی داشته که از میان رفته است ، وبعضی از قصاید وغزلیات و رباعیاتش در کتب تراجم وتذکره‌ها باقی مانده که مجموع آنها از ۲۶۰ بیت تجاوز نمی کند، قصیدهٔ غرائی در تعریف فتح سومنات دارد که بااین مطلع آغاز می‌شود :

تا شاه خسروان سفرسومنات کرد   کردارخویش راعلم معجزات کرد

شیوهٔ عسجدی در ساختن رباعی به‌حکیم خیام نیشابوری‌شباهت‌نزدیکی‌دارد:

صبح است وصبا مشک فشان می گذرد
دریاب که از کوی فلان می گذرد

برخیز چه خسبی که جهان می گذرد
بوئی بستان، کـه کاروان می گذرد

* * *

ازشرب مدام ولاف مشرب توبه	وز عشق بتـان سیم غبغب توبه
دل درهوس گناه و برلب توبـه	زین توبهٔ نادرست، یارب توبه

وفات **عسجدی** درسال ۴۳۴ هجری اتفاق افتاد.

لباب‌الالباب ص ۲۸۴. دولتشاه ص۵۴. بهارستان جامی ص ۹۵. هفت‌اقلیم ج ۲ ص ۹. آتشکده ص ۱۳۵. مجمع الفصحا ج ۲ ص ۸۷۰. روز روشن‌ص ۵۴۳. مرآت‌الخیال ص۲۴. ریحانة الادب ج۲ ص ۸۴. سخن و سخنوران ص ۱۵۲. تاریخ ادبیـات استاد ذبیح‌الله صفا ج۱ ص ۵۷۷. تاریخ ادبیات دکتـر رضا زاده شفق ص ۳۶. تاریخ ادبیات هرمان‌اته ص ۳۴. قاموس الاعلام ج ۴ ص ۳۱۵۲. فرهنگ‌سخنوران‌ص ۳۹۱.

تاریخ وفات عصمت بخارائی

«خواجه‌عصمت» که‌خواجهٔ‌دوجهان	دستگیـر و پنـاه آن بـادا
جـاودان مـرد بود و در عـالـم	نـام نـامیش جـاودان بـادا
وه چه خـوش گفته اند تاریخش:	**(حشر وی بـا پیمبـران بـادا)**

۸۴۰ ق

۱۱۷ـ عصمت: عصمت‌الله، معروف به خـواجه عصمت، فـرزند خواجه مسعـود، از گویندگان گرانمایهٔ سدهٔ نهم

هجری بوده که در بخارا می‌زیسته است، شاعری چیره دست و مردی سلیم النفس بود وبه‌نوشتهٔ امیرشیرعلیخان لودی‌صاحب مرآت‌الخیال ، نسبتش به امام جعفر صادق (ع) می‌رسد ، پدرش خواجه مسعود نیز ازمردان برجستهٔ بخارا به‌شمار می‌رفت.

خواجه عصمت درسرودن غزل ، قصیده ، قطعه ومثنوی توانائی بسزا داشت. شعرا وفضلای زمان، صحبتش‌را مغتنم می‌شمردند، دربخاراشاگردان بسیاری‌تربیت کرد، سلطان خلیل پسرامیرشاه که طبع شعرداشت رموز و فنون شعررا از این استاد فراگرفت‌وبرای وی احترام زیادی قائل بودوخواجه‌عصمت بیشتر اوقات‌رادر مصاحبت اوبه‌سر می‌برد. روزی که‌آن شاهزادهٔ دانش دوست وشاعرنواز ازحکومت بخارا عزل شد وبه‌زندان سلطان الغ بیگ گورکان پسر شاهرخ افتاد خواجه در فراق وی سخت متأثرشد وزبان قلمش بدین ابیات دردناك مترنم گردید :

کاش فرمودی به شمشیر جدائی کشتنم
تا به‌خواری در چنین روزی ندیدی دشمنم

باغبان گو در ته‌دیوار گلزارم بکش
بی حضورش گر کشد خاطر به‌سرو وسوسنم

شهسوارم کی خرامد باز؟ تا دیوانه وار
خاك وخون‌آلوده خودرا بر سر راه افکنم

خون دل زان روهمی بارم زشریان دوچشم
کز فراقش نشترخونی است هر مو بر تنم

تازه «عصمت» کی شود آثار دوران خلیل؟
کاین بتانی راکه نا حق می پرستم بشکنم

خیالی بخارائی وبساطی سمرقندی و طاهر ابیوردی که از شاعران بنام آن

روزگار بودند باخواجه دوستی و معاشرت داشتند. **وفات خواجه عصمت** به سال ۸۴۰ هجری قمری اتفاق افتاد ویکی از فضلا تاریخ وفات اورا چنین گفته است:

تاریخ وفات خواجه عصمت هر کس که‌شنید گفت:(تمت)

۸۴۰ق

این غزل نغز وزیبا ازاوست:

سرخوش از کوی خرابات گذر کردم دوش
به طلبکاری ترسا بچهٔ باده فروش

پیشم آمد به سر کوچه، پری رخساری
کافری، عشوه گری، زلف چو زنار به دوش

گفتم این کوچه‌چه کوئی‌است، تراخانه کجاست؟
ای مه‌نو، خم ابروی ترا حلقه به دوش

گفت: تسبیح به خاك افکن و زنار ببند
خرقه یك سو فکن و کسوت رندانه بپوش

توبه یك سو بنه و بادهٔ مستانه بکش
سنگ بر شیشهٔ تقوی زن و پیمانه بنوش

بعد از آن پیش من آ تا به تو گویم سخنی
سخن این است اگر بر سخنم داری گوش

زود دیوانه و سر مست دویدم در پیش
تا رسیدم به‌مقامی که نه‌دین‌ماند و نه‌هوش

دیدم از دور گروهی همه دیوانه و مست
وز تف بادهٔ عشق آمده در جوش و خروش

بی‌دف وساقی ومطرب،همه دررقص وسماع
بی می و جام و صراحی، همه در نوشا نوش

چون سر رشتهٔ ناموس برفت از دستم
خواستم تا سخنی پرسم از و گفت : خموش

این نه کعبه است که بی‌پا وسر آئی به‌طواف
وین نه‌مسجد که در آن بی خبر آئی به‌خروش

این خرابات مغان است و در او رندانند
از دم صبح ازل تا بـه قیامت مدهوش

گر ترا هست دراین شیوه سر یکرنگی
دین‌ودانش به‌یکی جرعه‌چو«عصمت» بفروش

***

دل خون شد و جراحت هجر از جگر نرفت
شد دیده خاك و صوت یار از نظر نرفت

شکر غمش چگونه گذارم که سالها
در دل وطن گرفت و بجای دگر نرفت

دولتشاه ص ۳۹۸. بهارستان‌جامی ص ۱۲۰ . هفت اقلیم ج۳ ص ۴۳۲. مرآت‌الخیال ص ۶۱ . نصرآبادی‌ص ۵۵۰ . آتشکده ص ۳۲۹. مجالس النفائس ص ۱۲ .ریحانة الادب ج۱ ص ۴۱۷. قاموس‌الاعلام ج۴ ص ۳۱۵۷ . روزروشن ص ۵۵۰.موادالتواریخ‌ص۱۷۷. تاریخ‌ادبیات رضازادهٔ شفق ص ۱۵۸ . گلزار ادب ص۴۶۸. از سعدی تاجامی ص ۴۷۰- ۷۳۰-۷۳۱ . فرهنگ سخنوران ص ۳۹۴ .

تاریخ وفات عطای رشتی

«عطا» آن ادیب و بزرگ اوستاد — که گیتی ندارد مثالش به یاد
مهین نکته‌سنجی که ازخویشتن — گرامی سخنها به گیتی نهاد
چواز این جهان، طایر روح او — به سوی جهان دگر پر گشاد
به‌تاریخ وی جمله‌ای خواستم — خرد زد رقم: (**تربتش پاك باد**)
۱۳۳۲ ش

۱۱۸- عطا : حسین، معروف به ادیب السلطنه سمیعی، فرزند میرزا حسن خان، از سخنوران قوی‌دست واستادان مسلم عصر حاضر بود، نیاکانش اهل تبریز بودند ولی او به‌سال ۱۲۵۲ شمسی دررشت دیده به‌جهان گشود. سمیعی برادبیات فارسی وعربی احاطه‌کامل داشت و در سرودن انواع شعر توانا بود.

بااینکه درشعر پیرو سبك متقدمین است اما در اشعار وی مضامین بکر و اندیشه‌های نو ومعانی بدیع فراوان دیده می‌شود. ازآثار منظومش :

«آرزوی بشر» و **«جامعة الحیوانات»** و **«نخبه سمیعی»** به‌چاپ رسیده ولی اکنون هرسه‌هم نایاب است. سمیعی پس‌ازپایان دورهٔ تحصیل وارد خدمت‌دولت گردید ومراحل خدمات دولتی را به‌شغلهای مهم ازقبیل : معاونت وزارت خارجه واستانداری آذربایجان ونمایندگی مجلس شورا وسنا طی کرد و زمانی نیز وزیر

دربار اعلیحضرت فقید، رضا شاه کبیر بوده است، وی با وجود این خدمات خطیر وپرمسئولیت ، هیچ وقت ازفعالیتهای ادبی غفلت نمی ورزید و اوقات فراغت را با شعرا و فضلا می گذرانید.

درزمان استانداری خود درآذربایجان، درتبریز انجمن ادبی ترتیب داد و ریاست‌آن‌را شخصاً به‌عهده گرفت وسالهانیز ریاست انجمن‌ادبی فرهنگستان ایران را درتهران برعهده داشت.

سمیعی هشتادسال عمر کرد ودرسال هزار و سیصد وسی‌ودوشمسی در تهران به‌عالم باقی شتافت.

درانواع شعرطبع آزمائی می کرد ولی بیشتر به‌سرودن قطعات اخلاقی و آموزنده می‌پرداخت:

ای کزپی طول‌عمر، هرسوی — مرغ هوس و هوا پراندی
بس نخل امید و آرزو را — در باغ خیال پروراندی
هر آدم سالخورده دیدی — او را پی مشورت نشاندی
درمزرع‌خشك عمر موهوم — تخم تر و تازه بر فشاندی
گیرم که دویست سال دیگر — خوشبخت‌دراین‌جهان‌بماندی
هرجای که‌درشدی به‌عشرت — هر گونه بساط گستراندی
هرعیش که‌خواستی بکردی — هر کام که داشتی براندی
اما بنگر که باچنین عمر — از خودچه اثربجای ماندی؟
یك دل به‌نوازشی ربودی — یك تن ز بلیتی رهاندی؟
دستی ز فتاده ای گرفتی — خیری‌به‌رسیده‌ای رساندی؟
بر برهنه پوششی فکندی — بر گرسنه‌لقمه‌ای‌خوراندی؟

یك قطره به‌حلق تشنه‌کامی / ازشربت‌فیض خود چکاندی؟
گرعمرچنین رود کـه گفتم / پاداش خود از خدا ستاندی
ور نه به‌عـذاب جـاودانـی / بیچـاره و نا امید مـاندی

* * *

گـر جفائی دیدی از یاری مـرنج / ورنه بـرمقصود شد کاری مـرنج
گر گـرفتی باری از دوشی منـاز / ور بدوش آمد تـرا باری مـرنج
خود توانسان باش، ورزین دیوودد / رفت گاهی بر تو آزاری مـرنج
حلقه میزن بر در حق روز و شب / ور جوابـی نایـدت باری مـرنج
گل‌چوخواهی‌چیدن‌از گلزارعشق / دامنت را گیرد ار خاری مـرنج
چون به گنج وصل خواهی برد راه / گر گزندی بینی از ماری مـرنج

* * *

در محیطی که علم وقانون نیست / اکثـریت خـراب و نـاچیزنـد
گرتوخـواهی درآن‌چنان باشی / که همه با تو خوش درآمیزند
یا زرتی بایدت که رشوه دهـی / یا زبـانی کـزان بپرهیزنـد

سخنوران نامی‌معاصرج ۱ ص۱۶۶ . تذکرهٔ خلخالی ج ۱ ص ۲۵۵. فرهنگ‌سخنوران ص ۳۹۵ . مواد التواریخ ص ۱۲۳–۱۲۴–۳۲۶–۳۳۱ .

تاریخ وفات عطار نیشابوری

تنها نه سخن سرود عطار / بل قدر سخن فزود عطار

در پهنهٔ دانش و فضیلت / گوی‌ازهمگان‌ربودعطار

او راهی پاك راه حق بود / حق را همه‌جا ستودعطار

روزی که‌نوای ارجعی را / از جانب حق شنود عطار

گفتند برای سال فوتش: / **(وه‌قدوهٔ‌دهر بودعطار)**

۶۲۷ ق

۱۱۹ـ عطار : محمد ، ملقب به‌فریدالدین ، مکنی به‌ابو حامد ، معروف به شیخ عطار ، فرزند ابراهیم ، شاعر وعارف نامی سدهٔ ششم هجری است. وی درحدود ۵۳۰ درقریهٔ « کد کن » ازاعمال نیشابور به‌دنیا آمد ، پدرش درنیشابور عطار « داروفروش » بود وازرجال آن شهرشمرده می‌شد . پس از وفات او فریدالدین کار پدر را دنبال کرد و علاوه بردارو فروشی ، بیماران را نیز معالجه می کرد:

به‌داروخانه پانصد شخص بودند / که در هرروز نبضم می‌نمودند

ولی باشغل‌داروفروشی وطبابت سرگرم‌تحقیق‌وتألیف بوده‌و **«مصیبت نامه»** و **«الهی‌نامه»** را درهمان ایام نوشته است . چنانکه گوید :

مصیبت نامه کاندوه جهان است | الهی نامه کاسرار عیان است
بەداروخانه کردم هر دوآغاز | چگونه زود رستم زین‌وآن باز

عطار بعد ازمدتی داروفروشی وطبابت را ترك گفت وبه‌رسم سالکان طریقت بەسیر وسیاحت پرداخت مصر، دمشق ، عربستان ، ماوراءالنهر وهند را پشت سر گذاشت وبه‌صحبت بسیاری از مشایخ و عرفای‌عصر رسید، گویا فریدالدین‌شاگرد و مرید شیخ‌مجدالدین بغدادی «پزشك مخصوص سلطان محمد خوارزمشاه» بوده و از دست وی خرقه پوشیده است .

عطار ازشاعران استاد و پرکار زبان فارسی است که بیشتر از صد هزار بیت شعردارد ، تألیفاتش را تا ۱۱۴ جلد نوشته‌اند ، اما مرحوم سعید نفیسی در تعلیقات لباب‌الالباب دربارۀآثار او می‌نویسد :

« آنچه قطعاً ازوست : تذکرة الاولیاء ، اسرارنامه ، الهی‌نامه ، پند نامه ، خسرونامه ، دیوان قصاید وغزلیات وترجیعات، مختارنامه، مصیبت‌نامه،مفتاح‌الفتوح، منطق الطیر ، نزهة‌الاحباب است »

شیخ عطار بیشتر ازصدسال عمر کرد ودر سال ششصد و بیست وهفت هجری قمری درنیشابور بەدست مغولی کشته شد و همانجا مدفون‌است .

همۀ اشعار عطار ، مخصوصاً غزلیاتش بسیار عمیق وپرازمضامین عرفانی‌است:

نور ایمان از بیاض روی اوست | ظلمت کفر از سر یك موی اوست
ذره ذره در دو عالم هر چه هست | پرتوی از آفتاب روی اوست
هر دوعالم هیچ میدانی که چیست | هر دوعکس طاق دو ابروی اوست
آن همه غوغای روز رستخیز | از مصاف غمزۀ جادوی اوست
هم زمین از راه او گردیست بس | هم‌فلك‌سر گشته‌یی در کوی اوست

زآن سیه گردد قیامت آفتاب — تا شود روشن که او هندوی اوست
آسمان را از درش بویی رسید — تا قیامت سرنگون بر بوی اوست
خلق هر دو کون را درد گناه — بر امید ذره یی داروی اوست
تا که بوئی یافت «عطار» از درش — دل نمی‌داند، که در پهلوی اوست

رباعی

گر مرد رهی میان خون باید رفت
از پای فتاده سر نگون باید رفت
تو پای به راه در نه و هیچ مپرس
همراه بگویدت که چون باید رفت

* * *

نه‌سوختگی شناسم و نه خامی — درمذهب من‌چه‌کام و چه‌ناکامی
گوئی که‌بصد کسم‌نگه‌می‌دارند — ورنه بپریدمی ز بی آرامی

* * *

می‌آیم و با دل سیه می‌آیم — سرگشته و آواره زره می‌آیم
ای پاك، زآلودگیم پاکی ده — کالوده به انواع گنه می‌آیم

* * *

شوقم به‌تو از حد و بیان افزون است
وز هر چه قلم شرح دهد بیرون است

از حال دل خویش خبر می ندهم
در خدمت تست دل، ندانم چون است

لباب الالباب ص ۴۸۰ - ۷۳۷ . تاریخ گزیده ص ۸۲۳ . دولتشاه ص ۲۰۷. نفحات الانس ص ۵۹۹ . هفت اقلیم ج ۲ ص ۲۲۶ . مجالس المؤمنین ج ۲ ص ۹۹ . مرآت الخیال ص ۴۱. آتشکده ص ۱۴۲. مجمع الفصحا ج ۲ ص ۹۲۰. ریاض العارفین ص ۱۷۲ . طرایق الحقایق ج ۲ ص ۲۸۵ .قاموس الاعلام ج ۴ ص ۳۱۹۵ . روز روشن ص ۵۵۲ . آثار عجم ص ۷۱ . سبك شناسی استاد بهار ج ۱ ص ۴۲۴. تاریخ‌ادبیات دکتر رضازادهٔ‌شفق‌ص ۶۵.تاریخ ادبیات‌استادذبیح‌الله‌صفا ج ۲ ص ۸۵۸. .تاریخ‌ادبیات‌هرمان اته ص۱۵۴ . ریحانة‌الادب ج ۳ ص ۹۲ . مقدمه دیوان شیخ عطار .

تاریخ وفات عماد کرمانی

حیف و صد حیف از عماد الدین فقیه
آنکه در قول و غزل بود اوستاد
نکته پردازی که در فضل و ادب
همچو وی ، کم مادر ایام زاد
آب رفت از چهره معنی ، چو داد
آسمان ، خاك وجودش را به باد
سال تاریخ وفاتش خواستم
عقل گفتا : **(باد رحمت با عماد)**
۷۷۳ ق

۱۲۰- عماد : علی ، ملقب به‌عمادالدین فقیه کرمانی ، معروف به‌عمادفقیه، فرزند محمود فقیه ، از بهترین غزلسرایان سدهٔ هشتم هجری بوده که در کرمان می‌زیسته است ، مردی بسیار قانع و فروتن بـود ، اغلب اوقات را درخانقاهش به‌گوشه‌نشینی وعبادت می گذرانید .

مردم زمان وپادشاهان آل مظفر وامیر مبارزالدین محمد و شاه شجاع نسبت به وی احترام زیادی قائل بوده‌اند . عمـاد درسرودن غـزل ، بیشتر به‌سبك و شیوه سعدی توجه داشت .

لطافت و شیرینی سخنش به‌جائی رسیده که سرایندهٔ آسمانی سرود ایـران خواجه حافظ شیرازی به استقبال بعضی از غزلهای او پرداخته است .

دیوان غزلیات وقصاید خواجه عماد که چاپ شده و در دست‌است به‌۹هزار بیت می‌رسد ، چهار مثنوی نیز دارد به نام : **«صفانامه»** و**«صحبت‌نامه»** و**«طریقت نامه»** و **« محبت‌نامه »** که نسخ خطی آنها موجود ولی هیچ کدام به طبع نرسیده است .

اغلب تذکره نویسان عماد را صاحب گربه‌ای‌دانسته‌اند که هروقت اوبه‌نماز می‌ایستاده گربه‌اش نیز به‌او اقتدامی کرده است (!) بدیهی است که این ، قولی‌است واهی وبرخلاف عقل ومنطق ، چون گربه حیوانی است کم‌فهم وبسیار بی‌وفا ، و از او چنین‌کاری باور کردنی نیست .

عماد به‌سال ۷۷۳هجری درگذشت ودرخانقاهش که‌درمحلهٔ سرپل‌دولت‌آباد کرمان واقع بود به‌خاك سپرده شد .

از غزلهای اوست :

گدای حضرت او باش و پادشاهی کن
مکن مخالفت او و هرچه خواهی کن
مرا ز عالم علوی ، فرشتگان هر دم
ندا کنند که درویش باش و شاهی کن
چو جم مباش به سلطانی زمین قانع
بکوش و سلطنت ، ازماه تا به ماهی کن
اگر چه هر نفست می‌دهد فریبی نفس
تو تکیه بر کرم و رحمت الهی کن
ز کنج خلوت تاریك ، رخ متاب «عماد»
وطن چو مردمك دیده ، در سیاهی کن

* * *

آمد نسیمی ، از کوی جانان — پر مشك دامن، پر گل گریبان
پیغام بلقیس ، آورد هد هد — ریحان جنت ، آورد رضوان
هم‌تشنگان را، آمد به‌دست آب — هم‌خستگان را،آمد به‌تن جان
یعقوب دل را ، شد دیده روشن — کز مصر ، قاصد ، آمد به کنعان
تا بار هجرت ، کردم تحمل — دشوار عالم ، بر من شدآسان
صوت تو جان را ، الحان داود — مهر تو دل را ، مهر سلیمان
زخم تو مرهم، زهر تو شکر — رنج تو راحت ، درد تو درمان

اشك «عماد» از، شادی وصلت
کرد آشکارا، غمهای پنهان

دولتشاه ص ۲۸۲. بهارستان جامی ص ۱۱۹. هفت اقلیم ج ا ص ۲۷۵. آتشکده ص ۱۲۴. هفت آسمان ص ۷۷. ریاض العارفین ص ۱۷۰. قاموس الاعلام ج ۵ ص ۳۲۰۶. طرایق الحقایق ج ۲ ص ۳۰۴. ازسعدی تاجامی ص ۳۴۰. ریحانة الادب ج ۳ ص ۱۲۹. تاریخ ادبیات رضازاده شفق ص ۱۵۷.

تاریخ وفات عمعق بخارائی

آه از آن عمعق که در شعر و ادب — انوری او را مهین شاعر شمرد
آنکه آمد بر کمال و فضل او — معترف، هرجا بزرگی بود و خرد
نغز گفتاری که از گویندگان — گوی معنی در همه آفاق برد
گرچه از باد خزان خیز اجل — گلشن عمر عزیز وی فسرد
لیك نام نامیش از نامه ها — گردش ایام نتواند سترد
بسکه بود آزاده، در تاریخ او — دل رقم زد: (**عمعق آزاده مرد**)

۵۴۳ ق

۱۲۱ـ عمعق: ... شهاب الدین، از شاعران قوی مایه و استادان گرانقدر سدهٔ ششم هجری است که در بخارا وسمرقند و ماوراءالنهر می‌زیست وپادشاهان آل افراسیاب را مدح می گفت. عمعق در دربار خضر خان، از

ملوك خانیهٔ ماوراءالنهر پایگاهی بلند وعنوان امیرالشعرائی داشت وهمهٔ درباریان اورا گرامی شمرده وباصله‌های گران می‌نواختند.

وی ازجمله شاعرانی است که در زمان خود به مال و مقام شگرف دست یافته‌اند. عمعق به‌اکثرشعرای معاصر خود برتری داشت بطوریکه انوری‌وبسیاری ازسخنوران بزرگ اورا به‌استادی ستوده‌اند.

از معاصرین وی ادیب صابر ، سوزنی سمرقندی ، رشید وطواط ، انوری ، حکیم سنائی ، سیدحسن غزنوی و عبدالواسع جبلی را می‌توان نام برد . اشعارش به‌هفت هزار بیت می‌رسید که دربخارا وسمرقند شهرتی تمام داشت ولی اکنون از میان رفته وبجزچند قصیده که درستایش خضرخان وارسلان خان وچند تن دیگر سروده در دست نمانده است. به نوشتهٔ برخی ، مجموعه ای هم داشته به نام «یوسف و زلیخا» که دردو بحرخوانده می‌شد متأسفانه ازآن نیز اثری نیست. عمعق دراواخر عمر نابینا و گوشه نشین شد و به سال ۵۴۳ هجری در ۱۰۳ سالگی به‌درود جهان گفت.

این قصیده یکی از بهترین قصیده‌های اوست که با وصف بهارآغاز و بامدح سلطان ابوالحسن نصرتمام می‌شود:

خیز ای بت بهشتی و آن جام می بیار
کار دی بهشت کرد جهان‌را بهشت‌وار

نقش خور نقست همه باغ و بوستان
فرش ستبرقست همه دشت و کوهسار

فرشی‌فگنده دشت ، پراز نقش با فرین
تاجی نهاده باغ ، پر از در افتخار

آن چون بهار خانهٔ چین پر ز نقش چین
وین چون نگار خانهٔ مانی پر از نگار

آن افسر مرصع شاخ سمن نگر
وآن پردهٔ موشح گلهای کامگار

این چون عذار حور پر گوهرین سرشك
وآن چون بساط خلد پر از عنبرین عذار

گلبن عروس وار بیاراست خویشتن
ابرش مشاطه وار همی شوید از غبار

گاهی طویله بندد از گوهرین صدف
گاهی نقاب پوشد از پردهٔ بخار

آن لالهٔ نهفته در و آب چشم ابر
گویی که جامهای عقیقست پر عقار

یا شعله‌های آتش ترست اندر آب
یا موجهای لعل بدخشیست در شرار

یا لعبتان باغ بهشتی شدند باز
آراسته به در و گهر گوش و گوشوار

آن از ردای رضوان پوشید قرطه ای
وین از پر فریشتگان دوخته ازار

آن لوحه‌های موسی بر گرد کوه ودشت
وآن صفحه‌های مانی بر سرو و بر چنار

از ژاله نقش این همه پر گوهر بدیع
وز لاله فرش آن همه یاقوت آبدار

رنگست، رنگ‌رنگ، همه کوهسار و دشت

طیره‌است، طرفه‌طرفه، همه‌طرف جویبار

یک کوهسار نعرهٔ نخجیر جفت جوی

یک مرغزار نالهٔ مرغان زار زار

هامون ستاره‌رخ‌شد و گردون ستاره‌بخش

صحرا ستاره برشد و گلبن ستاره بار

عالم شده به‌وصل چنین نو بهار، خوش

من زار و دور از آن رخ‌مانند نوبهار

ای نو بهار عاشق، آمد بهار نو

من بنده دورمانده از آن روی‌چون‌بهار

روزی هزار بار به پیش خیال تو

دیده کنم به‌جای سرشک، ای‌صنم، نثار

مارا چو روزگار فراموش کرده ای

جانا شکایت از تو کنم یا ز روزگار؟

گر آرزوی روی تو جرمیست‌عفو کن

ور انتظار وصل تو خونیست در گداز

گرد وداعگاه تو، ای‌دوست، روز و شب

یعقوب وار مانده خروشان و سوکوار

پیرامنم ز آب دو دیده چو آبگیر

پیراهنم ز خون دو چشمم چو لاله زار

نه بر وصال روی‌تو، ای دوست، دسترس

نه بر دریغ و حسرت هجران تو قرار

که لاله بر دمد بر خم بر ، زخون دل
گه سبزه بر دمد زنم دیده بر کنار
هرقطره‌ای کزآب دوچشمم فرو چکد
گردد ز آتش دلم اندر زمان شرار
ای یادگار مانده مرا یاد روی خویش
یاد رهی نوشته تو بر پشت یادگار
از تو بیاد روی تو خرسند گشته ام
زان پس که می بداشتمت دردل استوار
گریك نفس فراق تو اندیشه کردمی
گشتی زبیم هجر، دل وجان من فگار
اکنون تودوری ازمن ومن بی‌توزنده‌ام
سختا که‌آدمیست بر‌احداث روزگار !
شرطیست‌مرمرا که: نگیرم‌بجز تودوست
عهدیست‌مرمرا که: نخواهم بجز تویار
گر کالبد به خاك رساند مرا فراق
درزیرخاك باشمت ، ای‌دوست،خواستار
ما بندگان شاه جهانیم و نیك عهد
جز نیك عهد نبود نزدیك شهریار
شاه جهان ، سپهر هنر، آفتاب جود
سلطان شرق ، ناصر دین ، شمسهٔ تبار
گنج محاسن و سراخیار ، ابوالحسن
نصر ، آن نصیردولت ، منصور کردگار

شاهی، که تا خدای جهان را بیافرید
چون او ندید چشم ستاره بزرگوار
از جود او نهایت موجود شد نهان
وز فضل او کمال شرف گشت آشکار
اندازهٔ هنر، هنر او کند پدید
آوازهٔ خرد، خرد او کند عیار
فخرست ملك‌را به‌چنو شاه ملك بخش
عزست بخت را به‌چنو شاه تاجدار
نی در خرد قیاسش معقول در خرد
نی در هنر صفاتش معدود در شمار
معلوم اوست هر چه معانیست در علوم
موروث اوست هرچه نهانیست در بحار
آثار عدل او چوستاره است بی عدد
دریای جود او چو سپهرست بی کنار
آبش چواصل پاکش، پاکیزه از عیوب
رسمش چو اعتقادش، تابنده تر ز نار
گر بادجاه او به‌زمین بر گذر کند
ور گرد موکبش به‌فلك بر کند گذار
این توتیای چشم شرف گردد از شرف
و آن یك قبول عالم اقبال از افتخار
ای خسروی، که دولت واقبال‌روزوشب
دارند گرد درگه میمون تو قرار

این ازمنازعان توصافی کند جهان
و آن از مخالفان تو خالی کند دیار

ابری‌تو روزبزم وهزبری توروز رزم
نیلی بروز بخشش و پیلی به روز کار

میدان پراژدها شود از تو بروزجنگ
مجلس پر آفتاب بود از تو روز بار

شمشیر توقضای بدست ، ای‌ملك، که او
نه در قراب راحت دارد ، نه در قرار

تا او پدید نامد معلوم کس نشد
خورشید خون فشان وسپهر سرشك‌بار

گرذوالفقار معجز دین بود، ای ملك
تیغ تو ذوالفقار و صفات تو ذوالفقار

روزی که گرد معرکه تیره کند هوا
گرددزمین چوقیر وفلك تار همچو قار

کیمخت کوه‌بگسلداززخم‌بانگ کوس
گوش زمانه کر شود از هول گیرودار

بی مهر چهرهای دلیران شود زریر
بی باده چشمهای شجاعان کند خمار

بر حلقه‌های جوشن، خون مبارزان
گردد چو لعل خرده به‌پیروزه برنگار

شوریده پیل وار در آیی تو در مصاف
چون شیر گرسنه که شتابد پی شکار

گه گرد بر فشانی بر گوشهٔ فلک
گه آب بر جهانی در دیده سوار
گاهی کنی ز کشته همه روی‌دشت کوه
گاهی کنی به نیزه همه روی کوه غار
از موج خون کنی تو پر جبرئیل سرخ
وز جان بد سگال رخ آفتاب تار
هر حمله‌ای که‌آری بوسه دهد ز جان
بر نعل توسن تو جان سفندیار
از جود دست تو عجب آید مرا همی
تا بر عنان چگونه کنی دست استوار ؟
رمح تو بند حادثه بگشاید از سپهر
گرز تو برج کنگره بر دارد از حصار
آسیب نعل اسب تو اندر زمین جنگ
بر آسمان زمین دگر سازد از غبار
گور افگند به‌بادوسوار افگند به‌عکس
تیغ تو در نبرد وخدنگ تو در شکار
ور عکس تیغ تو به‌هوا روشنی دهد
ارواح کشتگان شود اندر هوا فگار
ای کارزار کرده بر اعدای ملك خویش
وای آن کسی که پیش تو آید بکار زار

تو سایهٔ خدائی و از روی حفظ خلق
نشگفت اگر عذاب تو باشد خدای وار
ابلیس را خدای تعالی عزیز کرد
آنگه چنانکه خواست لعین کرد و خاکسار
چندین هزار دست بر آورده در دعا
با یارب و تضرع و زاری و زینهار
هرگز خدای ضایع کی ماند ای ملك ؟
خوش زی و عمر خویش به شادی همی گذار
رنجه مباش هرگز، زین پس به دولتت
از لشکر تو یك تن وز دشمنان هزار
ای خسروی، که دولت بی رنج و گنج تو
از جان بد سگال بر آرد همی دمار
من بنده گر زیاد تو جان پرورم ز دور
حاسد چه خواهد از من رنجور دل فگار؟
تا آب و خاك و آتش و باد، این چهار ضد
با یک دگر به طبع نگردند سازگار
تا هر شبی کنار فلك گردد از نجوم
چون چشم عشق بازان پردر شاهوار
شاه جهان مظفر و منصور باد و باد
از عمر شادمانه و از ملك شادخوار

درگاه او ز جـاه شده قبلـهٔ مـلـوك

میدان او ز فخر شده مقصد کبـار

نیکو سگال دولت او همچو او عزیز

بدخواه جان او شده از غم ذلیل‌وخوار

چشمش همـه به قد سواران سرو قـد

دستش همه به زلف نگاران گل عذار

* * *

آن‌سبزه که ازعارض تو خاسته شد   تا ظن نبری که حسن تو کاسته شد

در بـاغ رخت بهر تماشا گه دل   گل بود بسبزه نیز آراسته شد

* * *

هر دیده که‌عاشق‌است‌خوابش‌مدهید   هردل که در آتش‌است آبش مدهید

دل از بر من رمید از بهر خدا   گر آید و در زند جوابش مدهید

لباب الالباب ص ۳۷۸ . حدایق السحر ص ۶۶۴ . چهار مقاله عروضی ص ۴۴ . بهارستان جامی ص ۱۰۷ . هفت آسمان ص ۲۳ . دولتشاه ص ۷۳ . هفت اقلیم ج ۳ ص ۴۰۹. آتشکده ص ۳۳۰ . مجمع‌الفصحا ج ۲ ص ۸۷۹ . قاموس الاعلام‌ج۵ ص ۳۲۲۲ . ریحـانة الادب، ج ۱ ص ۳۵۰ . روز روشن ص ۵۶۹ . سخـن و سخنـوران ص ۲۳۷ . تـاریخ ادبیـات هـرمان اته ص۱۱۷ . تاریخ ادبیات استاد ذبیح الله صفاج۲ ص ۵۳۵ . تـاریـخ ادبیات رضا زاده شفـق ص ۱۰۲ . مقدمه دیوان عمعق بخارائی.

تاریخ وفات عنصری بلخی

زنازك خیالان شعـر و ادب توئی شهرهٔ عالم ای عنصری
به‌دنیای شعروادب، بی گمان نظیر توآمد کم ای عنصری
همانـا که‌درآسمـان هنـر توئی نیّر اعظم ای عنصری
ترا از فنون سخن گستری نبودی‌یکی مبهم ای عنصری
به‌تاریخ او جملـه ای یافتم شگفتا که‌شدآنهم (**ای‌عنصری**)

۴۳۱ ق

۱۲۲ ـ عنصری : **حسن** ، مکنی به ابوالقاسم ، فـرزند احمد بلخی، یکی از استادان وقصیده سرایان گرانقدر سدهٔ پنجـم هجری است . وی درآغاز سلطنت سلطان محمود غزنوی (۳۸۷ ـ ۴۲۱) به دربار راه یافت وبرائرقدرت واستعداد شگفت انگیزی که داشت سرآمد شعرا و مقرب ندمای‌آن شهریار گردید .

عنصری چنان مورد توجه سلطان محمود قرار گرفت که در سفرهای شاهانه نیز از ملتزمین رکاب همایونی شمرده می‌شد . حشمت وخواستهٔ عنصری بدان مایـه رسید که ازنقره دیگدان واز زرآلات خوان ساخت .

چنانکه خاقانی گوید :

زده شیوه کان حلیت شاعری است — به یك شیوه شد داستان عنصری
مرا شیوهٔ خاص و تازه است و داشت — همان شیوهٔ باستان عنصری
به دور کرم، بخششی نیك دید — ز محمود کشورستان عنصری
به ده بیت صد بدره و برده یافت — ز یك فتح هندوستان عنصری
شنیدم که از نقره زد دیگدان — ز زر ساخت آلات خوان عنصری

سرانجام، این شاعر چیره دست به ملك الشعرائی دربار نائل شد و به همهٔ گویندگان زمان خود مانند : فردوسی، عسجدی، فرخی، منوچهری و غضائری برتری یافت و تا قصایدشان از نظر او نمی گذشت در حضور سلطان خوانده نمی‌شد .

کلّیه شعرا که گویا عدهٔ آنها به چهارصد نفر می رسید به بزرگی او اقرار کرده واستادش می‌شمردند .

توانائی عنصری در فن قصیده سرائی انکار ناپذیر است و می‌توان گفت که هیچیك از شعرای قصیده‌سرا بدان پایه نرسیده‌اند، بیشتر اشعار وی قصیده میباشد بجز چند غزل که آنها هم به‌اعتراف خودش رودکی وار نیست :

غزل رودکی وار نیکو بود
غزلهای من رودکی وار نیست

دیوانی که از عنصری به‌جا مانده مشتمل بر مقداری از قصاید واشعار متفرقه اوست و به نوشتهٔ بعضی تذکره نویسان ، اصل این دیوان سی‌هزار بیت بوده و گذشته از آن چندین مثنوی نیز داشته که ازمیان رفته‌است .

وفات عنصری به سال ۴۳۱ هجری قمری درغزنه اتفاق افتاد و همانجا به‌خاك سپرده شد .

بدیهه گوئی عنصری معروف است ، گویند : روزی سلطان محمود در میدان

چوگان بازی می کرد که پای اسبش سُرخورد و شاه به‌زمین افتاده چهره‌اش خراشیده شد وازفرط خشم وخجلت خواست اسب راپی کند، عنصری که حاضر بود فی‌البداهه این رباعی‌راسرود:

شاها ادبی کن فلک بد خو را
کاسیب رسانید رخ نیکو را
گر گوی خطا رفت به چوگانش‌زن
ور اسب غلط کرد به‌من بخش او را

از شنیدن این رباعی آتش خشم شاه فرونشست واسب خود را به وی‌بخشید. استاد عنصری پس ازآنکه اسب راتصاحب کرد ودرجائی بست برگشت‌ورباعی‌زیر را درحضورشاه خواند:

رفتم براسب تا به جرمش بکشم	گفتا که نخست بشنواین‌عذرخوشم
من گاو زمینم که جهان بردارم؟	یا چرخ چهارمم که‌خورشید کشم؟

سلطان محمود ازحسن طلب وبدیهه گوئی عنصری بسیار خوشحال‌شد و امر فرمود دهانش را با جواهرپر کردند. حکیم عنصری این ابیات را در تعریف جشن سده گوید:

سده جشن ملوك نامدار است	ز افریدون و از جم یادگاراست
زمین امشب توگویی‌کوه طور است	کزو نور تجلّی آشکار است
گراین‌روزست، شب خواندش نباید	وگرشب روز شد، خوش‌روزگارست
همانا کاین دیار اندر بهشتست	که بس پر نور و روحانی دیارست
فلك را با زمین انبازیی هست	که وهم هر دو تن‌دریك شمارست
همه اجرام آن ارکان نورست	همه اجسام این اجزای نارست
اگر نه کان بیجاده‌ست گردون	چرا باد هوا بیجاده بار است؟!

چه چیز است آن درخت روشنایی — که برگش اصل و شاخش صدهزاراست
گهی سرو بلندست و ، گهی باز — عقیقش گنبد زرّین نگارست
ورایدون کو بصورت روشن آمد — چرا تیره وش و همرنگ قارست ؟!
گر از فصل زمستانست بهمن — چرا امشب جهان چون لاله‌زاراست؟!
بلاله ماند این ، لیکن نه لاله‌ست — شرار آتش نمرود و نارست .

این قطعهٔ شیوا هم ازاوست اگرچه آن را به فردوسی هم نسبت داده‌اند:

حکیم گفت کسی را که بخت والا نیست
بهیچ روی مراورا زمانه جویا نیست
برو مجاور دریا نشین ، مگر روزی
بدستت افتد درّی کجاش همتا نیست
خجسته درگه محمود زاولی دریاست
چگونه دریا کان را کرانه پیدا نیست
شدم بدریا ، غوطه زدم ، ندیدم در
گناه بخت منست این، گناه دریا نیست !

لباب الالباب ص ۲۶۶ . تاریخ گزیده ص ۸۲۲.چهارمقاله عروضی ص ۳۴. دولتشاه ص ۵۰ بهارستان ص ۹۴ مجالس النفائس ص ۳۴۱ . هفت اقلیم ج ۲ ص ۶۰ . مرآت الخیال ص ۲۴. آتشکده ص ۳۱۱.مجمع الفصحاج ۲ ص ۸۹۷. قاموس الأعلام ج ۵ ص ۳۲۲۴. ریحانة الادب ج ۳ ص ۱۳۸.روز روشن ص ۵۷۵. سخن وسخنوران ص ۱۱۲ .تاریخ ادبیات رضازاده شفق ص ۳۴. تاریخ ادبیات هرمان اته ص ۳۳. تاریخ ادبیات براون ج ۱ ص ۵۶۵ - ۵۶۶. مقدمه دیوان عنصری .

تاریخ وفات غازی مازندرانی

نام نامی «غازی» در ترانه پردازی
موجب تفاخر شد، مایهٔ سرافرازی
آنچنان فضیلت گر با تو هم میسر شد
پیش فاضلان شاید بر کمال خود نازی
او چورفت ازاین عالم، بهرسال تاریخش
گفت نکته‌پردازی: **(حیف و حیف آن غازی)**

۱۲۷۱ ق

۱۲۳- غازی : محمد قاسم‌خان ، فرزند محمد حسن‌خان، از شاعران دورهٔ محمدشاه وناصرالدین‌شاه قاجار بود ودر دربارمحمدشاه سمت خدمت گزاری داشته است. درانواع شعر طبع آزمائی کرده‌ولی بیشتر اشعارش قصیده می‌باشد که درمدح محمدشاه سروده است.

غازی ازدوستان خانه یکی رضا قلی‌خان هدایت بود واغلب اوقات فراغت‌را درمصاحبت او به‌سر می‌برد. غازی اهل مازندران بودو به‌سال ۱۲۷۱ هجری قمری درآنجا وفات یافت.

این غزل ازاوست :

ربودند از کف دلم را دو دلبر / دو سنگین دل جور کیش ستمگر
یکی روی اوهمچومهری بهظلمت / یکی زلف اوهمچومشکی بر آذر
یکی قداو همچو سروی به بستان / یکی روی او همچو ماهی منور
یکی دانه بنماید از خال مشکین / یکی دانه بگشاید از سنبل تر
بهیك جان چهبازم همی بادوجانان ؟ / بهیك دل چهسازم همی با دودلبر ؟

مجمع الفصحا ج۵ص ۷۷۳ . ریحانةالادب ج۳ص ۱۴۷. فرهنگ سخنورانص ۴۱۴.

تاریخ وفات غنی کشمیری

از جهان گرچهغنی رفت ، ولی / چه اثر ها که ز خود ننهاده ؟
دیدهام دفتر و دیوانش را / در سخن ، داد سخن را داده
سال تاریخ وفاتش جستم / عقل گفتا : (**غنی آزاده**)

۱۰۷۹ ق

۱۲۴ـ غنی : ملامحمد طاهر، ازشاعران قوی دست وبلند پایهٔ سدهٔیازدهم هجری وازشاگردان شیخ محسن فانی کشمیری است که سر انجام از استاد مشهورتر شد . وی شاعری نغز گوی و نازك خیال بود

و از صفای طینت و علو همت بهره‌ای کافی داشته و اغلب اشعارش مبین این است که غنی ازجهات معنوی نیزغنی بوده است :

سعی روزی بر نمی‌دارد مرا از جای خویش
آبروچون شمع می‌ریزم ، ولی درپای خویش

میرزا طاهر نصرآبادی می‌نویسد : « از صحیح القولی مسموع شد که پادشاه والاجاه هندوستان به‌سیف خان حاکم کشمیر نوشت که او را روانهٔ پایتخت نماید ، سیف‌خان اورا طلبیده تکلیف رفتن به‌هند کرد ، او ابا نموده گفت : عرض کنید که دیوانه است ، خان گفت : عاقلی را چون دیوانه بگویم ؟ او فی‌الفور گریبان‌خودرا دریده روانه خانه شد . سه‌روز بعد در گذشت !»

دراشعارش مضامین بدیع ومعانی‌بیگانه فراوان به‌چشم‌می‌خورد وازآنجاست که خود گوید :

شعر دگران را همه دارند به خاطر
شعری که غنی گفت کسی یاد ندارد

* * *

بر نداریم ز اشعار کسی مضمونی
طبع نازك سخن کس نتواند برداشت

وفات او به‌سال **۱۰۷۹** هجری قمری دو سال قبل از استادش درعین جوانی اتفاق افتاد ، گویا درسفر واپسین نیز براستاد سبقت جست . دیوانش در سال ۱۲۶۱ هجری چاپ سنگی شده ولی اکنون نادر و نایاب است .

از اوست :

افتادن وبر خاستن باده پرستان

در مذهب رندان خرابات ، نماز است

* * *

بر تواضع‌های دشمن تکیه کردن ابلهی‌است

پای بوس سیل از پا افکند دیوار را

* * *

در نمازم نیست‌مقصد غیر جست‌وجوی او

می‌روم افتان و خیزان تا ببینم روی او

این قطعه را که دارای ماده تاریخ خوبی نیز هست در تاریخ وفات ابوطالب کلیم کاشانی سروده است :

حیف کز دیوار این گلشن پرید «طالبا» آن بلبل باغ نعیم

رفت و آخر خامه را از دست داد بی عصا طی کرد این ره را کلیم

اشك حسرت چون همی ریزد قلم شد سخن از مردن طالب یتیم

هر دم از شوقش دل اهل سخن چون‌زبان خامه می گردد دو نیم

عمر ها در یاد او زیر زمین خاك برسر کرد«قدسی» و «سلیم»

عاقبت از اشتیاق یکدگر گشته‌اند‌این‌هر سه دریکجا[۱] مقیم

گفت تاریخ وفات او « غنی » : **(طورمعنی بود روشن ازکلیم)**

۱۰۶۱ ق

۱ـ کلیم وقدسی وسلیم تهرانی را در کشمیردریك مقبره دفن کرده‌اند .

مرآت الخیال ص ۱۶۱ . نصر آبادی ص ۴۴۵ . سرخوش ص ۸۳. لغتنامه دهخدا ج ۱۹ ص ۳۴۵ . موادالتواریخ ص ۳۸۱–۳۸۲ . قاموس‌الاعلام ج ۵ ص ۳۲۸۶ .

تاریخ وفات فخری گرگانی

یکی ازنکته پردازان گرگان بود استاد فخرالدین اسعد
سخن‌سنجی که در دستانسرائی به عصرخویشتن بودی سرآمد
به نظم ویس و رامینش بنازم کز آن استاد خواهد بودسرمد
چه گویم‌من؟ که‌درپیش‌فصیحان بود اوصاف او افزونتر از حد
چواز‌تاریخ وی‌جستم ز «نظمی» رقم‌زد: (**حیف‌اسعدحیف‌اسعد**)

۴۶۶ ق

۱۲۵ - فخری : فخر الدین اسعد ، ازشاعران‌بزرگ‌سدهٔ پنجم هجری‌است که در دربار سلطان ابو طالب طغرل بیگ سلجوقی (۴۲۹ - ۴۵۵) می‌زیسته و از نعمت ونوازش‌آن شهریار برخوردار بوده است :

ابو طالب شهنشاه معظم خداوند خداوندان عالم
ملك‌طغرل‌بك‌آن خورشیدهمت بهر کس زو رسیده عزّ و نعمت

فخرالدین درداستانسرائی قدرت‌شگفت‌انگیزی داشته‌وداستان« **ویس‌ورامین** » را که از داستانهای زمان ساسانیان بوده از زبان پهلوی به‌نظم فارسی ترجمه کرده است وبیشتر شهرت وی به‌خاطر همین منظومه می‌باشد .

الحق درنظم این کتاب که ازشاهکارهای‌ادب‌فارسی به‌شمارمی‌رود بسیارمتین وزیبا سخن می‌راند وتاآنجا که امکان دارد ازآوردن لغات عربی و سرودن ابیات مشکل ومعقّد خود داری می کند ، این منظومه بقدری ساده و شیرین و شورانگیز ساخته شده که بعضی آن را اشتباهاً به‌نظامی گنجوی نسبت داده‌اند !

فخرالدین علاوه برعلوم متداول زمان خود ، درخط وزبان پهلوی نیزاستاد

بوده است ، ازقدرت بیان وظرافت فکر ووسعت اندیشهٔ این گویندهٔقوی مایه‌معلوم می‌شود که جزمنظومهٔ ویس ورامین اشعار دیگری نیز داشته که ازمیان رفته است. نام اورا هیچ یك از تذکره نویسان ضبط نکرده‌اندشاید نام‌اصلیش اسعدوفخرالدین لقب وی بوده است . وفات فخرالدین را به‌سال ۴۶۶ هجری قمری ذکر کرده‌اند.

از ویس ورامین اوست :

نگارینا روا داری کـه اینسان — تواندرخانه، من‌دربرف وباران
من‌اینجا بی کس‌و بی یار مانده — دوپای اندر گل تیمـار مـانده
تو در خوابی و آگاهی نداری — که‌عاشق‌چون‌همی‌گرید به‌زاری
ببارای ابر ، بر جان من آتش — که‌بیدل را همه‌دردی بودخوش
گرآهی بر زنم بـرفت بسوزم — جهان همواره زآتش بر فروزم
الا ای باد، تندی کـن زمانـی — در آن تندی بهم برزن جهانی
بجنبان گیسوانش را ز بالیـن — زچشمش آستر[1] کن‌خواب‌نوشین
به‌گوشش در فکن آوای زارم — بگو بااو که من چون دلفگارم
به تنهائی نشسته بر چه حالـم — به برف اندر ، به کام بدسگالم
مگرلختی دلش بر مـن بسوزد — که‌خودبرمن دل دشمن بسوزد
اگر زین ابر بیرون آید اختر — به درد من ز من گرید فزونتر
مگردادار ما قسمت چنین کرد — ترا‌آسودگی داد و مـرا درد ؟

۱ـآستر : آنسوتر

اگر یزدان همه کام ترا داد | مرا شاید همیشه همچنین باد
ازو خواهم که هر کامی بیابی | که‌تو نازك دلی ، غم بر نتابی
تو شادی کن که شادی‌راسزائی | بران کامت که برمن پادشائی
همی دانی که‌من چون مستمندم | به‌دل در بندآن مشکین کمندم
شب‌تاریك ومن بی‌صبر و بی‌کام | زدیده‌خواب رفته ، از دل آرام
به دیدارت همی امید دارم | مسوزان این دل امید وارم
مرا بنمای روی جانفزایت | به‌من برسای زلف مشك سایت
به‌درد من مشو یکباره خرسند | مرا در چاه رنج افتاده مپسند

لباب‌الالباب ص ۴۱۷ . تاریخ گزیده ص ۸۲۴ ، بهارستان جامی ص ۱۱۱ . مجالس النفائس ص ۳۳۳ . آتشکده ص ۱۵۸ . مجمع‌الفصحا ج ۲ص ۹۳۴ .قاموس‌ــ الاعلام‌ج ۵ ص ۳۳۴۸. هفت آسمان ص ۱۷ . صبح‌گلشن ص ۳۱۳ . سبك شناسی استاد بهار ج ۱ ص۱۴۴ . سخن وسخنوران ص ۳۶۲ . تاریخ ادبیات استاد جلال‌الدین همائی ص ۱۶۹ . تاریخ ادبیات استاد ذبیح الله صفا ج ۲ ص ۳۷۰ . تاریخ ادبیات هرمان اته ص ۷۰ . مقدمهٔ ویس ورامین .

تاریخ وفات فرخی یزدی

فرخی مرد با شکنجه و غم	لیك بر آبروی یزد افزود
شیر مردی که دوختند لبش	باز دل بر نداشت از مقصود
گرچه‌عمرش به‌بند وزندان شد	لیك مردانه‌آنچه‌خواست سرود
شعر او مرده را روان بخشد	بر روانش، ز ما هزار درود
کلك «نظمی» نوشت تاریخش:	**(فرخی مردواز زمان آسود)**

۱۳۱۸ ش

۱۲۶ـ فرخی : میرزا محمد، فرزند محمد ابراهیم یزدی، به سال ۱۳۰۶ هجری دریزد به‌دنیا آمد. از ۱۵ سالگی به‌سرودن اشعار انقلابی واجتماعی آغاز کرد، درعید نوروز ۱۳۲۷ هجری که‌شاعر بیست ویك‌سال بیش نداشت مسمّطی برخلاف انتظار حکومت وقت ساخت و در مجمع آزادیخواهان یزد خواند و این شعر موجب خشم و آزردگی «ضیغم الدوله قشقائی» حاکم یزد واقع گردید ودستور داد دهان فرخی را بانخ و سوزن دوخته به‌زندان بیاندازند! فرخی از همین روز در دامان حوادث افتاد، آن مرد بی پروا درحالی که لبش دوخته ومجروح بود این بیت را باذغال به‌دیوار زندان نوشت:

به‌زندان نگردد اگر عمر طی	من و ضیغم الدوله و ملك ری

پس از دوماه از زندان شهربانی تهران فرار کرد و مدتی متواری شد تا در

اواخر سال ۱۳۲۸ به‌تهران آمد و مجدداً با سرودن اشعاری که دارای روح آزادی ـ خواهی بود به‌مبارزه پرداخت.

اشعار فرخی سخت مورد توجه آزادیخواهان قرار گرفت و در روحیهٔ مردم تأثیر چشم گیری گذاشت، اما از آنجا که تأمین جانی نداشت و مرتب مورد حمله وسوءِ قصد قرار می گرفت، فرار اختیار کرد ومدتی درماوراءالنهر وبغدادومسکو وبرلین به‌سر برد، سرانجام به‌ایران آمدو دردربندشمیران درمنزل یکی‌ازنزدیکانش مخفی شد، ودرآن ایام به‌یکی ازدوستانش می‌نویسد:

ایکه پرسی تابه کی دربند دربندیم‌ما؟

تا که آزادی بود دربند، دربندیم ما

ولی پس ازمدتی دستگیر وبه‌زندانی تنگ وتاریك «زندان انفرادی» روانه گردید. این شاعرمبارز وآزادیخواه یك عمر به‌زجر وشکنجه زندگی کرد:

زندگی کردن من مردن تدریجی بود

آنچه جان کند تنم، عمرحسابش کردم

درزندان ازدادن آب وغذای‌کافی نیزدریـغ می‌ورزیدند وچنـان عرصه را برای وی تنگ گرفتند که هرلحظه مرگ را در مقابـل چشم خود می‌دید:

بی گناهی گر به زندان مرد با حال تباه

ظالم مظلوم کش‌هم، تا ابد جاوید نیست

فرخی باوجود این همه‌آزار وشکنجه ازمرام خود منصرف نشد و هروقت فرصتی پیدا کرد شعری نوشت و درمیان زندانیان انتشار داد، تا اینکه در **تاریخ** نهم‌آبانماه ۱۳۱۸ خورشیدی بطور اسرارآمیزی به‌زندگانی وی خاتمه داده شد.

انصاف و عدل داشت موافق بسی، ولی

چون فرخی موافـق ثابت قدم نـداشت

از زیباترین غزلهای اوست که بسیاری از شعرا استقبال کرده‌اند :

شب که در بستم و مست از می نابش کردم
ماه اگر حلقه به در کوفت جوابش کردم

دیدی آن ترک خطا دشمن جان بود مرا
گرچه عمری به خطا دوست خطابش کردم

منزل مردم بیگانه چو شد خانهٔ چشم
آنقدر گریه نمودم که خرابش کردم

غرق خون بود و نمی‌مرد ز حسرت فرهاد
خواندم افسانهٔ شیرین و به خوابش کردم

شرح داغ دل پروانه چو گفتم با شمع
آتشی در دلش افکنده و آبش کردم

دل که خونابهٔ غم بود و جگر گوشهٔ درد
بر سر آتش جور تو کبابش کردم

زندگی کردن من مردن تدریجی بود
آنچه جان کند تنم ، عمر حسابش کردم

سخنوران نامی معاصر ج ۱ ص ۱۷۸ . مواد التواریخ ص ۴۲۴ . فرهنگ سخنوران ص ۴۴۰ . مقدمه دیوان فرخی یزدی .

تاریخ وفات فردوسی طوسی

همی نازم به فردوسی که ساید — به‌حرمت عالمی رخ بر جنابش
نشد ازشاعران ونکته سنجان — به میدان ادب ، کس همرکابش
پی‌افکند ازسخن،کاخی که هرگز — نسازد گردش گردون خرابش
اگر از سال تاریخش بخواهی — بود **(فردوسی دانا)** حسابش

۴۱۶ ق

۱۲۷ ـ فردوسی : حسن ، مکنی به ابوالقاسم ، فرزند علی طوسی ، به سال ۳۲۳ هجری درده «باژ» از دهات طوس به دنیا آمد . ازروزگار جوانی وچگونگی تحصیلات‌او اطلاعی دردست نیست ولی از گفتهٔ نظامی عروضی معلوم می‌شود که وی مال وخواستهٔ فراوان داشته و به‌فراغت خاطر روزگار می گذرانیده است .

فردوسی گرانمایه‌ترین شاعر و بزرگترین حماسه سرای ایران زمین است که از حیث زنده کردن تاریخ و مفاخر ملی ایران به گردن همهٔ پارسی زبانان حقی عظیم دارد .

کتاب شاهنامه که یکی از گنجینه‌های فصاحت و خزائن لغت زبان فارسی است به‌وسعت فکروقدرت‌بیان واستواری سخن وتوانائی طبع واندیشه شکوهمند و همچنین اطلاعات گستردهٔ این استاد گرانقدر گواهی می‌دهد بسیاری از گویندگان بزرگ توانائی واستادی‌اورا ستوده‌اند :

آفرین بر روان فردوسی آن همایون نهاد فرخنده

او نه‌استاد بود وماشاگرد او خداوند بود و ما بنده

انوری

ای تازه و محکم از تو بنیاد سخن

هرگز نکند چون تو کسی یاد سخن

فردوس مقام بادت ای فردوسی

انصاف که نیك داده‌ای داد سخن

ظهیر فاریابی

سکه‌ای کاندر سخن فردوسی طوسی نشاند

تا نپنداری که کس اززمرهٔ فرسی نشاند

اول از بالای کرسی بر زمین آمد سخن

او دگربارش به‌بالا برد وبر کرسی نشاند

ابن یمین

از عمق سخن حکیم فردوسی معلوم می‌شود که او علاوه بر فنون مختلفه شعر، در تاریخ وحکمت وفلسفه‌نیز استادی بی‌مانند بوده‌است وی درسرودن‌انواع شعر، از قصیده و قطعه و غزل دست داشت ولی شور وطن پرستی و شوق زنده کردن نام پرافتخار گذشتگان وشناسانیدن شکوه وعظمت ایران باستان اورابه‌حماسه‌سرائی واداشت وقطعاً می‌توان گفت شاهنامه او یك حماسه ملی است که هیچ ملتی نظیر آن را ندارد.

از هرصنایعی که بخواهی بر او اثر

وز هر بدایعی که بجوئی بر او نشان

استاد طوس از دل وجان به‌داستانهای ملی ایران دلبستگی داشت و عشق و علاقهٔ او نسبت به‌ایران وپادشاهان وپهلوانان این سرزمین ازهر بیت شاهنامه آشکار است واینکه گویند فردوسی شاهنامه را به‌امر سلطان محمود غزنوی (۳۸۹ـ۴۲۱) به‌نظم آورده خطاست،

شاهنامه زادهٔ احساسات وغرورملی است وقبل از آنکه محمود قدرتی یابدو به‌سلطنت برسد فردوسی آن را بـه‌سال ۳۷۰ شروع کرده و در سال ۴۰۰ به پایان رسانیده است:

ز هجرت شده پنج هشتاد بار که گفتم من‌این نامهٔ شاهوار

گویا دراواخرعمر به‌علت پیری وپریشانی مقدمه‌ای در مدح محمود بدان افزود و به‌غزنین برد ودرخواست کمك وپاداش کرد وچون سلطان محمود شعرشناس نبود، قدر فردوسی را نشناخت وبه‌این نامهٔ گرانبها وقعی نگذاشت وروزی به‌فکر تجلیل افتاد که دیرشده بود.

برفت حشمت محمود و در زمانه نماند

جز این فسانه که نشناخت قدر فردوسی

باری فردوسی سی‌سال ازبهترین ایام‌عمرخود را صرف سرودن شاهنامه کرد و تنها آرزوئی کـه داشت این بود که از دست روزگـار امانی یابد و این کتاب را به‌پایان رساند:

همی خواهم از داور کردگار که‌چندان امان‌یابم ازروزگار

کزیـن نامهٔ نامور بـاستـان بمانم به گیتی یکـی داستـان

خوشبختانه پس ازسی‌سال زحمت، به‌آرزوی دیرین خود رسید و باسرودن شصت هزار بیت به‌بحر متقارب برکالبد فسردهٔ زبان فارسی جانی تازه دمید و نام

نامی خود را درجهان جاویدان ساخت . او به‌متانت نظم و استواری سخن خود می‌بالیده است :

جهان کرده‌ام از سخن چون بهشت	ازاین بیش ، تخم سخن کس نکشت
هر آنکس که‌دارد هش‌ورای و دین	پس از مرگ ، برمن کندآفرین
بناهای آباد گردد خراب	ز باران و از تابش آفتاب
پی افکندم از نظم ، کاخی بلند	که از باد و باران نیابد گزند
بسی رنج بردم در این سال سی	عجم زنده کردم بدین پارسی
نمیرم از این پس که من زنده‌ام	که تخم سخن را پراکنده‌ام

این شاعر بلند پایهٔ ایران به‌سال ۴۱۶ هجری درعین فقر و تنگدستی ولی با یك دنیا افتخار در طوس درگذشت وهمانجا مدفون است .

چهارمقاله ص ۴۵ . لباب‌الالباب ص ۲۶۹ . تاریخ گزیده ص۸۲۴. دولتشاه‌ص۵۰ بهارستان جامی ص۹۶ . مجالس‌النفائس ص۳۴۳ . هفت اقلیم ج۲ ص۱۹۸. مرآت‌الخیال ص ۲۵ .آتشکده ص ۸۹ .مجالس‌المؤمنین ج۲ص۵۸۴ .مجمع الفصحا ج ۲ ص ۹۴۸. ریاض العارفین ص۳۷۶ . قاموس‌الاعلام ج۵ ص۲۳۸۶ . ریحانـة الادب ج۳ ص ۲۰۵ . سخن و سخنوران ص ۴۴. تاریخ ادبیات هرمان اته ص۴۵ . تاریخ ادبیات دکتر رضازادهٔ شفق ص ۴۱ . موادالتواریخ ص ۳۴۴. تاریخ ادبیات براون ج۱ص۳-۲۵-۱۲۴-۱۲۵-۱۶۸-۱۷۳.

تاریخ وفات فرصت‌شیرازی

مهین استاد «فرصت» آنکه بودی — هنرها تابع او، با نکاتش
ز رنج روزگار و جور گردون — به‌پایان آمد ایام حیاتش
ز لفظ (فرصت شیرازی ما) — توانی یافتن سال وفاتش

۱۳۳۹ ق

۱۲۸- فرصت: میرزا محمدنصیر ، فرزندمیرزامحمدجعفر،ازسخنسرایان واستادان معروف دورهٔ قاجاریه است.

وی به‌سال ۱۲۷۱ هجری قمری درشیراز دیده به‌جهان گشود، از آغاز جوانی به‌شعر وموسیقی ونقاشی علاقه پیدا کرد وبراثرذوق و استعداد سرشاری که داشت در مدت کمی دراین سه هنر سرآمد روزگار گردید.

فرصت درنزد مظفرالدین شاه قاجار (۱۳۱۳ ـ ۱۳۲۴) بسیار گرامی بود و لقب «**فرصت‌الدوله**» را این شهریار به او داد، شاهزاده شعاع‌السلطنه، پسر مظفرالدین شاه فرصت را به‌ندیمی ومعلمی خود انتخاب کرد وپیوسته دراحترام‌وی می کوشید. فرصت‌الدوله مردی بسیار پاکدامن ودرستکار بود، چندی ریاست اداره فرهنگ وزمانی ریاست عدلیه شیراز را برعهده داشت.

او علاوه برادبیات فارسی و عربی، درحساب‌وهندسه‌وهیئت ومنطق‌واسطرلاب نیز اطلاعات‌خوبی داشته است. فرصت گذشته ازدیوان اشعارش که مشتمل برهفت

هزار بیت غزل وقصیده‌وقطعه ومثنوی ورباعیات ومسمطات وترجیعات‌می باشدتألیفات ارزنده دیگری هم‌دارد که معروفترین آنها عبارتند از :

۱ـ آثار عجم یا شیرازنامه که در بمبئی چاپ شده است . ۲ ـ اشکال‌المیزان درمنطق . ۳ـ بحور الحان در علم موسیقی که در ایران به طبع رسیده است . ۴ ـ دریای کبیر که درعلوم مختلفه می باشد . ۵ـ هجرنامه که مثنوی است .

این شاعر بلندآوازه ۶۸ سال عمر کرد ودرسال ۱۳۳۹هجری‌قمری‌درگذشت

این غزل ازاوست :

تمثال دو زلف و رخ آن یار کشیدم
یك روز ودوشب زحمت این کار کشیدم

اول شدم آشفتهٔ زلفش ، سر زلفش
آخر به پریشانی بسیار کشیدم

آغوش و کنارم همه شد غیرت تاتار
تا تاری از آن طرهٔ طرار کشیدم

آشوب قیامت همه شد در نظرم راست
چون قامت آن دلبر عیار کشیدم

اندیشه نمودم که کشم ابروی‌آن شوخ
اندیشه چو کج بود کمان وار کشیدم

سحرقلمم بین که کشیدم چو دوچشمش
گفتی به‌فسون نقش دو سحار کشیدم

نوك مژه‌اش را به‌یکی خامهٔ دلدوز
خون ریزتر ازخنجر خونخوار کشیدم

نقش خد نارسته هنوزش خط مشکین
گوئی دو طبق گل همه بی‌خار کشیدم

آن سبز غباری که فراز لب او بود
با خامهٔ اسرار، به زنگار کشیدم

شوری زمگس خاست بر آن صفحه تمثال
چون صورت آن لعل شکر بار کشیدم

بیمار دلم بر زنخش کرد اشارت
سیبی به‌مراد دل بیمار کشیدم

در نقش میانش شدم از فکر، چو موئی
آخر به صد اندیشه و پندار کشیدم

در دایرهٔ فکرتم افکند سرینش
ناچار بیك گردش پرگار کشیدم

«فرصت» چه کشیدی به‌برش جامه‌رنگین؟
گلناریش از خون دل زار کشیدم

موادالتواریخ ص ۱۵۹ – ۴۰۲ – ۴۰۶ . ریحانة الادب ج ۳ ص ۲۱۱. سخنوران نامی معاصر ج ۲ ص ۲۰۴ . فرهنگ سخنوران ص ۴۴۳ . آثار عجم ص ۵۹۴ . سبك ـ شناسی استاد بهار ج ۳ ص ۲۹۱ . مقدمه دیوان فرصت .

تاریخ وفات فروغی بسطامی

حیف‌وصد حیف‌ازفروغی، آنکه‌داد | از پس حافظ ، غزل را آبرو
نغز گفتاری که در دوران وی | آبهای رفته ، باز آمد به‌جو
فاضلی وارسته و والا گهر | شاعری آزاده و فرخنده خو
نیست در شهر هنر ، مانند او | گشته‌ام منزل به منزل ، کو به کو
تا فروغی لب فرو بست از سخن | از گلستان غزل شد رنگ و بو
او چراغ اهل دل بود ، ای عجب | شد **(چراغ اهل دل)** تاریخ او

۱۲۷۴ ق

۱۲۹- فروغی : میرزا عباس ، فرزند آقا موسی بسطامی به سال ۱۲۱۳ هجری در کربلا به دنیا آمد ، پدرش خدمتگزار مخصوص آغا محمدخان قاجار بود که به‌علت تغافلی گوشش را بریدند و او از کثرت ناراحتی به کربلا رفت ودیگر بر نگشت .

فروغی شانزده ساله بود که پدرش در گذشت و او با مادرش به ایران آمد و نزد عمویش دوستعلیخان « خزانه‌دار فتحعلی‌شاه » درساری مازندران اقامت گزید. ابتدا بی‌سواد بود ولی به‌تحصیل پرداخت ودراندك‌زمانی به‌خواندن و نوشتن وقسمتی ازدقایق شعر آشنا شد .

گاهی غزلی می‌سرود ومسکین تخلص‌می کرد تااینکه عمویش‌اورا به‌تهران

آورد و به‌خدمت فتحعلیشاه معرفی کرد، چون غزلهایش مورد پسند واقع شد به‌امر شاه به‌منشیگری شجاع‌السلطنه والی خراسان منصوب گردید.

شجاع السلطنه و پسرش فروغ‌الدوله به تشویق و تربیت وی همت گماشتند وپدروار محبت‌ها ارزانی داشتند تاشهرت وآوازهٔ سخنش درتهران وشهرهای دیگر پیچید و براثرهمین محبت‌ها بود که مسکین بـه نام فروغ الـدوله تخلص خود را به‌فروغی تغییرداد.

فروغی بهترین غزلسرای دورهٔ قاجار بود، اغلب غزلهای خود را از سعدی وحافظ استقبال کرده و به‌خوبی از عهده بر آمده و حتی در بعضی سروده ها کاملا به‌حریم آنها نزدیك شده است.

فروغی از فتحعلیشاه و محمد شاه قـاجار نـوازشهای فراوان دید ودر دربار ناصرالدین شاه چنان مورد توجه بود که هر وقت شاه، غزلی می‌سرود به فروغی می‌خواند وازوی نظرمی‌خواست.

او قسمتی ازغزلیاتش را به مدح این سه شهریار تمام کرده است. این شاعر شیرین سخن بیست هزاربیت شعرداشت که پس از مرگ، شاهزاده اسدالله میرزای قاجار «پسرفتحعلی‌شاه» ۵ هزاربیت آن را انتخاب ودرآخردیوان قاآنی شیرازی چاپ کرد.

اشعارمزبور بعداً جداگانه به‌طبع رسیده است. فروغی دراواخر عمربه‌علت تمایل به‌تصوف گوشه‌نشینی گزید و به ریاضت پرداخت تـا در سال ۱۲۷۴ هجری قمری جهان را بدرودگفت.

از اوست:

کی رفته‌ای زدل که تمنا کنم ترا؟ کی بوده‌ای نهفته که پیدا کنم ترا؟

غیبت نکرده‌ای که شوم طالب حضور پنهان نگشته ای که هویدا کنم ترا

با صدهزار جلوه برون آمدی که من با صد هزار دیده تماشا کنم ترا

چشمم به‌صد مجاهده آئینه ساز شد تا من به یك مشاهده شیدا کنم ترا

بالای خود در آینهٔ چشم من ببین تا با خبر ز عالم بالا کنم ترا

مستانه کاش درحرم و دیر بگذری تا قبله گاه مؤمن و ترسا کنم ترا

خواهم شبی نقاب ز رویت بر افکنم خورشید کعبه، ماه کلیسا کنم ترا

گر افتد آن دوزلف چلیپا به‌چنگ من چندین هزار سلسله درپا کنم ترا

طوبی وسدره گر به‌قیامت به‌من دهند یکجا فدای قامت رعنا کنم ترا

زیبا شود به کارگه عشق کار من هر گه نظر به صورت زیبا کنم ترا

رسوای عالمی شدم از شور عاشقی ترسم خدا نخواسته رسوا کنم ترا

با خیل غمزه گر به وثاقم گذر کنی میر سپاه شاه صف آرا کنم ترا

جم دستگاه، **ناصردین**،شاه تا جور کزخدمتش سکندر و دارا کنم ترا

شعرت‌زنام شاه«فروغی»شرف گرفت زیبد که تاج تارك **شعرا** کنم ترا

* * *

رهزن ایمان من شد نازنین تازه‌ای

رفتم از کیش مسلمانی به دین تازه‌ای

خواجه‌هی‌خاموش باش امشب که اصحاب حضور

خلوتی دارند با خلوت نشین تازه‌ای

کاشکی می‌ریخت از بهر سرشك دیده‌ام
دست معمار قضا طرح زمین تازه‌ای

گر ز چین آشوب برخیزد عجب نبود که باز
بر سر زلف تو افتادست چین تازه‌ای

نام یاقوت لبت بر خاتم دل کنده‌ام
اسم اعظم را نوشتم بر نگین تازه‌ای

گوشهٔ چشمی به‌سوی من نداری، گوئیا
خرمن حسن تو دارد خوشه‌چین تازه‌ای

در تمام عمر خوردم نیش زنبور فراق
تا مرا نوشین لبت داد انگبین تازه‌ای

ترسم از دست توای سنگین‌دل بیداد گر
دست غیب آید برون از آستین تازه‌ای

تا جوان گردی «فروغی» در جهان پیرانه سر
تازه کن عهد کهن با مه جبین تازه‌ای

مجمع الفصحا ج ۵ ص۸۲۹ .ریحانة‌الادب ج۳ ص۲۱۳ .از صبا تا نیما ج۱ ص۸۲. تاریخ ادبیات براون ج۴ ص۲۳۸ . تاریخ ادبیات رضازاده شفق ص ۱۹۶ . مقدمه دیوان فروغی بسطامی . فرهنگ سخنوران ص ۴۴۵ .

تاریخ وفات فرهنگ شیرازی

چو آن فرزانه «فرهنگ» از جهان رفت
فغانها از زمین تا آسمان رفت
سخن سنجی که روز ماتم او
سرور از سینهٔ صاحبدلان رفت
چو پایان جهان را دید فانی
خرامان سوی ملك جاودان رفت
دریغا، آنچنان از زنده گوهر
به مفت از دست صراف زمان رفت
چو از مقصورهٔ تن، مرغ جانش
پی مرغان قدسی آشیان رفت
به تاریخ وفاتش نکته سنجی
نوشت: (افسوس فرهنگ از جهان رفت)

۱۳۰۹ ق

۱۳۰ ـ فرهنگ: میرزا ابوالقاسم، پسر وصال شیرازی بود، از ذوق و قریحه بهره‌ای تمام داشته است، در آغاز جوانی ادبیات فارسی و عربی وفنون شعر و خط را از پدرش وصال فراگرفت

و به تشویق قاآنی شیرازی به تحصیل زبان‌فرانسه پرداخت .
در نوشتن خط از شیوهٔ پدر وبرادرش داوری که هر دو استاد این فن بودند پیروی می کرد . انواع خط ، بویژه خط نسخ و شکسته را بسیار خوب می‌نوشت و چندین قرآن به شیوهٔ وصال نوشته است . فرهنگ طبع روانی داشت و در اقسام شعر طبع آزمائی کرده است . دیوانش در حدود دوازده‌هزار بیت و همچنین شرحی بر **«حدائق السحر»** رشید وطواط نوشته که به گفته معصومعلی شیرازی مؤلف **«طرایق الحقایق»** بیشتر از پانزده هزار بیت است ، علاوه بر اینها لغتنامه‌ای دارد بنام **«فرهنگ فرهنگ»** که از لغتنامه های مفید به‌شمار می‌رود. فرهنگ به‌سال ۱۳۰۹ هجری‌قمری به‌سن ۶۷ سالگی در زادگاه‌خود شیراز **درگذشت** .

این غزل زیبا از اوست :

از سر کوی تو گیرم که روم جای دگر
کو دلی ؟ تا بسپارم به دلارای دگر
عاقبت از سر کوی تو برون باید رفت
گیرم امروز دگر ماندم و فردای دگر
مگر آزاد کنی ورنه چو من بندهٔ پیر
گر فروشی ، نستاند ز تو مولای دگر
عاشقان را طرب از باده انگوری نیست
هست مستان ترا نشئه ز صهبای دگر
راه پنهانی میخانه ، نداند همه کس
جز من و زاهد و شیخ‌ودوسه رسوای‌دگر

دل «فرهنگ» ز غمهای جهان خون شده بود
غم عشق آمد و افزود به غمهای دگر

آثار عجم ص۳۵۴ . طرایق الحقایق ج۳ ص۱۷۲ . مجمع الفصحا ج۵ ص ۸۰۷ .تاریخ ادبیات براون ج۴ ص۲۱۶ - ۲۲۷- ۲۳۰ .ریحانة‌الادب ج۳ ص۲۱۴ . تاریخ ادبیات رضازاده شفق ص۱۹۴ .

تاریخ وفات فضولی بغدادی

صد حیف ازفضولی ، آن زبده گوی چالاك
کاندر فراق او شد ، پیراهن فلك چاك
زان فارسان معنی ، کاندر زمانه بودند
این شهسوار رانده ، رخش ادب به افلاك
از ترکیش نویسم یا فارسی و تازی ؟
بود آن مهین سخنور ، درهرسه شیوه‌چالاك
ازمرگ‌اوتوان‌جست‌این‌نکته‌راکه گردون
در جور اهل دانش باشد دلیر وبی باك
چون پاك و بی ریا بود، از بهر سال فوتش
«نظمی» چنین رقم زد:**(آه از فضولی پاك)**
۹۶۳ ق

۱۳۱ ـ فضولی : محمد ، فرزند سلیمان ، از شاعران قوی مایه سدهٔ دهم هجری بوده که به زبان فارسی و ترکی و عربی شعر می گفته و به شاعر سه زبانه معروف است . او شاعری پرکار بود و انواع شعر را با کمال سهولت می‌سرود. تمام اشعار، بـویژه سروده های ترکیش بسیار لطیف و دل انگیز است ، بیشتر شهرت وی درزادگاهش بغداد و کشور عثمانی بودودرادبیات عثمانی مقامی بس ارجمند داشت .

در اواخر عمر تبعهٔ عثمانی شد و از سلطان سلیمان خان دهمین پادشاه عثمانی نعمت ونوازش فراوان دید. علت تبعیت او را ادوارد براون در تاریخ ادبیات خود چنین گوید : « اینکه مشارالیه تبعه عثمانی شد ، علتش آن بود که در سال ۹۴۰ هـ - ۱۵۳۵ م عثمانیها مسقط الرأس او بغداد را که تقریباً تمام عمرش در آنجا گذشت از دست ایرانیان گرفتند .»

آثار او عبارتند از : ۱ـ دیوان غزل وقصاید به فارسی ۲ـ رند و زاهد به فارسی ۳ـ صحت و مرض به فارسی ۴ـ دیوان غزل وقصاید به عربی ۵ـ مطلع الاعتقاد به عربی ۶ـ دیوان غزل وقصاید به ترکی ۷ ـ شاه و گدا به ترکی ۸ ـ مثنوی بنگ و باده به ترکی ۹ـ حدیقة السعداء به ترکی که ترجمه روضة الشهدای ملاحسین کاشفی است ۱۰ ـ مثنوی لیلی ومجنون به ترکی که ازبهترین لیلی ومجنون ها شناخته شده است.

وفات او به سال ۹۶۳ هجری درشهر «حله» اتفاق افتاد ودر همانجا به خاک سپرده شد .

ابیات زیر از قصیده انیس القلب اوست :

دلم درجیست، اسرارسخن درهای غلطانش
فضای علم دریا، فیض حق باران نیسانش
تعالی الله چه‌درهای‌لطیف و آبدار است‌این
که‌زیب گوش‌و گردن‌می کنندابکارعرفانش
رهی‌دارد زبان گویا سوی این درج آن‌دریا
که بی امساك‌می‌بینیم هرساعت درافشانش
زبانست آنکه انسانیش می‌خوانند اهل دل
که حیوان‌تانمی گوید، نمی گویند انسانش
کسی قدر زبان خویش می‌دانم نمی‌داند
همانا قیمتی چندان ندارد لعل در کانش
سخن‌را رتبه تاحدیست کز تعظیم‌می‌خواند
معلم گه دعا و گاه وحی و گاه قرآنش
الا ای آنکه زیب شاهد گفتار می‌بندی
خدا را از لباس معرفت مگذار عریانش
مشوقانع‌به‌صوت‌وحرف، کسب‌فیض‌معنی کن
که داود ازنبوت می کند دعوی نه الحانش
ز تن‌مپسند جان‌بیرون‌رود بی کسب عرفانی
که‌جان‌طفلست‌و بهر کسب عرفان‌تن دبستانش

مگو تن ذرهٔ خاکیست پا در کنه کارش نه

که سر گردانی صد خضر بینی در بیابانش

مگو جان نفخهٔ بادیست، فکر عین ذاتش کن

که بینی صورت وچشم اولوالابصار حیرانش

بهر علمی که داری اعترافی کن به نادانی

که داناچون شود مغرور می‌خوانندنادانش

باز از اوست :

ای فیض هدایتت مرا هادی راه — دایم تو ز حال من به از من آگاه

شادم که دم سؤال و تقریر گناه — توصاحب دعوئی، توقاضی، تو گواه

* * *

جمعی که در این بساط هستند همه

از بادهٔ جام جهـل مستند همه

هریک غرضی را بت خود ساخته‌اند

این است سخن که: بت پرستندهمه

* * *

گر طالب آرام دلی کام مجـو

ور کام طلب میکنی آرام مجو

دامیست جهان، تومرغی افتاده بدام

آرام دل و کام در این دام مجو

تحفه سامی ص ۱۳۶ .مجمع الخواص ص۱۰۳ .هفت اقلیم ج۱ص۱۱۰ .نصر آبادی ص۵۱۹. دانشمندان آذربایجان ص ۳۰۰ .تاریخ ادبیات براون ج۴ ص۱۸۰ . قامـوس الاعلام ج ۵ ص ۳۴۱۶ . ریحانة الادب ج ۳ ص ۲۲۲ .

تاریخ وفات فغانی شیرازی

هزار آفرین بر فغانی که او	به جان بنده شاه لولاک شد
همی نازم آن فاضل پاک را	که او سرمهٔ چشم ادراک شد
به قول وغزل ، توسن طبع او	از این پهنه ، بر اوج افلاک شد
چواورخت بیرون کشیداز جهان	دل عالمی در غمش چاک شد
«فغانی» چودرخاک رفت،اهل دل	نوشتند تاریخ او:(**خاک شد**)

۹۲۵ق

۱۳۲- فغانی : بابا فغانی شیرازی از غزلسرایان سدهٔ نهم هجری است. وی پسر کارد سازی یا بنا به قول دیگر پسر میفروشی بوده که لاابالی‌زندگانی می کرده است . بر اثر ذوق و استعداد سرشاری که داشت. به شعر و شاعری روی آورد ودراندك زمانی به حلقه‌شاعران معروف زمان خودپیوست. در آغازشاعری‌روزگاری به سیروسفر پرداخت، درهرات عبدالرحمن جامی را ملاقات کردوصحبت‌بسیاری‌از شعرا وفضلارا درك‌نمود.

سپس راه آذربایجان را پیش گرفت و مدت هفده سال از عمر خود را در تبریز گذرانید و در دربار سلطان یعقوب آق‌قویونلو (۸۸۳-۸۹۵) که پادشاهی شعر شناس و شاعر نواز بود احترام زیادی به هم رسانید و لقب بابائی را آن شهریار به او داد . فغانی بعداز وفات سلطان یعقوب به وطن خود شیراز و از آنجا

به‌خراسان رفت‌ودرابیورد اقامت گزیدو از حاکم آن نیز نعمت و نوازش دید ولی تا پایان عمر محبت یاران تبریز را فراموش نمی کرد و پیوسته به یاد آنان بود :

«فغانی» دروطن هردم گلی ازگلشنی دارد ولی مرغ‌دلش درصحبت یاران تبریز است

وی در غزلسرائی شیوهٔ بخصوصی داشت که بعد از او گروهی از آن پیروی کردند . فغانی با اینکه شاعری رند و عاشق پیشه بود اما از جان و دل دوستدار ائمهٔ اطهار بوده و قصایدی در مدح و منقبت پیغمبر اکرم (ص) وحضرت علی (ع) سروده که‌دردیوانش‌موجوداست.اوازجمله‌شعرائی‌است که‌مؤلف **«مجالس‌المؤمنین»** شیعهٔ خالص می شناسد . **وفات‌وی** به سال ۹۲۵ هجری قمری در مشهد اتفاق افتاد و همانجا به خاك سپردند ولی اکنون قبرش مفقودالاثر میباشد . نام اصلیش ازهیچ مأخذی به دست نیامد . ازاوست :

روزی که در دلم غم عشق تولانه ساخت
سیل بلا به خانهٔ صبرم روانه ساخت

نقاش قدرت آن رخ عابد فریب را
آشوب روزگار و بلای زمانه ساخت

آن‌قطره‌ها که بر مژه‌ام خوشه بسته‌بود
چشمم ز شوق لعل لبت دانه دانه ساخت

صد بار یاد کرد گلستان کوی تو
بلبل که در حریم چمن آشیانه ساخت

خواب اجل گرفته من خسته را که دل
شرح درازی شب هجران فسانه ساخت

شمشاد را که فاخته در طوق بند گیست
خواهد برای زلف تو مشاطه‌شانه ساخت

آن شهسوار گومکش ازغمزه تیغ کین
چون کار عالمی به سر تازیانه ساخت
عاشق به یك نگاه تو ای ماه چارده
کار هزار ساله درین آستانه ساخت
مطرب ز بهر گریهٔ جانسوز اهل درد
گفتار درد ناك «فغانی» بهانه ساخت

***

این باد ز طرف چمن کیست که داند؟
وین بوی گل از پیرهن کیست که داند؟
این نافه که بر گل شکند غالیهٔ تر
از سلسلهٔ پر شکن کیست که داند؟
دانم که مه بدر بود خسرو انجم
آن ماه نو از انجمن کیست که داند؟
من خود شدم افسانهٔ شهری به فسونش
افسون تو مهر دهن کیست که داند؟
ما را به رخ زردبود صد رقم از خون
آن گلرخ نسرین بدن کیست که داند؟
ای باد چه داری خبراز غنچهٔ لعلش؟
آن غنچه دهن با سخن کیست که داند؟

آشوب‌دل و دیدهٔ بیدار «فغانی»
نظارهٔ‌سرو وسمن کیست که داند؟

تحفه‌سامی ص۱۰۲ . مجالس‌النفائس ص۳۰۷ . هفت اقلیم ج۱ ص۲۱۹ . مرآت‌الخیال ص ۷۴ . آتشکده ص۲۹۸ . مجالس المؤمنین ج۲ص ۶۸۹ . ریاض العارفین‌ص ۱۹۳ . تاریخ ادبیات براون ج۴ ص۱۷۵ . تاریخ‌ادبیات هرمان اته‌ص۱۹۲ .ریحانةالادب ج۱ص۱۳۵ . مقدمه دیوان بابا فغانی شیرازی .

تاریخ وفات فغفور لاهیجانی

روح «فغفور» شاد باد که بود … در میان سخنوران ممتاز
آنکه آوازه‌اش ز لاهیجان … رفت تا مرزوبوم هند و حجاز
طبع گویای این سخن گستر … کرد در عالم هنر اعجاز
نظم او ، نظم نغز خاقانی … شعر او ، شعر خواجهٔ شیراز
مرغ طبع بلند پروازش … کرد بر بام آسمان پرواز
قلمش گفت با ادیبان رمز … هنرش گفت با بزرگان راز
هرگز از خاک پاک لاهیجان … کس نشد در هنر بدو انباز
سال تاریخ او طلب کردم … دل رقم زد: **(مهین‌سخن‌پرداز)**

۱۰۲۹ ق

۱۳۳- فغفور : میرمحمد حسین، معروف به‌حکیم فغفورلاهیجانی ، فرزند سید احمد ، از شاعران و نکته سنجان

برجستهٔ سدهٔ یازدهم هجری است که‌درفنون شعروحسن خط وموسیقی نادرهٔ روزگار خود بود . انواع خط ، به‌ویژه خط نستعلیق را بسیارنیکو می‌نوشت .

درآغاز جوانی مدتی به‌سیروسیاحت پرداخت و آذربایجان وگرجستان و بسیاری ازشهرهارا زیرپا گذاشت ، دراصفهان با حکیم شفایی شاعر معروف دورهٔ صفویه ملاقات کرد .

گویند : دراولین برخورد ، شفایی ازوی پرسید اهل کجائی ؟ ففغفور جواب داد : گیلك ، آن حکیم از راه هزل و طنز گفت : گیلك و کودن با حساب جمل مساوی است « ۸۰ » فغفور بی‌اندیشه گفت : چنانکه شفایی وصاحب جهل‌مرکب ! « ۴۰۱ » اصفهانی از بدیهه گوئی و حاضر جوابی گیلانی حسابی تمام برد و دیگر اوراگرامی شمرد .

چون کیفیت این سؤال وجواب به گوش شاه عباس (۹۹۶ـ۱۰۳۸) رسید حکیم فغفور را به‌حضورطلبید وبرای وی صله وانعام فراوان ارزانی داشت و فغفور نیزدرمدح آن شهریار قصایدی سرود .

فغفور با اینکه درعهد شاه عباس بزرگ بسیار محترم بود ولی پس ازمدتی سودای سیر هندوستان درسرش افتادوعازم آن دیار گردید واز شاهزاده پرویز، پسر نورالدین جهانگیرشاه (۱۰۱۴ ـ ۱۰۳۷) عزت واحترامی‌به‌سزا دید . دیوانش را تا پنجهزار بیت نوشته‌اند ، علاوه برآن یك مثنوی هم دارد به‌نام **« شهرآشوب »** که درگرجستان نظم کرده است .

درآن مثنوی زمین و زیبارویان گرجستان را چنین وصف می کند :

پیش زمینش ز پی رنگ و بو	ریخته گلزار ارم آب رو
می‌سزد ار دانه ز لطف هوا	سبز شود در دهن آسیا

ماه ، ز خورشید وشانش به‌تاب	ذرهٔ او غیرت صد آفتاب
تیر مژه ، صف شکن عافیت	نیم نگه ، خون ملك را دیت
مصری وصد یوسف کنعان درو	دیری و صد رهزن ایمان درو
هست چو آئینهٔ صد پاره ای	هر طرفش جلوهٔ رخساره‌ای

حکیم فغفور به‌سال ۱۰۲۹ هجری قمری درشهر « **الله‌آباد** » هنددر گذشت وهمانجا مدفون است .

این غزل ازاوست :

چشمت به کرشمه‌جان‌فروشد	مژگان به‌بلا سنان فروشد
یك‌غمزه ازآن دوچشم وصدجان	مگذار که رایگان فروشد
امروز زمین ز سایهٔ تو	خورشید به آسمان فروشد
ناز تو متاع بی قراری	بر رشتهٔ امتحان فروشد
« فغفور » غمت ز نقد هستی	ارزان خرد و گران فروشد

تذکره میخانه‌ص۴۵۳.مجمع الخواص ص۲۳۳.سرخوش‌ص۸۸. نصرآبادی‌ص۲۴۳. آتشکده ص۱۶۷. قاموس‌الاعلام ج۵ ص۳۴۱۷ . فرهنگ سخنوران ص۴۵۲.موادالتواریخ ص۳۷۹.

تاریخ وفات فلکی شروانی

اینچنین خوانده‌ام که درشروان | شاعری بود پر هنر فلکی
از همه شاعران نام آور | داشت آوازه بیشتر فلکی
در میان سخنوران جهان | شد به فضل و ادب سمر فلکی
رفت، لیکن نهاد در عالم | شعر های لطیف و تر فلکی
گفت «نظمی» برای تاریخش: | **(آه ازآن قدوهٔ هنر فلکی)**

۵۷۷ ق

۱۳۴ - فلکی: محمد، ملقب به نجم الدین، از گویندگان بر جستهٔ سدهٔ ششم هجری است که با خاقانی معاصر و معاشر و هردو شاگرد استادبزرگ، ابوالعلاءِ گنجوی بوده‌اند. ولادت وی درقصبهٔ شماخی ازتوابع شروان اتفاق افتاد.

ازآغاز شاعری به‌ستایشگری شروانشاهان گرایش کرد وبه حلقهٔ شاعران دربار پیوست، اغلب قصایدش درمدح خاقان اکبر فخرالدین ابوالهیجا منوچهر و پسرش جلال‌الدین اخستان سروده شده است، فلکی در نزد فخرالدین ابوالهیجا عزت واحترامی تمام داشت وبه‌خدمت این شهریار بلند همت می‌بالید:

بوالهیجا فخر دین منوچهر | کز خدمت اوست افتخارم

فلکی دراوایل امر به‌تحصیل علم نجوم پرداخت و در این فن مهارت کامل یافت و به‌همین جهت فلکی تخلص کرد،او نیز مانندرقیبش خاقانی به‌زندان شروانشاه افتاد وبه‌تهمت افشای اسرار، چندی درحبس بود تا سرانجام پادشاه برسرلطف آمد.

و ازبند وزندان رهائیش داد.

دیوان اورا تا هفت هزاربیت نوشته اند، اما آنچه امروز باقی است از دو هزار تجاوز نمی کند، بیشتراشعارش قصیده وبرخلاف خاقانی، بسیار ساده و روان است واشعاری که درزندان شروانشاه سروده ازلطف ورقت ویژه‌ای برخوردارمی باشد

فلکی به‌سال ۵۷۷ هجری قمری در تبریز درگذشت ودر مقبرة الشعرای سرخاب به‌خاك سپرده شد.

از اوست:

سودا زدهٔ فراق یارم — بازیچهٔ دست روزگارم

ناچیده گلی‌زگلبن وصل — صدگونه نهاد هجر خارم

بی آنکه شراب‌وصل‌نوشم — ازشربت هجر در خمارم

اندیشهٔ دل نمی گذارد — یك‌لحظه‌مرا که دم‌بر آرم

ای‌دل سره میکنی چنین کن! — مگذار مرا که سربخارم

نتوانم گفت کز غم دل — ایام چگونه می گذارم

از بهر خدای را نگوئی — ای‌دل که زدست تو چه دارم

یکباره سیاه گشت روزم — یکباره تباه گشت کارم

این‌جامهٔ صبرچند پوشم؟ — وین تخم امید چندکارم؟

کارم‌همه‌انتظار وصبراست — من کشتهٔ صبر و انتظارم

دل دادم و رفت دلنوازم — غم‌دارم ونیست غمگسارم

عیدآمدوشدجدا زمن‌یار — عیدم‌چه‌بود؟چونیست‌یارم

ای آنکه زبیم‌خصم، نامت — گفتن به‌زبان همی نیارم

با این‌همه کزپی تو گریم — حقا که هنوز شرمسارم

هر شب ز فراق تو نگارا — رخساره به‌خون همی نگارم
راز دل من، اگر نه‌ای تو — آگاه ز ناله های زارم
جز نقش خیال تو نجویم — بر هر چه‌دودیده‌بر گمارم
دریاب ز بهر روز فردا — امروزمرا که سخت زارم

تاریخ گزیده ص ۸۲۴ . دولتشاه ص۱۱۵ . هفت اقلیم ج۳ ص۲۸۷ . آتشکده ص ۵۱ . صبح گلشن ص۳۲۰ . قاموس‌الاعلام ج۵ص۳۴۲۳ . مجمع‌الفصحا ج۲ ص ۹۴۶ . ریحانة‌الادب ج۳ص۲۲۸ . دانشمندان آذربایجان ص۳۰۱ . سخن و سخنوران ص ۶۰۱ . تاریخ ادبیات استاد ذبیح‌الله صفا ج ۲ص۷۷۴ . مقدمهٔ دیوان فلکی شروانی .

تاریخ وفات فیاض لاهیجانی

افتخار خاك لاهیجان بود — نام «فیاض» آن ادیب نیکخواه
آنکه درشهر فصاحت بود میر — آنکه در ملك فضیلت بود شاه
ملك لاهیجان سزد با نام او — گر به‌طاق آسمان ساید کلاه
می‌توان گفت آنچنان اعجوبه‌را — شاهکار خلقت و صنع اله
کلك او معنی طراز و ذوقزا — شعر او راحت فزا و رنج کاه
آنچنان فاضل نیاید هیچ وقت — اینچنین شاعر نمیرد هیچگاه
اینت اصحاب ادب را مرتبت — وینت ارباب هنر را پایگاه
گفت «نظمی» از پی تاریخ او: — **(آه‌ازآن‌فیاض لاهیجانی‌آه)**

۱۰۷۲ ق

۱۳۵ ـ فیاض : عبدالرزاق ، فرزند علی ، معـروف به فیاض لاهیجی ، از شعرا و علمای بزرگ دورهٔ صفویه است که درعلم منطق و حکمت از کم نظیران روزگار خود به‌شمار می‌رفت . در حکمت از شاگردان ممتاز ملاصدرای شیرازی بود که بعد ها دختر استاد را به زنی گرفت . فیاض درانواع شعر طبع آزمائی کرده ونزدیك به ۱۲ هزاربیت شعر سروده است . دیوانش چاپ نشده ولی یك نسخهٔ خطی آن در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهـران موجود است .

این شاعر فاضل ودانشمند گذشته ازدیوان اشعار ، تألیفات دیگری نیزدارد که معروفترین آنها عبارتند از : ۱ـ شرح الهیا کل در علم حکمت . ۲ـ شوارق ـ الالهام درحکمت که بارها چاپ شده . ۳ـ سرمایهٔ ایمان به‌فارسی که نخست به‌سال ۱۳۰۴ ق در بمبئی وبعد درتهـران به‌طبع رسیده است . ۴ ـ حدوث العالم . ۵ ـ گوهر مراد که مشهورترین و مهمترین کتاب فـارسی اوست . این کتاب را به نام شاه عباس دوم (۱۰۵۲ ـ ۱۰۷۸) تألیف کرده ومکرر چاپ شده است .

فیاض به‌سال ۱۰۷۲ هجری قمری درقم وفات یافت وهمانجا به‌خاك سپرده شد . فیاض ازشاعران نازك خیال و نادره گفتار زبـان فارسی است واز این ابیـات به‌ظرافت فکر ولطافت طبع وی می‌توان پی‌برد :

جنون تکلیف کوه ودشت وصحرا می کند مارا
اگر تن دردهم ، دیگر که پیدا می کند مارا؟

یك جهان بر هم زدم کز جمله بگزیدم تـرا
من چه می کردم به عالم ، گر نمی‌دیدم تـرا ؟

* * *

سنگ بالین کن و آنگه مزهٔ خواب ببین
تا ببینی که چه در زیر سر مردان است

* * *

من کجا و دست گل چیدن کجا ای باغبان؟
نالهٔ بلبل مرا اینجا به زور آورده است

* * *

قسمت ما زین چمن، بار تعلق بود و بس
سرو را نازم که آزاد آمد و آزاد رفت
نه غم بیگانگان دارم، نه فکر دوستان
تا تو در یاد منی، عالم مرا از یاد رفت

* * *

کرا دماغ که از کوی یار برخیزد؟
نشسته ایم که از ما غبار برخیزد

* * *

یك بار ناله کرده‌ام از جوش اشتیاق
از شش جهت هنوز صدا می‌توان شنید

* * *

هر سر خاری به مجنون نازدیگر می کند
ناقهٔ لیلی مگرامروز ازاین صحرا گذشت؟

نصر آبادی ص۱۵۶ . سرخوش ص۸۷ . آتشکده‌ص۱۶۷ . ریاض العارفین‌ص۳۸۲.
مجمع الفصحا ج۴ص۵۱ . قاموس الاعلام ج۴ص۳۰۷۶ . ریحانة الادب ج ۳ ص ۲۳۳ .
فرهنگ سخنوران ص۴۵۷ . تاریخ ادبیات براون ج۴ ص ۲۸۳– ۲۹۸– ۲۹۹ .

تاریخ وفات فیض کاشانی

دریغا «فیض» آن استاد کامل — امیر شاعران، شاه افاضل
وحید ملك وملت، آنکه دائم — در او قبله بودی بر قبایل
هدایت شیوه و تقوی طریقت — ملائك سیرت و قدسی شمایل
چنان دانا که دانش گستران را — پس ازوی دعوی علم است باطل
بنازم بر کمال «ملا صدرا» — که پرورد اینچنین استاد کامل
چو عاقل بود در کار زمانه — بخوان تاریخ اورا: **(فیض عاقل)**

۱۰۹۱ ق

۱۳۶ - فیض: محمد، پسر شاه مرتضی، معروف به ملا محسن فیض کاشانی، ازشاگردان برجستهٔ ملاصدرای شیرازی و یکی از علما وحکما وشعرای بزرگ دورهٔ صفویه است. او در تفسیر، فقه، حکمت و اخبار واحادیث یگانهٔ روزگار خود بوده و تألیفات زیادی دارد که مرحوم مدرس تبریزی از ۱۲۰ جلد آنها در ریحانة الادب اسم برده وموضوع بعضی از آنها را نیز ذکر کرده است. چند جلد از تألیفات مهم اوچاپ شده و مورد استفاده ارباب فضل وکمال قرار می گیرد.

فیض طبع روانی داشت ودرسرودن شعر ازشاعران پرکارزبان فارسی به شمار می رود، علاوه بردیوان غزلیات وقصائدش که درتهران چاپ شده متجاوز از ده جلد مثنوی ازاو به یادگار مانده که **«دهرآشوب»** و **«آب زلال»** ازمشهورترین آنهاست.

چنانکه درشرح حال ملا عبدالرزاق فیاض اشاره کردیم فیض و فیاض هردو شاگرد وداماد ملاصدرا بودند ولقب فیض وفیاض را نیز ازاستاد گرفته‌اند.

بعضی ملا محسن فیض را ازاهل تصوف دانسته‌اندولی عده‌ای برخلاف این، عقیده دارند ومی‌نویسند فیض ازاین طایفه بیزار بود. بهرحال قابل تأمل است و احتیاج به بررسی زیاد دارد. **وفات فیض** به سال ۱۰۹۱ هجری قمری درکاشان اتفاق افتاد وهمانجا مدفون است. مرحوم رضا قلی‌خان هدایت در مجمع الفصحا وفات اورا به‌سال هزارم هجرت نوشته است (!) قطعاً هدایت به تاریخ جلوس شاه عباس دوم «۱۰۵۲ ـ ۱۰۷۸» که فیض درزمان وی می‌زیسته وهمچنین به‌تاریخ وفات ملاصدرا «۱۰۵۰» که استاد فیض معرفی کرده توجهی نداشته است.

از اوست:

در چهرهٔ مهرویان انوار تو می‌بینم
در لعل گهر باران گفتار تو می‌بینم
در مسجد و میخانه جویای تو می‌یابم
در کعبه و بتخانه زوار تو می‌بینم
از کوی تو می‌آیم، هم سوی تومی‌آیم
در سیر و سلوك خود انوار تو می بینم
گه قدر مرا کاهی، گه قیمتم افزائی
در سود و زیان خود بازار تو می‌بینم
هرجا که روم نالم چون بلبل شوریده
سر تاسر عالم را گلزار تو می‌بینم

از خود نه‌خبر دارم، نه‌عین و اثر دارم
در نطق و بیان «فیض» گفتار تو می‌بینم

آتشکده‌ص۲۵۲.ریاض العارفین ص۳۸۰.ریحانة الادب ج ۳ص ۲۳۸.مجمع الفصحا ج۴ ص۴۸. قاموس‌الاعلام ج۵ ص ۳۴۶۳. تاریخ ادبیات رضازاده شفق ص ۲۰۹ . مقدمهٔ دیوان فیض کاشانی.

تاریخ وفات فیضی دکنی

چو«فیضی»فرو بست‌چشم‌ازجهان — رخ‌فضل و دانش فتاد از جمال
ادیبی که طوطی شکر شکن — به‌صد نطق ، باطبع او بود لال
همانا که در آسمان هنر — چنین آفتابی ندارد زوال
بود حسن نظمش به حد تمام — بود لطف شعرش به اوج کمال
به‌فکر وی اوهام را اتفاق — به کلك وی الفاظ را امتثال
پس ازوی به‌دنیای شعر و ادب — توان گفتن او را نیامد مثال
ز«نظمی» چوتاریخ‌وی خواستم — نوشت: (**آه ازفیضی بی‌همال**)

۱۰۰۳ ق

۱۳۷- فیضی : شیخ ابوالفیض، پسر شیخ مبارك ، از شعرای بزرگ‌سدهٔ دهم‌هجری‌است . وی درسال ۹۵۴هجری در «**ناکور**» ازشهرهای هند به‌دنیا آمد، تحصیلاتش‌را درمحضر پدر دانشمند خود شیخ مبارك به‌پایان رسانید، درچهارده سالگی در علم عروض وبدیع و خط و لغت

وتفسیر، یگانه روزگار بوده است. در سال ۹۷۴ بیست ساله بود که به دربار جلال الدین اکبرشاه‌هندی باریافت‌وبه‌لقب ملك‌الشعرائی نائل گردید.فیضی با تشویق اکبرشاه خمسه‌ای به‌پیروی از خمسه نظامی پرداخت که یك قسمت آن به اکبر نامه موسوم است، اوتفسیری نیزدارد که درآن، ازاول تاآخر حرفی از حروف معجمه (نقطه‌دار) به‌کار نرفته‌وبه تفسیر بی‌نقطه معروف است! همچنین کتابی‌دارد بنام مواردالکلم به‌عربی که‌آنهم از اول تاآخر باحروف بی‌نقطه تألیف شده است! علاوه براینها دیوانی دارد نزدیك به پانزده هزار بیت که شامل: غزل، قصیده، قطعه واشعار متفرقه می‌باشد.

فیضی و پدرش شیعی مذهب بوده اند و همین تشیع باعث شد که گروهی به‌مخالفت برخاسته اورا بی‌دین و حتی‌آفتاب پرست خواندند ولی بدیهی است که شخص آفتاب‌پرست به‌تفسیر گرایش نمی کندآنهم باآن زحمت و کیفیت که گفته‌شد.

فیضی دراین شعر به‌شیعه بودن‌خودمباهات می کند:

ما طایر قدسیم، نوا را نشناسیم — مرغ ملکوتیم، هوا را نشناسیم

برهان ثبوتیم، ز ما نفی نیاید — از ما نعم آموز، که لارا نشناسیم

در کشف‌حقایق، سبق‌آموزضمیریم — ترتیب دلیل حکما را نشناسیم

بااهل جدل، نکتهٔ توحید نگوئیم — دروحدت‌حق،چون‌وچرارانشناسیم

اصحاب یقینیم و گمان را نپسندیم — ارباب صوابیم و خطا را نشناسیم

از قافلهٔ ما نتوان یافت نشانی — رقص‌جرس وبانگ درا رانشناسیم

نور جبروتیم، ز ظلمت نهراسیم — آئینهٔ صبحیم، مسا را نشناسیم

بر دانش ما انجم و افلاك بخندند — گر صاحب **لولاك لما** را نشناسیم

صدشکر که‌ماپیرو اصحاب رسولیم — درشرع، دگر راهنما را نشناسیم

تاریخ وفات فیضی را بعضی از تذکره نویسان سال ۱۰۰۴ هجری نوشته‌اند و هدایت در مجمع الفصحا و ریاض العارفین ۱۰۴۰ آورده است. ولی هیچکدام درست به‌نظر نمی‌رسد، وفات فیضی به‌سال ۱۰۰۳ در ۴۹ سالگی در **لاهور** اتفـاق افتاد. فصیح هندی که از مخالفین فیضی بوده ماده تاریخ اورا بطور هجو چنین گفته است:

فیضی بی‌دین چومرد، سال وفاتش «فصیح»

گفت: **(سگی ازجهان رفت به حال قبیح)**

۱۰۰۳ ق

همچنین یکی از شعرای هند بطور معما چنین گفته است:

چون بنا چار رفت، شد ناچار　　　سال تاریخ: **(خالد فی النار)**

۱۰۰۳ق

خالد فی‌النار «۱۰۰۷» منهای چار «۴» = ۱۰۰۳

اما پوشیده نماند که در نوشتن این ماده تاریخها آنهم در مرگ علامـه‌ای چون فیضی بی‌انصافی کرده‌اند.

این غزل دل انگیز ازاوست:

این چه مستی‌است که بی‌باده وجام است اینجا

باده کز جام بنوشند حرام است اینجـا

ایکه از بـادیهٔ عشق خبـر مـی پرسی

پای بردار که کونین، دو گام است اینجـا

زاهـدا منتظر چشمـهٔ کـوثر منشیـن

که به‌یك جرعهٔ می، کار تمـام است اینجا

هیچ کس نیست که دردایرهٔ حیرت نیست

صید گاهی است که جبریل به‌دام است اینجا

راز سر بستهٔ خم، پیش خرد مگشائید

سخن از پخته مگوئید که خام است اینجا

نام و ناموس ز ما خاك نشینان مطلب

این مقامی است که ناموس ز نام است اینجا

چون شدی معتکف میکده «فیضی» هشدار

کز دم پیر مغان فیض مدام است اینجا

تاریخ وفات غزالی مشهدی را فیضی چنین گفته که لفظاً و معناً تاریخ است :

قدوهٔ نظم غزالی که سخن	همه از طبع خدا داد نوشت
خامه‌چون بر کف اندیشه‌نهاد	نکته پی در پی استاد نوشت
نامهٔ زندگی او ناگاه	آسمان بر ورق باد نوشت
عقل تاریخ وفاتش بدو طرز	**(سنهٔ نهصد و هشتاد)** نوشت
	۹۸۰

مجمع الخواص ص ۵۲ . میخانه ص ۲۴۷ . هفت اقلیم ج ۱ ص ۳۷۴ . آتشکده ص ۳۵۴ . مرآت الخیال ص ۷۹ . مجمع الفصحا ج ۴ ص ۴۹. ریاض العارفین ص ۱۹۱. قاموس الاعلام ج ۵ ص ۳۴۶۵ . ریحانة الادب ج ۳ ص ۲۴۸ . تاریخ ادبیات هرمان اته ص ۱۹۴ . تاریخ ادبیات براون ج ۴ ص ۱۸۳ . تاریخ ادبیات رضازاده شفق ص ۱۸۸. مواد التواریخ ص ۳۶۶ .

تاریخ وفات قاآنی شیرازی

قاآنی ا ر چه مرد ، اما — از مردن خویش زنده ترشد
آری ، به حساب اهل معنی — کی مرد کسی که‌پرهنرشد؟
استادی آن مهین سخندان — در ملك سخنوری سمر شد
او از هنر قصیده گوئی — در حلقهٔ اهل فضل سر شد
وز معجزهٔ سخن سرائی — در ملك ادب ، پیامبر شد
وصفش به حدیث در نگنجد — زانجاست که قصه مختصر شد
جستم‌چوحساب سال‌مرگش — گفتند: (نمردوزنده‌ترشد)

۱۲۷۰ ق

۱۳۸ - قاآنی : میرزا حبیب‌الله ، فرزند میرزا محمد علی گلشن، به سال ۱۲۲۳ هجری قمری در شیراز دیده به‌جهان گشود . گلشن نیز شعرمی‌سرود واشعاری از وی در بعضی تذکره های دورهٔ قاجار آمده است . قاآنی یازده ساله بود که پدرش در گذشت واو به‌فقر وتنگدستی در شیراز تحصیل می کرد تا آنکه شاهزاده حسنعلی میرزا « **شجاع‌السلطنه** » پسر فتحعلیشاه قاجار (۱۲۱۲ - ۱۲۵۰) به‌شیراز رفت و به تشویق و تربیت وی همت گماشت .

قاآنی مدتها درشیراز وخراسان تحت حمایت آن شاهزاده به تحصیل علوم پرداخت ودردواوین شعرا مطالعات عمیق کردودرخلال‌این مطالعات. گاهی قصیده‌ای

نیز می‌سرود تا شهرت شعرش درمحافل ادبی پیچید.

درسال ۱۲۵۰ که محمدشاه بر تخت سلطنت نشست قاآنی به حلقهٔ شاعران دربار پیوست و ازشاه لقب **«حسّان العجم»** گرفت. پس از محمد شاه که‌ناصرالدین شاه جلوس کرد وی شاعر رسمی دربار شد ودرنزدآن شهریار شعر شناس وشاعر-دوست تقربی تمام یافت.

قاآنی شاعری قصیده سراست و اغلب قصایدش در مدح محمد شاه و پسرش ناصرالدین شاه می‌باشد. وی درسرودن قصیده قدرت ومهارتی عظیم دارد، زبانش غنی، طبعش روان‌ودر گزینش الفاظ‌وبه‌کار بستن آنها بسیار استاد وتواناست.چنانکه بعد ازصائب تبریزی می‌توان اورا معروفترین شاعر ایران ازدورهٔ صفویه تا اواخر قاجاریه دانست.

قاآنی علاوه برفارسی، به‌زبان عربی وترکی نیز آشنائی داشت و نخستین شاعرفارسی‌زبان ایران است که زبان فرانسه را فرا گرفت. دیوان وی به ۲۲هزار بیت می‌رسد که نخست به‌سال ۱۲۷۴ به همت شاهزاده جلال قاجار که از دوستان شاعر بود درتهران وسپس درتبریز وهندوستان به‌چاپ رسیده است. قاآنی گذشته از آن، کتابی نیزدارد به‌نام «**پریشان**» که به‌طرز و اسلوب گلستان سعدی نوشته ولی شهرت چندانی ندارد. دراواخر عمراختلال درحواسش‌راه یافت وروزچهارشنبه پنجم شعبان سال ۱۲۷۰ هجری پس از ۴۷ سال زندگی **به‌درود جهان‌گفت** ودرشاه عبدالعظیم به‌خاك سپردند.

این مسمط زیبا ازاوست:

بنفشه رسته از زمین به طرف جویبارها

ویا گسسته حورعین‌ززلف خویش تارها

زسنگ اگر ندیده‌ای چسان جهد شرارها

به برگهای لاله بین میان لاله‌زارها

که چون شراره می جهد ز سنگ کوهسارها

ندانما ز کودکی شکوفه از چه پیر شد

نخورده شیر، عارضش چرا به رنگ شیر شد

گمان برم که همچو من به دام غم اسیر شد

زپا فکند دلبرش چه خوب دستگیر شد

بلی چنین برند دل ز عاشقان نگارها

درین بهار هر کسی هوای راغ دارد

به یاد ماه طلعتی خیال باغ دارد

به تیره شب ز جام می به کف چراغ دارد

همین دل منست و بس که درد و داغ دارد

جگر چو لاله پر ز خون ز عشق گلعذار ها

بهار را چه می کنم چو شد ز بر بهار من

کناره کردم از جهان چو او شد از کنار من

خوشا و خرما دمی که بود یار یار من

دو زلف مشکبار او به چشم اشکبار من

چو چشمه‌ای که اندرو شنا کنند مارها

غزال مشکبوی من زمن خطا چه دیده‌ای؟

که همچو آهوان چین از آن خطا رمیده‌ای

بنفشه بوی من چرا به حجره آرمیده‌ای

نشاط سینه برده‌ای، بساط کینه چیده ای

بساز نقل آشتی ، بس است گیر و دار ها

به‌صلح در کنارم آ ز دشمنی کناره کن

دلت‌ره ار نمی‌دهد زدوست استشاره کن

ویاچوسبحه‌رشته‌ای‌ززلف‌خویش‌پاره کن

بر اوببند صد گره‌وز آن‌پس‌استخاره کن

که سخت عاجز آمدم ز رنج انتظار ها

نه دلبری که‌بر رخش به یاد او نظر کنم

نه‌محرمی که پیش اوحدیث‌عشق سر کنم

نه‌همدمی که یکدمش‌زحال‌خودخبر کنم

نه بادهٔ محبتی کزو دماغ تر کنم

نه طبع را فراغتی که تن‌دهم به‌کارها

کسی نپرسدم خبر که کیستم ، چکاره‌ام

نه مفتیم نه‌محتسب نه رند باده خواره‌ام

نه خادم مساجدم ، نه مؤذن مناره‌ام

نه کدخدای جوشقان، نه عامل زواره‌ام

نه مستشیر دولتم، نه جزو مستشارها

بهشت را چه می کنم بتا بهشت‌من توئی

بهارو باغ‌من توئی، ریاض‌و کشت من‌توئی

بکن‌هر آنچه‌می کنی که‌سر نوشت‌من‌توئی

به دل نه غایبی زمن که‌درسرشت‌من‌توئی

نهفته در عروق من چو پود ها به تار ها

دمن ز خندهٔ لبت عقیق زایمن شود

بمن[1] ز سبزهٔ خطت بخرمی چمن شود

چمن زجلوهٔرخت پر از گل وسمن شود

سمن چه بنگردرخت بجان‌ودل‌شمن[2] شود

از آنکه ننگرد چو تو نگاری از نگارها

به پیش شکرین لبت چه دم زندطبرزدا

که با لبت طبرزدا به‌حنظلی نیرزدا

خیال عشق روی تو اگر زمین بورزدا

ز اضطراب عشق تو چو آسمان بلرزدا

همی ببوسدت قدم بسان خاکسارها

بت دو هفت سال من مرا می دوساله ده

زچشم خویش می‌فشان،زلعل‌خود پیاله‌ده

نگار لاله چهر من مئی برنگ لاله ده

به‌جای نقل، بوسه‌ای مرا به لب حواله‌ده

که واجبست نقل و می برای میگسار ها

بهل کتاب را بهم که مرد درس نیستم

نهال راچه می کنم که زاهل غرس نیستم

شرابم آشکاره ده که مرد ترس نیستم

به‌حفظ کشت عمر خود کم ازمترس‌نیستم

که منع جانور کند همی ز کشت زار ها

۱– بمن : گلخن.

۲– شمن : بت پرست .

من ارشراب می‌خورم به‌بانگ کوس می‌خورم
به بار گاه تهمتن، به بزم طوس‌می‌خورم
پیاله های ده منی علی‌الرؤس مـی خورم
شراب گبر می‌چشم، می‌مجوس می‌خورم
نه جوگیم که خو کنم به‌برگ کـو کنارها
الا چه سالها کـه من می و ندیم داشتم
چو سـال تازه می‌شـدی می قدیم داشتم
پیالـه هـا و جامـها ز زر وسیم داشتم
دل جواد پر هنر ، کف کریم داشتـم
چه خوش به ناز ونعمتم گذشت روزگـار ها
کنون‌هم ارچه مفلسم زدل نفس نمی کشم
بهیچ روی منتی ز هیچکس نمـی کشم
فغان ز جور نیستی به دادرس نمی کشم
کشیدم‌ارچه‌پیش‌ازین‌ازین‌سپس نمی کشم
مگر بدان که صد رهم رهانده ز افتقار ها ...

مجمع‌الفصحا ج۵ ص۸۴۴ . آثار عجم ص۴۳۰. طرایق الحقـایق ج ۳ ص ۱۴۹ .
تاریخ ادبیات براون ج۴ ص۲۳۳ . موادالتواریخ ص۳۹۹. ریحانةالادب ج۳ ص ۲۵۱.
هفت آسمان ص۱۶۴ . سبك شناسی استاد بهار ج۳ص۳۳۴. سفینة المحمود ج۱ص۱۶۹.
تاریخ ادبیات هرمان اته‌ص۲۰۳ . تاریخ ادبیات رضازاده شفق ص۱۹۵.

تاریخ وفات قاسم تبریزی

شاه قاسم ، خواجهٔ آزادگان — آنکه بر کنه حقایق برد راه
آن‌مهین عارف که در روشندلی — رفت‌صیت او ز ماهی تا به ماه
روح‌پاکش از غم آباد جهان — یافت چون فیض ملاقات اله
نکته‌سنجی گفت در تاریخ او: — **(از جهان شدقاسم انوارآه)**

۸۳۷ ق

۱۳۹ـ قاسم : سیدعلی ، ملقب به معین‌الدین ، معروف به‌قاسم انوار و شاه قاسم ، فرزند سید نصیر ، ازشاعران و عارفان مشهور سدهٔ نهم هجری است . وی به‌سال ۷۵۷ در یکی از دهات سراب از توابع تبریز به‌دنیاآمد ودراین رباعی روستائی بودن خودرا تصریح می کند :

از هر طرفی چهره گشائی که منم — درهر صفتی جلوه گرآئی که منم
با این همه گه‌گاه غلط می‌افتم — نادان کس وبله روستائی که منم

قاسم علوم مقدماتی را درتبریزفرا گرفت و گویا بیشتر نشوونمای او نیز در تبریز شده است . درعلوم شریعت وسلوك طریقت شاگرد و مرید شیخ صدرالدین اردبیلی بود و پس ازوی به‌شیخ صدرالدین علی یمنی ارادت ورزید وازصحبت آن پیرروشن‌ضمیر بهره‌ها جست . قاسم باشاه نعمت‌الله کرمانی نیز رابطه نزدیکی داشته است . شاه قاسم مدتها درقزوین و گیلان و سمرقند به‌سیاحت پرداخت و چندی در هرات لنگرانداخت .

در هرات سخت مورد توجه مردم قرار گرفت ولی چون نسبت به شاهرخ میرزا وفرزندان او روی بی‌نیازی نشان می داد شاهرخ دستور داد تا قاسم ازهرات خارج شود.

قاسم به ماوراء النهر شتافت و در آنجا نیز همچنان عزت و احترام یافت، سرانجام به‌خراسان باز گشت وتا پایان عمر درخرجرد جام دردوفرسخی تربت‌جام اقامت گزیده به‌ارشاد مشغول گردید تا درسال ۸۳۷ به‌سن هشتاد سالگی **درگذشت** وهمانجا به‌خاك سپردند. دراواخر سدهٔ نهم به‌امر امیرعلیشیرنوائی عمارت زیبائی برسرقبروی ساختند که هنوز باقی وزیارتگاه صاحبدلان‌است.

بیشتراشعار شاه قاسم عارفانه و ازغزلهای حافظ‌استقبال شده ولی هیچکدام به‌پایهٔ شعرحافظ‌نرسیده است. درشعرقاسمی وقاسم و گاهی‌شاه قاسم تخلص‌می کند.

دیوان او که نزدیك به‌هفت هزار بیت غزل، قطعه، رباعی ومثنوی «انیس-العارفین» می باشد چاپ شده ودردست است.

ازغزلیات اوست:

ای پرتو جمال الهی چه گویمت؟
ای فیض فضل نا متناهی چه گویمت؟

خواهم زلطف و جود توشکری کنم ادا
آنهم ز لطف تست، الهی چه گویمت؟

گر کائنات خصم‌شوند، از کسی چه باك؟
ای جان‌ودل، توپشت‌وپناهی چه گویمت؟

وصف تو بر صحیفهٔ دلها نوشته اند
بالا تر از سفید و سیاهی چه گویمت؟

حیران شدست جان و دل عاشقان، ترا
نشناختـه کسی به کماهی چه گویمت؟

گاهی به غمزه‌ای دل صد کاروان زنی
که مرشد طریقت و راهی چه گویمت؟

جان خواستی ز «قاسم» بیچاره، ای‌صنم
جانها گدای تست وتوشاهی چه گویمت؟

دولتشاه ص۳۸۵. مجالس النفائس ص۱۸۳. هفت اقلیم ج۳ص۲۱۵. آتشکده ص۲۸ مرآت‌الخیال ص۶۳. مجمع‌الفصحا ج۴ص۵۲ . ریاض العارفین ص۱۹۴. قاموس‌الاعـلام ج۲ص۱۰۵۷.طرایق‌الحقایق ج۲ص۱۴۴و ج۳ص۲۱.مجالس المؤمنین ج۲ص۴۴.دانشمندان آذربایجان ص۳۰۴. تاریخ ادبیات هرمان اته ص۱۷۸. تاریخ ادبیات براون ج ۴ص۵۱ . ازسعدی‌تا جامی‌ص۴۷۰-۵۰۹-۶۳۵-۶۷۱-۶۹۷.ریحانةالادب ج۱ص۱۲۲ ج۳ص۲۵۹. موادالتواریخ ص۳۵۳.

تاریخ وفات قدسی مشهدی

چـو از جـورسپهر سفلـه پـرور «محمد جان قـدسی»از جهان رفت
چنان شد اهل معنـی غـرق ماتـم که گوئی: شوروشادی از میان‌رفت
سرودنـد از پـی سـال وفــاتش که: **(قدسی‌هم بملك‌جاودان رفت)**

۱۰۵۶ ق

۱۴۰- قدسی : حاجی محمد جان ، ازسخنوران‌معروف سدهٔ یازدهم‌هجری است . در ابتـدای جـوانی در مشهد

به‌شغل بقالی امرارمعاش می کرد ولی چون درشعر نشوونما یافت و آوازهٔ هنرش به گوش خاص و عام رسید مانند سایر شعرای دورهٔ صفویه راه هندوستان را پیش گرفت ودر دربار شاهجهان (۱۰۳۷ـ۱۰۶۸) مورد توجه واقع گردید و به‌نوشته بعضی ازتذکره نویسان به مقام ملك‌الشعرائی نیز نائل آمد .

قدسی درسرودن غزل ، قصیده ، مثنوی وزباعی بسیار توانا بوده و با وجود شاعران بزرگی چون : کلیم کاشانی وصائب تبریزی ازانعام وصله سرشار شاهجهان بهره‌مند بود چنانکه به‌سال ۱۰۴۵ در مقابل یك قصیده ، برابر وزن خود طلا گرفت .

قدسی علاوه بردیوانش،منظومه‌ای هم دارد بنام ظفرنامه که درشرح‌فتوحات شاهجهان سروده است ، گویا تا کنون هیچکدام به چاپ نرسیده است . او به سال ۱۰۵۶ هجری قمری **درهندوستان درگذشت** و در **مزار الشعرای** کشمیر به‌خاك سپردند که محمد قلی‌سلیم وابوطالب کلیم‌وطغرای‌مشهدی نیز در کنارش آرمیده‌اند. تاریخ وفات اورا کلیم دریك مصرع چنین گفته است :

(دور ازآن‌بلبل قدسی چمنم زندان شد)

۱۰۵۶ق

این غزل ازاوست :

ناگفته ماند صد سخن آرزو مرا
لب بست نا امیدی ، ازاین گفتگو مرا

در چشم خلق بسکه مرا خوار کرده‌ای
نشناسد آبروی ، کس از آب جو مرا

دور از تو کار خنجر الماس می کند
ساقی گر آب خضر کند در گلو مرا

من دل به‌خال وخط ندهم ، مهرپیشه کن
بلبل نیم که مست کند رنگ و بو مرا

پیمان ما به باده درست است و داده اند
روز نخست ، دست به دست سبو مرا

خوردم هزار زخم نمایان ز تیغ او
هرگز نبود چشم چنین لطف ازو مرا

«قدسی» چه‌حالت‌است؟ که آلوده‌تر شوم
هر چند آب دیده کند شستشو مرا

***

قدسی ترجیع‌بند زیبائی دارد که بند اولش این است :

مخمور ز دل سوی لب آید نفس ما
فریاد رس ، ای ساقی فریاد رس ما

بی‌می‌لب‌ماهمچولب‌مرده‌خموش‌است
رنجیده زلب ، بی لب ساغر نفس ما

ما حوصلهٔ سر کشی شعله نداریم
بر آتش‌می ، سوخته به مشت خس‌ما

دردل‌زخمارم‌نفس آغشته‌به‌خون‌است
جز طایر بسمل نبود در قفس ما

ما بار سفر بر در میخانه گشودیم
بی واسطه ، مستانه ننالد جرس ما

ساقی شب‌عید است چراتیره‌نشینیم ؟
با آنکه به ساغر نبود دسترس ما

در کنج خرابات ز بی مهری ساقی
از باده بر افروز چراغ هوس ما

عمری است که در پای خم افتاده خرابیم
همسایهٔ دیوار به دیوار شرابیم

نصر آبادی ص۲۲۵. سرخوش ص۹۰ مرآت الخیال ص۸۵. میخانه ص۲۲۱. آتشکده ص۹۶. قاموس الاعلام ج۳ ص۱۹۰۷ و ج۵ ص۳۶۰۷. تاریخ ادبیات هرمان اته ص ۱۹۵. ریحانة الادب ج۳ ص۲۸۱. موادالتواریخ ص۳۸۱. فرهنگ سخنوران ص۴۷۰.

تاریخ وفات قطران تبریزی

کجا از کهنه گویان است قطران؟ ز دیوانش نکات تازه جوئید
حساب سال تاریخ وفاتش ز (**قطران بلند آوازه**) جوئید

۴۶۶ ق

۱۴۱ ـ قطران: قطران، ملقب به‌فخرالشعرا، مکنی به ابومنصور، فرزند منصور گیلانی، ازمشهورترین شاعران ایران‌در سدهٔ پنجم هجری است. پدرش از مردم گیلان بود ولی قطران درده «**شادی آباد**» که در۶ کیلومتری جنوب‌شرقی تبریزواقع است به دنیا آمد:

خدمت توهم به‌شهر اندر کنم برجای غم
گرچه ایزدجان‌من در«**شادی آباد**»آفرید

خانوادهٔ قطران ازطبقهٔ دهقانان بودند ولی او ازدهقانی به‌شاعری روی‌آورد وبرائر ذوق و قریحهٔ شگفت‌انگیزی که داشت از دوران کودکی به سرودن شعر آغاز کرد.

وی درپاسخ کسانی که به‌خردسالی و کودکی او طعن می کرده‌اند گفته است :

مردمان کم‌خرد گویندقطران کودك‌است
وانکه اورا سال کمتر، دانشش کمتر بود

قطران از شاعران چیره دست و توانای زبان فارسی است و گویا نخستین کسی بوده که درآذربایجان به‌فارسی‌دری شعرسروده ومقتدای‌سخنوران آذربایجان گردیده است :

ورمرا برشعر گویان جهان رشك‌آمدی
من در شعر دری ، بر شاعران نگشودمی

سبك او خراسانی است وبه شیوهٔ رودکی شباهت نزدیکی دارد . قطران در حدود دوازده هزار بیت شعردارد که بیشترش قصیده است و قصیده‌ای که درشرح زلزلهٔ شدید سال ۴۳۴ تبریزسروده مشهور می‌باشد .

وی علاوه بر دیوان شعر ، لغتنامه‌ای نیزداشته موسوم به « **تفاسیر فی‌لغة الفرس** » که امروز در دست نیست . این گوینده گرانقدر با اینکه در شعر، صنایع بدیعی از ترصیع وتجنیس وذوقافتین را زیاد به‌کاربرده اما قصاید وغزلیاتش بسیار لطیف وروان ودارای مضامین دلپذیر است .

از شعرای معاصر او یکی ناصرخسرو قبادیانی است که درسال ۴۳۸ هجری هنگام عبور ازتبریز قطران را ملاقات می کند، ازسلاطین معاصراو امیرابوالحسن علی لشکری فرمانروای گنجه وامیراجل ابومنصور وهسودان‌بن محمد فرمانروای تبریز را می‌توان نام برد وقطران درمدح ایشان قصایدی نیزسروده است . قطران به‌سال ۴۶۶ هجری قمری به‌مرض نقرس **در تبریز وفات یافت** ودر مقبرةالشعرای سرخاب به‌خاك سپرده شد .

این قصیده را قطران در وصف زلزلهٔ سال ۴۳۴ تبریز گفته است :

بود محال مرا داشتن امید محال
به عالمی که نباشد هگرز بر یك حال

از آن زمان که جهان بود حال زینسان بود
جهان بگردد لیکن نگرددش احوال

دگر شوی تو ولیکن همان بود شب و روز
دگر شوی تو ولیکن همان بود مه و سال

محال باشد فال و محال باشد زجر
مدار بیهده مشغول، دل به زجر و به فال

تو بنده ای سخن بند گانت باید گفت
که کس نداند تقدیر ایزد متعال

همیشه ایزد بیدار و خلق یافته خواب
همیشه گردون گردان و خلق یافته هال[1]

دل تو بستهٔ تدبیر و نالد از تقدیر
تن تو سخرهٔ آمال و غافل از آجال

عذاب یاد نیاری به روزگار نشاط
فراق یاد نیاری به روزگار وصال

نبود شهر در آفاق خوشتر از تبریز
به ایمنی و به مال و به نیکوی و جمال

۱ ــ هال : قرار و آرام .

ز ناز ونوش ،همه خلق بود نـوشا نوش

ز خلق و مال،همه شهر بود مالا مـال

دراو به کام دل خویش هر کسی مشغول

امیر وبنده و سالار و فـاضل و مفضال

یکی به‌خدمت‌ایزد،یکی به‌خدمت‌خلق

یکی به جستن نام ویکی به‌جستن مال

یکی به‌خواستن جام و بر سماع غزل

یکی به تاختن یوز بر شکار غـزال

به‌روز بودن با مطربان شیرین گـوی

به شب غنودن با نیکوان مشکین خال

به‌کار خویش همی کرد هر کسی تدبیر

به‌مال خویش همی داشت هر کسی آمال

به‌نیم چندان کز دل کسی بـر آرد قیل

به نیم چندان کز لب تنی بر آرد قـال

خدا به مـردم تبریـز بـر فکند فنـا

فلك به نعمت تبریز بر گمـاشت زوال

فراز گشت نشیب و نشیب گشت فـراز

رمال گشت جبال و جبال گشت رمال

دریده گشت زمین و خمیده گشت نبات

دمنده گشت بحار و رونده گشت جبـال

بسا سرای که بامش همی بسود فلـك

بسا درخت که‌شاخش همی به سود هلال

کز آن درخت نمانده کنون مگر آثار
وزآن سرای نمانده کنون مگر اطلال
کسی که‌رسته‌شدازمویه، گشته‌بودچوموی
کسی که‌جسته‌شدازناله، گشته‌بودچونال
یکی‌نبود که گوید به‌دیگری که‌مموی
یکی‌نبود که گوید به‌دیگری که‌منال...

حدایق‌السحرص ۶۲۷. لباب‌الالباب ص۴۰۱. دولتشاه ص۷۶. هفت‌اقلیم ج۳ص۲۱۶. آتشکده‌ص۳۳. مجمع‌الفصحا ج۳ص۱۱۰۴. قاموس‌الاعلام ج ۵ ص ۳۶۷۵. صبح‌گلشن ص۳۳۴. ریحانة‌الادب ج۳ص۳۱۱. هفت‌آسمان‌ص۱۹. دانشمندان آذربایجان ص۳۰۷. تاریخ‌ادبیات براون ج۱ص۱۳۳-۶۷۳. تاریخ ادبیات رضازادهٔ شفق‌ص۷۲. تاریخ‌ادبیات هرمان اته ص۹۸. تاریخ ادبیات استاد ذبیح‌الله صفا ج۲ص۴۲۱. سخن وسخنوران‌ص۴۹۲. مقدمه دیوان قطران تبریزی.

تاریخ وفات قناری خلخالی

شیخ احمدآن شاعر، وان ادیب کارآگاه
تا کشید ازاین عالم، رخت‌خویشتن‌ناگاه
بهر سال تاریخش، فاضلی مکرر گفت:
(آه شیخ احمد آه) (آه‌شیخ‌احمدآه)
۹۷۵ ق ۹۷۵ ق

۱۴۲ ـ قناری : احمد، معروف به‌شیخ احمد خلخالی ، از گویندگان سدهٔ دهم هجری است . وی از فرزندان شیخ ابو یزید خلخالی بود ومدتها ازخرمن فضل علامهٔ شهیر امیر غیاث الدین منصور که یگانهٔ روزگار خود بوده است خوشه‌ها چیده وتوشه‌ها برده بود .

شیخ‌احمد درانواع علوم ، به‌ویژه ادبیات فارسی وعربی‌مرتبه‌ای بلندداشت. بیشترایام عمراو در قزوین گذشت و شاگردان بسیاری در آن شهر تربیت کرد و به‌سال ۹۷۵ هجری قمری درهمانجا **وفات یافت** .

ازاوست :

کشم برصفحهٔ دل صورت جانانهٔ خودرا
بدین‌صورت‌دهم‌تسکین دل دیوانهٔ خودرا

* * *

افتاده به‌پا زلف سمن‌سای تو ازچیست ؟
دیوانه منم ، سلسله درپای تو ازچیست؟

* * *

مرا نخل قدت از پا در آورد — خرام قامتت از جا در آورد
چه‌شد کز دیدنش رفتم من ازدست ؟ — تجلی کوه را از پا در آورد

هفت اقلیم ج۳ص۲۵۹. آتشکده ص ۳۵. قاموس‌الاعلام ج۵ص۳۴۳۷. نگارستان‌سخن ص۷۸. روزروشن ص۶۳۸ . دانشمندان آذربایجان ص ۳۰۲ .

تاریخ وفات کاتبی نیشابوری

تا برید از جسم ، جان کاتبی | باغ جنت شد مکان کاتبی
«مجمع البحرین» وی‌نازم که اوست | در فضیلت ، ترجمان کاتبی
وه چه نامی نامه‌ای پرداخته است | خامهٔ جادو بیان کاتبی
تا ابد با دوستاران ادب | باز ماند داستان کاتبی
طبع « نظمی » گفت در تاریخ او : | (آه از آن طبع روان کاتبی)

۸۳۸ ق

۱۴۳- کاتبی : محمد، ملقب به‌شمس‌الدین ، فرزند عبدالله ، معروف به‌کاتبی نیشابوری ، یکی ازشاعران قوی‌دست دورهٔ تیموریان است . کاتبی فنون شعر وخط را ازعارف وشاعرنامی ، سید عمادالدین نسیمی‌شیرازی فرا گرفت ولی سر انجام چنان شهرت یافت که مورد رشك استاد واقع گردیدو براثرهمین‌کار، کاتبی ازوطن دلگیرشد وروز گاری به‌سیر وسیاحت پرداخت.چندی درهرات طرف توجه بایسنقر میرزا بود ، سپس به شروان راند و در دربار شیخ ابراهیم شروانشاه به‌مقامی بلند رسید وجوائز کلان ازوی دریافت داشت .

دیوان‌کاتبی را سه‌هزار بیت غزل ، قصیده ، قطعه و رباعی ذکر کرده‌اند که هنوز چاپ نشده‌است ، گذشته ازآن، چند مثنوی نیزدارد به نام**«بهرام و گل اندام»** و **« حسن وعشق »** و **« محب ومحبوب »** و **«ناظر ومنظور»** و **«مجمع البحرین»** که ازاول‌تا آخر ذوبحرین وذوقافیتین است .

کاتبی دراواخر عمر از دربار وستایشگری شهریاران کناره گرفت و در استرآباد به‌خدمت یزدان‌ایستاد تا به‌سال۸۳۸ هجری قمری **به‌مرض وبا درگذشت** ودر گورستان **نه کوران** استرآباد به‌خاك سپرده شد.

ازاوست :

ماکاروانئیم و جهان کاروانسرا — درکاروانسرا ، نکند کاروانسرا

* * *

از گوش بکش پنبهٔ غفلت، چو صراحی

تسبیح شنو از دل هر دانهٔ انگور

* * *

پی‌درد تو مهمانخانه ای ساخت — چو برهم زد قضاآب و گل من

* * *

این ابیات ازمثنوی مجمع‌البحرین اوست :

ای شده از قدرت تو ماءِ وطین — لوحهٔ دیباچهٔ دنیا و دین

قهر تو بی برگی ساز جهان — پیش تو پیدا همه راز نهان

طالب این گلشن دنیا مباش — خاره ره اندر ره‌عقبی مباش

در گذراز لالهٔ باغ امل — سوزش گل بنگر و داغ اجل

گویند این دوبیت را درواپسین لحظات زندگیش برای وبای عمومی که در استرآباد وحوالی آن گریبان گیرمردم شده بود گفته است :

زآتش قهر وبا گردید ویران ناگهان

استرآبادی که‌خاکش بودخوشبوترزمشك

اندرآن از پیر و برنا هیچکس باقی نماند
آتش اندر بیشه چون‌افتد نه‌ترماند نه‌خشك

بهارستان جامی ص ۱۲۱ . دولتشاه ص ۴۲۹ . مجالس النفائس ص ۱۰. مرآت‌الخیال ص ۶۵ . هفت اقلیم ج ۲ ص ۲۵۹ .آتشکده ص ۷۲ . مجالس‌المؤمنین ج ۲ ص ۶۵۹ . مجمع‌الفصحا ج ۴ ص ۵۵ . ریاض العـارفین ص ۲۰۴ . صبح‌گلشن ص ۳۳۶ . قاموس‌الاعلام ج ۵ ص ۳۸۰۷ ، ریحانـة الادب ج ۳ ص ۳۳۵ . از سعدی تا جامی ص ۷۰۸ . تاریخ ادبیات هرمان اته ص ۸۰ . تاریخ ادبیات رضازادهٔ شفق ص ۱۵۸ .

تاریخ وفات کسائی مروزی

آسمان با کس نمی‌سازد ، چرا ‌‌ ‌ ‌ این خیال خام درسر می‌پزی ؟
کو« کسائی» آنکه ارباب ادب ‌ ‌ جمله می‌خوانند او را مروزی
آنکه‌بودند اوستادان ، پیش او ‌ ‌ همچو طفـل ابجدی و هوزی
گر ببینی شعـر شور انگیزاو ‌ ‌ بی گمان‌انگشت‌حیرت‌می گزی
سال فوتش جستم از صاحبدلی ‌ ‌ گفت:**(ایوای‌ازکسائی‌مروزی)**

۳۹۱ ق

۱۴۴ ـ کسائی : ... حکیم مجدالدین ، مکنـی بـه ابو اسحاق ، از شاعران بلند آوازهٔ عهـد سامانیان بوده که در مدح نوح بن منصور سامانی (۳۶۶ـ۳۸۷) و سلطان محمود غزنوی (۳۸۷ـ ۴۲۱) قصایدی سروده است. کسائی روزچهارشنبه۲۷شوال ۳۴۱ درشهر مرو به‌دنیاآمد .

به‌سیصد و چهل و یك رسید نوبت من
چهارشنبه و سه روز باقی از شوال
بیامدم به جهان تا چه گویم وچه کنم ؟
سرود گویم و شادی کنم به‌نعمت و مال

وی درسرودن شعر ، چنان قدرت طبع ووسعت فکر و بلندی اندیشه داشته که ناصرخسرو قبادیانی با آن همه خویشتن سالاری او را ستوده و از شیوه‌اش پیروی کرده است .

کسائی مذهب شیعه داشت ودرمدح پیغمبرا کرم (ص) و حضرت علی (ع) اشعاری دارد :

مدحت کن و بستای کسی را که پیمبر
بستود و ثنا کرد و مدد داد بهر کار
آن کیست بدین حال، که‌بودست و که‌باشد
جز شیر خداوند جهان ، حیدر کرار؟
این دین هدا را به مثل دایره ای دان
پیغمبر ما مرکز و حیدر خط پرگار
علم همه عالم به علی داد پیمبر
چون ابر بهاری که دهدفیض به گلزار

در شعر ازسبك رودکی پیروی می کرد واورا استاد می‌دانست :

زیبا بود ار مرو بنازد به کسائی
چونانکه جهان جمله به‌استاد سمرقند

متأسفانه بیشتر اشعارش دستخوش حوادث شده و ازمیان رفته است. کسائی در اواخر عمر ، گوشه نشینی گزید و به عبادت وریاضت پرداخت تا درسال ۳۹۱ هجری قمری چشم از جهان فروبست.

از تغزلات اوست :

ای ز عکس رخ تو آینه ماه — شاه حسنی و نیکوانت سپاه
هر کجا بنگری دمد نرگس — هر کجا بگذری بر آید ماه
روی‌وموی تو نامه‌ای خوبی‌است — چه بود نامه جز سپید و سیاه ؟
به لب و چشم ، راحتی و بلا — به رخ و زلف ، توبه ای و گناه
دست ظالم ، ز سیم کوته به — ای به‌رخ سیم ، زلف کن کوتاه

* * *

ازوبوی دزدیده کافور و عنبر — وزو رنگ برده عقیق یمانی
بماند گل سرخ همواره تازه — اگر قطره‌ای‌زوبگل برچکانی

* * *

گل نعمتی‌است‌هدیه‌فرستاده از بهشت — هردم عزیزتر شود اندر نعیم گل
ای گل‌فروش گل‌چه‌فروشی‌برای سیم — از گل عزیزتر چه ستانی بسیم گل؟

چهارمقاله عروضی ص۲۸. لباب الالباب ص ۲۷۰. هفت اقلیم ج۲ ص۷. آتشکده ص۱۳۵. مجمع الفصحا ج۳ص۱۱۳۴. ریحانة الادب ج۳ص۳۶۳. قاموس الاعلام ج۵ص۳۵۵۹. صبح گلشن ص۳۳۹. سخن‌وسخنوران ص۳۸. تاریخ ادبیات هرمان اته ص ۱۴۸ . تاریخ ادبیات رضازاده شفق ص۲۹.

تاریخ وفات کلیم کاشانی

کلیم آن نکته‌پردازی که طبعم به‌حیرت مانده دروصف صفاتش
سخن سنجی که شد نقد معانی ز دولت خانه خلقت براتش
پیمبر بود در علم و فضیلت همان اشعار دلکش معجزاتش
(کلیم طور شعر و معنی) آمد حساب سال تاریخ وفاتش

۱۰۶۱ ق

۱۴۵- کلیم : ابوطالب ، یکی از بر جسته ترین شاعران دورهٔ صفوی است که با سخنسرای بزرگ ، صائب تبریزی معاصر و معاشر بود . اونیز مانند اغلب گویندگان عصر صفوی درسال ۱۰۲۸ هجری‌قمری به‌هندوستان سفر کرد ولی پس ازچندی پشیمان شد و به‌ایران بازگشت . درتاریخ مراجعت خود به‌ایران گوید :

طالب ز هوا پرستی هند برگشت‌وسوی‌مطالب آمد
تاریخ توجه عراقش (توفیق رفیق‌طالب) آمد

۱۰۲۸ ق

اما دوسال بعد یعنی‌درسال ۱۰۳۰ باز اززادگاه‌خودکاشان‌دلگیر شده‌راه‌هندوستان پیش گرفت وتا پایان‌عمر درآنجا به‌سر برد . کلیم درهندشهرت‌وآوازه‌ای بسزا یافت ودر دربار شهاب‌الدین شاهجهان (۱۰۳۷ - ۱۰۶۸) به مقام ملک‌الشعرائی نائل آمد. به‌سال ۱۰۴۴ در مقابل قصیده‌ای که برای جلوس شاهجهان بر تخت طاووس عرضه داشت مبلغ ۵۵۰۰ روپیه که معادل وزنش بود صله دریافت کرد !

کلیم ازاستادان سبك هندی بود و در این سبك چنان توانائی داشت که گاهی به‌حریم صائب تبریزی‌نزدیك شده است . دیوان وی که‌چاپ شده ودردست است به‌نه‌هزار بیت غزل ، قصیده ، ترجیع‌بند ، ترکیب‌بند، مثنوی ورباعی می‌رسد. علاوه بر آن ، شاهنامه ای نیز دارد موسوم به «**ظفرنامه شاهجهانی**» که به نام شاهجهان تألیف کرده است .

این ظفرنامه را که درحدود ۱۵۰۰۰ بیت است باشرح زندگانی وجنگهای امیرتیمور واحوالات میرزا میرانشاه وشاهرخ وابوسعید و بابرشاه آغاز کرده و با فتوحات شاهجهان به‌پایان رسانیده است

وفات کلیم به سال ۱۰۶۱ هجری درشهر کشمیر اتفاق افتاد و پهلوی قبر قدسی مشهدی وسلیم تهرانی به‌خاك سپرده شد .

ازاوست :

پیری رسید و مستی طبع جوان گذشت

ضعف تن از تحمل رطل گران گذشت

در راه عشق ، گریه متاعی اثر نداشت

صد بار از کنار من این کاروان گذشت

وضع زمانه قابل دیدن دو باره نیست

روپس نکرد هر که ازاین خاکدان گذشت

طبعی بهم رسان که بسازی به عالمی

یا همتی که از سر عالم توان گذشت

در کیش ما تجرد عنقا تمام نیست

در بند نام ماند اگر از نشان گذشت

بی دیده راه اگر نتوان رفت پس چرا
چشم از جهان چو بستی از او میتوان گذشت؟

بد نامی حیات دو روزی نبود بیش
آن هم «کلیم» با تو بگویم چسان گذشت:

یکروز صرف بستن دل شد به این و آن
روز دگر به کندن دل زین و آن گذشت

* * *

نه همین میرمد آن نو گل خندان از من
میکشد خار درین بادیه دامان از من

با من آمیزش او الفت موج است و کنار
روز و شب با من و پیوسته گریزان از من

قمری ریخته بالم به پناه که روم
تا بکی سرکشی ای سرو خرامان از من

بتکلم، بخموشی، به تبسم، به نگاه
میتوان برد بهر شیوه دل آسان از من

نیست پرهیز من از زهد که خاکم بر سر
ترسم آلوده شود دامن عصیان از من

اشك بیهوده مریز اینهمه از دیده «کلیم»
گرد غم را نتوان شست بطوفان از من

مرآت الخیال ص ۹۰ . نصرآبادی ص ۲۲۰. آتشکده ص ۲۵۲ . مجمع الفصحا ج ۴ ص ۵۴. سرخوش ص ۹۴. تاریخ ادبیات براون ج ۴ ص ۱۹۵ . تاریخ ادبیات رضازاده شفق ص ۱۸۸ . مواد التواریخ ص ۳۸۱ . چهل مقاله نخجوانی ص ۱۲۸ . قاموس الاعلام ج ۵ ص ۳۸۸۱. ریحانة الادب ج ۳ ص ۳۷۸ . تاریخ ادبیات هرمان اته ص ۱۹۶. سخن وسخنوران ص ۲۸۷. مقدمهٔ دیوان کلیم کاشانی .

تاریخ وفات کمال اصفهانی

حیف از ادب کمال کامل — آن نادره گوی اصفهانی
شیرین سخنی که از صفاهان — شد شهرت شعر او جهانی
مرغی که نوای دل نوازش — با اهل زمین شد آسمانی
هر کس نرسد به پایهٔ او — در خوش سخنی و تر زبانی
بیهوده نگفته‌اند او را — خلاق یگانهٔ معانی
آوخ که به حملهٔ مغولان — آن لشکر کینه توز و جانی
آن شاعر نامی صفاهان — پوشید رخ از جهان فانی
چون بلبل پر شکسته، افتاد — آن نغمه‌سرا ، ز نغمه‌خوانی
وز شهر فنا پذیر هستی — شد راهی ملك جاودانی
تاریخ وفات این سخندان — آمد به جمل : (**جمال ثانی**)

۶۳۵ ق

۱۴۶ ـ کمال : اسماعیل ، ملقب به کمال‌الدین ، فرزند محمد جمال‌الدین اصفهانی ، یکی ازقصیده سرایان بزرگ ایران دراوایل سدهٔ هفتم هجری است که پس ازمرگ پدر ، شاعری نامدار و خلف‌صدق پدر گردید .

کمال‌الدین شاعری دانشمند ونکته سنج بود ، درشعراو چندان معانی دقیق ونکات بدیع وجود دارد که بزرگان ادب اورا «**خلاق المعانی**» نامیده و بر پدر

ترجیح نهاده‌اند. او نیز مانند پدرش جمال‌الدین، مداح خاندان آل صاعد و آل خجند بود از ممدوحان وی رکن‌الدین مسعود و جلال‌الدین منکبرنی پسر سلطان محمد خوارزمشاه و اتابك سعدبن زنگی را می‌توان نام برد.

در سال ۶۲۰ جلال‌الدین به اصفهان رفت و کمال‌الدین اسماعیل با گروهی از بزرگان اصفهان شرفیاب شد و قصیده غرائی درستایش وی سرود که مورد عنایت واقع گردید. کمال‌الدین به‌سال ۶۳۳ ناظر خونریزیهای مغول و بدبختی‌های ایرانیان دراصفهان بود چنانکه به‌قتل عام اصفهان اشاره کرده گوید:

کس نیست که تابروطن خود گرید ... بر حال تباه مردم بد گرید
دی برسر مرده‌ای دو صد شیون بود ... امروز یکی نیست که برصد گرید

و دراین کشتارهای فجیع و وحشتناك خود او نیز دستگیر و درسال ۶۳۵ به‌دست مغولی کشته شد. گویند: این رباعی را در واپسین لحظات زندگی باخون خود بردیوار نگاشت:

دل خون شد و شرط جانگدازی این است
در حضرت او کمینه بازی این است
با این همه من هیچ نمی‌یارم گفت
شاید که مگر بنده نوازی این است

به‌نوشته برخی، کمال‌الدین ازمریدان شیخ شهاب‌الدین سهروردی بوده و همواره طریق سیر و سلوك می‌پیموده است بطوریکه مضمون رباعی فوق نیز مبیّن این قول است. دیوان اشعارش که به‌سیزده هزار بیت می‌رسد چاپ شده و مشهور است.

از تغزلات اوست :

زانم نمی‌رسد به سر زلف یار ، دست
بر تافته است بخت مرا روزگار ، دست
آرم برون ز هر شکنش صد هزار دل
گر در شود مرا به‌دو زلف نگار، دست
صبر و جوانی و دل و دین بود، درره‌ش
شستم به‌آب دیده ازاین هرچهار، دست
غم نیك‌دست می‌دهد از هر طرف و لیك
اینم بتر که می ندهد غمگسار ، دست
پیکان تیر غمزهٔ تو در دل من است
گر نیست باورت زمن ، اینك بیار دست

از بهترین رباعی‌های اوست :

باسروقدی تازه تر ازخرمن گل — از دست مده جام می و دامن گل
زان پیش که ناگه شود از باد اجل — پیراهن عمر ما چو پیراهن گل

* * *

در دیدهٔ روزگار غم بایستی — یا باغم او صبر بهم بایستی
یامایهٔ‌غم، چوعمر کم‌بایستی — یا عمر به اندازهٔ غم بایستی

* * *

بریاد قدت دل رهی ناله کند | چون مرغ که برسرو سهی ناله کند
گویند مکن ناله واین غم که مراست | بر دل نه که برسنگ نهی ناله کند

تاریخ گزیده ص۸۲۴. دولتشاه ص۱۶۴. بهارستان جامی ص۱۱۴ . مجالس النفائس ص۳۴۸. هفت اقلیم ج۲ص۳۷۳. مرآت الخیال ص۳۶ . آتشکده ص ۱۹۰ . مجمع الفصحا ج۳ص۱۱۴۴ . ریاض العارفین ص۳۸۶ . طرایق الحقایق ج۲ص۲۹۰. قاموس الاعلام ج۵ ص۳۸۸۲ .ریحانة الادب ج۳ص۳۸۲ . تاریخ ادبیات استاد ذبیح الله صفا ج۲ ص ۸۷۱ . تاریخ ادبیات هرمان اته ص۱۲۲. تاریخ ادبیات رضازاده شفق ص۱۳۵ . ازسعدی تا جامی ص۳۴۶- ۴۶۸ - ۷۸۱ .

تاریخ وفات کمال خجندی

حیف وصدحیف از «کمال» که بود | در بر او زبان طوطی لال
مایهٔ فضل او به حد تمام | پایهٔ شعر او به اوج کمال
هر کسی را نداده لطف ازل | فخر چندین مجال و حسن مقال
عارفی حق شناس بود که بود | جان و جانان او محمد و آل
کوکب زندگیش ، در تبریز | دید از گردش زمانه زوال
سال تاریخ وی به راه جمل | شد: (زاهل خجند بود کمال)

۸۰۳ ق

۱۴۷- کمال : مسعود ، ملقب به کمال الدین، معروف به شیخ کمال ، ازشعرا وعرفای بنام سدهٔ هشتم هجری است . تولد وی در

(خجند) از شهرهای ماوراءِ النهر اتفـاق افتاد . کمال از آغـاز جوانی به شاعری پرداخت و شهرتی عظیم یافت .

گویند : حافظ وقتی غزل اورا دید شیوه‌اش را ستود . کمال درابتدای جوانی به‌زیارت مکه معظمه نائل گردید وهنگام باز گشت راهش به‌تبریز افتاد و به‌علت سازگاری آب وهوا ، درآن شهر اقامت گزید ودراندك زمانـی آوازهٔ شعر و هنرش درآذربایجان پیچیده مورد لطف و عنایت سلطان حسین جلایری پسر سلطان اویس قرار گرفت .

این شهریاردرحق شیخ توجه بسیاری ارزانی داشت ، در **ولیانکوه** تبریز باغی به‌او اهدا کرد که درآن باغ خانقاهی ساخت وتا پایان عمردرآنجا مشغول عبادت و ارشاد مریدان خود گردید .

خانقاه شیخ کمال سالها محل گردهم آئی اهل فضل وادب بود و مردم تبریز نسبت به‌وی احترام زیادی قائل بوده‌اند . کمال به‌تبریز وولیانکوه که درنیم فرسخی شهر واقع بود دلبستگی فراوان داشت چنانکه تبریز وولیانکوه را به‌بهشت ترجیح داده گوید:

زاهدا توبهشت جو که کمال ولیانکوه خواهد و تبریـز

هیچ شاعری به‌اندازه کمال تبریزرا تعریف نکرده ، گویا این شاعر وعارف گرانقدر ازجان و دل عاشق تبریز بوده است . دیوان کمال که قسمت اعظم آن را غزلیات دل انگیز تشکیل می‌دهد به‌سال ۱۳۳۷ خورشیدی در تبریز چاپ و منتشر گردید .

کمال به‌سال ۸۰۳ هجری قمری در تبریز درگذشت ودر خانقاه خود به‌خاك سپرده شد.

به‌نوشتهٔ جامی در **نفحات الانس** : پس ازوفات ، درخانقاه او جزیك حصیر که‌روی آن می‌خوابید وسنگی که سر به‌روی‌آن می گذاشت چیزی به‌دست نیامد ! قبر شیخ کمال که کمال‌الدین بهزاد هراتی نقاش و مینیاتورساز معروف دورهٔ صفویه نیز در کنار وی آرمیده هنوز باقی وزیارتگاه ارباب ذوق و صفاست .

از بهترین غزلهای اوست :

مرا در کوی جانان خانه‌ای هست — بهر کوئی چو من دیوانه‌ای هست

بزن‌چوبش که دزداست‌آن سرزلف — به‌دست ار نیست‌چوبت شانه‌ای هست

منور شد به نورت دیده ، دل نیز — کزان مه نور در هرخانه‌ای هست

نوای ما به‌زاهد در نگیرد — دراین‌مجلس مگر بیگانه‌ای هست؟

مزن ای خم شکن برصوفیان سنگ — که زیر خرقه‌ام پیمانه ای هست

«کمال» ار نیست هیچت‌لایق‌دوست
غزلهای تر رندانه‌ای هست

* * *

هر شبی تا به سحر دست دعا بگشایم
تا مگر یك شبت آن بند قبا بگشایم

همچو من عقده گشائی نبود در عالم
گر گره زابروی آن ترك خطا بگشایم

مرغ دل باز هوای سر زلفش دارد
گاه آن شد که منش بند ز پا بگشایم

مهر آفاق شود مشك فشان ، گر نفسی
راز گیسوی تو با باد صبا بگشایم

حالیا عزم سفر دارم و ره درپیش است
بار بر بسته ندانم که کجا بگشایم
چه گره‌ها که گشاده شود از کار «کمال»
گر شبی حلقهٔ آن زلف دو تا بگشایم

دولتشاه ص ۳۶۳ . بهارستان جامی ص ۱۱۸ . نفحات الانس ص ۶۱۱ .مجالس‌ـ النفائس ص ۳۵۵ . هفت اقلیم ج ۳ ص ۴۵۵ . آتشکده ص ۳۱۹ ـ ۳۳۹ . مجمع ـ الفصحا ج ۴ ص ۵۶ . مرآت الخیال ص ۵۸ . ریاض العارفین ص ۲۰۰ . قاموس ـ الاعلام ج ۵ ص ۳۸۸۶ . طرایق الحقایق ج ۲ ص ۳۰۷ . ریحانة الادب ج ۲ ص ۴۰۳ . تاریخ ادبیات رضا زادهٔ شفق ص ۱۵۷ . از سعدی تا جامی ص ۴۲۳ . تاریخ ادبیات ـ هرمان اته ص ۱۸۸ . فرهنگ سخنوران ص ۴۸۹ . مقدمه دیوان کمال خجندی .

تاریخ وفات کوهی شیرازی

چنین خواندم که در صد سال عمرش
به آسایش دمی نغنود کوهی
به ناکامی سر آمد روزگارش
زخاطر زنگ غم نزدود کوهی
قناعت کرد از دنیا به‌غاری
ولی شد عاقبت محمود کوهی
دلم می جست تاریخ وفاتش
ندا آمد که : (عارف بود کوهی)
۴۰۴ ق

۱۴۸ ـ کوهی : شیخ علی ، معروف به باباکوهی ، از شعرا و عرفای سده چهارم هجری است. وی درشیراز چشم به‌جهان گشود . درابتدای جوانی به‌سیروسیاحت پرداخت و از بزرگان علم و ادب

کسب فضل و کمال نمود و به‌صحبت بسیاری از مشایخ رسیده‌سپس به زادگاه خود برگشت ودریکی از کوههای شمالی شیراز خلوت گزیده به‌ریاضت و عبادت مشغول گردید.

محضروی همواره مرجع اکابرصوفیه‌بوده است. باباکوهی نزدیك به‌صدسال عمر کرد وچون بیشترایام عمررا در همان کوه گذرانید به‌کوهی مشهور شد، در شعرهم کوهی تخلص می کرد. دیوان بزرگی ازوی به‌جا مانده واغلب اشعارش‌در مبانی عرفانی وبیان توحید سروده شده است.

وفات کوهی به‌سال ۴۰۴ اتفاق افتاد و درعبادتگاه خود به خاك سپردند. آرامگاه او در کنار شهرشیراز برفراز کوه بلندی واقع است و از همه‌جای شیراز دیده می‌شود.

از اوست:

گر صد هزار شاهد رعنا نموده رخ
منگر به‌روی جمله که آن دلستان یکی است

* * *

هر که‌رازلف‌چوزنجیرتو دیوانه کند　　زآشنایان جهانش همه بیگانه کند

* * *

ای که ازفرط بزرگی می نگنجی در جهان
در دلم کان قطرهٔ خونی است چون جا کرده‌ای؟

ریاض العارفین ص۲۰۳. آثار عجم ص ۴۸۴ . ریحانة‌الادب ج۱ص ۱۳۶ . مجمع الفصحا ج۳ص۱۱۴۳ . تاریخ ادبیات هرمان اته ص۱۳۱ .

تاریخ وفات گلشن مشهدی

فشاند آخر فلك دامـان بگلشن | پریشان شد سر و سامان بگلشن
سخن بی پرده باید گفتن ، اینك | دهد کلك فنا فـرمان بگلشن
اجل ازپیش چشمش پرده برداشت | کنون پیداست هر پنهان بگلشن
یکی آزاده مردی بود وزانجاست | همین آزادگی عنوان بگلشن
زفضل وشعرش اینجاچون نویسم؟ | مگـر سازم یکی دیوان بگلشن
دریغا، گشته بود از جور گردون | سرا پا زندگـی زندان بگلشن
روا باشد اگـر دائم بنالـند | ادیبان از دل و از جان بگلشن
پی تـاریخ وی «نظمی» رقم زد : | **(هزاران رحمت از یزدان بگلشن)**

۱۳۹۴ ق

۱۴۹ ـ گلشن : علی اکبر ، فرزند حاج محمد ، به‌سال ۱۳۱۹ هجری قمری در تربت حیدریه دیده به‌جهان گشود. پدرش از بازرگانان معتبر خراسان ویزدی الاصل بود که در هفت سالگی شاعر درگذشت . گلشن تحصیلات ابتدائی وقسمتی ازفنون شعر را درزادگاه خود از استادان بزرگی چون : میرزا احمد سهیلی و استاد احمد بهمنیار فراگرفت ، هجده ساله بود که به‌مشهد آمد وبه‌شغل روزنامه‌نگاری پرداخت .

وی ازروزنامه‌نگاران ورزیده خراسان بود که ۵۰ سال روزنامه **« آزادی»** را بدون وقفه وتعطیل درآن شهرانتشار داد . گلشن ازچهارده سالگی شعرمی‌سرود

و درانواع شعر طبع آزمائی می کرد ، دیوان اشعارش که به‌پنجهزار بیت می‌رسد در سال ۱۳۳۲ خورشیدی چاپ ومنتشر گردید . علاوه بر آن ، کتابهائی نیز دارد که از مهمترین آنها کتاب « **داستانها ودستانها** » و مثنوی «**شاهان وارون بخت**» را می‌توان نام برد . همچنین تذکره‌ای دارد موسوم به «**گلشن ادب**» شامل شرح حال ومنتخب اشعار شعرای خراسان دردوازده قرن و این نخستین تذکره‌ای است که ازشعرای خراسان نگارش یافته است .

گلشن با استاد محمود فرخ دوستی ورابطه نزدیکی داشته و حتی آخرین روز زندگیش نیز درمنزل وی بوده است . او ۷۵سال دراین جهان‌زیست وسپیده‌دم روز شنبه ۲۹ تیرماه۱۳۵۳ برابر ۱۳۹۴ه . ق **درمشهد وفات یافت** ودر باغ‌خواجه ربیع به‌خاك سپرده شد .

ازاوست :

برو قوی شو اگر راحت جهان طلبی
که در نظام طبیعت ضعیف پا مال است

* * *

هر روز زین خراب غم‌آباد می‌روند
جمعی که هفتهٔ دگر از یاد می‌روند

این زندگی حلال کسانی که در جهان
آزاد زیست کرده و آزاد می‌روند

چون غنچه‌چند تنگدل ازغم نشسته‌اند ؟
آنان که همچو گل همه برباد می روند

با غم ندارد ارزشی این عمر وای خوشا

آنان که شاد زیسته و شاد می روند

بیداد گر مباش به یاران که بندگان

چون «گلشن» از در تو زبیداد می روند

سخنوران نامی معاصر ج ۱ ص ۲۰۴ . فرهنگ سخنوران ص ۴۹۷ . یاد نامه گلشن آزادی .

تاریخ وفات گلشنی آذربایجانی

چو بر بست رخت از جهان «گلشنی» ... دمی دهر یاد وی از دل نبرد

شنیدم که آن مرد والا گهر ... ره فضل بسپرد تا جان سپرد

به دوران خود دانش و فضل او ... ستودند رازی و رومی و کرد

به اشعار نغز و نشاط آفرین ... غبار غم از لوح دلها سترد

به گنجینهٔ عمر آن نکته دان ... اجل گرچه زد ناگهان دستبرد

ولی زندهٔ جاودانیست او ... چنان مرد را مرده نتوان شمرد

(یکی عارف نکته‌دان بود او) ... به مرگش دم گرم عالم فسرد

۹۴۰ ق

زمان تیز ناب آسیابی است کاو ... چنین دانه بسیار درهم فشرد

ز«نظمی» چو تاریخ وی خواستم ... رقم زد : **(بلی گلشنی مَردمُرد)**

۹۴۰ ق

۱۵۰ - گلشنی : شیخ ابراهیم ، فرزند محمد ، به سال ۸۳۰ هجری در شهر (آمد) « دیار بکر امروزی » به‌دنیا آمد. پدرش از علمای بزرگ عصر خود بود که در آغاز شاعری و جوانی گلشنی درگذشت و گلشنی تحت کفالت عموی خود به‌تحصیل پرداخت.

ادبیات فارسی و عربی را درزادگاهش به‌پایان رسانید و برای ادامه تحصیل عازم خراسان گردید ولی چون در تبریز اطلاع حاصل کرد که خراسان رونق علمی پیشین خودرا از دست داده است و شعرا و فضلا از همه جای مملکت به تبریز روی آورده‌اند از تصمیم خود منصرف شد ودر تبریز رحل اقامت افکند.

پس ازچندی آوازه فضل وهنرش درآذربایجان پیچید و به‌پایمردی قاضی حسن وزیر اوزون حسن آق قویونلو به‌دربار راه یافت و در اندك زمانی کارش بالا گرفته مهرداری دربار را عهده‌دار گردید.

گلشنی تا انقراض سلسله آق قویونلو مورد عزت واحترام بود ولی از آغاز حکومت صفویه که دورهٔ ترقی تصوف درایران پایان پذیرفت او چون مذهب تسنن داشته ناگزیر تبریز را به‌قصد مصر ترك گفت، درمصر خانقاهی ترتیب داد و بقیهٔ عمر را به‌عبادت وارشاد گذرانید.

شیخ ابراهیم ازدوستان نزدیك جلال الدین دوانی وشاعر نامی. عبدالرحمن جامی بوده است. شیخ علاوه بر دیوان قصائد وغزلیاتش که به ۲۰ هزار بیت می‌رسد یك مثنوی دارد چهل هزار بیت که آن را به‌پیروی ازمثنوی مولوی سروده است.

همچنین دیوانی به‌زبان عربی ودیوانی به‌ترکی دارد که بسیار قطور است.

این شاعر عارف در علم فقه و تفسیر و حدیث از کم نظیران روزگار خود به شمار می‌رفت.

وفات گلشنی به سال ۹۴۰ هجری قمری در ۱۱۰ سالگی در مصر اتفاق

افتاد وهمانجا به‌خاك سپرده شد . تاریخ وفات اورا عارفی استانبولی که یکی از مریدانش بوده چنین گفته است .

کرد رحلت ز گلستان وفا گلشنی اعنی شیخ ابراهیم

زد قدم بر نشیمن لاهوت شد به خلوتسرای انس مقیم

گفت هاتف برای او تاریخ : **(مات قطب‌الزمان ابراهیم)**

۹۴۰ ق

ازاوست :

دل سرگشته ز من آب بقا می‌طلبد
آنکه خود منبع آن است ز ما می‌طلبد

ای عجب، آنکه‌ازاوشدهمه‌رابرگ ونوا
از من خاك نشین ، برگ ونوا می طلبد

یار درخلوت ومی درخم وساقی سرمست
دیگر از طالع فیروز چها می‌طلبد ؟

من و دل در طلب جلوهٔ عشقیم ، ولی
نفس ما را ز هوس ، سر به هوا می‌طلبد

«گلشنی»ازهمه‌اسباب جهان‌مستغنی‌است
قلهٔ قاف قناعت چو هما می طلبد

قاموس‌الاعلام ج ۱ ص ۵۸۰ . دانشمندان آذربایجان ص ۳۱۸ . ریحانة‌الادب ج ۳ ص ۴۰۴ . فرهنگ سخنوران ص ۴۹۷ . مواد التواریخ ص ۱۹۶ . واطلاعات متفرقه .

تاریخ وفات لاهوتی کرمانشاهی

حیف وصدحیف که افتاداز کف
کلک معنی طلب لاهوتی

دیگر از پنجه غم گشت رها
جان پر تاب و تب لاهوتی

گرچه آخر ز ره کور دلی
آسمان بست لب لاهوتی

لیک همواره ثمر بخش بود
کوشش روز و شب لاهوتی

نغز و ارزنده اثر ها دارد
خامهٔ بوالعجب لاهوتی

در سخن نیست میسر به کسی
شیوهٔ منتخب لاهوتی

رمز تاریخ وی از دل جستم
گفت : **(فضل و ادب لاهوتی)**

۱۳۷۵ ق

۱۵۱ - لاهوتی : ابوالقاسم، فرزند الهامی ، به سال ۱۳۰۵ هجری در کرمانشاه به‌دنیا آمد . پدرش الهامی طبع شعرداشت ، لاهوتی چون دریك خانوادهٔ شعر دوست تربیت یافت از ۱۴ سالگی به‌سرودن شعر آغاز کرد و ۱۸ ساله بود که نخستین شعر او در روزنامه‌حبل‌المتین کلکته چاپ ومنتشر گردید .

لاهوتی هم بزمی بود وهم رزمی ، در انقلاب مشروطیت به آزادیخواهان پیوست و دریك نبرد خونین با مستبدان رشت به‌دریافت نشان افتخار از ستارخان سردارملی نائل آمد . اوبه‌سال ۱۳۳۰ که‌درخدمت ژاندارمری بود به‌اتهام‌خرابکاری درژاندارمری به‌اعدام محکوم گردید ولی‌چون ازمحکومیت خودآ گاه‌شدبه کشور

عثمانی گریخت وپس ازسه‌سال اقامت دراستانبول مجدداً به‌ایران باز گشت .

درسال ۱۳۴۰ که‌ناخشنودی مردم‌هرج ومرج به‌بار آورده‌بود لاهوتی‌به کمك آزادیخواهان آذربایجان درتبریزقیام کرد ولی پس از ۱۰ روز مبارزه با قوای سرتیپ ظفرالدوله ، شکست خورده‌به‌روسیه فرار کرد ومدت ۳۵ سال در آن کشور به‌سر برد تا در اسفند ماه۱۳۳۵ شمسی برابر ۱۳۷۵ هجری قمری به‌سن۷۰سالگی **درمسکو درگذشت .**

لاهوتی دراین زندگانی پرماجرای خود هیچ وقت بی‌کار ننشست و شب و روز به‌آفرینش آثار ادبی واجتماعی مشغول بود . در زمان اقامت‌خود دراستانبول که بیش از سه‌سال طول کشید مجله ادبی پارس را به‌زبان فارسی وفرانسه منتشر می کرد .

تألیفات زیادی ازاین شاعر پرکار به‌یادگار مانده که معروف ترین آنها **« دونشان لاهوتی »** و **« جنگ آدمی‌زاد با دیو »** و **« ایران نامه »** است که اولی ودومی درمسکو وسومی در استانبول چاپ شده‌است . دیوانش در مسکو و استانبول ویك بار نیز درتبریز به‌چاپ رسیده است .

ازاوست :

ترسم آزاد نسازد ز قفس صیادم
آنقدر تا که رود راه چمن از یادم
بسکه ماندم به‌قفس رنگ گل‌ازیادم‌رفت
گرچه با عشق وی از مادر گیتی زادم
روز خوبی هم اگر داشته‌ام یادم نیست
گوئیا یکسره از لانه به دام افتادم

آتش از آه به کاشانهٔ صیاد زنم
گر از این بند اسارت نکند آزادم

شور شیرین و شکر خنده دلداری نیست
ورنه من در هنر استاد تر از فرهادم

بارها دست اجل گشت گریبان گیرم
باز هم دامن عشق تو ز کف ننهادم

ز اولین نکته که تعبیر نمودم از عشق
کرد تصدیق به استادی من استادم

دیگر این شکوه زمن پیش رقیبان ظلمست
من که بی‌چون وچرا هرچه تو گفتی دادم

گرچه باشد غم عالم به‌دل «لاهوتی»
هیچ کس در غم من نیست ، ازاین دلشادم

* * *

نشد يك لحظه از یادت جدا دل
زهی دل ، آفرین دل ، مرحبا دل

ز دستش یکدم آسایش ندارم
نمیدانم چه باید کرد با دل ؟

هزاران بار منعش کردم از عشق
مگر برگشت از راه خطا دل

درون سینه آهی هم ندارد
ستمکش دل، پریشان دل ، گدا دل

بشد خاك و ز کویت بر نخیزد
زهی ثابت قدم دل ، با وفا دل

زعقل و دل دگر از من مپرسید
چو عشق آمد کجا عقل و کجادل؟

تو «لاهوتی» ز دل نالی ، دل از تو
حیا کن یا تو ساکت باش یا دل

سخنوران نامی معاصر ج ۱ ص ۲۰۶ . از صبا تا نیما ج ۲ ص ۱۶۸ – ۲۱۹ – ۲۲ . فرهنگ سخنوران ص ۵۰۰ .

تاریخ وفات لسانی شیرازی

هرچند که‌رخت‌خود«لسانی» بر بست از این جهان فانی
لیکن به میان اهل معنی آوازهٔ اوست جاودانی
در گوش زمین سرود ،آوخ آن نغمه که بود آسمانی
آن نادره گو که در لطافت شد شهرت شعر او جهانی
ازتیر اجل چومرغ طبعش افتاد سبک ز پر فشانی
ارباب ادب به سال مرگش گفتند که: **(فوت شد لسانی)**

۹۴۱ ق

۱۵۲ ـ لسانی : ... ازشعرای برجستهٔ شیراز بود ولی بیشترایام عمر را در بغداد وتبریز گذرانید . شاعری بسیار وارسته وخوش‌صحبت بود ، درفضل وادب به‌اغلب‌شعرای زمان خود برتری داشت .

شریف تبریزی که ازشاعران قوی‌دست دوره صفویه به‌شمار می‌رود شاگرد او بوده است . علاوه بر آن، بسیاری ازشعرای تبریز از محضروی بهره می‌جستند. لسانی درزمان شاه اسماعیل صفوی شهرت‌فراوان یافت. بنابه‌نوشتهٔ بعضی ازتذکره‌نویسان نزدیك به‌صدهزار بیت شعر گفته وقصاید زیادی‌درمدح پیغمبراکرم(ص) و حضرت علی (ع) سروده است .

اشعاری که ازاین شاعر خوش قریحه به‌یادگار مانده بسیارلطیف و دلنشین می‌باشد . مرحوم رشید یاسمی می‌نویسد : «نسخه‌ای ازدیوان او در موزه بریتانیا

بعلامت 7 30 ضبط است » **وفات لسانی به‌سال ۹۴۱ هجری قمری** درمسجد جامع تبریز اتفاق افتاد ر درمقبرة الشعرای سرخاب به‌خـاك سپرده شد . نام وی از هیچ مأخذی به‌دست نیامد .

از اوست :

نه باتو دست هوس در کمر توان کردن
نه آرزوی تو از دل به‌در توان کـردن

نه از پی تو توان آمدن ز بیم رقیب
نه از تو رو به دیار دگر توان کردن

فغان که گریهٔ من آنقدر زمین نگذاشت
که از فراق تو خاکی به‌سر توان کردن

چنین که عاشق روی توام ، ز بیم رقیب
کی از جمال تو قطع نظر توان کردن ؟

« لسانی » از پی وصل تو گر زیاده رود
متـاع زندگیش مختصر توان کـردن

* * *

نه‌لاف از درد عشق دلربائی می‌توانم زد
نه در راه وفایش دست وپائی می‌توانم‌زد

تو کزسوز محبت‌بی‌نصیبی‌چارهٔ خود کن
که‌من‌پروانه‌ام خودرا به‌جائی‌می‌توانم‌زد

* * *

به دل دردی کز آن شیرین شمایل داشتم گفتم
گذشتم ازسر خود ، هرچه در دل داشتم گفتم

مجالس النفائس ص ۱۶۰ . طرایق الحقایق ج۳ ص ۵۶. هفت اقلیم ج ۱ص ۲۱۷. تحفهٔ سامی ص ۱۰۴. مجمع الخواص ص ۱۳۲ . روز روشن ص ۷۰۰. آتشکده ص۲۹۹ . مجالس المؤمنین ج ۲ص ۶۹۶ . قاموس الاعلام ج۵ص ۳۹۹۰ . ریحانة الادب ج۳ص۴۱۵. تاریخ ادبیات براون ج ۴ ص ۱۷۹ .

تاریخ وفات متین اصفهانی

روزی که «متین» اصفهانی	درراه بهشت گشت راهی
گفتند برای سال فوتش :	**(پیوست برحمت الهی)**

۱۱۷۵ ق

۱۵۳ - متین : میرزا عبدالرضا ، فرزندشیخ عبدالله ، از گویندگان دورهٔ زندیه است . پدرش اهل نجف بود که مدتی دراصفهان اقامت گزید ومتین در آن شهر به‌دنیا آمد .

متین فنون شعر را ازشعرای اصفهان فرا گرفت . وقتی که به رموز و دقایق شعر خوب آشنا شد به‌هندوستان سفر کرد ومانندسایرشعرا عزت‌واحترام دید.مؤلف تذکره روز روشن می‌نویسد : « دراکثر اشعار متتبع شیخ محمدعلی حزین بود و شیخ تحسین کلامش می‌نمودودر فن معما کمال مهارت داشت، دیوانش قریب به‌دوازده هزار بیت است »

وفات متین به سال ۱۱۷۵ هجری قمری درهند اتفاق افتاد.

ازاوست:

جز حدیث‌عشق،حرفی نیست‌درديوان ما
سورهٔ یوسف بود سرتاسر قرآن ما

شاخ گل را می کند فوارهٔ خون درچمن
ابر اگر بر دارد آب از دیدهٔ گریان ما

سربرون آریم‌چون سیل‌از گریبان‌محیط
گرد هستی دست بر دارد گرازدامان ما

شمع‌خاموشیم اما روی گرمی کو«متین»؟
تا شود برخلق روشن، آتش پنهان ما

***

به عزم گلشن امشب برق‌بی‌تابانه می‌آید
خسی باقی است پنداری زخاك آشیان ما

***

از بهشت وحورو کوثردوست‌تردارد «متین»
گوشهٔ امن و شراب ناب و روی ساده را

روز روشن ص ۷۱۰. قاموس الاعلام ج ۶ ص ۴۱۵۳. فرهنگ‌سخنوران‌ص ۵۰۸.

تاریخ وفات مجمر اصفهانی

آه از آن «مجمر» که روز مرگ او — عالمی را دل به خون غلتیده شد
شد بهم پیچیده طومار ادب — چون بساط عمر او پیچیده شد
سال تاریخ وفاتش خواستم — آمد از غیبم ندا: (**بخشیده شد**)

۱۲۲۵ ق

۱۵۴ ـ مجمر : سید حسن ، از سخنسرایان معروف دورهٔ قاجاریه است. وی به سال ۱۱۹۰ هجری قمری در **زواره** ازحوالی اصفهان متولد شد، ازدوران کودکی ذوق و قریحه سرشاری داشت، پس از تحصیل علوم ادبی دراصفهان، به‌تهران آمد وبه‌وسیله میرزا عبدالوهاب نشاط به‌دربار فتحعلیشاه قاجار (۱۲۱۲ - ۱۲۵۰) راه یافت ومورد عنایت ملوکانه واقع شد وبه‌لقب مجتهدالشعراء ملقب گردید.

مجمر از شعرای دورهٔ بازگشت ادبی به شمار می‌رود وبیشتر شهرت وی به‌غزلیات وقصاید اوست که به‌شیوهٔ گویندگان پیشین ساخته است، بعضی ازغزلهای سعدی را استقبال کرده وبخوبی ازعهده برآمده است.

درقصیده‌سرائی، ازانوری وامیرمعزی وخاقانی پیروی کرده و اغلب قصاید خودرا بامدح فتحعلیشاه ودرباریان او به‌پایان رسانیده است. دیوان او به پنجهزار

بیت قصیده ، غزل ، قطعه ومثنوی می‌رسد که در تهران چاپ شده ودردست است.

مجمر به‌سال ۱۲۲۵ هجری در سی وپنج سالگی **در تهران درگذشت** و در قم به‌خاک سپرده شد .

از بهترین غزلهای اوست :

زنم هر شب هزاران بوسه پای پاسبانش را
که تا بگذاردم یکبار بوسم آستانش را
نهان هرشب به کویش می‌روم نالان‌ومی ترسم
مبادا ناله های من کند آگه سگانش را
مرا کز ضعف نبود قوت داد و فغان ، گیرم
که‌روزی افکند گردون به‌چنگ‌من عنانش را
مگر این وادی عشق است و این لیلی است درمحمل؟
که هرخاری زنددستی، به‌دامن رهروانش را
توخود گوچون‌زدل بیرون کنم مهر بتان ناصح؟
کسی ازتن جدا کی می‌تواند کردجانش را؟
به‌بزم از گردش چشم و اشارتهای ابرویش
توان با مدعی دانست اسرار نهانش را
نیابی در درون این دل آزرده ام چیزی
بجز پیکان بیدادش ، شکافی گر میانش را
بغیراز آنکه گردد طایری بی‌خانمان، دیگر
چه‌حاصل‌زین که‌می‌سوزی‌توای برق آشیانش را؟

از آن بگذشت آن بیدادگر بر تربت«مجمر»
که چون نی بازاندر ناله آرد استخوانش را

نگارستان دارا ج ۱ ص ۱۲۶ . تذکرهٔ اختر ج ۱ ص ۱۸۶ . سفینة المحمود ج ۱ ص ۲۸۶ . مجمع الفصحا ج ۵ ص ۹۷۱ . ریاض العارفین ص ۵۱۷ . ریحانة الادب ـ ج ۳ص ۴۶۳. تاریخ ادبیات براون ج ۴ص ۲۲۰ . تاریخ ادبیات رضازاده شفق ص ۱۹۰ .

تاریخ وفات مجید طالقانی

درویش مجید طالقانی	آن فاضل خوشدل و وفا کیش
آن قدوهٔ اهل دل که در خط	آوازهٔ او ز « میر » شد بیش
روزی که گسست دل ز عالم	و آسود ازین تلاش و تشویش
تاریخ وفات وی عیان شد	خواندندچو(رحمتی به‌درویش)

۱۱۸۵ ق

۱۵۵ ـ مجید : عبدالمجید ، معروف به‌درویش عبدالمجید طالقانی،فرزند عبدالله ، ازشاعران و خوشنویسان چیره دست دورهٔ زندیه بود که در خط شکسته رونق بازار دیگران شکسته و دست همگنان را ازپشت بسته است . وی علاوه برهنرخطاطی و خوشنویسی ، در شعر نیز توانائی کامل داشته ومجید تخلص می کرده است.

از انواع شعر،اغلب به‌سرودن‌غزل می‌پرداخت واشعاری که از وی‌به‌یادگار

مانده به دوهزار بیت می‌رسد . دراصل طالقانی بود ولی بیشتر ایام عمر رادراصفهان به گوشه‌نشینی ودرویشی گذرانید وبا شاعران بزرگی چون : میرسید علی مشتاق و سیداحمد هاتف وحاجی سلیمان صباحی وآقا محمد عاشق ومیرزا محمدنصیر طبیب وآذربیگدلی وملاحسین رفیق همزمان و همصحبت بوده و در نهضت بازگشت ادبی سهمی داشته است .

درویش عبدالمجید روز چهارشنبه پانزدهم محرم سال ۱۱۸۵ هجری قمری درعین جوانی دراصفهان **وفات یافت** و جسد اورا درتخت فولاد مقابل تکیه میر - ابوالقاسم فندرسگی به‌خاك سپردند .

از اوست :

پرسید کسی دوش ز بزمت خبر از من
پنداشت که من داشتم ازخود خبر آنجا
ظلم است که بیرون کنیم ازقفس اکنون
کز جور توام ریخته شد بال و پر آنجا
دورازتو « مجید » آرزوی خلد ندارد
کانجا که توئی از همه جا خوبتر آنجا

* * *

علاج درد دل من توانی و نکنی
فغان که چارهٔ این کار دانی و نکنی
از این فزون نتوانی به‌من جفا، ورنه
تو آن نئی که جفائی توانی و نکنی

«مجید» از تو به‌درد است و چارهٔ دردش
کسی بجز تو نداند، تو دانی و نکنی

* * *

صدچاك در دل ای پسر ، دارم ز جورت بیشتر
در دل مرا چاك دگر، زان چاك پیراهن مزن
بر چشم مستش کن نظر، وان عارض چون گل نگر
نام می و ساغر مبر ، حرف گل و گلشن مزن
صیدت «مجید» ای بی‌وفا، کز پا فکندیش از جفا
بر صید افتاده ز پا ، تیغ ای شکار افکن مزن

تذکرهٔ اختر ج ۱ ص ۱۷۰ . نگارستان دارا ج ۱ ص ۲۵۰ . سفینة‌المحمود ج ۱ ص ۳۰۱ . آثار عجم ص ۵۴۵ . طرایق الحقایق ج ۳ ص ۷۳ . آتشکده ص ۴۱۵ . صبح گلشن ص ۳۶۷ . مجمع الفصحا ج ۵ ص ۹۳۱ . روز روشن ص ۷۱۶ . ریاض العارفین ص ۲۵۰ . ریحانة الادب ج ۲ ص ۱۶۰.

تاریخ وفات مجیر بیلقانی

هرگز نمرده است ونمیرد «مجیر دین»
زیرا که : نام نامی او در زمانه مانده
آوازه‌اش به شعر و ادب جاودانه ماند
از آن چه‌غم که‌خود به‌جهان‌ماندیانماند؟
« نظمی » رقم زد از پی تاریخ رحلتش :
(نام مجیر دین به‌ادب جاودانه ماند)
۵۸۷ ق

۱۵۶ ـ مجیر : مجیرالدین، از گویندگان بنام سدهٔ ششم هجری است . زادگاه وی‌قصبهٔ « **بیلقان** » از توابع‌شروان بود . مجیر درقصیده سرائی دستی قوی داشته وازسبك و شیوهٔ سخن سرایان پیشین چون : فرخی و منوچهری پیروی می کرده است ولی درهمهٔ اشعارش سادگی و روانی سخن را رعایت می کند .

از احوال وآثار این شاعر توانا چنین بر می‌آید که مردی ستیزه‌جو و تنگخو بوده ، چنانکه با بسیاری از شعرای معاصر خود به جدال برخاسته است . درآغاز شاعری به‌مدح شروانشاهان پرداخت ، سپس ستایشگر سلاجقهٔ عراق و اتابکان‌آذربایجان گردید وازطرف اتابکان به‌حکمرانی اصفهان منصوب شد .

مجیر نیز ازجملهٔ شاعرانی است که باستایشگری امیران وشهریاران به نام

ونانی رسیده‌اند . از جملهٔ ممدوحان او شمس الدین ایلدگز (۵۵۵ ـ ۵۶۸) و نصرة الدین جهان پهلوان (۵۶۸ ـ ۵۸۱) وقزل ارسلان (۵۸۱ ـ ۵۸۷) را می‌توان نام برد .

مجیرالدین ، استاد خود خاقانی را هجو گفت :

پیروزهٔ آسمان نگینم زیبد   بر توسن روزگار زینم زیبد
ازخرمن نظم ونثر، چون‌خاقانی   بالله که هزار خوشه‌چینم زیبد

واین کار اورا باید مکافات عمل خاقانی دانست که استاد و پدر زن خود ابوالعلای گنجوی را به‌باد هجو گرفت !

دیوان وی شامل قصاید بلند وغزل‌های نغز ولطیف است که‌جمعاً به‌پنجهزار بیت می‌رسد . **وفات مجیر** به سال ۵۸۷ هجری قمری در تبریز اتفاق افتاد و در مقبرةالشعرای سرخاب پهلوی قبراستادش خاقانی به‌خاك سپردند .

ازتغزلات اوست :

نیست روزی که به‌من ازتو جفائی نرسد
وز فراقت به دلم رنج و عنائی نرسد
دل به‌درد تو اگرخوش نکنم خوش نبود
چون یقین شد که مرا ازتو دوائی نرسد
می‌زیم با تو گر از بخت خطائی نبود
می کنم جهد گر از چرخ قضائی نرسد

عمر در کار وصال تو کنم، ترسم از آنك
برسد عمرم و این کار به جائی نرسد
در زبانم به شب و روز دعای لب تست
چه کنم ؟ دست من الا به دعائی نرسد

* * *

ربود چشم من از لعل تو گهر ریزی
گرفت زلف تو از کار من پریشانی
همیشه رشك من از آفتاب وسایه بود
که با تواند چو در مجلسی و میدانی
به‌حسن، یوسف‌عهدی واین‌عجب که مرا
دلی به چاه زنخدان تست زندانی
زمن شنوسخن حسن خود که کس نکند
حدیث یوسف مصری چو پیر کنعانی

اوخودرا درعلم‌وفضیلت‌استادبیمانندوبالاتر ازهمه‌میداند:

شادم که شده است گردن دهر از گوهر نظم من مزین
سنگ‌سخن از مجره بگذشت تا یافت ز طبع من فلاخن

تاریخ‌گزیده ص۸۲۵ . دولتشاه‌ص۱۲۸ . هفت اقلیم ج۳ص۳۰۶. آتشکده ص۲۷.
مجمع‌الفصحا ج۳ص۱۱۸۴ . دانشمندان آذربایجان ص ۳۲۵ . سخن وسخنوران ص۵۷۸.
ریحانة‌الادب ج۳ص۴۷۶. قاموس‌الاعلام ج۶ص۴۱۷۲ . تاریخ ادبیات‌هرمان اته ص۱۲۰.
تاریخ ادبیات استاد ذبیح‌الله صفا ج۱ص۷۲۱ . تاریخ ادبیات رضازاده شفق ص۹۹ .

تاریخ وفات محتشم کاشانی

«محتشم» آن شاعری کاندر سخن | یافتم مانند او بسیار کم
تا که بیرون رفت ازین محنت سرا | پشت چرخ از ماتم او گشت خم
سال تاریخ وفاتش را شبی | با جمل می‌خواستم کردن رقم
کز سخن‌سنجان، یکی در جمع ما | آمد و گفتا : **(فسوسا محتشم)**

۹۹۶ ق

۱۵۷ - محتشم : علی ، فرزند خواجه میر احمد کاشانی ، از سرایندگان برجستهٔ دوره صفویه است که در زمان سلطنت شاه طهماسب اول (۹۳۰ - ۹۸۴) شهرتی به‌سزا یافت. اودر کاشان بزاز بوده‌ولی از ذوق وقریحهٔ شاعری بهره‌ای تمام داشته است.

درانواع شعر طبع آزمائی کرده اما درمرثیه گوئی به‌اوج قدرت رسیده‌است بطوریکه می‌توان‌اورا معروفترین شاعرمرثیه گوی‌ایران دانست. وی‌درواقعه کربلا دوازده بندی دارد که درنوع خود بی‌نظیر است و عده‌ای از شعرا آن را استقبال کرده ولی هیچیك به خوبی ازعهده برنیامده‌اند .

محتشم درساختن ماده‌تاریخ نیز بسیار چیره‌دست بود، درجلوس شاه اسماعیل دوم (۹۸۴) شش رباعی سروده که ۱۱۲۸ تاریخ ازآن به‌دست می‌آید ! با اینکه در زمان محتشم سبك هندی رواجی عظیم داشته واغلب شعرا دارای‌آن سبك بوده‌اند اما همهٔ اشعار او به‌سبك عراقی سروده شده وبسیار ساده وشورانگیز است ولی‌در

بعضی ازغزلهای وی ابیاتی دیده می‌شود که می‌توان گفت : آنها آثار دورهٔ جوانی شاعر است .

محتشم دو رساله به‌نام: « **رساله‌جلالیه** » و « **رساله نقل عشاق** » وهمچنین دیوانی دارد نزدیك به‌چهارده هزار بیت که شامل: قصاید وغزلیات ومناقب ومراثی وقطعات ورباعیات ومثنویات می‌باشد .

وفات او به سال ۹۹۶ هجری قمری در زادگاه خود کاشان اتفاق افتاد و همانجا به‌خاك سپردند که‌هنوزبقعه وساختمانش باقی است .

از غزلیات اوست :

جزمن آنکس که به‌وصل‌تو نشدشاد که بود؟
آنکه صد مشکلش‌اززلف‌تو نگشاد که‌بود؟

غیر من کز تو به پابوس سگان خرسندم
آنکه روئی به کف پای تو ننهاد که بود ؟

جز دل من که فلك بسته بر او راه نشاط
آنکه بر وی‌دری ازوصل تو نگشاد که‌بود؟

بعد حرمان من نامه سیاه ، آنکه به تو
برگ سبزی و پیامی نفرستاد که بود ؟

تا بریدی زمن‌ای گنج مراد ، آنکه نساخت
دل ویران به ملاقات تو آباد که بود ؟

جز من تنگدل ای خسرو شیرین دهنان
عمرها از تو به جان کندن فرهاد که بود؟

جز تو در ملك دل « محتشم » ای شوخ بلا
آنکه داد ستم و جور و جفا داد که بود ؟

* * *

عرق از برگ گل انگیختنش را نگرید
آب و آتش بهم آمیختنش را نگرید
دامن افشاندن و بر خاستنش را بینید
ساغر افکندن و می ریختنش را نگرید
همچو طفلی که دهد بازی مرغان حریص
دام بنهادن و بگریختنش را نگرید
گرچه می گویم و غیرت به دهان می زندم
کوه سیم از کمر آویختنش را نگرید
جان دیوانهٔ من می‌رود اینك بیرون
از بدن رابطه بگسیختنش را نگرید

مجمع الخواص ص ۱۴۷ . تحفه سامی ص ۱۹۰ . نصرآبادی ص ۴۷۲ - ۵۱۷ . آتشکده ص ۲۵۳ . هفت اقلیم ج۲ ص ۴۶۰ . مجمع الفصحا ج ۴ ص ۷۱ . قاموس الاعلام ج ۶ ص ۴۱۷۴ . ریحانة الادب ج۳ ص ۴۷۸ . تاریخ ادبیات هرمان اته ص ۱۹۲ . تاریخ ادبیات براون ج۴ ص ۱۵۹ . تاریخ ادبیات رضازاده شفق ص ۱۸۵ . موادالتواریخ ص ۳۷ . مقدمه دیوان محتشم کاشانی .

تاریخ وفات محمود شبستری

ایدریغ از «شیخ محمود» آنکه بود	آستانش اهل معنی را پناه
آن خود آگاهی که بودش هر زمان	دل پر از نور عنایات اله
اینچنین وارسته ای روشن ضمیر	از شبستر بر نخیزد هیچگاه
ملك معنی را فروغ افزود و فر	کاخ دانش را جلال افزود و جاه
قول ما هرگز نپنداری گزاف	گر کنی بر «گلشن راز» ش نگاه
سال فوتش خواستم «نظمی» نوشت:	(آه از آن واقف اسرار آه)

۷۲۰ ق

۱۵۸- محمود : محمود ، معروف به شیخ محمود شبستری، ملقب به سعدالدین، فرزند عبدالکریم امین‌الدین ، ازمشاهیر شعرا و مشایخ عرفای آذربایجان است . وی به‌سال ۶۸۷ هجری قمری در قصبهٔ **«شبستر»** واقع در دوازده فرسخی تبریز به‌دنیا آمد . مدتی از دوران جوانی را به سیر و سیاحت وتحصیل علم وادب گذرانید :

مدتی من ز عمر خویش مدید	صرف کردم به دانش و توحید
درسفرها چه مصروشام وحجاز	کردم ایدوست، روزوشب تکتاز

شیخ دراین سفرها با بسیاری از علما و عرفا ملاقات کرد و از مصاحبت آنها بهره جست، سپس به‌تبریز باز گشت و به‌تحقیق وتألیف نشست. از تألیفات مشهور او مثنوی **«گلشن راز»** و مثنوی **«سعادت نامه»** را می‌توان نام برد .

گلشن راز بهترین و دلپذیر ترین اثر اوست که آن را به‌سال ۷۱۷ سرود و تاکنون شرح‌های زیادی بر آن نوشته‌اند ، این مثنوی بارها درایران و هند و شوروی به‌چاپ رسیده است .

شیخ محمود در گلشن‌راز بسیار متین وزیبا سخن می‌راند و گاهی سخنش چنان پخته وشیرین وشورانگیزاست که به‌عطار ومولوی شباهت دارد . شیخ در کرمان تأهل کرد وهنوز نوادگانش درآن شهر ، بنام خواجگان مشهورند . او سی وسه‌سال دراین جهان زیست وبه‌سال ۷۲۰ هجری‌قمری درشبستر **وفات یافت** ودرکنار قبراستاد وپیرش بهاءالدین یعقوب تبریزی به‌خاك سپردند . قبر وبقعهٔ بن دوعارف هنوز باقی و زیارتگاه صاحبدلان است .

ابیاتی چند از گلشن راز :

حدیث‌زلف جانان‌بس درازاست / چه‌شاید گفت‌ازآن‌کان‌جای راز است

مپرس‌ازمن حدیث زلف پرچین / مجنبانید زنجیر مجانین

زقدش راستی گفتم سخن دوش / سر زلفش مرا گفتا که خاموش

کجی‌بر راستی زان گشت غالب / در او در پیچش آمد راه طالب

همه دلها از و گشته مسلسل / همه جانها از و گشته مغلغل

معلق صدهزاران دل زهر سو / نشد یکدل برون از چنبر او

اگر زلفین خود را بر فشاند / به عالم در یکی کافر نماند

وگر بگذاردش پیوسته ساکن / نماند در جهان یك نفس‌مؤمن

چو دام فتنه می‌شد چنبر او / به شوخی باز کرد ازتن سر او

اگرزلفش بریده‌شد چه‌غم بود | که‌گر شب کم‌شداندر روزبفزود
چو او بر کاروان عقل ره زد | به‌دست خویشتن بروی گره زد
نیابد زلف او یك لحظه آرام | گهی بام آورد، گاهی کند شام
زروی وزلف‌خود صد روزوشب کرد | بسی بازیچه‌های بوالعجب کرد
گل آدم درآندم شد مخمر | که دادش بوی آن زلف معنبر
دل ما دارد از زلفش نشانی | که‌خود ساکن‌نمی گرددزمانی
ازو هرلحظه کار از سر گرفتیم | ز جان‌خویشتن، دل بر گرفتیم
ازآن گردد دل اززلفش مشوش | که‌ازرویش دلی دارد در آتش
رخش خطی کشید اندر نکوئی | که‌ازمانیست بیرون خوبروئی
ز تاریکی‌زلفش روز وشب کن | زخطش چشمهٔ‌حیوان طلب کن
خضروار از مقام بی نشانی | بجو در خطش آب‌زندگانی
ازآنحال دل پر خون تباه است | که‌عکس نقطهٔ خال سیاه است
ز حالش حال‌دل جزخون‌شدن نیست | کزآن منزل ره بیرون شدن نیست
به‌وحدت درنباشد هیچ کثرت | که‌نقطه نبوداندر اصل وحدت
ندانم خال او عکس‌دل ماست | ویادل عکس‌روی خال زیباست
دل اندر روی او یا اوست در دل | به‌من پوشیده شد این راز مشکل
اگرهست ایندل ما عکس‌آن خال | چرا می باشد آخر مختلف حال؟
گهی چون چشم مخمورش‌خرابست | گهی چون زلف او در اضطرابست
گهی‌روشن‌چوآن روی چو ماه است | گهی تاریك چون خال سیاه است
گهی مسجد بود، گاهی کنشت است | گهی دوزخ شود، گاهی بهشت‌است

گهی برتر شود از هفت افلاک — گهی افتد بزیر تودهٔ خاک
پس از زهد و ورع گردد دگر بار — شراب و شمع و شاهد را طلبکار

هفت‌اقلیم ج۳ص ۲۱۱ . آتشکدص ۳۴ – ۱۱۹ . ریاض العارفین ص ۲۲۱ . از سعدی تا جامی ص ۱۸۶ . صبح گلشن ص ۳۸۴ . دانشمندان آذربایجان ص ۳۳۴ . ریحانة الادب ج۲ ص ۲۹۸ . تاریخ ادبیات رضازاده شفق ص ۱۲۷ . مجمع الفصحا ـ ج ۴ ص ۵۹ . قاموس‌الاعلام ج۶ص ۴۲۲۸ . تاریخ ادبیات هرمان اته ص۱۷۸ .

تاریخ وفات مستوفی قزوینی

آفرین بر روان « مستوفی » — آن مهین فاضل و بزرگ استاد
آنکه مانند او به شعر و ادب — مادر روزگار کمتر زاد
در «ظفرنامه» آن سخن گستر — راستی داد شاعری را داد
تا که آن زبدهٔ سخن سنجان — رخت بربست ازین خراب‌آباد
فاضلی گفت بهر تاریخش : — **(جای آن با شه شهیدان باد)**

۷۵۰ ق

۱۵۹ ـ مستوفی : احمد ، ملقب به‌حمدالله، فرزند ابی‌بکر قزوینی، ازمشاهیر مورخان و نویسندگان و شاعران سدهٔ هشتم هجری است که درزمان خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی شهرتی عظیم یافت ودرقزوین به مقام و پایگاهی بلند رسید . ازاین شاعر و نویسندهٔ توانا سه کتاب مهم به‌یادگار مانده است .

یکی « **تاریخ گزیده** » که آن را در سال ۷۳۰ به نام خواجه غیاث الدین محمد فرزند خواجه رشیدالدین فضل‌الله نوشته وبیشتر مطالب آن در شرح حال انبیا واولیا و شعرا وپادشاهان نگارش یافته است .

دیگری « **نزهت‌القلوب** » که به سال ۷۴۰ هجری تألیف نموده و در آن ، چگونگی شهرها وراههای ایران وممالك همسایه را باز گو کرده است .

سومی منظومهٔ «**ظفرنامه** » کـه هفتاد و پنج هزار بیت است و مهمترین ظفرنامه‌ها محسوب می‌شود. مستوفی در نظم این کتاب از شاهنامهٔ فردوسی پیروی کرده وآن را ظفرنامه نامیده است :

بدین تازه کن رسم شهنامه را ظفرنامه کن نام این نامه را

کتاب مزبور را که منحصر به‌فرد است به‌سال ۱۳۰۳ هجری درایران‌برای موزه بریتانیا خریداری وازایران خارج کرده‌اند و اکنون تحت شماره ۲۸۳۳ در کتابخانه **بریتیش موزیوم** لندن موجود است .

مستوفی ظفرنامه راکه شامل وقایع تاریخی از صدر اسلام تا دورهٔ مغول می‌باشد در سال ۷۲۰ آغاز کرد ودر ۷۳۵ یعنی درمدت ۱۵ سال به‌پایان رسانید .

وفات مستوفی بـه سال ۷۵۰ در زادگاه خـود قزوین اتفاق افتاد وهمانجا به‌خاك سپرده شد . بالای قبرش گنبد بلندی ساخته‌اند که هنوز آباد وباقی است .

ابیات زیر ازآخرین‌قسمت ظفرنامه‌است که شاعر،فجایع وقتل عام‌سربازان مغول را به‌سال ۶۱۷ درشهرقزوین شرح می‌دهد :

بدانگه که شد شهر ، دریای خون ده و هفت بودی ز ششصد فـزون

ز شعبان گذر کرده بد هفت روز که پیداشدآن‌محنت و درد وسوز

در آن وقت بد حاکم آن دیـار مظفر لقب ، مهتری نـامـدار

به‌حکم خلیفه ، در آن شهره شهر	ز کار حکومت ورا بود بهر
چو لشکر دراین مرز آمد به‌جنگ	ببستند دروازه ها را به سنگ
سه روز اندر آن ، کس ندادند راه	چهارم به شهر اندر آمد سپاه
مغول اندر آمد به قزوین دلیر	سر همگنان آوریدند زیر
زن و مرد هر جا بسی کشته شد	همه شهر را بخت بر گشته شد
بسی خوبرویان ز بیم سپاه	بکردند خود را به خیره تباه
ز بیم بد لشکر رزم خواه	نگون در فکندند خود را به چاه
نماند اندر آن شهر ، جای گذر	ز بس کشته افکند بی حد و مر
برفتند چندی به جامع درون	پر اندوه جان و به دل پر ز خون
به مسجد مغول اندر آتش فکند	زبانه بر آمد به چرخ بلند

قاموس‌الاعلام ج۳ ص ۱۹۸۱. ریحانة‌الادب ج۴ ص۲۲. ازسعدی تاجامی ص ۱۲۵. چهل مقاله نخجوانی ص ۱۱۹ . فرهنگ سخنوران ص ۱۷۲ .

تاریخ وفات مسرور اصفهانی

چو«مسرور»آن شاعر نکته‌دان گرفتار در پنجهٔ موت شد
پی سال تاریخ او کلك من نوشت:(**آه‌مسرورهم فوت‌شد**)
۱۳۴۷ ق

۱۶۰ ـ مسرور : حسین سخنیار ، فرزند حاج محمد جواد کوپائی، به‌سال ۱۳۰۸ هجری قمری در ده «**کوپا**» از دهات اصفهان متولد شد . ادبیات فارسی و عربی وزبان فرانسه وانگلیسی را در اصفهان وشیراز و تهران نزد أساتید بر جستهٔ زمان خود فرا گرفت ، فنون شعر را از فرصت الدوله شیرازی و دهقان سامانی بیاموخت وازآغاز جوانی به‌سرودن شعر پرداخت .

مسرور هم نویسنده‌ای شیرین بیان وهم شاعری توانا بود ، علاوه برشاعری، از هنر خوشنویسی وموسیقی نیز بهره‌ای داشت . درقدرت طبع و وسعت فکر ، از معاصرین خود ممتاز بود .

وی درمهمترین مسابقه شعری که درسال ۱۳۱۲ خورشیدی بوسیله مرحوم شاهزاده افسر در تعریف الواح تخت جمشید پیشنهاد شده بود از میان ۵۰ شاعر قوی‌دست ، گوی سبقت را ربود . همچنین سال بعد درمسابقهٔ جشن هزارهٔ فردوسی که شاعران بزرگی چون : ملك الشعرای بهار وشهریار شرکت داشتند منظومه وی برنده شناخته شد .

او تألیفات زیادی دارد که از معروفترین آنها «**امثال‌سایره**» و«**فرهنگ زبان**» و «**ده نفرقزلباش**» را می‌توان نام برد. او شعر کم گفت ولی گزیده گفت. مجموعهٔ اشعارش نخست به سال ۱۳۳۸ شمسی به نام «**راز الهام**» در **تهران** و بعد به‌سال ۱۳۴۷ به‌نام «**یادگارسخنیار**» دراصفهان به چاپ رسیده است . وی درسال ۱۳۴۷ شمسی به‌بیماری سرطان **در تهران‌درگذشت** .

مسرور این شعررا دروصف سعدی وشهر شیراز سروده است :

دیار فارس که سر سبز باد سامانش
مباد حادثه را ره به چار ارکانش

گهی ببالد بر کورش سلحشورش
گهی بنازد بر حافظ غزلخوانش

گهی برآید «دارا» به‌اوج اورنگش
گهی نشیند «صدرا» به‌صدر ایوانش

زبرق نیزه مردان پارس همت خواه
که ارمغان سفربود مصر و سودانش

هنوزدیده فریب‌است نقش اصطخرش
هنوز گوش نواز است چنگ عرفانش

نشان عشق ز آرامگاه سعدی پرس
که پادشاه سخن خفته در شبستانش

امیر نثر و بلاغت به ملک جاویدش
خدای شعر و فضیلت به‌عرش فرمانش

چنان بساز سخن نغمهٔ غزل بر بست
که پر صداست‌هنوز آسمان زایمانش

به بوستان و گلستان خرام تا بینی
چکامه گوی و نواخوان هزاردستانش

گذشته برچمنش هفتصدخزان و هنوز
نبرده باد فنا برگی از گلستانش

بمان که بینی تا هفتصد بهار دگر
هنوز هرچه بچینی گل است وریحانش

نه تشنه کامی از روزگار مردادش
نه زرد روئی از صورت زمستانش

کلاه گوشهٔ ایران به آفتاب رسید
چواین سهیل شرف سرزد از گریبانش

سلام کن چو به آن بارگاه انس رسی
که درجواب، خوشآمدستانی ازجانش

سپس زگفته «مسرور» این ترانه نغز
بخوان و همت عشقی طلب ز دربانش

ای آرزو هنوز جوانی — من پیر گشتم و تو همانی
در گاهواره دیدمت آنروز — امروز بینمت که چنانی
در صد هزار پرده نهفته — با صد هزار پرده عیانی
گاهی پریش زلف پریشان — گاهی اسیر موی میانی
طراح آن شگرف جمالی — مداح آن شکوفه دهانی
افسانه ساز چشم سیاهی — افسون نویس سرو روانی

تذکرهٔ خلخالی ج۱ ص۳۶۱ . فرهنگ سخنوران ص ۵۳۷ . مقدمه یادگار سخنیار

تاریخ وفات مسعود سعد لاهوری

مسعود سعد سلمان ، آن شاعر بلا کش
کز جور چرخ، عمری، حسرت کشید و حرمان
تا از جهان فانی ، دامن فشاند و بگذشت
از دوریش فلك زد ، صد چاك در گریبان
مسعود نیست تنها ، آزرده خاطر از غم
هر جا که اهل فضلی ، آزرده و پریشان
تاریخ فوت او را ، پرسیدم از ادیبی
گفتا که: (**آه آه از مسعود سعدسلمان**)

۵۱۵ ق

۱۶۱ ـ مسعود سعد : مسعود ، پسر خواجه سعد ، پسر سلمان ، یکی از قصیده سرایان گرانمایه ایران ، در سدهٔ پنجم هجری است . نیاکانش از همدان بوده‌اند چنانکه خودشاعر گوید :

گردل به طمع بستم شعر است صناعت
ور احمقئی کردم اصل از همدان است

ولی ولادت مسعود سعد درحدود سال ۴۴۰ هجری در **لاهور** ، از شهرهای هندوستان اتفاق افتاد . پدرش خواجه سعد ازمستوفیان بنام دورهٔ اول غزنوی بود ، مسعود نیز ازآغاز جوانی وشاعری به‌خدمت دربار غزنویان پیوست و طرف توجه

امیران وپادشاهان واقع شد.

درسال ۴۶۹ باسیف‌الدوله محمودپسر سلطان ابراهیم (۴۵۰ـ۴۹۲) به‌هندوستان رفت ومدت ده‌سال درآنجا به‌نعمت و نوازش زیست. به‌سال ۴۸۰ سیف‌الدوله‌محمود مورد بدگمانی پدر واقع شد وبانزدیکان خود گرفتار وزندانی گردید.

ازآن‌جمله مسعودسعد بود که‌مدت هفت‌سال درقلعه‌های «سو» و «دهك» وسه‌سال در قلعه «نای» هندوستان زندانی شد:

هفت سالم بکوفت سو و دهك ‍ ‍ ‍ ‍ پس از آنم سه سال قلعه نای

مسعود در این ده سال، قصاید غرائی سرود و نزد سلطان ابراهیم فرستاد و عفو طلبید تا به‌شفاعت عمیدالملك عماد الدوله ابوالقاسم که یکی‌از ارکان دولت‌بود اززندان رهائی یافت. ولی پس ازدوسال، مجدداً دستگیر و مدت نه سال در قلعه «مرنج» زندانی شد وبه این‌ترتیب نوزده سال از بهترین ایام عمراو دربندوزندان گذشت:

مرترا هیچ باك نامد ازآنك ‍ ‍ ‍ ‍ نوزده سال بوده ام بندی؟

وی بااینکه دراین نوزده سال، رنجهای جانکاهی را تحمل کرد اماهیچگاه بردباری و مناعت طبع را ازدست نداد. مسعود سعد ازعلوم فلسفی وریاضی وهیئت ونجوم بهره‌مند بوده وبه‌زبان عربی نیز احاطه‌کامل داشته است. بسیاری ازشعرای معاصرش، مانند: امیر معزی وابوالفرج رونی و سنائی و رشیدی سمرقندی وعثمان مختاری اورا به‌استادی ستوده‌اند.

به‌نوشتهٔ عوفی سه‌دیوان به‌فارسی و عربی وهندی داشته است ولی اکنون

جز دیوان فارسی که شامل شانزده هزار بیت قصیده ،قطعه ، مثنوی ، غـزل و رباعی می‌باشد اثر دیگری در دست نیست .

همهٔ اشعار این شاعر بزرگ ، به‌ویژه حبسیاتش بسیار لطیف و سوزناك است. نظامی عروضی دربارهٔ حبسیات او گوید : « ارباب خرد و اصحاب انصاف دانند کـه حبسیات مسعود ، در علو بچه درجه است و در فصاحت بچه پایه بـود . وقت باشد که من از اشعار او همی‌خوانم موی براندام من برپای خیزد و جای آن بود که آب از چشم من برود ...»

مسعود سعد در اواخر عمر مدت پانزده سال سمت کتابداری کتابخانه سلطنتی را بـر عهده داشت و با کمال عـزت و احترام مـی‌زیست تا به سال ۵۱۵ هجـری چشم از جهان فروبست .دیوانش بارها چاپ شده ومشهور است .

ازاوست :

آسان گذرانید جهـان گذران را
زیرا که خردمند جهان خواند جهان را
پیش ازتو جهان بودست، آن کن که پس از تو
گویند نکو بوده ره و رسم فلان را
پیراسته می دار بهر نیکی تـن را
آراسته می خواه بهـر پاکی جان را
میدان طمع جمله فراز است و نشیب است
ای مرکب پرحرص، فروگیر عنان را
جان است وزبان است وزبان دشمن جان است
گر جانت به‌کار است نگه دار زبان را

دی رفت و جز امروز مدان عمر که امید
بسیار بفرساید و بر ساید جان را

* * *

با همت باز باش و با کبر پلنگ
زیبا به گه شکار و پیروز به جنگ
کم کن بر عندلیب و طاووس درنگ
کانجا همه بانگ آمد واینجا همه رنگ

* * *

روزی که راحتی نرسد از من
مر خلق را ز عمر نپندارم
گر هیچ آدمی را بد خواهم
از مردی و مروت بیزارم

* * *

اندیشه مکن به کارها در بسیار
کاندیشهٔ بسیار بپیچاند کار
کاری که برایت آید آسان بگذار
ور نتوانی به کار دانان بسپار

چهار مقاله عروضی ص۴۳ . لباب الالباب ص ۴۲۳ . حدایق السحر ص ۶۴۵ . دولتشاه ص ۵۴ .هفت اقلیم ج۲ ص ۵۴۲. هفت آسمان ص۱۹ . آتشکده ص ۱۶۱ . مجمع الفصحا ج ۳ ص۱۱۹۱ . قاموس الاعلام ج ۶ ص ۴۲۷۹ . تاریخ ادبیات استاد ذبیح الله صفا ج۲ص۴۸۳ . سخن وسخنوران ص ۲۰۷.تاریخ ادبیات رضا زاده‌شفق ص۷۴ . تاریخ ادبیات هرمان اته ص ۱۰۰ . مقدمه دیوان مسعود سعد سلمان .

تاریخ وفات مشتاق اصهانی

بنازم به «مشتاق» شیرین سخن	بهین نکته سنج و مهین اوستاد
به تاریخ شعر وادب ، اصفهان	چنان اوستادی ندارد به یاد
اگر ازجهان رخت بیرون کشید	ولی جاودان نامی از خود نهاد
ز«نظمی» چوتاریخ وی‌خواستم	رقم زد : (علی‌یارمشتاق باد)

۱۱۶۹ ق

۱۶۲ ـ مشتاق : میرسیدعلی ، از گویندگان به‌نام دورهٔ زندیه بوده که در شهراصفهان می‌زیسته است . وی طبعی‌روان و ذوقی سرشار داشت و ازاستادان مسلم عصرخود به‌شمار می‌رفت .

مشتاق علاوه برفنون مختلفهٔ شعر وادب ، از علوم متداوله زمـان خود نیز بهره‌مند بود. دراصفهان انجمنی‌داشت که انجمن علمی وادبی بود واغلب‌سرایندگان بزرگ چون : سید احمد هاتف ولطفعلی بیگ‌آذر و آقا محمدتقی صهبا و آقـا محمد عاشق و ملاحسین رفیق وسید محمـد شعلـه و حاجی سلیمان صباحی درآن انجمن شرکت جسته وبه‌سخن‌سرائی می‌پرداختند و همهٔ این گویندگان رموز و دقایق‌شعرراازآن‌استادفرا می گرفتند.

مشتاق درتجدید واحیای سبک عراقی می کوشید ومی‌توان اورا قافله‌سالار شعرای‌دورهٔ بازگشت‌ادبی دانست . دیوان اشعارش که‌چاپ‌شده‌ودردست‌است به‌چهار هزاربیت می‌رسد که قسمت اعظم‌آن را غزلیات نغز ولطیف تشکیل مـی دهد . در

اشعارش معانی نو ومضامین بدیع فراوان به‌چشم می‌خورد .

وفات وی درسال ۱۱۶۹ هجری قمری به‌سن ۶۸ سالگی دراصفهان اتفاق افتاد ودر تکیه شیخ زین‌الدین به‌خاك سپردند وهنوز قبرش درآنجا باقی است :

از اوست :

گفتم ز صبر کار من آسان شود نشد
طالع به حکم و بخت به‌فرمان شودنشد

یا آنکه ترك او بـه جفا دل کند نکرد
یا آنکـه او ز کرده پشیمان شود نشد

یا جان ز دام کفرخط او رهد نـرست
یا آن فرنگ زاده مسلمان شود نشد

یاهمچوشمع ،آتش هجرت کشد نکشت
یا گلخن فـراق ، گلستان شـود نشد

یا ذوق شهد وصل تو از دل رود نـرفت
یا عادتم به تلخی هجـران شود نشد

یا خود به کوی وصل‌تو، دل ره برد نبرد
یا جذبهٔ تو سلسله جنبان شود نشد

« مشتاق » یا به راه غمت جان دهد نداد
یا مشکل فـراق تو آسان شود نشد

* * *

مرا بخت، سبز از فلك دوش بود | که آن سرو نازم در آغوش بود
ز غمخواری وصل او در دلم | غم هر دو عالم فراموش بود
نگاهش به‌من در سئوال و جواب | سراپا زبان، جمله تن گوش بود
چه گویم پس ازهجر،از وصل وی؟ | که‌آن جمله‌نیش، این‌همه‌نوش‌بود
لبش داشت صد رنگ با من سخن | نه‌چون غنچه از ناز خاموش بود
ز صهبای وصلش دلم تا سحر | به رنگ خم باده در جوش بود

چه فیض امشب ازوصل،« مشتاق » دید؟
کزین باده تا صبح بیهوش بود

ای رشتهٔ بندگیت در گردن ما
هم از تو بود رو بتو آوردن ما
مارا بگنه مگیر ازلطف که هست
ز امید عطای تو گنه کردن ما

آتشکده ص۴۱۶. تذکرهٔ اخترج ۱ ص ۱۶۸ . نگارستان‌دارا ج ۱ ص ۲۴۷ . سفینة‌المحمودج۱ص۲۹۵ . تاریخ ادبیات براون ج ۴ ص ۲۰۸-۲۰۹ .موادالتواریخ ص ۳۸۷ . ریحانة الادب ج۴ ص ۲۸ .

تاریخ وفات مشرب عامری

لاجرم در این گذرگاه جهان | هست چون اندوه‌وشادی‌را زوال
گر جهان در شادیت کوشد مخند | ور فلک خون دلت نوشد منال
نیک، یابد، عمر از کف رفته را | هیچ نتوان گفت جز: خواب وخیال
چون‌شد آن«مشرب» که‌درخوش‌مشربی | کس نبود از همگنان او را همال؟
فاضلی نیکو دل و نیکو سیر | شاعری فرخ رخ و فرخنده فال
نکته پردازی که در دوران خود | کلك او آراست معنی را جمال
بود نظمش در نکوئی چون گهر | بود شعرش در روانی چون زلال
سال وی جستم ز «نظمی» با دوطرز | آنچه نیکو داند ارباب کمال
گفت درفوتش ز هجرت رفته بود: | **(یکهزار ویکصد وهشتاد سال)**

۱۱۸۰ ق

۱۶۳ ـ مشرب: اشرف، معروف به میرزا اشرف عامری، اصلش از قبیلهٔ اعراب بنی‌عامر بود ولی سالها دراصفهان سکونت گزید وفنون شعر را نیز در آن شهر از میرسیدعلی مشتاق فراگرفت، میرزا اشرف مردی بسیار مبرز وهوشیار و در فن سیاق یگانهٔ آفاق بود. دیوانی‌دارددر حدود هزار وپانصد بیت وبه‌نوشتهٔ مؤلف تذکره «**اختر**» تاریخی نیزداشته‌درچهار جلد که ازمیان رفته است.

مشرب درزمان نادرشاه افشار (۱۱۴۸ـ۱۱۶۰) درخدمت دولت بود ولی بر اثر

اشتباهی مورد خشم واقع شدونادربه چشم‌راستش‌میل کشید ومیرزا اشرف ازشغلش استعفا کرد وتا پایان عمر درشیراز به گوشهٔ فقر و درویشی نشست و در به روی آشنا وبیگانه بست :

نه‌کامی ازوطن جستم، نه‌طرفی بستم از غربت
نه از بیگانگانم شاد شد خاطر ،نه ازخویشان

مشرب به‌سال ۱۱۸۰ هجری قمری درشیراز **وفات یافت**ودربقعهٔ شاه چراغ به‌خاك سپرده شد.

ازاوست :

چه ره نواختی ای‌مرغ خوش ترانهٔ عشق ؟
که نه رواق مقرنس پر از ترانهٔ تست

* * *

وصل تو گفتم رسد پیشترم از اجل
آه که از بخت بد این نرسیدآن رسید

* * *

افسانهٔ عشق ما خواندند به دستانها
طفلان به دبستانها ، مرغان به گلستانها

* * *

باشد نهفته گنج دو کونش در آستین
دست توکلی که نزد حلقه بر دری

رباعی

چون نیست درین سراچهٔ کون وفساد
از گردش آسمان کسی خرم و شاد
خوشوقت کسی است کاین دم ازعالم رفت
بدبخت کسی است کاین دم از مادر زاد

* * *

ماهی که صباحت از جبینش می ریخت
مشك از سر زلف عنبرینش می ریخت
چون شاخ شکوفه دیدم از غارت باغ
می آمد و گل ز آستینش می‌ریخت

آتشکده‌ص ۴۱۹ . تذکره اختر ج ۱ ص ۱۷۴ . نگارستان دارا ج ۱ ص ۲۵۶ .
سفینة المحمود ج ۱ ص ۹۷. مجمع الفصحا ج۵ ص۹۳۲ . قاموس‌الاعلام‌ج۶ ص ۴۲۸۸.
ریحانة‌الادب‌ج۴ ص۲۹. فرهنگ سخنوران ص ۵۴۳ .

تاریخ وفات مشرقی قزوینی

دریغا ، فلك آخر از کجروی روا دید آزردن مشرقی

ندانم چسان دیدهٔ آسمان چو گل ، دید پژمردن مشرقی ؟

پی سال تاریخ آن نکته دان بگو: (**حیف ازمردن مشرقی**)

۱۰۵۰ ق

۱۶۴ - مشرقی : میرزا ملك ، از گویندگان خوش طبع و شیرین بیان دورهٔ صفویه است .وی منشی مخصوص دربارشاه‌عباس اول(۹۹۶-۱۰۳۸)بوده ودر مدح آن شهریار قصایدی نیزسروده است. او علاوه بر ذوق شعر ، درهنر موسیقی نیز چیره‌دست بود . مشرقی از اعیان زادگان شهرقزوین ومردی بسیار نیك‌سیرت وبلند همت بوده است .

حاتم بیگ اعتماد الدوله که وزیر مقتدر وقت بود به مصاحبت این شاعر توانا رغبتی تمام داشت وهمواره درنوازش وی می کوشید . به‌نوشتهٔ اغلب تذکره‌نویسان دیوانش به‌ده هزاربیت غزل ، قصیده ، قطعه و رباعی می‌رسد و یك نسخهٔ خطی آن درموزه بریتانیا موجود است .

وفات مشرقی به‌سال ۱۰۵۰ هجری قمری دراصفهان اتفاق افتاد .

ازاشعار اوست :

بر خیز که خود را به‌چراغی برسانیم

تا قوت بر هم زدن بال و پری هست

بگذشتی و بر چشم تر پا ننهادی
در راه تو گویا ز من افتاده تری هست

***

گر چو خورشید افسری می‌داشتم — در جهان من همسری می‌داشتم
طرح دنیای نوی می ریختم — گر کف خاکستری می‌داشتم
می توانستم شکایت کرد ازو — غیر او گر دیگری می‌داشتم
غیر را با یار دیدم «مشرقی» — کاش با خود خنجری می داشتم

***

دلم ز سیر چمن ، دلشکسته می آید
چو داغ لاله ، در آتش نشسته می آید
ز کعبه آیم و رشك آیدم به خونابی
که از زیارت دلهای خسته می آید

تذکرهٔ میخانه ص ۵۸۸ . نصرآبادی ص ۲۴۶ . سرخوش ص ۱۱۲ . آتشکده ص ۹۷ . قاموس الاعلام ج ۶ ص ۴۲۸۹ .

تاریخ وفات معزی نیشابوری

کو «امیر معزّی» آنکه ازو / رفت آوازه ها به هر کشور
آنکه دردولت وسعادت بود / از همه شاعران بلنـد اختر
اوستادی که در مقابـل او / اهل فضل و هنر فکند سپر
راستی در جهان شعر و ادب / کس ندید اینچنین سخن‌گستر
بود در فاضلی ، به‌عصر مثل / بود درشاعری ، به‌دهر سمر
سال تـاریخ مرگ اوجستم / دل رقم زد: **(امیراهل‌هنر)**
۵۴۲ ق

۱۶۵ ـ معزی : محمد ، مکنـی به ابـو عبدالله ، پسر عبدالملك برهانی نیشابـوری ، ازشاعـران برجستهٔ خراسان است .

ـدرش عبدالملك برهانی شاعردربار آلب ارسلان بود که در آغاز سلطنت ملکشاه لجوقی(۴۶۵ ـ ۴۸۵) درشهر قزوین درگذشت .

از برهانی جزاین یك بیت معروف و پنج وشش بیت ماقبل آن، شعردیگری مانده است .

مـن رفتم و فرزند من آمد خلف صدق
او را به‌خدا و بـه خـداونـد سپـردم

زادگاه معزی نیشابور است ودراشعار خود بارها ازآنجا یاد کرده وسیدـ ـسن غزنوی هم که معاصر وی بوده در ستایش او چنین گفته است :

درشعر ، همی زیادتی جوید بـر طبع معزی خراسانی

معزی در شعرپارسی مقام ومرتبتی بلند داشته واغلب شعرا اورا به استادی ستوده واز بزرگان سخن دانسته‌اند. وی در خدمت همهٔپادشاهان سلجوقی، به‌ویژه ملکشاه وپسرش سلطان سنجربسیار محترم بود . سنجر همواره اورا در کنار خود می‌نشاند وپدر می‌خـواند بطوری که خود معزی گوید :

تا قیامت فخر من باشد که‌اندربزم‌خویش

در بـر تختم نشانی و پدر خوانی مرا

امیرمعزی ملك الشعرای دربار سلجوقـی بوده و مقام و پایگاهی داشته که کمتر شاعری درزمان خود بدان دست یافته است . صاحب لباب‌الالباب می‌نویسد : « سه کس از شعـرا در سه‌دولت اقبالها دیدند و قبولها یافتند . چنانکه کس راآن مرتبه میسر نبود .

یکی رودکی در عهد سامانیان وعنصری درددولت محمودیان ومعزی‌دردولت ملکشاه » ناصرخسرو ، رشیدالدین وطواط، عمعق بخارائی ومسعود سعد معاصروی بودند ولی هیچکدام‌آن شهرت و آوازه را نیافت که او . امیر معزی دیوانی دارد در حدود نوزده هزاربیت که شامل : قصیده ، غزل ، قطعه و رباعی می‌باشد ، سبـك اشعارش خراسانی و به‌شیوه منوچهری وفرخی وعنصری نزدیك است .

دربارهٔ وفات او نوشته‌اند : سلطان سنجرروزی نشانه مـی‌زد که تیرش خطا رفته به‌سینه معزی خورد ومدتی ازآن جراحت رنج می‌برد تا به سال ۵۴۲ هجری قمری در مرو درگذشت . سنائی درمرثیه او گوید :

تا چند معزای معزی ؟ که خدایش زینجابه فلك برد و بقای ملکی داد

چون تیرفلك‌بود قرینش، به‌ره‌آورد پیکان ملك برد و به تیر فلکی داد

از این ابیات که ازیك قصیده مفصل اوست معلوم می‌شود که امیر معزی در آوردن مضامین عرب درشعرفارسی ، توانائی بسزا داشته است :

ای ساربان منزل مکن جز در دیار یار من
تایکزمان زاری کنم بر ربع و اطلال و دمن
ربع ازدلم پرخون کنم خاك دمن گلگون کنم
اطلال را جیحون کنم ازآب چشم خویشتن
از روی یار خرگهی ایوان همی بینم تهی
وز قدآن سرو سهی خالی همی بینم چمن
برجای رطل وجام می گوران نهادستند پی
برجای چنگ و نای و نی آواز زاغست وزغن
آنجا که بود آندلستان بادوستان دربوستان
شد گرگ و روبه‌را مکان شد گور و کرکس‌را وطن
ابرست برجای قمر، زهرست بر جای شکر
سنگست بر جای گهر، خارست برجای سمن
زینسان که چرخ نیلگون کرد این سرا ها را نگون
دیار کی گردد کنون گرد دیار یار من ؟

از ساده‌ترین غزلهای اوست :

آن زلف نگر بر آن برو دوش — وان خط سیه بر آن بنا گوش
هردوشده پیش ماه و خورشید — مانندهٔ حاجیان سیه پوش
بی گرمی و بی فروغ آتش — چون عنبر ومشك دوش بردوش

آن داده به عاشقان غـم و درد / وین برده ز عاقلان دل و هوش
سنبل خط ولاله رخ نگاریست / آن مـاه سمنبر گـل آغـوش
از سنبل اوست نوش من زهـر / وز لالهٔ اوست زهر من نـوش
گویند که یاد کـن مر او را / و اندر غـم او مباش خاموش
گویم که به‌حیله چون کنم یاد / آنرا که نکـرده ام فراموش ؟

چهار مقاله ص۳۹. لباب الالباب ص۳۰۰ . تاریخ گزیده ص۸۲۵ . بهارستان جامی ص۱۰۱ . دولتشاه ص۶۵ . مجالس النفائس ص۳۴۷ . هفت اقلیم ج۲ ص ۲۵۰ . آتشکده ص۳۴۳. مجمع الفصحا ج ۳ ص ۱۲۹۲ . روز روشن ص ۷۴۶ . . قاموس الاعلام ج ۶ ص ۴۳۲۷ . طرایق الحقایق ج ۲ ص۲۶۳ . ریحانة الادب ج۴ص۴۵ . سخن و سخنوران ص ۲۳۰. تاریخ‌ادبیات هرمان اته ص۱۰۷ .تاریخ ادبیات استاد ذبیح‌الله‌صفا ج۲ص۵۰۸. تاریخ ادبیات رضا زاده‌شفق ص۷۸ . ازسعدی تا جامی ص۷۷۱ . مقدمهٔ دیوان امیرمعزی .

تاریخ وفات مغربی تبریزی

قضا خاك وجـود «مغربی» را / نمی‌دانم کجا ، چون داد برباد؟
کجارفت آن‌مهین‌فاضل که اورا / فضیلت بنده ، دانش بود منقاد ؟
زبیداد زمین ، افسوس، افسوس / زجور آسمان ، فریاد ، فـریاد
چواوفرزانه‌استادی‌است «نظمی» / بجو تاریخش از: **(فرزانه‌استاد)**

۸۰۹ ق

۱۶۶- مغربی: محمدشیرین ، ملقب به شمس‌الدین ، فرزند عزالدین ، در حدود سال ۷۴۹هجری در ده **اممند** واقع‌در

شمال غربی تبریز به‌دنیا آمد و در همانجا نشو و نما یافت.

گویند: چون بیشتر ایام عمر را درمغرب زمین «شمال غربی افریقا» گذرانید لهذا مغربی تخلص گزید و بدان مشهور گردید. مغربی به فارسی و تازی اشعاری دارد و قسمت فارسی دیوانش که به ۲۴۰۰ بیت می‌رسد بارها در ایران و هند به‌چاپ رسیده است.

این شاعر عارف، سری پرسودا و دلی پرشور داشت و همهٔ غزلیات و ترجیعات و رباعیاتش عارفانه می‌باشد:

ای از دوجهان نهان، عیان کیست؟	وی عین‌عیان، پس این نهان کیست؟
گفتی که همیشه من خموشم	گویا شده پس به‌هر زبان کیست؟
گفتی که نهانم از دو عالم	پیدا شده در یکان یکان کیست؟
گفتی که زجسم و جان برونم	پوشیده لباس جسم و جان کیست؟
گفتی که نه اینم و نه آنم	پس این که‌هم این بود هم آن کیست؟

وی غیر ازدیوان شعر، آثار دیگری نیزدارد که عبارتند از:

۱ـ اسرار فاتحه. ۲ـ جام جهان نما. ۳ـ درر الفرید فی‌معرفة التوحید. ۴ـ نزهت ساسانیه. شیخ مغربی درزمان شاهرخ میرزا درتبریز اقامت گزید و اغلب اوقات با کمال الدین خجندی معاشرت داشت و هردو درتبریز مورد احترام خاص و عام بوده‌اند.

مغربی ۶۰ سال دراین جهان زیست و به‌سال ۸۰۹ هجری در تبریز درگذشت و در مقبرة الشعرای سرخاب به‌خاك سپرده شد.

این رباعی زیبا نیزازاوست :

مردان همه در سماع و نی پیدا نیست
مستان همه ظاهرند و می پیدا نیست

صد قافله بیشتر در این ره رفتند
این طرفه که هیچگونه پی پیدا نیست

نفحات الانس جامی ص۶۱۳ . مرآت الخیال ص ۵۹ . روز روشن ص ۷۵۳ . آتشکده‌ص ۳۵ . مجمع الفصحا ج۴ص ۵۸ . ریاض‌العارفین ص ۲۱۳ . طرایق الحقایق ج۲ ص۹۹ .دانشمندان آذربایجان ص ۳۵۱ .ریحانةالادب ج۴ ص۵۳. تاریخ ادبیات‌هرمان اته ص ۱۸۸ . قاموس‌الاعلام ج۴ ص ۲۸۵۸. نگارستان سخن ص ۹۹ . از سعدی تا جامی ص۲۰۶ - ۲۹۱ - ۴۴۴ .

تاریخ وفات مفتون خوئی

نام «مفتون» جاودان بادا که برد
اهل دل راشعرش ازخاطر ملال

آنکه درملك سخن شد بی قرین
وآنکه در شهر هنرشد بی همال

خطهٔ خوی گر بدو نازد رواست
کزپی او کو چنان شیرین مقال؟

او رساند از دولت فضل و ادب
شهرت خوی را به سرحد کمال

کی پدید آرد چنان فرزانه‌ای
گردش ایام و دور ماه و سال ؟

کفت « نظمی » ازپی تاریخ او :
(حشرمفتون باعلی بادا و آل)

۱۲۴۳ ق

۱۶۷- مفتون : عبدالرزاق بیگ ، پسر نجفقلی‌خان‌دنبلی، یکی‌ازشاعران ونویسندگان و دانشمندان بنام دورهٔ فتحعلیشاه قاجار (۱۲۱۲-۱۲۵۰) است . او بـه سال ۱۱۷۶ هجری قمری در شهر خوی چشم به‌جهان گشود .

پدرش دراواخر سلطنت کریمخان زند حـاکـم تبریز بوده و در عمران و آبادی تبریز رنـج وزحمت فراوان کشیده است . مفتون در زمان کریمخان مدت ۱۴ سال ازنخستین سالهای زندگیش را درشیراز بطور حبس نظری گذرانید و در این چهارده سال براساس ذوق وعـلاقهٔ سرشاری که به کسب کمال داشت شب و روز در تحصیل علوم می کوشید وبیشتر اوقات درمجلس فضلا و شعرا و دانشمندان شیراز شرکت می‌جست تا اینکه درادبیات فارسی وعـربی به اطلاعات وسیعی دست یافت واز شعرای توانای‌آن عصر شمرده شد .

مفتون علاوه برشعر فارسی، در نظم ونثر تازی نیزدستی داشته است . او در زمان ولیعهدی عباس میرزا نائب السلطنه ، درتبریز عـزت و احترام فراوان دید و به‌منشیگری دیوان گماشته شد ولی پس ازچندی استعفا کرد و به تحقیق و تألیف پرداخت .

وی تألیفات زیادی دارد که از معروفترین آنها تذکره «**نگارستان‌دارا**» و «**مآثرسلطانیه**» درتاریخ قاجاروتاریخ «**ریاض‌الجنة**» و مثنوی «**مختارنامه**» و مثنوی «**ناز ونیاز**» را می‌توان نام برد ودیوان بزرگی نیزدارد که شامل قصاید وغزلیات و قطعات اوست . **وفات مفتون** به‌سال ۱۲۴۳ هجری قمری درتبریزاتفاق افتاد ولی محل قبرش معلوم نیست .

این ابیات ازقصیده‌ای است که در مدح فتحعلیشاه سروده :

تعالی الله که را باشد چوتو منظور خوش‌منظر
سمن سیماوسنبل‌موی وسوسن بوی و نسرین بر؟
ز خیل خوبرویان سهی قامت ترا دیدم
پری‌دیداروگل رخساروخوش گفتار ومه‌پیکر
لب و زلف وخط وچشم‌توای رشک‌سیه چشمان
شکر ریز وعبیر آمیز و عنبر بیز و غارتگر
دریغ از روز وصل تو ، که دورم از تو ودارم
به‌سر خاك وبه کف بادو به‌چشم آب وبه‌دل آذر
به حال زارمن رحمی که باشد در غم عشقت
رخم زرد و دمم سرد ودلم گرم و تنم لاغر
سزد گویم که باغ خلد دارم چون ترا دارم
که توحوری،رخت‌جنت، قدت‌طوبی،لبت کوثر
ربودی از کف‌من دین و دل زان طرهٔ مشکین
نمی‌ترسی مگر از عدل شاهنشاه دین پرور ؟
شه گیتی ستان فتحعلی شد آنکه فرمانش
بودجاری به‌انس‌وجان، بودساری به‌بحروبر...

تذکره اخترج۱ص ۱۸۴.مجمع الفصحاج۶ص۱۰۰۷.دانشمندان آذربایجان ص۳۵۳. چهل مقاله نخجوانی ص ۲۲۱ . سبك شناسی استاد بهار ج۳ ص ۳۲۰ . از صبا تا نیما ج۱ ص ۵۱ . سفینة المحمودج ۱ ص ۲۱۹. ریحانة الادب ج۴ ص ۵۵ . فرهنگ‌سخنوران ص ۵۵۷ .

تاریخ وفات مکتبی شیرازی

گرچه‌ازاین خاکدان بربست رخت خویشتن
در جهان جاوید خواهد ماند نام مکتبی
در سخن، کس پایهٔ او را نیابد کز ازل
توسن شعر و ادب بودست رام مکتبی
مثنوی بسیار گفتند اوستادان، لیك نیست
در کلام هیچ کس لطف کلام مکتبی
سال تاریخ وفاتش جستم از صاحبدلی
گفت: **(بادا مجلس مینو مقام مکتبی)**
۹۰۰ ق

۱۶۸- مکتبی : ... ازشیرین سخنان شیرازاست که درسرودن انواع شعر طبع آزمائی کرده وبه پیروی از خمسهٔ نظامی گنجوی، خمسه‌ای پرداخته که لیلی و مجنون‌آن موجود وبسیار معروف است.

لیلی ومجنون مکتبی پس از لیلی و مجنون نظامی، بهترین و لطیف ترین مثنویهائی است که دراین داستان گفته‌اند، ترکیبات وتعبیراتی که در این مثنوی هست درلیلی ومجنون امیرخسرو دهلوی واستاد جامی کمتر دیده می‌شود. لیلی و مجنون مکتبی ۲۱۶۰ بیت ودر اواخر عمرشاعر سروده شده‌است. چنانکه‌درپایان داستان گوید :

چون مکتبی این کتاب بگشود تاریخ (کتاب مکتبی) بود
۸۹۵ ق

ابیات که در حساب پیوست آمد دو هزار و یکصد و شصت

آن شاعر توانا غیرازاین ، دیوانی نیز داشته که اکنون دردست نیست اما از اشعار پراکندهٔ او که در تذکره‌ها آمده معلوم می‌شود که در سرودن اقسام شعر قدرتی شگرف داشته است .

وی علاوه برذوق شعر ، در هنرموسیقی نیز چیره دست بود وبه‌نوشتهٔ امیر- علیشیر نوائی ساز تازه‌ای هم اختراع کرده است . اسم او از هیچ مأخذی به‌دست نیامد ولی شغلش مکتب‌داری و آموزگاری اطفال بوده وتخلص«مکتبی» راهم‌ازآن گرفته است . **وفات او را** درسال ۹۰۰ هجری قمری نوشته‌اند .

بیتی چند از مثنوی لیلی ومجنون :

چون قصهٔ عشق آندو غم خوار افتاد ز خانه ها به بازار

هرصوت‌وغزل که‌درجهان بود مجنونی و لیلئی در آن بود

روزی بر داوری ملک وار می شد پدرش میان بازار

ناگاه شنید کز سرائی با نالهٔ نی غزل سرائی

می‌خواند ترانه های موزون از لیلی و دردمند مجنون

گفت این غزل از کجاشنفتی؟ این شعر ز گفتهٔ که گفتی؟

گفت این غزلست‌شعر مجنون آن آبله جان آتشین خون

دیوانهٔ دختری جمیله است وان ،دخترشاه این‌قبیله است

ترسید که فاش گردد این راز آماج ترانه گردد این ساز

فرمود که خونئی بپوید — وان عاشق خون گرفته جوید

تا یافت چو مرده‌ای به تنگی — با عضو شکسته زیر سنگی

خونی زخیال خود خجل ماند — پایش ز سرشک او بگل ماند

می‌گفت و همی‌گریست چون میغ — چون برق، فکنده برزمین تیغ

برریزش خون او چه‌خیزم؟ — خونی که ندارد اوچه ریزم؟

گفتا برم‌ای جوان چه پوئی؟ — گر نه‌اجلی زمن چه جوئی؟

یا دود دلم ز دور دیدی — در جستن آتشی دویدی؟

بوسید زمین و رفتش از پیش — جای سر او، بکف‌سر خویش

پیش ملك آمد از ره دور — کای قهر ترا زمانه مقهور

چندانکه خرابه ها دویدم — آنخانه خراب را ندیدم

مانا که به دشت مرده باشد — یا جانوریش خورده باشد

* * *

خمیده پشت‌از آن دارند پیران‌جهاندیده

که اندر خاك میجویند ایّام جوانی را

* * *

بستر راحت‌چه‌اندازیم‌بهر‌خواب‌خویش

ماکه‌چون‌دل‌دشمنی‌داریم‌درپهلوی‌خویش

مجالس النفائس ص ۳۸۷. تحفهٔ سامی ص ۱۲۹. هفت اقلیم ج ۱ ص ۲۵۲. آتشکده ص ۳۰۱. صبح گلشن ص ۱۰۱. مجمع الفصحا ج۴ ص۸۳. قاموس‌الاعلام ج۶ ص ۴۳۶۶. ریحانة الادب ج۴ ص ۷۰. مقدمهٔ لیلی و مجنون مکتبی شیرازی.

تاریخ وفات منصف شیرازی

« منصف » آن گویندهٔ والا گهر / رفت، لیکن نام نیکویش بجاست
بی نظیر روزگار خویش بود / بر حدیثم شعر شیرینش گواست
طبع اوشایستهٔ صد آفرین / شعر او شایستهٔ صد مرحباست
مصطفی بادا پناهش ، زانکه او / بادل وجان دوستدار مصطفاست
هاتفی گفت از پی تاریخ او : / **(منصف ماهمنشین اولیاست)**

۱۲۶۴ ق

۱۶۹- منصف : محمدزمان خان ، معروف به منصف قاجار ، پسر فضلعلی خان قاجار ، به‌سال ۱۲۲۷ هجری‌قمری درشیراز به‌دنیا آمد . پدرش در دربار فتحعلی شاه قاجار (۱۲۱۲ ـ ۱۲۵۰) مقام و پایگاهی بلند داشت و از محرمان آن شهریار شمرده می‌شد . منصف از آغاز جوانی به‌شغل دولتی تمایل نکرد و به‌تحصیل فضل و کمال پرداخت تا درسلك شعرا وفضلا قرار گرفت .

با اینکه زادگاهش شیراز بود ولی بیشتر نشو ونمای او درتهران شد . اغلب اوقات گوشه‌نشین‌وغرق دریای تفکرات عارفانه بودچنانکه دریك‌قصیده‌بهاریه به‌این نکته اشاره کرده گوید :

گسسته‌ست دست‌فلك عقد مرجان / فکندست باد صبا فرش دیبا
ولیکن من از غم به کنجی خزیده / نه آگه ز دین و نه ایمن ز دنیا

منصف درانواع شعردستی قوی داشت وخط شکسته رابسیارخوب می‌نوشت. مردی وارسته و بلند همت بود و اهـل فضل صحبتش را غنیمت می‌شمردند و در اوقات دلتنگی به‌منزل او که در تجریش شمیران واقع بود پناه می‌بردند. رضا ـ قلی‌خان هدایت درمجمع‌الفصحا به‌دوستی وی مباهات کرده می‌نویسد:

«... با منش لطفی‌کامل وسرشار است و مرا بخدمتش اخلاص بی‌شمار» وی در اقسام شعر طبع‌آزمائی کرده و در مدح پیغمبر اکرم (ص) و حضرت علی (ع) اشعار زیادی سروده است.

منصف به‌سال ۱۲۶۴ هجری قمری بـه‌سن ۳۷ سالـگـی در تهران **بدرود جهان گفت.**

از اوست:

آلت زهد نه شایستهٔ رندان صفاست

سبحه دردست مرا بهر شمار جام‌است

* * *

بیار باده که بـر ما ز کثرت زهـاد

نمـی‌رسد کف آبی ز جویبار بهشت

* * *

ما پاکدامنیم و لیکن بـه خـون دل

آلوده کرده عشق تو دامان پـاك مـا

* * *

صاحب نظران کام به نظاره ستانند

غافل‌مشوایدوست که‌صاحبنظری‌هست

* * *

می‌نوشد و پنهان کند از من سخنش را
کو قدرت آن تا که ببویم دهنش را ؟

رباعی :

خواهی که غم زمانه پستت نکند
خیل الم آهنگ شکستت نکند
در گردش چشم دلبران دیده مبند
هشدار که یك پیاله مستت نکند

مجمع الفصحا ج۶ص۱۰۱۷.طرایق الحقایق ج۳ص۱۴۳ فرهنگ سخنوران ص ۵۶۷ .

تاریخ وفات منوچهری دامغانی

یکی دیگر از این سخن گستران
منوچهری دامغانی است هان
مهین اوستادی که استادیش
بدیهی است پیش کهان و مهان
چو خورشید ، آوازهٔ شعر او
گرفت این جهان را کران تا کران
اگر مرغ جان وی از این جهان
به گلزار جنت گرفت آشیان
ولیکن چنین شاعر زبده گوی
نمیرد، مگو ای دریغ ،ای فغان
رقم کرد «نظمی» به تاریخ او:
(منوچهری ما بود جاودان)

۴۳۲ ق

۱۷۰ ـ منوچهری : احمد، مکنی به‌ابوالنجم، فرزند قوص دامغانی، یکی از بزرگترین و پرمایه‌ترین شاعران ایران. در نیمهٔ اول سدهٔ پنجم هجری است. وی در آغاز شاعری به‌دربار فلك ـ المعالی منوچهر بن قابوس دیلمی (۴۰۳ ـ ۴۲۳) راه یافت و تخلص خود را از نام او گرفت ولی درحق این شهریار. قصیده‌ای در دیوان وی نیست.

منوچهری ازسال ۴۲۱ هجری قمری به حلقهٔ شاعران دربار سلطان مسعود غزنوی(۴۲۱ ـ ۴۳۲) پیوست ومورد نوازش واقع شد. عنصری که سمت ملك الشعرائی داشت درتشویق و تربیت او همت گماشت و از هیچگونه راهنمائی دریغ نورزید. منوچهری در مدح عنصری قصیده ای دارد که بسیار معروف است. در این قصیده شمع را مخاطب قرار می‌دهد ودر پایان آن به مدح استاد پرداخته شرایط ادب و فروتنی را به‌جا می‌آورد. مطلع ودوبیت ازآخر قصیده این است:

ای نهاده در میان فرق، جان خویشتن
جسم ما زنده به‌جان وجان‌تو زنده به‌تن

توهمی‌تابی‌چومهر ومن همی‌خوانم به‌مهر
هر شبی تا روز، دیوان ابوالقاسم حسن

اوستاد اوستادان زمانه عنصری
عنصردین و دلش بی‌عیب و بی‌غش و فتن

این شاعر توانا در وصف بهار وخزان، گل وبلبل، زمین وآسمان، ابر و باران وهمچنین درتعبیرات وتشبیهات شعری وصنایع لفظی ومعنوی مهارت شگفت‌

انگیزی به‌خرج داده است :

برآمد ز کوه ابر مازندران　　چو مار شکنجی و ماز اندران
بسان یکی زنگی حامله　　شکم کرده هنگام زادن گران

یکی دیگر ازمزایای شعراو این است که درتمام دیوانش که به سه هزار بیت می‌رسد یك عبارت یأس‌آور و غم‌انگیز وجود ندارد ، اغلب اشعارش دروصف شراب و زیبائی‌های طبیعت سروده شده‌است ، به‌ویژه مسمطاتش که دراشعار زبان‌فارسی کم نظیراست وخود شاعر به‌آنها مباهات می کند :

طاووس، مدیح عنصری خواند　　دراج ، مسمط منوچهری

منوچهری به‌قول‌صاحب‌لباب‌الالباب : (دراندك‌عمر بسیار فضل)بود، بر بسیاری از علوم متداول زمان خود، مخصوصاً ادب عرب احاطه کامل داشت :

من بدانم علم طب وعلم دین و علم نحو
تو ندانی دال‌وذال وراءِ وزاءِ وسین وشین

منوچهری به‌سال ۴۳۲ هجری قمری گویا **در۲۴ سالگی درگذشت**. محل قبرش را هیچیك ازتذکره نویسان ذکرنکرده‌اند .

ازاوست :

جهانا چه‌بدمهر وبدخو جهانی　　چو آشفته بازار بازارگانی
بهر کار کردم ترا آزمایش　　سراسر فریبی ، سراسر زیانی
وگر آزمایمت صد بار دیگر　　همانی، همانی ، همانی ، همانی

همه روز ویران کنی کار ما را — نترسی که یکروز ویران بمانی

خوری خلق را و دهانت نبینم — خورنده ندیدم بدین بی‌دهانی

ستانی همی زندگانی ز مردم — ازیرا درازت بود زندگانی

بناچار یك روز هم بگذری تو — اگرچند مارا همی بگذرانی

***

گرفتمت که رسیدی به‌آنچه می‌طلبی

گرفتمت که شدی آنچنانکه می‌بائی

نه هرچه‌یافت کمال، ازپیش بود نقصان؟

نه هر چه داد ، ستد باز چرخ مینائی

***

بوستان باناحال وخبر بستان چیست؟

این نواها بگل‌ازبلبل پر دستان‌چیست؟

وندرین بستان‌چندین‌طرب‌مستان‌چیست!

گل‌سر دستان‌بنموددر آن دستان چیست؟

حدائق السحر ص ۶۳۰ . لباب‌الالباب ص ۲۸۷ .دولتشاه ص۴۶ . هفت اقلیم ج ۲ ص ۳۳۶ . صبح گلشن ص ۱۰۶ . روز روشن ص ۷۷۴ . مجمع الفصحا ج۳ص ۱۲۴۱ . قاموس‌الاعلام‌ج۶ ص ۴۴۵۵. ریحانة الادب ج۴ ص ۹۲ . سخن و سخنوران ص ۱۳۴ . تاریخ ادبیات رضا زاده‌شفق ص۳۹ . تاریخ‌ادبیات هرمان اته ص۳۵ . تاریخ ادبیات‌براون ج۱ص ۵۴۰–۶۸۶تاریخ ادبیات‌استاد جلال‌الدین همائی ص۶۶ . تاریخ ادبیات استاد ذبیح اللهصفاج۱ص۵۸۰. مقدمهٔ دیوان منوچهری دامغانی .

تاریخ وفات مولوی بلخی

بس دلاویز است نای مولوی	نغمهٔ گوش آشنای مولوی
درسرش پنهان چه شوری بوده است	کس نداند، جز خدای مولوی
هیچکس راعشق ارزانی نداشت	دولت بی منتهای مولوی
مثنوی را گر نسنجد سالها	کس نداند مدعای مولوی
«شمس» را نازم که در سیر و سلوك	بود پیر و رهنمای مولوی
سال فوتش را اگر جوید کسی	گو: **(دلاویز است نای مولوی)**
	۶۷۲ ق

۱۷۱ ـ مولوی: محمد، ملقب به جلال الدین، معروف به ملای رومی، فرزند بهاءالدین محمد، یکی از بزرگترین عرفا و مشهورترین شعرای ایران زمین است. وی به سال ۶۰۴ هجری قمری در میان خانوادهٔ سرشناسی در شهر بلخ به دنیا آمد. پدرش بهاءالدین از بزرگان مشایخ عصر بود و پیروان بسیار داشت.

بهاءالدین بر اثر بی‌مهری سلطان محمد خوارزمشاه (۵۹۶ ـ ۶۱۷) در سال ۶۰۹ زادگاه خود را ترك کرد و با پسرش جلال الدین که در آن تاریخ پنج سال داشت از راه بغداد به مکه و از آنجا به شهر ملاطیه و لارنده که مرکز حکومت سلجوقیان در آسیای صغیر بود سفر نمود و مدت ۱۱ سال از عمر خود را در آن نقاط به سیر و سیاحت گذرانید، سپس به دعوت سلطان علاءالدین کیقباد سلجوقی (۶۱۶ ـ

۶۳۴) به‌قونیه رفت و در آنجا اقامت گزیده به تدریس وارشاد پـرداخت و به سال ۶۲۸ در آن شهر وفات یافت . مولوی علوم مقدماتی را نزد پدر بـه‌پایان رسانید و پس ازفوت او از محضرسید برهان‌الدین ترمذی که ازاولیاءِ اهل طریقت‌بود کسب فیض نمود وبا اجازه او به‌تدریس وارشاد اشتغال ورزید .

جلال‌الدین همچنان به‌تدریس وارشاد مشغول بود که روزی با عارف روشن‌ضمیری به‌نام شمس‌تبریزی که یکی از نوادر روزگار بود آشنا شد و چنان شیفتهٔ نفس گرم و جاذبهٔ معنوی وی گردید که یکباره ازدرس وبحث مدرسه کناره گرفت ودر حلقهٔ مریدان او درآمد وتا سال ۶۴۵ که شمس کشته شد از خدمت وی بهره جست ودیوان غزلیاتش محصول همان شیفتگی وشیدائی است .

مولوی ازشاعران چیره‌دست و پر کار زبان فارسی است . او دو اثر بسیار مهم ومعتبردارد.: یکی منظومهٔ مثنوی که‌از شاهـکارهـای عرفانی‌زبان فارسی‌است. این مثنوی شامل شش دفتر و بیست و ششهزار بیت می‌باشد که‌در مطالب اخلاقی و عرفانی و مبانی سیر وسلوك سروده شده است .

مولوی مثنوی را با تشویق حسام‌الدین چلبی به‌نظم آورد وبه‌همت اوبه‌پایان رسانید ، چنانکه درآغاز دفترچهارم فرماید :

ای ضیاءُ الحق «حسام‌الدین» توئی	که گذشت از مه به‌نورت مثنوی
همـت والای تـو ای مـرتجـی	می کشد این را خدا داند کجـا
گردن این مثنوی را بستـه‌ای	مـی کشی آنجـا که تو دانسته ای
مثنوی را چون تو مبدأ بـوده ای	گر فزون گردد تواش افزوده ای

دیگری مجموعهٔ غزلیات او که به‌دیوان شمس تبریزی معروف است وبیشتر ازسی‌هزار بیت غزل ، رباعی وترجیع بند دارد . مولوی آن را به‌نام مرشدروحانی

خود نامیده ودر آخر همهٔ غزلها «شمس» تخلص کرده‌واخلاص وارادتی که‌نسبت به‌پیر طریقت داشته روشن ساخته است.

او درسرودن شعر به‌هیچ‌یك از صنایع لفظی و معنوی توجه نداشته، بلکه می‌خواسته است به‌سهولت وسادگی مقصود خودرا بیان کند. حتی دربعضی اشعارش به‌قاعده وقافیه نیز پشت‌پا زده است:

قافیه اندیشم و دلدار من	گویدم مندیش جز دیدار من
حرف وصوت و گفت‌رابرهم‌زنم	تا که بی این هرسه باتو دم زنم

این شاعر گرانمایه پس از ۶۸ سال زندگی به‌سال ۶۷۲ هجری قمری درقونیه درگذشت ودر مقبرهٔ پدرش به‌خاك سپردند که هنوز باقی و زیارتگاه صاحبدلان جهان است.

از غزلهای معروف اوست که بسیاری ازشعرا استقبال کرده‌اند.

بنمای رخ که باغ و گلستانم آرزوست
بگشای لب که قند فراوانم آرزوست

گفتی: زناز، بیش مرنجان مرا، برو
آن گفتنت که بیش مرنجانم آرزوست

یك دست جام باده ویك‌دست زلف یار
رقصی چنان میانهٔ میدانم آرزوست

دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر
کز دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست

زین همرهان سست عناصر دلم گرفت
شیر خدا و رستم دستانم آرزوست

گفتم که: یافت می‌نشود جسته ایم ما
گفت: آنکه یافت می‌نشود آنم آرزوست

گویا ترم ز بلبل، اما ز رشك جام
مهر است بر دهانم و افغانم آرزوست

غزل زیر نیز یکی از غزلیات خوب اوست:

با قدسیان آسمان من هر شبی یاهو زنم
صوفی دم از الّا زند من دم ز الّا هو زنم

باز سپید حضرتم تیهو چه باشد پیش من
تیهو اگر شوخی کند چون باز بر تیهو زنم

آن پیر کندو دار را گویم که پیش آور عسل
بینم که کاهل جنبد او من چُست بر کندو زنم

ای کاروان ای کاروان من دزد ورهزن نیستم
من پهلوان عالمم شمشیر رو یا رو زنم

ای باغبان ای باغبان بر من چرا دربسته‌ای
بگشا در این باغ را تا سیب و شفتالو زنم

دولتشاه ص ۲۱۳. مجالس النفائس ص ۳۲۱. مجالس المؤمنین ج ۲ ص ۱۰۹. نفحات الانس ص ۴۵۹ مرآت الخیال ص ۴۲. طرایق الحقایق ج ۲ ص ۱۴۰. هفت اقلیم ج ۲ ص ۴۷. ریاض العارفین ص ۷۹. آتشکده ص ۳۱۵. صبح گلشن ص ۱۰۲. قاموس الاعلام ج ۳ ص ۱۸۳۵. ریحانة الادب ج ۴ ص ۹۹. تاریخ ادبیات دکتر رضازادهٔ شفق ص ۱۲۹. تاریخ ادبیات هرمان اته ص ۱۵۹. موادالتواریخ ص ۳۴۸. از سعدی تاجامی ص ۱۲۰–۱۵۰–۱۵۸–۱۸۱–۲۰۰.

تاریخ وفات مهستی گنجوی

«مهستی» گل بود در باغ ادب چرخ با تیغ اجل زد بیخ او
سال فوتش جستم از راه جمل (مهستی گل بود) شد تاریخ او
۵۷۷ ق

۱۷۲- مهستی : منیژه، از شاعران دورهٔ سلطان سنجر سلجوقی (۵۱۱- ۵۵۲) است. شوهرش امیراحمد تاج‌الدین، پسر خطیب گنجه ازدرباریان سنجر بوده ومهستی نیز درنزدآن شهریار بسیار گرامی بوده است. مهستی زنی زیبا وخوش‌اندام بود، علاوه بر هنر شاعری، درنواختن چنگ وعود نیز دستی توانا داشت.

گویا از انواع شعر، بیشتر به‌سرودن رباعی می‌پرداخته و رباعیهائی که از وی به‌یادگار مانده بسیار لطیف واستادانه ساخته شده است. اما نا گفته نماند که درمیان اشعارش ابیاتی نیز وجود دارد که ازعفت گوینده ومتنانت سخنش می‌کاهد:

فصاد جهود بد رگ کافر کیش آن کند زبان که تند دارد سر نیش
گفتم که‌رگم‌تنگ بزن همچو کسم نشنیدوفراخ‌زد چو کون‌زن خویش

* * *

کیر آلوده بیاری و نهی در کس من
بوسه ای چند به تزویر نهی بر نس[1] من

۱ ـ نس : لب .

مهستی قبل از ازدواج باامیر احمد، دلباختهٔ قصاب پسری بوده که‌داستانش معروف است واین رباعی را درحق او سروده است:

قصاب یکی دنبه بر آورد ز پوست

در دست گرفت و گفت وه‌وه چه نکوست

با خود گفتم که غایت حرصش بین

با اینهمه دنبه، دنبه می دارد دوست

مهستی با ادیب صابر ترمذی معاصر بود و در وصف او قطعه ای نیز دارد. وفات او به‌سال ۵۷۷ درشهر گنجه اتفاق افتاد و به‌احتمال قوی در مقبرهٔ نظامی گنجوی به‌خاك سپرده شد. از آثارش درحدود دویست رباعی باقی مانده که‌اخیراً به کوشش مرحوم طاهری شهاب چاپ شده است.

از رباعی‌های اوست:

شبها که به ناز با تو خفتم همه رفت

درها که به نوك مژه سفتم همه رفت

آرام دل و مونس جانم بودی

رفتی وهر آنچه با تو گفتم همه رفت

* * *

ما را به دم تیر نگه نتوان داشت

در حجرهٔ دلگیر نگه نتوان داشت

آن را که سرزلف، چو زنجیر بود

در خانه به زنجیر نگه نتوان داشت

* * *

هر شب ز غمت تازه عذابی بینم
در دیده به جای خواب آبی بینم
وانگه که چو نرگس توخوابم ببرد
آشفته تر از زلف تو خوابی بینم

تاریخ گزیده ص ۸۲۹ . دولتشاه ص ۷۵ . مجالس النفائس ص ۳۵۰ . هفت اقلیم ج۳ص ۳۰۴ . آتشکده ص ۳۶۰ . صبح گلشن ص۱۱۴ ، مجمع الفصحا ج۳ص ۱۳۳۴ . قاموس الاعلام ج ۶ ص ۴۵۰۱ ، ریحانة الادب ج۴ ص ۱۰۸ ، دانشمندان آذربایجان ص ۳۶۵ . روز روشن ص ۷۸۵ . فرهنگ سخنوران ص ۵۷۴ . مقدمه دیوان مهستی گنجوی .

تاریخ وفات ناصر خسرو قبادیانی

ایدریغ از «ناصرخسرو» که او — بود راه علم و دانش را دلیل
دانشی‌مردی که بود ازلطف‌حق — سلسبیل معرفت بر وی سبیل
نکته سنجان جمله ازدیوان او — حکمت آموزند وپندازهر قبیل
یك‌جهان حکمت‌نهاد ازخود ، خدا — در جزای او دهاد اجر جزیل
گرجمالش در نقاب خاك شد — ماند ازوی درجهان‌ذکر جمیل
سال فوتش خواستم «نظمی»سرود: — **(ای‌فسوس ازآن‌حکیم‌بی‌عدیل)**

۴۸۱ ق

۱۷۳ ـ ناصرخسرو : ناصر ، مکنی به‌ابو معین ، ملقب و متخلص به‌حجت، فرزند خسرو قبادیانی ، یکی از بهترین و

بزرگترین شاعران ودانشمندان ایران، در سدهٔ پنجم هجری است . تولد وی به‌سال ۳۹۴ در « قبادیان » از نواحی بلخ اتفاق افتاد . خانواده‌اش ازمحترمین قبادیان بودند . ناصرخسرو از کودکی به‌تحصیل علم وادب همت گماشت و درهفده‌سالگی درصرف ونحو وعروض وقافیه وطب ونجوم و هیئت سرآمد اقران گردید .

حکیم ازآغاز جوانی به‌دربار غزنویان راه جست ودر دستگاه‌سلطان‌محمود غزنوی (۳۸۷ـ۴۲۱) و پسرش مسعود (۴۲۱ ـ ۴۳۲) مقام وپایگاهی بلند یافت‌و تا چهل وسه سالگی در دستگاههای دولتی به‌کارهای دیوانی مشغول بوده وشهرت و نفوذی شگرف داشته است .

در چهل وسه سالگی به‌فکر درك حقایق افتاده راه کعبه پیش گرفت ومدت هفت‌سال در مصر وشام و فلسطین وحجاز و سوریه وآسیای صغیر و هند و سند و ایران وترکستان‌وافغانستان به‌سیاحت پرداخت‌وبا بسیاری‌ازعلماوعرفاو ارباب‌ادیان مختلف معاشرت ومباحثت کرد ودراین سیر وسفر بود که به‌مذهب اسمعیلیه درآمد وازطرف خلیفه فاطمی مأمور اشاعه مذهب اسمعیلی درایران گردید .

ناصرخسرو پس ازبازگشت به‌ایران ، در شهر بلخ به دعوت مردم پرداخت ولی باآزار و مخالفت اهل سنت روبرو شد و ناگزیر به مازندران و نیشابور و عاقبت‌به کوهستانهای بدخشان پناه برد ومدت ۲۵سال در قلعهٔ « یمگان » بدخشان اقامت گزید وبه‌نشر و تبلیغ مذهب اسمعیلیه و عبادت وریاضت مشغول شد .

ناصرخسروبه تمام علوم‌متداول‌زمان‌خود، ازمعقول‌ومنقول‌وفقه‌واصول‌وتفسیر وتاریخ واخبار واحادیث‌وحکمت تسلط بسزا داشت. این ابیات از قصیده‌ای‌است که درآن به‌دانش و اطلاعات خود اشاره می کند :

به هر نوعی که بشنیدم ز دانش — نشستم بر در او من مجاور
بخواندم پاك توقیعات کسری — بخواندم عهد کیکاووس و نوذر
گه اندر علم اشکال مجسطی — که‌چون رانم بر او پر گار و مسطر
گهی اقسام موسیقی که هر کس — پدید آورد بر الحان مکرر
گهی الوان احوال عقاقیر — که چه گرم است از آن چه خشك و چه تر
همان اشکال اقلیدس که بنهاد — ارسطالیس استاد سکندر
نماند از هیچگون دانش که من زان — نکردم استفادت بیش و کمتر
نه اندر کتب ایزد مجملی ماند — که آن نشنیدم از دانا مفسر

دیوان ناصرخسرو شامل یازده هزار بیت از قصیده و قطعه می‌باشد که تماماً در مسائل فلسفی ومذهبی و اخلاقی سروده شده است. علاوه بر آن، دو مثنوی دارد یکی بنام «**روشنائی نامه**» ودیگری موسوم به «**سعادتنامه**» که هردو در پند وحکمت است.

تألیفات نثری نیز دارد که معروفترین آنها عبارتند از: ۱ـ الاکسیر الاعظم در حکمت ۲ـ زاد المسافرین در بیان عقاید اسمعیلیه که در برلین چاپ شده است. ۳ـ سفرنامه که شرح مسافرتهای اوست به‌نثر ساده و روان و در برلین و پاریس به‌طبع رسیده است.

۴ـ خوان اخوان در تبلیغ عقاید دینی اسمعیلیه. ناصرخسرو ازسخنسرایان متین وبلند همت بود، اغلب اشعارش قصیده است ودر قصیده سرائی شیوۀ بخصوصی دارد، او برخلاف سایر قصیده سرایان. ازمدح وستایش گریزان بوده وبیزاری خود را نسبت به‌مدح آشکارا اظهار کرده است:

من آنم که در پای خوکان نریزم
مر این قیمتی دُرّ لفظ دری را

این شاعر قوی مایه پس از ۸۷ سال زندگی به‌سال ۴۸۱ هجری قمری در قصبهٔ «یمگان» ازولایت بدخشان درگذشت وهمانجا مدفون است.

این قطعه ازاوست:

بار خدایا اگر ز روی خدائی — طینت انسان همه جمیل سرشتی

چهرهٔ رومی و صورت حبشی را — مایهٔ خوبی چه بود وعلت زشتی؟

طلعت هندو وروی ترک چرا شد — همچو دل دوزخی وروی بهشتی؟

ازچه سعید اوفتاد و ازچه‌شقی شد — زاهد محرابی و کشیش کنشتی؟

چیست خلاف اندر آفرینش عالم؟ — چون‌همه را دایه و مشاطه‌تو گشتی

گیرم دنیا ز بی محلی دنیا — بر گرهی خربط و خسیس بهشتی

نعمت منعم چراست دریا دریا؟ — محنت‌مفلس چراست کشتی کشتی؟

تاریخ گزیده ص ۸۲۶. بهارستان جامی ص ۹۹. دولتشاه ص ۶۹. مجالس النفائس ص ۳۴۸. مرآت الخیال ص ۲۷. هفت اقلیم ج ۲ ص ۳۴۸. آتشکده ص ۲۰۲. ریاض العارفین ص ۳۹۱. مجمع الفصحا ج ۳ ص ۱۳۵۹. صبح گلشن ص ۱۱۸. نگارستان سخن ص ۱۱۵. قاموس الاعلام ج ۶ ص ۴۵۴۸. ریحانة الادب ج ۴ ص ۱۴۶. سخن وسخنوران ص ۱۵۴. تاریخ ادبیات براون ج ۱ص ۱۳۳ – ۳۸۸، تاریخ ادبیات هرمان اته ص ۱۴۲. تاریخ ادبیات رضازاده شفق ص ۶۹. تاریخ ادبیات استاد ذبیح الله صفا ج-۲ ص ۴۴۳. مقدمه دیوان ناصرخسرو قبادیانی.

تاریخ وفات ناطق اصفهانی

«ناطق» که به رمز و راز تاریخ — او را نبود کسی مقابل
آن نادره گو که طرز شعرش — برد آب ز سحر های بابل
چون دیده از این جهان فرو بست — ارباب فضیلت از ته دل
گفتند برای سال فوتش : — (**ناطق به بهشت کرده منزل**)

۱۲۳۰ ق

۱۷۴ ـ ناطق : محمد صادق ، از شعرای چیره دست اصفهان است . این شاعر جادوبیان در ساختن ماده‌تاریخ قدرت عجیبی داشت ، بطوریکه می‌توان گفت : در این فن گوی سبقت از همگنان ربوده است . بیشتر قصاید وی از اول تا آخر ، هرمصراعش تاریخ است .!

درتاریخ تذهیب گنبد مطهر حضرت معصومه در قم ، به سال ۱۲۱۸ هجری قمری که با دستور فتحعلیشاه قاجار (۱۲۱۲ ـ ۱۲۵۰) صورت گرفت قصیده ای گفته که شصت و دو بیت است وهرمصراع آن مساوی است با تاریخ ۱۲۱۸ .

عجیب‌تر آنکه ازجمله‌های زیرنیزهمان تاریخ به‌دست می‌آید :

(بسم‌الله الرحمن الرحیم باسم موجود کریم) = ۱۲۱۸ (این قصیده مسما بقصیده معجزیه است) = ۱۲۱۸ (شصت ودو بیت) = ۱۲۱۸ (یکصد وبیست و چهار مصراع) = ۱۲۱۸ **تاریخ وفات ناطق** را هدایت در مجمع الفصحا سال ۱۲۳۵ ذکر کرده ولی سایر تذکره نویسان ازجمله مرحوم میرزا محمدعلی مدرس

تبریزی وعلامه علی‌اکبر دهخدا ۱۲۳۰ آورده‌اند که صحیح‌تر به‌نظر می‌رسد.

اینك ابیاتی ازقصیدهٔ معجزیه:

این قبه گلبنی است بزیور برآمده؟

۱۲۱۸

یا پاك گوهریست پر از زیور آمده؟

۱۲۱۸

این دوحه‌ایست کامده از جنت‌العلا؟

۱۲۱۸

یا کوکبی است سعد ومنور برآمده؟

۱۲۱۸

این زیب‌عرش یا که بود گوی آفتاب؟

۱۲۱۸

یا نور حق که برهمه اشیاء برآمده؟

۱۲۱۸

وین قبه راست‌جای، بجائی که پایه‌اش

۱۲۱۸

از اوج مهر وماه و زحل برتر آمده

۱۲۱۸

وین قبهٔ رفیع بدانجا رسانده قدر

۱۲۱۸

کز قدر با سپهر برین همسر آمده

۱۲۱۸

وین قبه‌وزمین زهمین رفعت و جلال

۱۲۱۸

عرشی بدهر با فلکی دیگر آمده

۱۲۱۸

وین صحن به‌زصحن جنانست بهر آنك

۱۲۱۸

آبش به از بقا و به از کوثر آمده

۱۲۱۸

از دل سئوال کردم و گفتم مرا بگو

۱۲۱۸

کین صحن از چه‌رو زجنان بهتر آمده؟

۱۲۱۸

دل درجواب گفت که اینك درین سئوال

۱۲۱۸

عقل طویل قاصر و فهم اقصر آمده

۱۲۱۸

بهتر بود بحسن وعلو از جنان در آن

۱۲۱۸

مسکن که بنت موسی بن جعفر آمده

۱۲۱۸

زهرا عفـاف فاطمهٔ بنت موسی آنك

۱۲۱۸

بـر وی شرف ز فاطمه و حیدر آمده

۱۲۱۸

تذکرهٔ اختر ج ۱ ص ۲۱۳ . سفینة المحمود ج ۱ ص ۳۳۷ . مجمع الفصحا ج ۶ ص ۱۰۸۸ . طـرایق الحقـایق ج ۳ ص ۱۱۳ . ریحانة الادب ج ۴ ص ۱۵۳ . لغتنامه دهخدا ج ۲۵ ص ۱۸۰ . فرهنگ سخنوران ص ۵۸۹ . متواد التواریخ ص ۵۷۶ .

تاریخ وفات نثاری تونی

دریغا از «نثاری» آنکه در نظم — از او جستند یاران دستیـاری

به‌نطق او ، لب ازشیرین زبانی — فرو بستند مـرغان . بهـاری

سراپا گر چه‌آتش بود ، لیکن — ندید ازوی کسی‌جزخاکساری

چراغ‌اهل معنی بود و مر گش — به قلب دوستان زد زخم کاری

پی تاریخ مر گش کلك«نظمی» — رقم‌زد : **(آه‌صدحیف‌ازنثاری)**

۹۶۸ ق

۱۷۵ ـ نثاری : ... معروف به‌ملا نثـاری ، ازاهل **تون** بوده ولی بیشترعمر خود را در گناباد گذرانیده است.مردی بسیارخوش‌صحبت ومبادی‌آداب بوده ودر مراتب فضل وهنربه‌اغلب معاصرین خود بر تری داشته‌است.

منظومه‌ای دارد موسوم به **«سرو و تذرو»** که شهرت چندانی ندارد. سام‌میرزای صفوی که با وی معاصر بوده در **«تحفهٔ‌سامی»** می‌نویسد:

«نثاری تونی بوفور فضیلت محلی است وشعر او ازمعایب معرا. وبسرعت فهم وحدت طبع و به‌حسن خلق و کثرت تواضع معروف است و در شعر وانشاءِ و معما بی‌بدل است.

از نتایج طبع وقاد او «سرو و تذرو» است که دربحر شاه و درویش گفته و قصاید وغزلیات اواکثر مقبول ومرغوب‌است» همچنین صاحب تذکره **روز روشن** می‌نویسد: «نثاری تونی درجناباد توطن داشت. شاعری چرب زبان و شیرین بیان بود «سرو و تذرو» از وی یادگار است و سنه ثمان وستین وتسعمائه (۹۶۸) تاریخ رحلتش ازاین دار ناپایدار» نام و مشخصات دیگر او به‌دست نیامد.

از اوست:

ترك من مست می‌ناب‌است بیدارش مکن
فتنه‌ای‌یك‌لحظه‌درخواب‌است‌بیدارش‌مکن

* * *

ای گرد کوی یار دمی از هوا نشین
مهمان مردمان شو و دردیده‌ها نشین

ای تیریار از نظرش چون فتاده‌ای
ما هم فتاده‌ایم به پهلوی ما نشین

* * *

به‌جائی دست‌زن در پایهٔ عشق — که گر دستار بینی سر نبینی

* * *

اگرمحراب، طاق ابروی روی بتان بودی
نگشتی فوت تا صبح قیامت یك‌نماز از من

هفت اقلیم ج۲ص ۳۱۹ . تحفهٔ سامی ص ۱۲۳ . روز روشن ص ۸۰۳ . نگارستان سخن ص ۱۱۸. نصرآبادی ص ۵۲۲ .

تاریخ وفات نزاری قهستانی

چو بیرون رفت ازین عالم نزاری دگر افتاد شعر از خرده کاری
سخن سنجی که در ملك فصاحت مر او را بود شایا شهریاری
همانا جمع بود اندر نهادش هنرها را اگر یك یك شماری
به طبعش غایت سحر آفرینی به کلکش آیت معجز نگاری
دریغا، آنچنان فرزانه فاضل ندید از آسمان جز کجمداری
چو پیوست آن حکیم نکته پرور به فضل و رحمت پروردگاری
ادیبی گفت در سال وفاتش که: **(وای ازدیده‌ام گم‌شدنزاری)**

۷۲۱ ق

۱۷۶ - نزاری: ... ملقب به‌سعدالدین، معروف به‌حکیم نزاری قهستانی از گویندگان قوی دست سدهٔ هفتم هجری است که باشیخ سعدی معاصربوده و گویا با شیخ دیدارها ومصاحبت‌ها کرده است. صاحب تذکرهٔ **روز روشن** می‌نویسد:

« نزاری قهستانی از حکمای عصر ومعاصر شیخ سعدی شیرازی است. زمانیکه شیخ در قهستان گذر کرد وی چندی به مهمانداری و دلجوئی شیخ مصروف ماند »

حکیم درسرودن اقسام شعر ، به‌ویژه غزل توانائی کامل داشته و همواره از سبك سعدی پیروی می کرده است و پس‌ازمرگ وی ، حافظ وبسیاری ازشعرای بزرگ شیوهٔ اورا دنبال کردند .

نزاری شاعری آزاده وعاشق‌پیشه بود. بعضی ازتذکره‌نویسان اورا اسماعیلی مذهب وبرخی خلاف آن پنداشته‌اند . دولتشاه سمرقندی درتذکره خود گوید :

« ... ونزاری را بعضی موحد وعارف می‌دانند و بعضی از زمرهٔ اسمعیلیه میگویند . هرچند سخنان او بر شیوه می‌پرستی وآداب معاشرت ومستی واقع شده اما معارف وحقایق نیزدارد و ازحقیقت سخنان او معلوم میشود که مرد حکیم و صاحب تحقیق بوده وبدو اعتقاد بد بهتان است ... »

دیوان حکیم نزاری را که شامل : غزل ، قصیده ، قطعه ورباعی می‌باشد از هشت تا سی‌هزار بیت نوشته‌اند ولی آنچه اکنون در دست است از هشت هزار هم کمتر است . علاوه برآن ، دو مثنوی نیزدارد بنام **« دستور نامه »** و **« سفرنامه »** که دستورنامه را به‌شیوهٔ بوستان سعدی نظم کرده وبسیار حکیمانه واخلاقی‌است. نزاری بیشتر از صدسال عمریافت وبه‌سال ۷۲۱ هجری درشهر **بیرجند قهستان** که زادگاهش بود **روی درنقاب خاك کشید** . نام اصلی وی به‌دست نیامد .

این ابیات از اوست :

بر عاشقی حرام بود عشق و عاشقی
کو ترك هردو کون نگیرد برای‌دوست

کردم ز عشق ، زیر و زبر خانمان دل
تا هیچکس دگر ننشیند به‌جای دوست

***

خراب کردهٔ چشمان پرخمار توام — بهم بر آمدهٔ زلف تابدار توام
هزار بار اگر بفکنی و برداری — همان «نزاری» برگشته‌روزگار توام

***

اگر برخون من محضر نویسی — ز هر عضوم برون آید گواهی

***

برلبم کس خنده‌ای هرگز ندید ، الا مگر
در میان گریه بر احوال خود خندیده ام

***

قیامتی که بدان وعده میکنند الحق — فراق یار عزیزست وسخت دشوار است

***

خیال را بفرست ار تو خود نمی‌آئی — که با خیال تو صد گونه ماجرا دارم

***

علاج درد دلم مرگ میکند چکنم — که‌سخت‌جانم‌وجان‌دادن‌اختیاری نیست

دولتشاه ص ۲۵۸ . هفت اقلیم ج ۲ ص ۳۲۲ . آتشکده ص ۱۰۴ . روز روشن ص ۸۱۳ . مجمع الفصحا ج ۳ ص ۱۳۵۸ . قاموس الاعلام ج ۶ ص ۴۵۷۴ . ریحانة ـ الادب ج۴ ص ۱۸۷ . تاریخ ادبیات هرمان‌اته ص ۱۷۴ . ازسعدی تا جامی ص ۱۹۸ .

تاریخ وفات نشاط اصفهانی

روزگاری شد که باشد چشم ما
آشنا با شعر شیوای نشاط

طبع من وصف کدامین را کند
شعر تر ، یا خط زیبای نشاط ؟

جامهٔ فضل و هنر را دوختند
از ازل بر قد و بالای نشاط

مرغ جانش ازجهان‌چون‌سیر شد
باغ جنت گشت مأوای نشاط

تا که زد در گلشن شعر و ادب
دست گردون ، تیشه برپای نشاط

هاتفی گفت از پی تاریخ او :
(نیست‌ایوای‌این‌سراجای‌نشاط)

۱۲۴۴ ق

۱۷۷- نشاط : میرزا عبدالوهاب ، ملقب به‌معتمدالدوله، به‌سال ۱۱۷۵ هجری قمری در شهر اصفهان چشم به جهان گشود . نخستین سالهای زندگی را درزادگاه خود به‌تحصیل علم و ادب گذرانید و درسال ۱۲۱۸ که‌چهل وسه‌سال ازعمرش می گذشت به‌تهران آمدو به‌دربارفتحعلیشاه قاجار راه یافت و سمت منشیگری و لقب معتمدالدوله گرفت وپس از چندی به‌سرپرستی دیوان رسائل منصوب گردید که تا پایان عمر ، این سمت‌را عهده دار بوده است واغلب احکام سلطنتی وفرمانهای رسمی ونامه‌های خصوصی‌شاه به‌خطزیبا وقلم شیوای او نگاشته می‌شد .

نشاط چنان مورد توجه شاه قرار گرفت که درسفر وحضر از محرمان و نزدیکان وی شمرده می‌شد . حتی یك‌بار باهیئتی ازطرف‌شاه به‌پاریس رفت‌وبه‌حضور

ناپلئون اول شرفیاب گردید .

نشاط علاوه برشاعری ونویسندگی ، ازهنر خوشنویسی وخطاطی نیز بهره‌ای کامل داشته وخط وانشای او دست‌به‌دست می گشته است . وی مردی بسیار وارسته ومهربان ومهمان نواز وبخشنده بود .

از بخشندگی‌و مهمان نوازی او همین‌بس که : باوجودحقوق‌کافی ودرآمد سرشاری که ازاملاك شخصی داشت ، درتهران چهل هزارتومان مقروض شدواگر فتحعلیشاه این مبلغ را به‌طلبکارانش نمی پرداخت آبروی او درخطربود. از انواع شعر، بیشتر به‌سرودن غزل گرایش می کرد وغزلهایش بسیار لطیف ودل‌انگیزاست. بعضی نوشته‌اند : نشاط درمدح فتحعلی‌شاه راه اغراق پیموده وچاپلوسی کرده است. ولی باید انصاف داد که درمقابل نوازشهای فتحعلیشاه که دربالا اشاره کردیم اگر دیگران به‌جای نشاط بودند در ستایش اوشاهنامه‌ها می‌ساختند چنانکه ساخته‌اند. دیوان نشاط بنام گنجینه بارها چاپ شده‌است . اودر سال ۱۲۴۴ هجری قمری به‌سن۶۹سالگی به‌بیماری سل درگذشت .

این دو غزل دل‌انگیز ازاوست :

طاعت ازدست نیاید گنهی باید کرد

دردل دوست بهرحیله رهی باید کرد

منظر دیده قدمگاه گدایان شده است

کاخ دل درخوراورنگ شهی باید کرد

تیغ‌عشق وسراین نفس مقنع به خرد

زین‌سپس خدمت‌صاحب کلهی‌باید کرد

روشنان فلکی را اثری در ما نیست
حذر از گردش چشم سیهی باید کرد

شب که‌خورشیدجهانتاب نهان‌ازنظراست
قطع این مرحله بانورمهی باید کرد

خوش‌همی‌می‌روی ای‌قافله‌سالار به‌راه
گذری جانب گمکرده رهی‌باید کرد

نه‌همین صف‌زده‌مژگان سیه‌بایدداشت
به‌صف دلشدگان هم نگهی باید کرد

جانب دوست نگه ازنگهی‌باید داشت
کشور خصم، تبه از سپهی باید کرد

گرمجاور نتوان‌بود به‌میخانه«نشاط»
سجده ازدور بهرصبحگهی باید کرد

* * *

درون خانه جز بیرون در نیست — اگر بستند در یا در شکستند
چه‌ظلم است‌این‌خدارا‌کاندرین‌بزم — مراهم توبه، هم ساغر شکستند
توگر آرام جویی رام شو رام — که ما را از رمیدن پر شکستند
دل‌آهنك شکستن کرد، تا باز — کجا طرف کلاهی بر شکستند

نگارستان دارا ج ۱ ص ۱۳۴ . سفینة‌المحمود ج ۱ ص ۴۹ .مجمع الفصحا ج۶ص ۱۰۵۴ . ریاض‌العارفین ص ۵۲۹ . طرایق الحقایق ج۳ص ۱۲۱ . قاموس‌الاعلام ج ۶ ص ۴۵۷۶ . صبح گلشن ص ۵۱۸ . ریحانة‌الادب ج۴ ص ۱۹۳ . تاریخ ادبیات‌هرمان اته ص ۲۰۱ . تاریخ ادبیات براون ج ۴ ص ۲۲۲ . تاریخ ادبیات‌دکتر رضازادهٔ شفق‌ص ۱۹۱ . سبك شناسی استادبهار ج ۳ ص ۳۳۲ . فرهنگ‌سخنوران‌ص ۶۰۱ . ازصبا تا نیما ج ۱ ص ۲۹ . مقدمه دیوان نشاط اصفهانی .

تاریخ وفات نظام شیرازی

حیف‌وصدحیف از «نظام دستغیب»	آنکه او در بی مثالی شد مثل
در سخن سنجی چه نیکو شیوه‌ای	داشت ارزانی بدو لطف ازل
حسرتا، دردا که در سی سالگی	شد گریبانگیر او دست اجل
سال مرگش را ز «نظمی» خواستم	گفت دریاب از: **(نظام بی‌بدل)**

۱۰۳۹ ق

۱۷۸ ـ نظام: میرزا نظام، معروف به میرزا نظام دستغیب، از گویندگان شیراز است. وی فنون مختلفهٔ شعر و ادب را از ملامحمد عزی که از نوادر روزگار بود فراگرفت ولی سرانجام از استاد مشهورتر شد. میرزا نظام مانند سایر شعرای دورهٔ صفویه به هندوستان سفر کرد و درآنجا عزت واحترام دید.

نظام علاوه بر هنر شعر، خط نسخ تعلیق را بسیار خوب می‌نوشت و در موسیقی نیز دستی داشته است. دیوانی دارد نزدیک به‌سه‌هزار بیت که‌شامل: غزل، قصیده، ترجیع‌بند، رباعی و ساقی‌نامه میباشد.

میرزا نظام در سی سالگی در شیراز **درگذشت** و در **حافظیه** به‌خاک سپرده شد. پایان حیاتش را سال **۱۰۳۹** هجری ذکر کرده‌اند.

این ابیات از اوست :

بی‌بوی گلی نیست صبا ، لیك چه‌حاصل ؟

کز طالع بد ، رخنه ندارد قفس ما

* * *

راضی شدم به قید و ره صد هوس زدم

آتش بهر چه بود ، بغیر از قفس‌زدم

جان بانفس زسینه‌بر آمد چویاررفت

شرمنده‌ام که بی رخ او یك نفس زدم

جز دامن تو بهر تمنای قتل خویش

باور مکن که دست به‌دامان کس زدم

* * *

لاف شعر آنکس تواندزد که‌مانند «نظام»

گرد لفظ کس نگشت‌ومعنی کس بر نداشت

* * *

دوش در بزمت نگاهی از خدا می خواستیم

خوش غریب افتاده بودیم آشنا می‌خواستیم

غیر را جا بر سر کوی ملامت شد (نظام)

شد نصیب دیگران چیزیکه ما می‌خواستیم

تذکره میخانه ص ۶۴۱ . نصرآبادی ص ۲۷۱ . آتشکده ص ۳۰۴ . قاموس‌الاعلام ج ۶ ص ۴۵۸۶ . روز روشن ص ۸۲۹ . تاریخ ادبیات هرمان اته ص ۱۹۸ . فرهنگ سخنوران ص ۶۰۸ .

تاریخ وفات نظام کاشانی

قدوهٔ شاعران « نظام وفا » آفتاب ادب ، سپهر صفا
آنکه نثرش بود ملیح ومتین وآنکه نظمش بود روان ورسا
رخت بیرون کشید ازین عالم شد ز دار فنا به ملك بقا
سال تاریخ رحلتش جستم دل رقم زد: (**بشد نظام وفا**)
۱۳۸۴ ق

۱۷۹- نظام : میرزانظام ، معروف به استاد نظام وفا ، یکی از مشاهیر شعرا و ادبای عصر حاضر ایران بود . وی به‌سال ۱۳۰۵ هجری قمری در **بیدگل** کاشان دریك خانوادهٔ روحانی دیده به‌جهان گشود . پدرش میرزا محمود امام‌جمعه‌کاشان بود ونظام وفا اورا چنین تعریف می کند:

مرا بد پدر ، مردی آرامجوی جهان بگذرانیده با آبروی
امامش لقب بود و محمود نام در اقلیم دل پیشوای تمام

نظام وفا تحصیلات ابتدائی را درزادگاه خود به‌پایان برد ، سپس دراصفهان وتهران به‌تحصیل ادب عرب ومعانی وبیان وبدیع وطب و فلسفه پرداخت تا به‌مقام استادی رسید .

استاد نظام وفا بیش از چهل‌سال دردبیرستانها ودانشکده‌ها ادبیات فارسی تدریس کرد ودرتمام این مدت ، سر گرم شعرو شاعری و تحقیق و تألیف بود . از این شاعر ونویسندهٔ چیره دست تألیفات زیادی به‌یادگار مانده که معروفترین آنها

عبارتند از :
۱ـ مثنوی حبیب ورباب ۲ - معراج دل ۳ - پیوند های دل ۴ - پیروزی دل
۵ـ یادگار اروپا ۶ـ گذشته‌ها ۷ـ حدیث دل که شامل غزلیات اوست .

نظام وفا درانواع شعرطبع آزمائی کرده ونزدیك به بیست هزار بیت شعر سروده است . بیشتر به‌ساختن غزل می‌پرداخت وغزلیاتش از تعبیرات نو و مضامین بدیع خالی نیست وسادگی وروانی ، به‌سخن او امتیاز ویژه‌ای بخشیده است . نظام وفا ۷۹ سال در این جهان زیست و روز پنجشنبه ۱۸ رمضان ۱۳۸۴ هجری قمری به سکته مغزی در **تهران درگذشت .**

این غزل زیبا از اوست :

توئی که با منت ایدوست مهربانی نیست
منم که بی تو مرا میل زندگانی نیست

اگرتو مایهٔ شادی من نه ای از چه
بهر کجا که روم ، بی‌تو شادمانی نیست؟

جوان به نیروی عشق توام دل است هنوز
چه غم به‌پیکرم ار نیروی جوانی‌نیست؟

به راه عشق تو جان باختیم و خرسندیم
که‌هیچ‌جا به‌ازاین، جای‌جانفشانی‌نیست

خدای‌را ، دل درمانده ای بـه‌دست آور
که کار عشق همه جور و دلستانی نیست

شراب نوش وغزل گوی وشادباش «نظام»

که جای شکوه‌وغم این‌دوروزفانی‌نیست

تذکره خلخالی ج ۱ ص ۳۹۵ . سخنوران نامی معاصر ج ۱ ص ۲۳۱ . ادبیات معاصر ص ۸۸ . ازصبا تانیما ج ۲ ص ۴۱۹ . فرهنگ سخنوران ص ۶۰۹ .

تاریخ وفات نظامی گنجوی

جاوید باد نام «نظامی» که سالهاست

نقصی ندیده است کسی در کمال او

آن شاعر یگانه که در عالم هنر

هرگز نزاده مادر گیتی همال او

نازم‌به‌نطق طوطی طبعش که همچنان

عالم به حیرت است ز حسن مقال او

تابنده اختری است نظامی که آسمان

هرگز ندیده است و نبیند زوال او

اینجا که بوده است هوا خواه مصطفی

آنجا پناه و پشت وی او باد و آل او

چون‌بود درجهان سخن، شاعری ادیب

از **(شاعری ادیب)** توان جست سال او

۵۹۸ ق

۱۸۰- نظامی : الیاس، ملقب به‌نظام‌الدین ، فرزند یوسف . ازاستادان و داستانسرایان بزرگ سدهٔ ششم هجری است .

مادرش ازنژاد کرد و نیاکانش اهل قم بودند ولی به‌نوشتهٔ اغلب تذکره نویسان ، نظامی درحدود سال ۵۳۵ در گنجه به‌دنیا آمده وتاپایان‌عمردرآن شهرزیسته‌ودرآنجا چشم ازجهان فروبسته است .

او پسری داشت به‌نام محمد که درچند جا ازوی نام برده وگویا بجزآن فرزندی نداشته است . نظامی مردی بسیار پاکدامن وبلند همت بود ، باآن همه احترام که امرا وسلاطین عصربرای وی قائل بودند هیچیك ازایشان رامدح نکرده وتمامی عمررا به‌قناعت و گوشه‌نشینی گذرانیده است . ازشاعران معاصر خود با خاقانی شروانی دوستی داشته وگویا روزگاری هم در گنجه باهم بوده‌اند .

این شاعر گرانمایه جزدیوان قصاید وغزلیاتش که نزدیك به‌دو هزار بیت است کلیاتی هم دارد به‌نام **خمسه** که بارها درایران و کشورهای دیگر چاپ شده است .

این کتاب از پنج مثنوی جداگانه تشکیل یافته است. مثنوی‌اول: مخزن‌الاسرار ۲۴۰۰ بیت ، مثنوی دوم : خسرو وشیرین ۷۷۰۰ بیت ، مثنوی سوم : لیلی ومجنون ۵۱۰۰ بیت ، مثنوی چهارم : بهرام نامه که هفت پیکر وهفت گنبد نیز گویند ۵۶۰۰ بیت ومثنوی پنجم : اسکندرنامه که شامل دو قسمت ، شرفنامه و اقبالنامه است ۱۰۷۰۰ بیت می‌باشد .

خمسه که پنج گنج نیز گویند رویهمرفته ۳۷۸۰۰ بیت است که نظامی آن را درمدت ۴۵ سال سروده است .

پس از وی بسیاری ازسخنسرایان بزرگ ایران وهند ازخمسه ، به‌ویژه از

لیلی ومجنون آن پیروی کرده‌اند که معروفترین آنها لیلی و مجنون عبدالرحمن جامی وهاتفی جامی « خواهر زاده جامی » و امیر خسرو دهلوی و مکتبی شیرازی وفضولی بغدادی است ولی هیچیك از آنها به‌خوبی نظامی چنین منظومه‌ای نپرداخته است . **سال وفات حکیم نظامی را** ۵۷۶ ، ۵۸۲ ، ۵۹۰ ، ۵۹۱ ، ۵۹۲ ، ۵۹۶ و ۵۹۸ ذکر کرده‌اند اما بجز تاریخ آخری هیچکدام درست به نظر نمی‌رسد چون نظامی درسال ۵۹۷ زنده بود و تاریخ نظم اسکندرنامه را که آخرین مثنوی اوست چنین بیان می کند :

به‌تاریخ پانصد نود هفت سال — که خواننده را زو نگیرد ملال
نوشتم من این نامه‌را در جهان — که تا دور آخر بود جاودان

آرامگاه نظامی هنوز در گنجه باقی وزیارتگاه صاحبدلان است .

اینك ابیاتی ازمخزن‌الاسرار :

ای همه هستی زتو پیداشده — خاك ضعیف از تو توانا شده
هستی‌تو صورت و پیوند نه — تو به کس‌و کس به‌تومانند نه
ما همه فانی و بقا بس‌تراست — ملك تعالی و تقدس تراست
هر که‌نه گویابتو، خاموش‌به — هرچه نه‌یادتو ، فراموش به
آنچه تغیر نپذیرد توئی — وآنکه نمرده است ونمیرد توئی
ای ز ازل بوده و نابوده ما — وی به‌ابد زنده و فرسوده ما
چارهٔ ما ساز که بی یاوریم — گرتوبرانی به که‌روآوریم ؟
یارشو ای مونس غمخوارگان — چاره کن ای چارهٔ بیچارگان
قافله شد ، واپسی ما ببین — ای کس‌ما، بی کسی ما ببین

از بهترین غزلهای اوست :

خوشا جانی کزاو جانی بیاسود | نه درویشی که سلطانی بیاسود
نکوئی بر نکو روئی بمـانـاد | که از لبهاش دندانی بیاسود
مبارك مطبخی فرخنده دیگی | کز آن ناخوانده مهمانی بیاسود
به عمر خـود پریشانی نبینـاد | دلی کز وی پریشانی بیاسود

* * *

عشق فتوی می‌دهد کز کعبه در بتخانه شو
یار دعـوی می کند کز عاشقی دیوانه شو

عشق زحمت بـر نتابد کآشنای خلوتست
چون تو با عشق آشنائی از همه بیگانه شو

گر به کویش باریابی مرغ غم‌را دانه باش
گر وصال دوست خواهی شمع را پروانه شو

تا مگر روزی حدیثت بگذرد در پیش او
چون «نظامی» در زبان هر کسی افسانه شو

لباب الالباب ص ۵۲۹ . تاریخ گزیده ص ۸۲۶. بهارستان جامی ص ۱۱۴. نفحات‌الانس ص ۶۰۸ : مجالس النفائس ص ۳۵۲ . تذکره میخانه ص ۱۱. دولتشاه ص ۱۴۲ . هفت اقلیـم ج ۲ ص ۴۹۳ . آتشکـده ص ۲۴۳ . مجمـع الفصحا ج ۳ ص ۱۴۱۲ . ریاض العارفین ص ۲۴۱ . طرایق الحقایق ج۲ص ۲۷۹ . قاموس الاعلام ج ۶ ص ۴۵۸۹ . ریحانة‌الادب ج۴ ص ۲۱۹ . دانشمندان آذربایجان ص ۳۸۱ . مواد التواریخ ص ۴۶۹ . تاریخ ادبیات هرمان‌اته ص ۷۱ . تاریخ ادبیات دکتر رضازادهٔ شفق ص ۸۹ . تاریخ ادبیات استاد ذبیح‌الله صفا ج ۲ ص ۷۹۸ . تاریخ ادبیات براون ج۱ ص ۸۱ - ۱۸۲. مقدمه دیوان غزلیات نظامی .

تاریخ وفات نظیری نیشابوری

تازجهان رفت « نظیری » غمش	داغ نهان بردل احباب هشت
آنکه بهزیبائی شعرش ، دلم	صورتخوبانجهان خواندزشت
بود چو آزادهٔ نیکو سیر	بود چو وارستهٔ والا سرشت
اهل ادب از پی تاریخ او	جمله سرودندکه : **(جایش بهشت)**
	۱۰۲۱ ق

۱۸۱- نظیری : محمدحسین ، از اعیانزادگان نیشابور بود که بهتجارت زندگی می کرد . وی از ابتدای جوانی بهسرودن شعر آغاز کرد ودراندك زمانی آوازه سخنش درخراسان و سایر شهرهای ایران پیچیده درسلك شعرای بنام قرار گرفت .

او پس از گذرانیدن دوران جوانی در نیشابور ، عازم کاشان وآذربایجان شد وسپس راه هندوستان پیش گرفت و در دستگاه عبدالرحیم خان خانان و دربار جلال الدین اکبرشاه (۹۶۳ـ۱۰۱۴) وپسرش جهانگیرشاه(۱۰۱۴ ـ ۱۰۳۷)عزت واحترامی تمام دید .

نظیری باوجود عرفی وشکیبی وفیضی وشاعرانقویدست دیگر که دردربار هند بودند همواره احترام خودرا محفوظ داشت وبیش ازدیگران ازعنایات ملوکانه برخوردار شد .

جهانگیر شاه درصله یك غزل ۳۶۰۰۰۰ متر مربعزمین بیاض بهنظیریانعام

داد ! نظیری درانواع شعرطبع آزمائی کرده ولی هنرخاص وی درسرودن غزل بوده ودر غزلسرائی ، بیشتر به‌غزلیات خواجه حافظ توجه داشته است . اشعارش به‌سبک هندی سروده شده و اغلب ابیاتش دارای مضامین نو ومعانی بدیع است.

دیوان نظیری که شامل : غزلیات وقصاید وترکیب بند و ترجیع‌بندورباعی می‌باشد نخست درلاهور وبعد درایران به‌چاپ رسیده است . او سی‌سال ازعمر خود را درهندوستان گذرانید و به‌سال ۱۰۲۱ هجری قمری در احمدآباد گجرات هند، چشم ازجهان فروبست و در مسجدی که در نزدیکی منزل خود ساخته بود به خاک سپرده شد . برسر قبرش گنبدی ساختند که هنوز باقی است .

ازاوست:

به موئی بسته صبرم نغمهٔ تار است پنداری
دلم از هیچ می‌رنجد دل یار است پنداری

به تحریك نسیمی خاطرم آشفته می گردد
به خود رائی سر زلفین دلدار است پنداری

نه‌پندم می‌دهد سودی، نه‌کارم‌راست بهبودی
دلی دارم که هر امسال او پار است پنداری

ننوشم تا قدح برمن دری از غیب نگشاید
کلید روزیم در دست خمار است پنداری

چنانم با سر زلف صنم سر رشته محکم شد
که رگهای تنم پیوند زنار است پنداری

به‌نوعی طعن مردم را هدف گشتم که‌دامانم
ز سنگ کودکان دامان کهسار است پنداری

فلك را دیده‌ها برهم نمی‌آید شب از کینم
چنان هشیار می‌خوابد که بیدار است پنداری
چنانم می گزد بی او تماشای گل و گلشن
که شکل غنچه‌در گلبن سر مار است پنداری
«نظیری» بلعجب شیرین و نازك نکته می آری
ترا شکر به‌خرمن، گل به‌خروار است پنداری

* * *

نیازارم ز خود هر گز دلی را | که می‌ترسم درو جای تو باشد

* * *

درس ادیب اگر بود زمزمهٔ محبتی | جمعه به‌مکتب آورد طفل گریز پای را

رباعی

در هجر تو، مرگ همنشینم بادا | منظور دو دیده آستینم بادا
گر بی‌تو به‌کام دل بر آرم نفسی | یارب نفس باز پسینم بادا

مجمع الخواص ص ۲۱۹ . تذکره میخانه ص ۷۸۵ ، سرخوش ص ۱۱۲. هفت‌اقلیم ج ۲ ص ۲۷۵ . آتشکده ص ۱۴۵ . مجمع الفصحا ج ۴ ص ۱۰۱ . روزروشن ص۸۳۷. قاموس‌الاعلام ج ۶ ص ۴۵۹۰ . ریحانة الادب ج۴ ص ۲۲۰ . ریاض‌العارفین ص ۳۹۸ . تاریخ ادبیات براون ج ۴ ص۱۹۰. مواد التواریخ‌ص۳۷۸. مقدمه دیوان‌نظیری نیشابوری.

تاریخ وفات نعیم اصفهانی

دریغا «نعیم» آنکه در شاعری
چنو کس گهرهای معنی نسفت

دریغا ، که صراف دور زمان
زدست آنچنان گوهری دادمفت

ادیبی پی سال تاریخ او
(**نعیم از بلاو غم آسوده**) گفت

۱۳۳۴ ق

۱۸۲ - نعیم : نعیم ، معروف به‌میرزا نعیم‌سدهی ، فرزند حاجی عبدالکریم سدهی ، به‌سال ۱۲۷۲ هجری قمری در ده فروشان از دهات سده اصفهان متولد شد . مقدمات فارسی وعربی را درزادگاه خود فرا گرفت ، سپس برای ادامه تحصیل به اصفهان آمد و اغلب نشو ونمای اودراصفهان شد .

نعیم طبعی لطیف وذوقی سرشار داشت و ازآغاز جوانی شعر می‌سرود . او درشعبان سال ۱۲۹۸ درسلك بهائیان درآمد و چون دوستان و همشهریانش نسبت به‌وی بدبین شدند و گاهی درصدد آزارش برآمدند ، ناگزیرترك یار ودیار گفت وبه‌تهران رفت .

در تهران مدتی بی‌کار وپریشان بود ، سرانجام درسفارت انگلیس استخدام و به سمت معلم زبان فارسی منصوب گردید . او دیوانی دارد مشتمل بر مقداری قصیده ، مخمس واشعار متفرقه که در بمبئی چاپ شده است .

نعیم ۶۲ سال دراین جهان زیست وسپیده دم روز سه‌شنبه نهم‌جمادی الاول

سال ۱۳۳۴ هجری قمری درگذشت.

وی مخمس زیبائی دارد که بروزن و سبک بهاریه قاآنی سروده شده است. اینك قسمتی از آن مخمس:

فر جوانی گرفت طفل رضیع بهار		لب ز لبن شست باز شکوفهٔ شیر خوار
جملهٔ درختان شدند بارور و بار دار		سر نهان هرچه داشت کرد عیان روزگار
چنانکه امروز گشت سر خدا آشکار

فصل بهاری گذشت، باد ایاری وزید		فوا که رنگ رنگ زهر شجر شد پدید
بنفش وزرد و کبود، سیاه و سرخ وسپید		ز حیرت بی بری خاك به سر ریخت بید
ز داغ دست تهی نار به خود زد چنار

باز شده بوستان رشك بهشت برین		صورت هستی گرفت لطیفهٔ ماء و طین
به صورت گونه گون آمده ماء معین		فستق وبادام وجوزفندق وزیتون و تین
ترنج و نارنج وبه، آبی وسیب وانار

چو دید دهقان که تیر تیغ به آفاق زد		نار به شش کاخ ریخت شعله به نه طاق زد
خانه ز قشلاق کند، خیمه به ییلاق زد		سخره به کتاب گفت، طعنه به اوراق زد
ز شهر بربست رخت به باغ افکند بار

باغ توانگر نگر شکراو تنگ تنگ		سیم وزرش گونه گون، لعل ودرش رنگ رنگ
زبرجدش کیل کیل، زمردش سنگ سنگ		لآلیش مشت مشت، درادیش چنگ چنگ
خزائنش کوه کوه، جواهرش بار بار

باغ پس فرودین به اردی اولاد داد پس آنگه‌اردیبهشت به‌دست خرداد داد
پس مه خردادشان به تیر و مرداد داد گاه به دایه سپرد، گاه به استاد داد
تا همه اطفال باغ شدند کامل عیار

شکوفه درنوبهار چون به‌درآورد شاخ کنون‌شکوفه‌بریخت‌چون‌ثمرآوردشاخ
بر اثر یکدگر بار و برآورد شاخ دانه برآورد بیخ، بیخ برآورد شاخ
شاخ برآورد برگ، برگ برآورد بار

طارم پیچان تاك سپهر آیین بود خوشهٔ انگور او سهیل و پروین بود
به شاخ نیلوفری دستهٔ نسرین بود یا به کف شیخ شهر سبحهٔ سیمین بود
یا به گلوی عجوز عقد در شاهوار ...

تاریخ ادبیات براون ج ۴ ص ۱۶۵ . ازصبا تا نیما ج ۲ ص ۱۶. فرهنگ‌سخنوران ص ۶۱۳.

تاریخ وفات نقی کمره‌ای

الحق از دولت شیرین سخنی	قدر شعر و ادب افزود نقی
همچوخورشید، کله گوشهٔ خود	از فضیلت به فلك سود نقی
از سرای ستم آباد جهان	راه آن خانه چو پیمود نقی
فاضلی گفت پی تاریخش :	**(مرد پاکیزه صفت بود نقی)**

۱۰۳۱ ق

۱۸۳- نقی : علینقی ، معروف به شیخ علینقی کمره‌ای ، فرزند ابوالعلاء از شعرا و علمای بزرگ دورهٔ صفویه است. وی به‌سال ۹۵۳ هجری درخانواده‌ای که همگی از فقها و فضلای **کمره** بوده‌اند دیده به‌جهان گشود . نخستین سالهای زندگیش درکاشان به‌تحصیل علم و ادب گذشت و به‌آن شهردلبستگی زیاد داشته است :

نقی توخط خطا کاش بر بهشت کشی
کنون که خطهٔ کاشان تراست کاشانه

در سرودن انواع شعر ، به‌ویژه ماده تاریخ ومعما گوئی‌بسیار قوی دست‌بود. شیخ در زمان سلطنت شاه عباس اول (۹۹۶ - ۱۰۳۸) شهرتی بسزا یافت وشاه او را سخت گرامی مــی‌داشت وعلینقی درمدح این شهریار و وزیر شاعر پرور و سخن- شناسش حاتم بیگ اعتماد الدوله قصاید غرائی دارد . گویا شیخ ازدوستان وندیمان اعتمادالدوله بوده واز وی نوازشهای فراوان دیده است .

میرزا علینقی با وحشی و محتشم ومیرداماد وشیخ بهائی معاصر ومعاشر بود.
تألیفات اورا تا ۸ جلد برشمرده‌اند که مهمترین آنها عبارتند از :
۱ـ حدوث العالم . ۲ـ مناسك حج . ۳ ـ همم الثواقب . ۴ ـ دیوان شعر که شامل غزل ، قصیده ، قطعه ، رباعی ، ترکیب بند ومراثی می‌باشد . وی پس از ۷۸ سال زندگی به‌سال ۱۰۳۱ هجری در اصفهان درگذشت .

از اوست :

در عشق تو بی‌تاب وتوانم چه‌توان کرد ؟
دوری ز تو کردن نتوانم چه توان کرد؟

گفت آنچه‌توان گفت به‌رویم، چه‌توان گفت؟
کرد آنچه توان کرد به‌جانم، چه‌توان کرد؟

کردم دل‌ودین صرف‌وخریدم غم واندوه
سودا گر بازار زیانم چه توان کرد ؟

در نالهٔ من رنگی و بوئی ز فرح نیست
من بلبل ایام خزانم چه توان کرد ؟

گفتی که توان کرد « نقی» شرح غم دل
حیرت که‌شود بند زبانم چه توان کرد؟

* * *

ای اجل روز فراق‌آمد ودلسوزی نیست
من اگر کشتنیم بهتر ازین روزی نیست

* * *

ای وای بر آن مرغ گـرفتار که از وی
صیـاد شـود غـافـل و در دام بمیـرد

* * *

شمع مجلس گر تو باشی از هوا پروانه بارد
ور گل گلشن تو باشی اززمین بلبل بروید

نصرآبادی ص ۲۳۴ . آتشکده ص ۲۱۴ . مجمع الفصحا ج ۴ ص ۱۰۳. ریحانة۔ الادب ج ۴ ص ۲۳۲ . مواد التواریخ ص ۱۰۳-۱۳۹-۲۹۲ . قاموس الاعلام ج ۴ ص ۳۱۹۹ . مجمع الخواص ص ۱۶۶ . هفت اقلیم ج ۲ ص ۴۸۲ . مقدمه دیوان شیخ علینقی کمره‌ای .

تاریخ وفات نوائی جغتائی به صورت معما

«علیشیر» چون ازجفای فلك — فرو بست از صحبـت خلـق دم
ز اندوه آن مرد شایسته شد — زمین غرق ماتم، زمان غرق غم
پنـاه هنـر بـود و پشت ادب — امیـر سخن بـود و شاه قلـم
ز دانش پژوهی ، به گیتی سمر — ز دانا نوازی، به عالم علـم
وزیری که در وقت داد و دهش — برون‌بود احسانش‌از کیف‌و کم
فصیحی که نثرش به‌حسنی تمام — ادیبی کـه نظمش به لطفی اتم
چنین مرد فرزانه را هر زمان — پـرستش کنـد عالمی لاجرم

«نوائی» چنان بود عاقل که او | چو ازملك عالم برون زد علم
قضا گفت در سال تاریخ او | ز فوت علیشیر شد عقل کم

فوت علیشیر ۱۱۰۶ منهای عقل۲۰۰ = ۹۰۶ ق

۱۸۴- نوائی : امیر علیشیر ، ملقب به نظام الدین ، از مشاهیر وزراء و درباریان سلطان حسین میرزای گورکانی (۸۷۳ - ۹۱۱) وازبزرگترین شاعران ودانشمندان سدهٔ نهم هجری است که گویا درکودکی نیز باآن شهریار دوست وهمدرس بوده است .

این وزیر شاعرپیشه وبلند اندیشه به‌زبان فارسی وترکی شعر می‌سرود که درفارسی فانی‌ودرترکی نوائی‌تخلص می کرد . وی گذشته ازاینکه در فنون‌شعر وادب استاد مسلم بود درتشویق وتربیت شعرا و فضلا و هنرمندان نیز می کوشید و از هیچگونه یاری ونوازش دریغ نمی‌ورزید .

باآن همه مقام ومنزلت و خدمات مهم که برعهده داشت تمامی اوقات‌فراغت خودرا به‌صحبت علما وفضلا وتحقیق وتألیف می گذرانید ومجلس او همواره مجمع ارباب کمال ومرجع اصحاب ذوق وحال بود .

کتابخانه بزرگی داشت که محل استفاده مورخ مشهور خواندمیر صاحب کتاب **حبیب السیر** ودانشمندان وپژوهشگران دیگر بود . امیر علیشیر بر اعمال نیك وایجاد وابقای آثار وابنیهٔ تاریخی علاقه فراوان داشت .

درحدود ۳۷۰ مسجد ومدرسه‌وخانقاه وپل وبقاع متبر که درنواحی‌خراسان بنا نهاد ، یا تعمیر کرد. نوائی ۲۹ جلد به‌فارسی وترکی‌تألیف دارد که‌معروفترین آنها عبارتند از :

۱ـ تذکرهٔ **مجالس النفائس** که به‌ترکی جغتائی بوده و بعداً دو ترجمه فارسی آن یکی از سلطان محمد فخری هراتی ودیگری ازحکیم شاه محمدقزوینی به‌طبع رسیده است . ۲ـ چهار دیوان ترکی به‌نام: **غرائب الصغر و نوادر الشباب و بدایع الوسط و فوائد الکبر** ۳ـ خمسه ترکی که به پیروی از خمسه نظامی به‌نظم آورده و ۲۶ هزار بیت است .

۴ـ دیوان فارسی که شامل ۶ هزار بیت است . ۵ ـ **تاریخ الانبیاء** به ترکی. ۶ـ **خمسة المتحیرین** به‌ترکی که شرح‌حال عبدالرحمن جامی است .

امیرعلیشیر نزدیك به‌نیم قرن به عزت و احترام زیست و در اواخر عمر گوشه‌نشینی گزید و به‌عبادت‌پرداخت تا به‌سال ۹۰۶هجری پس از۶۲ سال‌زندگی، درهرات که زادگاهش بود **درگذشت** وهمانجا مدفون است .

اینك ابیاتی از اشعار فارسی او :

رسد هر کس به‌مقصودی زیارب یارب شبها

چرا حاصل نشد مقصود من یارب زیاربها ؟

* * *

بلبلی دی درقفس می‌مرد و می‌نالید زار

کای دریغ، ایام عمرم‌درگرفتاری گذشت

* * *

خیال طاعت شب می کنم بروز بسی چو شب رسید ربود از خودم خیال کسی

نیست این دل که من زار بلا کش دارم
از تو در سینهٔ خـود پارهٔ آتش دارم

* * *

از غزلهای اوست :

کوثروحور زگلزارجنان ما را بس
باده و مغبچه از دیر مغان ما را بس

طوبی نسیه تورا زاهد خودبین که بنقد
سایهٔ رفعت آن سر و روان ما را بس

عالم؛ از اهل عنان گیرد و از کهنه و نو
بادهٔ کهنه و آن تازه جوان ما را بس

چند گویی که زافلاك بجان آفت‌هاست
غمزه شوخ مهی آفت جان ما را بس

ما کجا؟ وصل کجا؟ اینکه‌دل‌وجان باشد
بغم هجر تو خرسند همان ما را بس

آتش عشق‌توچون زاهل محبت جویند
بر جگرداغ وفای تو نشان ما را بس

چه‌غم‌آلودگی می ؟ چو درآید در موج
بهرغفران تو یك‌قطره‌ازآن ما را بس

ای صبا؛ هر یکی‌ازاهل‌وفا را یاریست
یاری و مهرفلانی بجهان ما را بس

فانی؛ ازخلق بریدن سبب خوش حالیست
باش‌خوشحال که این‌سیرت‌وسان ما را بس

تحفه سامی ص ۱۷۹ . مجالس النفائس ص ۳۵۷ . بهارستان جامـی ص ۱۲۲ . دولتشاه ص ۵۵۹ . مرآت الخیال ص ۷۲ . آتشکده ص ۱۹ . نصـر آبادی ص ۵۰۰ . نگارستان سخن ص ۷۲ . روز روشن ص ۸۵۰ . طرایق الحقایق ج ۳ ص ۴۶ . مجمع ـ الفصحا ج ۱ ص ۸۲ . قاموس الاعلام ج ۴ ص ۳۱۹۵ . ریحانة الادب ج ۴ ص ۲۳۵ . فرهنگ سخنوران ص ۶۱۶ . مواد التواریخ ص ۳۵۶ ـ ۳۵۷ . از سعدی تا جـامی ص ۵۲۹ ـ ۵۴۶ ـ ۵۵۹ ـ ۶۰۲ . مقدمه مجالس‌النفائس .

تاریخ وفات نیر تبریزی

تکیه بر چرخ ستم پیشه مکن — کو نبخشیده سری را سامان
با کسی یار نگردد او هین — با کسی مهر نورزد او هان
خاصه اهل هنر و دانش را — سینه بر تیر جفا کرده نشان
« نیر » آن قدوهٔ ارباب ادب — که نبودی به کمالش نقصان
آخر این چرخ، ز کجرفتاری — زندگی کرد مر او را زندان
نیر آن بود که خیل شعرا — جمله بودند سپاه، او سلطان
رمز بینش ز کلامش پیدا — راز دانش به ضمیرش پنهان
هر چه از دانش او گویم باز — بود فضل و هنرش صد چندان
بر سخندانی و استادی وی — هست «آتشکده» او برهان
بلبل باغ ادب بود، آوخ — کاخر ازقول و غزل بست زبان
ازجهان گرچه برون رفت ولی — ماند نامش بهجهان جاویدان
روز و ماه و سنهٔ فوتش شد: — (دهم وجمعه ، بماه رمضان)

۱۳۱۲ ق

۱۸۵ - نیر: میرزا محمدتقی حجةالاسلام، فرزند ملامحمد ممقانی، از شعرا و علمای دانشمند آذربایجان بود که بهسال ۱۲۴۸ هجری قمری درتبریز دیده به جهان گشود. تحصیلاتش را نخست درتبریز وسپس درنجف بهپایان رساند. در ادبیات فارسی و

عربی وفقه واصول و حکمت از نوادر روزگار شمرده می‌شد و در فنون شعر نیز استاد وصاحب‌نظر بود. همچنین انواع خط، به‌ویژه خط شکستهٔ نستعلیق رابسیار نیکو می‌نوشت، عجیب‌تر اینکه بادست چپ‌چنان خط می‌نوشت که با دست راست! درتعریف حسن خط اوهمین بس که ادیب الممالک فراهانی گوید:

رقمت ناسخ ریحان خط لاله رخان

بر شکسته خط طغرای صفاهانی را

نیر بااینکه از اجلهٔ علمای تبریز بود واقامه نماز جمعه و جماعت می کرد اما دلی پرشور وسری پرسودا داشت و محضرش همواره ازشعرا و فضلا پر بود. در مطالعه وسنجش دواوین شعرا استغراقی عظیم داشت و در غزلسرائی، بیشتر ازسبك سعدی وحافظ پیروی کرده وبه‌استقبال غزلهای این دو استاد رفته وبخوبی از عهده برآمده است، همهٔ اشعار او، به‌ویژه غزلیاتش ازنظرحسن ترکیب وفصاحت بیان وظرافت فکرستودنی است.

نیرهمچنان که درفن غزلسرائی استاد بود در شیوهٔ مرثیه گوئی نیز قدرت شگفت‌انگیزی داشت بطوریکه مراثی او بیشتر از هشتاد سال است در مجلسها و منبرها مورد استفاده روضه‌خوانان قرار می گیرد.

از تألیفات نیر که نه جلد می باشد هفت جلد به چاپ رسیده است که معروفترین آنها عبارتند از: ۱ــ **آتشکده** که شامل غزلیات و مراثی است. ۲ــ منظومهٔ **الفیه** به‌عربی. ۳ــ منظومهٔ **صحیفة الابرار** که به نوشتهٔ مرحوم تربیت هشتاد هزاربیت است. (!)

درباره وفات و تشییع جنازه این مرد بزرگوار، شاد روان حاج حسین نخجوانی که باوی معاصربوده در **مواد التواریخ** می‌نویسد:

« مرحوم مغفور میرزا محمدتقی حجة‌الاسلام متخلص به نیر از فحول علما و اعاظم فضلای تبریز بود وجود مبارکش با پیرایهٔ انواع فضل و کمال آراسته و حسن فصاحتش باذوق سلیم وطبع کریم پیراسته‌ازسنین‌عمرش شصت وپنجسال گذشته درروز جمعه دهم رمضان المبارك سال ۱۳۱۲داعی حق را لبیك گفته ورخت‌بجنان کشید باقتضای شأن رفیع ومقام منیع آن بزرگوار جمع کثیر و جم غفیر درتشییع جنازهٔ‌آن مرحوم باسوگواری بی‌اندازه حاضر بودند کثرت ازدحام وجمعیت خاص‌و عام بدرجه‌ای بود که از تنگی مقام ومحل درخارج شهر دردامنهٔ کوه (عین علی) ادای صلوة برای دفن آن مرحوم قرار دادند و پس از ادای صلوة جنازهٔ‌آن‌مرحوم را با تجلیل واحترام تمام از دامنهٔ کوه بمقام امامزاده سید ابراهیم آورده بخاك سپردند رحمة الله علیه »

غزل زیر ازبهترین غزلهای اوست :

زلف جانان سحر از باد صبا درهم شد
عاقلان مژده ، که زنجیرجنون محکم‌شد

ساقی از نشئهٔ مستی کله از سر بگرفت
گل و سنبل به‌هم‌آمیخت عجب عالم‌شد

سالها بود که دل را سرو سامانی بود
عاقبت درسر آن زلف خم اندر خم شد

ز خط سبز تو موئی به دو عالم ندهم
تا نگوئی سر موئی ز ارادت کم شد

گفتمش: خون‌دل عاشق بیچاره که خورد؟
به تبسم نگهی کرد و سخن مبهم شد

گفتمش: هیچ سر صحبت ما داری؟ گفت:
کی پری را هوس انس بنی‌آدم شد؟

کم مباد از سر من سایهٔ این غم «نیر»
کافتتاحی شد اگر کار مرا زین غم شد

باز از بهترین غزلهای اوست:

دل به دریا زدن از چشم تر آموخته‌ام
چه هنرها که ز فیض نظر آموخته‌ام

غوطهٔ خون جگر کس نبرد راه چو من
که من این غوطه به خون جگر آموخته‌ام

حق شکرانهٔ پروانه فرامش نکنم
که از او سوختن بال و پر آموخته‌ام

با خیالت مژه برهم نگذارم کاین کار
من به بیداری شب تا سحر آموخته‌ام

دیده را تاب تجلای حضور تو نبود
خود به آتش زده تا این هنر آموخته‌ام

به‌سر زلف درازت که من ار درهمه عمر
غیر سودای تو کاری دگر آموخته‌ام

زاب چشمم نرود نقش تو کاین فن بدیع
من به‌خون دل و سوی بصر آموخته‌ام

آه اگر تیغ تو ترک سر نیّر گوید
سالها پا زده تا ترک سر آموخته‌ام

مواد التواریخ ص۲۴۸. دانشمندان آذربایجان ص ۳۸۹. لغتنامه دهخدا ج ۱۱ ص ۳۲۱ - ۳۲۴. ریحانة الادب ج۱ ص ۳۱۶. فرهنگ سخنوران ص۶۲۳. مقدمه آتشکده نیر.

تاریخ وفات واعظ قزوینی

نکته سنجان گزین برخاستند — از محیط پاك قزوین گاهگاه
گفتهٔ ما کس نپندارد گزاف — گر کند بر گفتهٔ «واعظ» نگاه
واعظ قزوینی آن فاضل که بود — محضرش ارباب دانش را پناه
در همه ابواب «ابواب‌الجنان» — بر کمال و فضل او باشد گواه
یوسف مصر ادب بود، ای دریغ — آسمان ناگه فکند او را به چاه
ازچنان فرزانه‌فاضل حیف حیف — وز چنان آزاده شاعر آه آه
گفت «نظمی» از پی تاریخ او: — **(واعظ آزاده ناید هیچگاه)**

۱۱۰۵ ق

۱۸۶- واعظ : محمد، ملقب به‌رفیع‌الدین، معروف به‌واعظ قزوینی،فرزند ملا فتح‌الله، از شعرا وعلمای بزرگ دورهٔ صفویه است که درفنون شعر و ادب از کم نظیران روزگار خود به‌شمار می‌رفت. وی در علوم معقول ومنقول وفقه وتفسیر ووعظ و خطابه‌توانائی کامل داشت. کتاب معروف **«ابواب الجنان»** که درمراتب پندو نصیحت تألیف شده اثر این شاعردانشمنداست. کتاب مزبور بارها درایران وهندوستان به‌چاپ رسیده وتااین اواخر در مکتب‌خانه‌ها جزو کتابهای درسی بوده است.

واعظ باکلیم کاشانی وصائب تبریزی معاصر بوده وشیوهٔ او در شعر، به‌سبك هندی نزدیك است، وی دربیشتر اشعارش به گفتن پندواندرز می کوشدوتوانگران

را به‌دستگیری از بی‌نوایان دعوت می کند :

صدای زر شمردن کرده کر گوش ترا منعم
چنین کر نیست بسم الله فریاد گدا بشنو

به زمین برد فرو خجلت محتاجانم
بی‌زری کرد به من آنچه به قارون زر کرد

واعظ در ساختن ماده تاریخ نیز بسیار چیره دست بود و ماده تاریخ‌های خوبی دارد ، این قطعه را در تاریخ فوت فرزند خود عبدالحسین گفته است :

رفت نور دیده ام عبدالحسین
تابم از دل برد و خواب از دیده‌ام

چون تواند دید خالی جای او
دیدهٔ در خون خود غلتیده ام ؟

موی آتش دیده را ماند تنم
بسکه از دردش به‌خود پیچیده‌ام

گفت یاری، چیست ای محزون ترا؟
کاین چنین آشفته‌ات کم دیده‌ام

در جوابش گفتم و تاریخ شد
(رفت نوردیده‌ام ازدیده‌ام)

۱۰۷۲ ق

وفات او به‌سال ۱۱۰۵ هجری قمری اتفاق افتاد .

ابیات زیر نیز ازاوست :

آنقدر فیضی که من از بی‌زبانی دیده‌ام
ترسم آخر شکر خاموشی کند گویا مرا

* * *

از هیچکس بجز دو زبانی ندیده ام
خلق زمانه‌راهمه گویا زبان یکی است

* * *

گر چه ما را نیست پیشاپیش دود مشعلی
نیست دود آه مظلومی هم از دنبال ما

***

صد حیف که ما پیر جهاندیده نبودیم
روزی که رسیدیم به ایام جوانی

نصرآبادی ص ۱۷۱ . سرخوش ص ۱۲۱. ریاض العارفین ص ۳۹۹ . آتشکده ص ۲۳۴ . ریحانة الادب ج۴ ص ۲۷۰ . مواد التواریخ ص ۳۷۸ . قاموس الاعلام ج ۶ ص ۴۶۶۲.

تاریخ وفات واله داغستانی

به نزد نکته سنجان زمانه	توانا اوستادی بود واله
به‌عمر خویشتن تا واپسین دم	ره فضل و ادب پیمود واله
دریغا ، در فراق نازنینی	به زیر بار غم فرسود واله
به‌زور ناخن تدبیر ، آوخ	ز کار دل گره نگشود واله
سروشم گفت درسال وفاتش :	**(قرین رحمت حق بود واله)**

۱۱۷۰ ق

۱۸۷ ـ واله : علیقلی خان ، فرزند محمدعلی خان، معروف به واله داغستانی، از خان‌زادگان **داغستان** بود. آبا و اجدادش

دراوائل دولت صفویه از داغستان به‌اصفهان افتادند. والـه به سال ۱۱۲۴ هجـری قمری دراصفهان به‌دنیاآمد ودر همان شهر نشوونما یافت‌وبه‌سرودن شعر پرداخت. واله‌درزمان سلطان حسین صفوی به‌مرتبه عالی رسید.

وی به‌خدیجه سلطان نامی که دخترعمویش بود عشق می‌ورزید ولی در غلبهٔ افغـان بر صفویه وتصرف شهراصفهان به سال ۱۱۴۴ معشوقه اش به دست افغانهـا افتاد بیچاره در اثر این پیش‌آمد ناگـوار عنان طـاقت از دست داد و دیوانه وار از اصفهـان به بنـدر عباس و ازآنجـا به هنـدوستان رفـت و تـا پـایـان عمـر بـر نگشت و در سال ۱۱۷۰ به سن ۴۶ سالگی درآنجا درگذشت. واله در فراق معشوقهٔ از دست رفتهٔ خود ناله‌ها کرده و شعرهای دردناکی سروده که این رباعی‌ها ازآن جمله است:

«واله» زفراق روی جانان مردم — درهندغریب‌وزار وگریان‌مردم
نگذاشت اثرزهستیم مهررخش — مردم زغم خدیجه سلطان مردم

* * *

جانانه مرا بی‌سر وسامان کردست — آشفته‌ام‌آن زلف پریشان کردست
گفتی که ترا کرده چنین‌آواره؟ — آواره مرا خدیجه‌سلطان کردست

* * *

از دخترعم‌خویش دارم فریاد — زان ظالم جور کیش دارم فریاد
فریاد کسان‌بود زبیگانه ومن — پیوسته ز قوم‌خویش دارم فریاد

* * *

افسانه درد من اگر گوش کنی — ازلیلی و داستانش خاموش کنی
ور قصهٔ عشق ابن عمم شنوی — مجنون وحکایتش فراموش کنی

علاوه بر واله ، امیر شمس‌الدین فقیر از شعرای هند بااجازهٔ واله یك‌مثنوی لطیف دایر بر داستان او و معشوقه‌اش نظم کرده که نسخه خطی آن موجود است .
واله بجز دیوانش که درحدودچهار هزار بیت است‌تذ کره‌ای به‌نام **«ریاض‌الشعرا»** درهند نوشته که شرح‌حال ۲۵۰۰ شاعررا درآن ذکر کرده است و نسخهٔ خطی آن نیز درکتابخانه ملی تهران موجود می‌باشد .

این غزل ازاوست :

نه‌هر که نام ، علی کرد حیدری داند
نه هر که گشت محمد پیمبری داند
نه‌هرصحابه‌شود زاهل بیت چون سلمان
نه هر کـه روی نبی دید بوذری دانـد
نه هر که تکیـه کند بـر وسادهٔ دولـت
طریق سروری و رسم مهتـری دانـد
نه‌هرنهال که افراخت قد به طرف چمن
چو سرو قامت یـارم صنوبری داند
نه‌هر که زلف وخط‌وخال باشدش «واله»
طریق یـاری و آئین دلبـری دانـد

آتشکـده ص ۴۲۳ . سفینة المحمود ج ۲ ص۶۶۳ . مجمع الفصحاج۶ص ۱۱۵۳ ریاض‌العارفین ص ۲۵۵ . قاموس‌الاعلام ج ۶ ص ۴۶۷۰ . ریحانة الادب ج ۴ص ۲۷۳ چهل مقاله نخجوانی ص ۲۶۴ .

تاریخ وفات وثوق تهرانی

حیف از حسن وثوق کز فضل — از اهل زمانه بود ممتاز
والا گهری که مرغ طبعش — بر بام سپهر کرد پرواز
او رفت و کسی نماند، آوخ — تا ساز سخن کند چنو ساز
تاریخ وفات او خرد گفت: — **(ایوای وثوق نکته پرداز)**

۱۳۲۹ ق

۱۸۸- وثوق: حسن، ملقب به وثوق‌الدوله، به‌سال ۱۲۹۲ هجری قمری دریك خانوادهٔ سرشناس تهران تولد یافت. پدرش میرزا ابراهیم‌خان معتمدالسلطنه درعهد ناصرالدین شاه قاجار (۱۲۶۴ ـ ۱۳۱۳) مستوفی دیوان ومصدر خدمات مهم بوده است.

نخستین سالهای زندگی وثوق درتهران به‌تحصیل علم وادب گذشت. فارسی وعربی وفقه واصول ومعانی وبیان وحکمت وفلسفه راازاستادان بنامی چون: میرزا ابوالحسن جلوه ومیرزا محمد ادیب گلپایگانی و میرزا هاشم رشتی فرا گرفت و سپس به‌تحصیل زبان فرانسه وانگلیسی پرداخت.

دربیست ودوسالگی به‌عضویت وزارت دارائی منصوب‌شد ودر سی‌ودوسالگی از تهران به‌نمایندگی مجلس شورای‌ملی انتخاب گردید وپس از مشروطیت ایران وخلع محمدعلی شاه نوبت به‌نوبت به وزارتهای خارجه وداخله مأموریت یافت. باوجوداین خدمات‌خطیر، اوقات‌فراغت خودرا با شعرا وادبا می گذرانید وصحبت

اهل فضل را چاشنی زندگی می‌دانست.

وثوق از ذوق وقریحهٔ شاعری بهره‌ای کافی داشت ودراقسام شعرطبع آزمائی کرده، غزل را نیکو و قصیده و مثنوی را نیکوتر سروده است. بااینکه شعر کم گفت ولی گزیده گفت.

درآغاز شاعری «ناصر» تخلص می کرد که بعدها به «وثوق» تغییر داد. دیوانش به‌نام«آثاروثوق» چاپ شده ودر دسترس است. اوبه‌سال ۱۳۲۹ خورشیدی در تهران درگذشت.

از بهترین غزلهای اوست:

کرد بنیاد ستم، یار ستم پیشهٔ ما — تا زبن برفکند سیل غمش ریشهٔ ما

از وفا گشته فزون رونق بازار جفا — تا جفا پیشهٔ او گشت ووفا پیشهٔ ما

زاهدان گوپس ازاین منع من ازمی مکنید — بعدازاین کی شکندسنگ شماشیشهٔ‌ما؟

شیرعشقیم وبه‌خودپوست بدریم زرشك — گر دمی شیر فلك بگذرد از بیشهٔ ما

ره به‌باریکی زلف تو سپردیم وزفکر — از میانت شده باریکتر اندیشهٔ ما

* * *

نامرا در سر هوای صحبت دیوانه بود — از حدیث شیخ و وعظ واعظم پروا نبود

سوختم‌ازعشق و هم در خدمتش استاده‌ام — هیچکس دیدی چومن هم‌شمع‌وهم‌پروانه‌بود

در دل ما دلنشین و بر سر ما سر فراز — نازم‌این‌مهمان که‌هر جابود‌صاحبخانه‌بود

ای‌بسا افسانه‌ها خواندیم از خوبان ولیك — جزرخ خوب توباقی هرچه‌بود افسانه‌بود

بوی گل، آوازبلبل، جعد سنبل هرچه‌بود — جلوه‌های مختلف زان گوهر یکدانه بود

سخنوران نامی معاصر ج ۱ ص ۲۳۵ . ادبیات معاصر ص ۹۱ . فرهنگ سخنوران

تاریخ وفات وحشی بافقی

«وحشی» آن شاعر که از اهلیتش / شهرت او بود بر اوج کمال
آن مهین گوینده کاندر پیش او / بود طوطی با دو صد گفتار لال
این شنیدستم که در میخانه ای / بهر وی زد چرخ، کوس ارتحال
خوش به پایان آمد ایام فراق / از کف جانانه زد جام وصال
گفت «نظمی» از پی تاریخ او : / **(حشر وحشی با علی بادا و آل)**

۹۹۱ ق

۱۸۹ـ وحشی : کمال الدین ، به سال ۹۲۹ هجری قمری در قصبهٔ **بافق** در ۲۴ فرسخی یزد به دنیا آمد . از آغاز شاعری به دربار شاه طهماسب اول (۹۳۰ ـ ۹۸۴) راه یافت و مورد توجه واقع شد و در اغلب قصایدش اورا ستوده است .

در شعر شاگرد شاعر وفاضل بزرگ عهد صفوی شرف الدین علی بافقی بود ولی سرانجام از استاد معروفتر گردید . وحشی شاعری عاشق پیشه و شوریده بود ، سوز و رقتی که در غزل او هست در شعر دیگران کمتر می توان یافت . وی در سرودن غزل وقصیده ومثنوی بسیار توانا بوده و به تقلید از نظامی گنجوی به نظم منظومهٔ : « **ناظر و منظور** » و « **خلد برین** » و « **فرهاد و شیرین** » پرداخت که به خوبی از عهده بر آمده است. ولی مثنوی فرهاد وشیرین ناتمام بود که روزگارش به سر آمد ووصال شیرازی درسال ۱۲۶۵ آن را به پایان رسانید .

شهرت وحشی ، بیشتر بخاطر ترکیب‌بند و مربع زیبائی است که در زبان فارسی بی‌نظیر است .

در چگونگی **وفات او** اختلاف آراء زیاد است بعضی نوشته‌اند درخانه‌خود وفات یافت وبرخی گویند به‌دست معشوق کشته شد و چندی بر آنند که در میخانه در گذشت .

تقی‌الدین اوحدی مؤلف تذکره **« عرفات العاشقین »** که باوی معاصر بوده به‌قول آخری اشاره کرده تاریخ وفات اورا چنین گفته‌است :

چو سرمستانه وحشی باده نوشید ازخم وحدت
روان شد روح پاك او بـه مستی سوی علیین
من از پیر مغان تاریخ فوت او طلـب کردم
بگفتا هست تاریخش:**(وفات وحشی مسکین)**

۹۹۱ ق

این شما واین هم مربع زیبای وحشی :

دوستان شرح پریشانی من گوش کنید داستان غم پنهانی من گوش کنید
قصهٔ بی سرو سامانی من گوش کنید گفتگوی من وحیرانی من گوش کنید
شرح این قصهٔ جانسوز نهفتن تا کی ؟
سوختم سوختم این راز نگفتن تا کی ؟

روزگاری من ودل ساکن کوئی بودیم ساکن کوی بت عربده جوئی بودیم
دین و دل باخته دیوانهٔ روئی بودیم بستهٔ سلسلهٔ سلسله موئی بودیم
کس درآن سلسله غیر ازمن ودل بند نبود
یك گرفتار از این جمله که هستند نبود

نرگس غمزه زنش اینهمه بیمار نداشت سنبل پر شکنش هیچ گرفتار نداشت
این همه مشتری و گرمی بازار نداشت یوسفی بود ولی هیچ خریدار نداشت
اول آنکس که خریدار شدش من بودم
باعث گرمی بازار شدش من بودم

عشق من شد سبب خوبی و رعنائی او داد رسوائی من شهرت زیبائی او
بسکه کردم همه جا شرح دلارائی او شهر پر گشت ز غوغای تماشائی او
این زمان عاشق سر گشته فراوان دارد
کی سر و برگ من بی سر وسامان دارد؟

چون چنین است پی کار دگر باشم به مرغ خوش نغمهٔ گلزار دگر باشم به
عندلیب گل رخسار دگر باشم به چند روزی پی دلدار دگر باشم به
نوگلی کو؟ که شوم بلبل دستان سازش
سازم از تازه جوانان چمن ممتازش

گرچه‌ازخاطر وحشی هوس روی تو رفت — وز دلش آرزوی قامت دلجوی تو رفت
شددل آزرده و آزرده‌دل از کوی‌تو رفت — با دل پر گله از ناخوشی روی تو رفت

حاش لله که وفای تو فراموش کند
سخن مصلحت آمیز کسان گوش کند

مجمع الخواص ص ۱۴۲ . تذکره میخانه ص ۱۸۱ .هفت اقلیم ج ۱ ص ۱۵۷ . آتشکده ص ۱۲۴ . نصرآبادی ص ۴۷۲ . مجمع‌الفصحا ج ۴ ص ۱۰۷ . روز روشن ص ۸۹۷ . قاموس‌الاعلام ج ۶ ص ۴۶۸۰ . ریحانة الادب ج ۴ ص ۲۷۹ . هفت آسمان ص ۱۰۹ . موادالتواریخ ص ۳۷۳ . فرهنگ سخنوران‌ص ۶۴۶ . تاریخ ادبیات استادجلال‌الدین همائی ص ۵۹ . تاریخ ادبیات‌دکتر رضازادهٔ شفق ص ۱۸۷ . تاریخ ادبیات براون ج۴ ص ۱۸۱ . مقدمه دیوان وحشی بافقی .

تاریخ وفات وحید دستگردی

ز فقدان وحید دستگردی — دل عالم گرفت اندوه و ماتم
توان گفتن که روز ماتم او — فتاد از غم به‌پشت آسمان خم
ادب را مایه با او بود افزون — سخن را پایه با او بود محکم
به رمز شعر و راز نکته‌سنجی — هر او را بود استادی مسلم
اگر صد باب از فضل و کمالش — بگویم ، باز هم کم گفتدام ، کم
کسی رامرده‌نتوان گفت«نظمی» — که بانیکی علم گردد به عالم
اگر خواهد کسی سال وفاتش — بگو: **(روح‌وحید آسود ازغم)**

۱۳۶۱ ق

۱۹۰ ـ وحید : حسن ، فرزند محمدقاسم ، معروف به وحید دستگردی ، به‌سال ۱۲۹۷ هجری قمری در ده **دستگرد** ازدهات اصفهان تولد یافت . نخستین سالهای زندگیش در اصفهان بـه‌تحصیل علـم و ادب گذشت ، سپس برای ادامهٔ تحصیل به‌تهران آمد و تا پایان عمر دراین شهرزیست.

وحید یکی ازگویندگان واستادان بزرگ عصرحاضر ایران بود، درادبیات فارسی پس ازسعدی وی نخستین کسی است که اورا استاد سخن خوانده‌اند. مردی بسیار خوش‌صحبت و فروتن ومهربان بود و شعرا و فضلا به‌مصاحبت او رغبتی تمام داشتند .

وحید درسرودن اقسام شعرتوانائی‌کامل داشت ، به‌ویژه سبک‌نظامی گنجوی را به‌استادی پیروی می کرد ، براثر علاقه زیادی که به‌سخن نظامی داشت انجمن ادبی حکیم نظامی را درتهـران تاسیس کرد که تاآخر عمر، ادارهٔ آن را برعهده داشت . او مدت ۲۲ سال مجلهٔ **«ارمغان»** را که بهترین‌وادبی‌ترین مجله ایران‌بود بطور مرتب منتشرساخت .

تصحیح و چاپ دیوان‌ابوالفرج رونی ، دیوان جمال‌الدین‌عبدالرزاق‌اصفهانی دیوان عبید زاکانی ، دیوان قائم مقام فراهانی ، دیوان هاتف اصفهانی ، دیوان بابا طاهرعریان، جام‌جم اوحدی، خمسه نظامی وتذکره تحفهٔ سامی وتذکره‌نصرآبادی از جملهٔ‌کارهای ادبی اوست .

وحید درآغاز انقلاب مشروطیت ایران به‌آزادیخواهان پیوست ودراین راه خانه و زندگیش به‌تاراج رفت و مدتها از یار ودیار خود دورافتاد . از این شاعر ونویسندهٔ توانا اشعار زیادی باقی مانـده که ازآنها تنها **«ره‌آورد»** در دو جلد چاپ ومنتشر شده است .

وحید پس از۴۷ سال فعالیت ادبی و باقی گذاشتن چندین جلد کتاب پر ارزش ، در بیستم ذیحجهٔ ۱۳۶۱ هجری قمری برابر ۱۳۲۱ شمسی در ۶۴ سالگی، درتهران درگذشت و جنازه‌اش درامامزاده عبدالله «شهر ری» به‌خاك سپرده‌شد.

از غزلیات اوست:

ستوده سیرت و خوش صورت و نکوشیمی
چو روزگار جوانی دوای درد غمی
نشاط ساز و روان پرور و طرب انگیز
چو بامداد عدالت پس از شب ستمی
شگفت دارم ازین روی، باین دهن که تراست
که آفتاب وجودی و حامل عدمی
مکن دو بوسه دریغ از گدای خرمن حسن
بشکر آنکه ز کالای حسن محتشمی
صنم پرست به‌جانیست در جهان و به‌جاست
از آن زمان که به بتخانهٔ جهان صنمی
به ذوق چون شکری ، در نظر گلستانی
به مغز نافه و در گوش، لحن زیر و بمی
ز چهره پرده بر افکن به‌کام ما، هرچند
چو آفتاب زمستان به پرده محترمی

نشان جام جم از من مجو ببین در خویش
که بر نمایش اسرار دهر جام جمی
رقم چگونه کند شرح خوبی تو «وحید»؟
که بر صحیفهٔ ایجاد بهترین رقمی

تذکرهٔ خلخالی ج ۱ ص ۴۲۲ . تذکره‌خوان نعمت ج ۱ ص ۳۹۴. ازصبا تا نیما ج ۲ ص۳۲۲-۴۲۳. گلزارمعانی ص۷۲۹. فرهنگ سخنوران ص ۶۴۷ . موادالتواریخ ص۴۲۹ .

تاریخ وفات وصال شیرازی

ایدریغ از وصال شیرازی
شاعر نیکخوی و نیکو خواه
آن مهین شاعری که محضر او
بهر ارباب فضل بود پناه
شعر او بود نغز وشور افزا
خط او، غم زدا و محنت کاه
در تمام فنون خط، ماهر
وز تمام رموز شعر، آگاه
بی نظیر زمانه بود، آوخ
از نظر نا پدید شد ناگاه
خیمه بر کند از ین جهان فنا
زد در آن جاودان سرا خرگاه
کلك «نظمی» نوشت تاریخش:
(شد به مینو وصال طاب ثراه)

۱۲۶۲ ق

۱۹۱ - وصال : میرزا شفیع ، معروف به‌میرزا کوچك ، یکی از بهترین وبزرگترین شاعران و خوشنویسان دورهٔ فتحعلی‌شاه (۱۲۱۲ - ۱۲۵۰) وپسرش محمد شاه قاجار (۱۲۵۰ - ۱۲۶۴) است که درشعر و حسن خط شهرتی به‌سزا دارد . وصال درزمان سلطنت کریمخان زند (۱۱۶۳ - ۱۱۹۳) دریك خانوادهٔ سر شناس شیراز از پدری به‌نام محمد اسماعیل ، چشم به جهان گشود .

ادبیات فارسی وعربی وفنون شعر ونوشتن انواع خط را درزادگاه خودفرا گرفت و براثر استعداد فوق العاده‌ای که داشت در اندك زمانی آوازهٔ شعر وحسن خطش درشیراز وشهرهای دیگرپیچید . هنگامی که فتحعلیشاه به شیراز رفت فضل وهنر وصال را شنید واورا به حضور طلبید ، وصال شرفیاب شد و قرآنی راکه با هفت نوع خط نوشته بود به‌شاه تقدیم کرد وپس از کسب اجازه ، قصیده ای راکه برای خیرمقدم سروده بود قرائت نمود .

فتحعلی شاه که خود شاعر وشعرشناس بود اورا ستود و دوهزار تومان صله داد . وصال علاوه براینکه دراقسام شعر وخط استاد بوده ، درفن موسیقی نیز دست داشته است .

در ساختن مثنوی بسیار توانا بود ، گذشته از مثنوی «**بزم‌وصال**» که‌هفت هزار بیت است مثنوی‌داستان «**فرهاد وشیرین**» وحشی بافقی را که‌ناتمام‌بودبا کمال استادی به‌پایان رسانید .

از تألیفات دیگرش کتاب ترجمهٔ « **اطواق الذهب** » ز مخشری و کتاب «**صبح وصال**» را که به‌طرز گلستان نوشته است می‌توان نام برد . وصال مردی خوش صحبت وفروتن ودرویش بود . محفلش مجمع ارباب کمال و اصحابِ ذوق و

حال بوده وهمه، صحبت‌اورا مغتنم می‌شمردند . وصال ۶۷ جلد قرآن باخط زیبای خود نوشته که سه‌جلد از آنها در کتابخانه مصر دیده شده است و کتابهای دیگر نیز به‌خط او در کتابخانه‌های معتبر موجود می‌باشد .

وی دراواخر عمر نابیناشد وبه‌سال۱۲۶۲ هجری به‌سن **۶۹**سالگی **درگذشت** ودر بقعهٔ **شاه‌چراغ** به‌خاك سپردند . دیوانش که شامل : غـزل و قصیده ومثنوی و مدایح ومراثی می‌باشد درتهران چاپ سنگی شده است .

این‌غزل ازاوست :

داد چشمان تو در کشتن من‌دست به هم
فتنه برخاست‌چو بنشست دو بدمست به هم

هریك ابروی توکافی است پی کشتن من
چه کنم با دو کماندار که‌پیوست به‌هم؟

شیخ پیمانه شکن توبه به‌ما تلقین کـرد
آه ازین توبه وپیمانه که بشکست به‌هم!

عقلم ازکار جهان رو به پریشانی داشت
زلـف او باز شد و کار مرا بست به هم

مرغ دل زیرك‌وآزادی ازیـن‌دام محال
که خم گیسوی اوبافته چون شست‌به‌هم

دست بردم کـه کشم تیر غمش را از دل
تیر دیگر زد وبردوخت دل‌ودست به هم

هردوضدرا بەفسون‌جمع توان کرد«وصال»
غیر آسودگی وعشق که ننشست به هم

آثار عجم ص ۳۵۸ . طرایق الحقایق ج ۳ ص ۱۶۵ . تاریخ ادبیات براون ج ۴ ص ۲۲۵ . مجمع الفصحا ج ۶ ص ۱۹۰۱ . ریاض العارفین ص ۵۷۶ . تذکره اختر ج ۱ ص ۲۱۵ . تاریخ ادبیات رضازاده شفق ص ۱۹۳ . مواد التواریخ ص ۳۹۸ . سفینة المحمود ج ۲ ص ۵۱۴ . ازصبا تا نیما ج ۱ ص ۴۰ .

تاریخ وفات ولی کرمانی

« نعمت الله ولی » را پس از او — کس نشد دراُدب ودانش جفت
کلک وی سفت به‌الماس هنر — بس گهرها که دگر نتوان سفت
آنچنان عارف وارسته ، کسی — سالها شد که نه‌دید و نه شنفت
سال تاریخ وفاتش به جمل — (پیرپاکیزه صفت) باید گفت

۸۲۷ ق

۱۹۲- ولی : نعمت‌الله ، ملقب به‌نورالدین ، معروف به شاه نعمت‌الله ولی ، فرزند سید عبدالله کرمانی ، از شاعران و عارفان عالیقدر ایران زمین است . وی روز پنجشنبه ۲۲ رجب سال ۷۳۰ هجری قمری در قریهٔ **ماهان** کرمان وبه‌قولی درشهر **حلب** به‌دنیاآمد .

علوم مقدماتی را در نزد شیخ رکن الدین شیرازی و علم بلاغت را ازشیخ شمس‌الدین مکی وفقه واصول‌را درخدمت قاضی عضدالدین ایجی‌فرا گرفت.

شاه نعمت‌الله پس‌ازتحصیل علوم، روزگاری درمکه ومصر وسمرقند و ماوراءالنهر به‌سیر و سفرپرداخت وبا بسیاری ازعلما وعرفای بزرگ عصر خود ملاقات کرد و سرانجام ازدست سید عبدالله یافعی خرقه پوشیده به کرمان بازگشت وتا پایان عمر درآن شهر به‌ارشاد مریدان خود مشغول گردید.

از اشعارش چنین برمی‌آید که وی به‌زادگاه خود کرمان دلبستگی زیاد داشته‌است:

هر چند که پا بستهٔ این آب وگلیم
از روی کریمان دو عالم خجلیم

در روی جهان نیست چو کرمان جائی
کرمان دل عالم است و ما اهل دلیم

شاه نعمت‌الله علاوه براینکه درشعر و ادب پارسی مقامی‌بلند داشت، مؤسس ارجمند سلسلهٔ نعمت اللهی بوده، امرا وبزرگان عصراورا بسیار گرامی‌می‌داشتند. این عارف گرانقدر با سید شریف گرگانی «مؤلف کتاب صرف میر» و خواجه حافظ شیرازی دوستی ورابطه داشته است وشاید حافظ این غزل را:

آنان، که خاك را به نظر کیمیا کنند
آیا بود که گوشهٔ چشمی به‌ما کنند؟

در برابرغزل معروف اوسروده باشد:

ما خاك راه را به‌نظر کیمیا کنیم
صددرد را به گوشهٔ چشمی‌دوا کنیم

نعمت‌الله دیوانی دارد نزدیك به ۱۴ هزاربیت که قسمت اعظم آن را غزلیات دل‌انگیز عرفانی تشکیل می‌دهد وگذشته‌آن، رسالاتی نیز به‌او منسوب است. در اشعارش «نعمت‌الله» وگاهی (سید) تخلص می کند ولی ازآنجا که به‌ولی کرمانی

معروف است مانام اورا درردیف حرف واو قرار دادیم .

ولی ۹۷ سال عمریافت وبه‌سال ۸۲۷ در قصبهٔ دلگشای ماهان واقع در ۴۰ کیلومتری کرمان در گذشت وهمانجا به‌خاك سپردند . مزارش هنوز در آنجا باقی و زیارتگاه صاحبدلان است .

از غزلیات اوست :

یاری که زملك آشنائی است / داند که‌قماش‌ما کجائی است

زاهد برمست اگر کند میل / آن میل به‌نزدماهوائی‌است

سلطانی این جهان فانی / با همت عارفان گدائی است

عاشق ز بلا اگر گریزد / درمذهب عشق، بی‌وفائی‌است

مائیم و نوای بی نوائی / ما را چونوا ز بینوائی است

گفتیم که غرق بحر عشقیم / این‌مائی‌ما زخود نمائی‌است

مستیم و حریف « نعمة الله»

این نیز عنایت خدائی است

* * *

ما خاك راه رابه‌نظر کیمیا کنیم / صددرد دل به گوشهٔ چشمی‌دوا کنیم

درحبس‌صورتیم و چنین‌شادوخرمیم / بنگر که در سراچهٔ معنی چها کنیم

رندان لاابالی و مستان سرخوشیم / هشیاررابه‌مجلس خود کی رها کنیم؟

موج محیط و گوهر دریای عزتیم / مامیل‌دل به‌آب‌و گل آخرچرا کنیم؟

در دیده روی ساقی‌وبردست جام می / باری بگو که گوش به‌عاقل‌چرا کنیم؟

از خود درآ و در صف اصحاب ما خرام
تا سیدانه روی دلت با خدا کنیم

دولتشاه ص ۳۷۱ . مرآت الخیال ص ۶۰ . آتشکده ص ۱۲۳ . صبح گلشن ص ۲۱۴ . مجمع الفصحا ج ۴ ص ۸۷ . طرایق الحقایق ج ۳ ص ۲ . نامه دانشوران ج ۷ ص ۱۱۷ . از سعدی تا جامی ص ۶۸۲ . مواد التواریخ ص ۱۷۳ . قاموس الاعلام ج ۴ ص ۲۷۴۲ و ج ۶ ص ۴۵۹۳ . ریحانة الادب ج ۴ ص ۳۰۱ . مقدمه دیوان شاه نعمت‌الله ولی .

تاریخ وفات هاتف اصفهانی

هر که سخنی سروده هاتف — گوی از دگران ربوده هاتف
زانجاست که سال فوت او شد : — (استاد بزرگ بوده هاتف)

۱۱۹۸ ق

۱۹۳ ـ هاتف : سید احمد . یکی از قویترین و معروفترین شاعران دورهٔ افشاریه و زندیه است . نیاکان وی از مردم اردوباد آذربایجان بودند که درزمان پادشاهان صفوی به اصفهان افتادند و هاتف در نیمهٔ اول سدهٔ دوازدهم هجری در آن شهر تولد یافت .

او به ادبیات فارسی و عربی احاطه کامل داشته و انواع شعر را خوب می‌سروده است .

دیوان او مرکب است از قصاید و غزلیات و قطعات و رباعیات ، ولی بیشتر شهرت وی بخاطر ترجیع بندی است که در شعر فارسی پس از ترجیع بند معروف سعدی بهترین

ترجیع بند شناخته شده است .

هاتف یك پسر و یك دختر داشت که نام پسرش سیدمحمد متخلص به (سحاب) که صاحب دیوان است و نام دخترش بیگم متخلص به (رشحه) است که طبع لطیفی داشته و اشعاری نیز از وی به یادگار مانده است.

ازشعرای معاصر هاتف میرسیدعلی مشتاق، میرزا محمدنصیر طبیب ، لطفعلی بیگ آذر ، حاجی سلیمان صباحی وصهبای قمی را می‌توان نام برد . هاتف به ـ سال ۱۱۹۸ هجری قمری در قم وفات یافت و همانجا به خاك سپرده شد .

این غزل ازاوست :

گفتم نگرم روی تو ، گفتا به قیامت
گفتم روم از کوی تو ، گفتا به سلامت
گفتم‌چه خوش ازکارجهان گفت‌غم عشق
گفتم چه بود حاصل آن گفت ندامت
هرجا که یکی قامت موزون نگرد دل
چون سایه به پایش فکند رحل اقامت
در خلد اگـر پهلـوی طوبیم نشـانند
دل می کشدم باز به آن جلوهٔ قـامـت
دامن ز کفم می کشی و می‌روی امروز
دست مـن و دامـان تو فردای قیـامت

ناصح که رخش دیدلب خویش گزیده

«هاتف» به چه رو می کندم باز ملامت؟

آتشکده ص۴۲۳ . نگارستان دارا ج ۱ ص ۲۷۷ . تذکره اختر ج ۱ ص ۲۳۵ . نگارستان سخن ص ۱۴۳ . صبح گلشن ص ۶۰۲ . مجمع الفصحا ج ۶ ص ۱۱۷۵ . طرایق الحقایق ج ۳ ص ۹۹ . روز روشن ص ۹۱۵ . سفینة المحمود ج ۱ ص ۲۰۰ . دانشمندان آذربایجان ص ۳۹۶ . ریحانة‌الادب ج ۴ص ۳۰۳ . موادالتواریخ‌ص ۳۸۸ . تاریخ ادبیات هرمان اته ص ۲۰۱ . تاریخ ادبیات براون ج ۴ ص ۲۰۹ . تاریخ ادبیات رضازاده شفق ص ۱۸۹ . فرهنگ‌سخنوران ص ۶۲۵ . مقدمه دیوان هاتف اصفهانی .

تاریخ وفات هاتفی جامی

آفرین بر«جامی» جامی که او
در سخن شد رهنمای هاتفی

همچو جامی درزمان خویشتن
عالمی شد آشنای هاتفی

سالها در گوش ارباب ادب
خوش نواها داشت نای هاتفی

طبع «نظمی» گفت درتاریخ او:
(صدرمینو بوده‌جای هاتفی)

۹۲۷ ق

۱۹۴ - هاتفی : عبدالله ، خواهر زاده و شاگرد شاعر نامی عبدالرحمن جامی بوده است . او یکی از گویندگانی است که درانجمن فضلای هرات دراواخر عهد تیموریان پرورش یافت . از اقسام‌شعر، بیشتر به‌سرودن مثنوی می‌پرداخت و به‌پیروی از خمسه نظامی گنجوی به نظم

خمسه‌ای دست زد که چهارجلدآن را به‌نامهای : ۱- لیلی و مجنون ۲- خسرو و شیرین ۳- هفت منظر ۴- تیمورنامه به‌پایان رسانید.

علاوه بر آن، به‌تشویق شاه اسماعیل صفوی شاهنشاه نامه‌ای در احوال و فتوحات آن شهریار منظوم کرد ولی هزار بیت آن را سروده بود که روزگارش به‌سر آمد واین مثنوی بهترین مثنوی اوشناخته شده است.

هاتفی از شعرای معروف زمان خود بوده ودر خدمت سلطان حسین بایقرا (۸۷۳ - ۹۱۱) و وزیر دانشمندش امیر علیشیر نوائی احترامی تمام داشته است وشاه اسماعیل صفوی نیزدر تعظیم وتکریم وی‌می کوشید. هنگامی که شاه اسماعیل صفوی شهرهرات رافتح کرد ازروی کدورتی که نسبت به‌مولاناجامی داشته دستورداد تا عمارت مقبرهٔ او را درهم کوبند و در کتابها و دیوانها هرجا که نام جامی هست نقطهٔ جیم را تراشیده بالای آن گذراند تا خامی خوانده شود! چون این خبر به‌هاتفی رسید سخت متأثر شد وقطعه زیررا سروده به‌حضور شاه فرستاد:

بس عجب دارم ز انصاف‌شه کشور گشای
آنکه‌عمری بردرش گردون‌غلامی کرده‌است
کز برای خاطر جمعی لوند نا تراش
نقطهٔ «جامی» تراشیدست وخامی کرده است

شاه اسماعیل وقتی شعررا خواند واز مفهوم‌ظاهری وباطنی آن آگاهی‌یافت از حکم خود منصرف شد وتصمیم گرفت دیگرخامی نکند. هاتفی نزدیك به‌صدسال عمر کرد وسرانجام به‌سال ۹۲۷ هجری قمری درگذشت ودرباغ شخصی‌خودواقع در خرجرد جام که زادگاهش بود به‌خاك سپردند.

ابیات زیر را درمدح شاه اسماعیل صفوی سروده است :

مثل در زمانه به فرزانگی — سرشته به مردی و مردانگی
چه مردی که هر کس که نامش شنود — دگر زن نیامد از و در وجود
برو ختم شد آیت سروری — چو بر جدش آئین پیغمبری
نمی آورد تاب بذلش درم — درم منتهی ، بینهایت کرم
ز خون دلیران و گرد سپاه — زمین گشت‌سرخ و هواشد سیاه
سپر ها فتاده همه واژگون — چو کشتی که‌افتدبه‌دریای‌خون
کله خودها گشته وارون همه — چو دلهای عشاق پر خون همه
سر نیزه در سینه کاوش گرفت — ز چشم‌زره، خون‌تراوش گرفت
تبرزین به‌خون‌یلان گشته غرق — چوتاج خروسان جنگی‌به‌فرق
نه از قتل کس نیزه ها منفعل — چو بالا بلندان بیرحم دل
فتاده درآن پهن دشت درشت — سر نا تراشیده چون خار پشت
ز صفهای مردان آهن قبا — یکی کوچه پیدا ز شهر فنا

مجالس النفائس ص ۲۳۵ . تحفه‌سامی ص ۹۴ . هفت‌اقلیم ج ۲ص ۱۸۶ . تذکره میخانه ص۱۱۲ . آتشکده ص ۷۸ . روزروشن ص ۹۱۸ . طرایق‌الحقایق ج ۳ص۴۸ . مجمع الفصحا ج ۴ص۱۱۶ . قاموس‌الاعلام ج ۶ ص۴۷۲۱ .ریحانة‌الادب ج۴ص ۳۰۵ .تاریخ ادبیات هرمان اته ص۶۲ . موادالتواریخ ص ۳۵۹ . چهل‌مقاله نخجوانی‌ص ۱۳۰ .تاریخ ادبیات براون ج ۴ ص ۱۷۴ .

تاریخ وفات هدایت طبرستانی

«هدایت» آنکه از مدحش، زبانم
به چندین ترزبانی هست کوتاه

زند تا خیمه در ملك فراغت
ازین محنت سرا بر کند خرگاه

به چندین نامه، آن فرزانه فاضل
توان گفتن که مرد؟ استغفرالله

به تاریخ وفاتش نکته سنجی
رقم زد: (**شد هدایت طاب مثواه**)

۱۲۸۸ ق

۱۹۵ ـ هدایت: رضا قلی خان، معروف به‌لله باشی، فرزندمحمدهادی، به‌سال ۱۲۱۵ هجری قمری در تهران دیده به‌جهان گشود. پدرش دردربار آغامحمد شاه‌وفتحعلیشاه قاجار مقام ومرتبه‌ای بلندداشت‌ودر سال ۱۲۱۸ در گذشت.

هدایت پس ازمرگ پدرهمراه مادربه **بارفروش** مازندران که‌موطن کسان مادریش بودرفت‌ودرخدمت محمد مهدی خان متخلص‌ به **شحنه** به تحصیل پرداخت. وی ازآغازجوانی شعرمی‌سرود و **چاکر** تخلص میکرد که بعدها به **هدایت** تغییر داد. رضاقلی خان ازفتحعلی شاه سمت امیرالشعرائی یافت وپس‌ازفوت فتحعلی‌خان صبا به لقب ملك‌الشعرائی مفتخر گردید. پس ازفتحعلیشاه در دربار محمد شاه و ناصرالدین شاه نیزباکمال احترام می‌زیسته وبه خدمات مهم منصوب بوده‌است ولی با وجود این خدمات، مرتب به خدمت عرفا و شعرا و بزرگان ادب می‌رسید و از

هر خرمنی خوشه‌ای می‌چید وازهر بلبلی نوائی می‌شنید وآنی ازعالم‌معنا غافل‌نبود وشب وروز به‌تألیف وتصنیف کتابهای گرانبها ، درتاریخ وفرهنگ وتذکرهٔ شعرا و عرفا می کوشید. آثارقلمی او عبارتند از:

۱ ـ تذکرهٔ مجمع الفصحا ۲ـ تذکرهٔ ریاض العارفین ۳ ـ فرهنگ انجمن آرای ناصری ۴ـ روضة الصفای ناصری ۵ـ فهرس‌التواریخ ۶ـ اجمل التواریخ ۷ ـ مظاهرالانوار ۸ـ سفرنامه خوارزم۹ـ اصول الفصول در عرفان ۱۰ ـ لطایف المعارف ۱۱ ـ نژادنامه ۱۲ ـ مثنوی منهاج الهدایة ۱۳ ـ مثنوی گلستان‌ارم ۱۴ ـ مثنوی بحرالحقایق ۱۵ـ مثنوی انیس‌العاشقین ۱۶ـ مثنوی خرم بهشت ۱۷ـ مثنوی انوار ـ الولایه ۱۸ـ مثنوی هدایت نامه ۱۹ـ مفتاح الکنوز درشرح شعرهای‌دشوار خاقانی ۲۰ ـ مدارج البلاغه درعلم بدیع. علاوه براینها بیشتر ازسی هزاربیت شعردارد که درحدود ۶هزاربیت‌آن درآخر مجمع‌الفصحا چاپ شده‌است. اوبه سال۱۲۸۸هجری قمری درگذشت. این ابیات ازاوست :

درخاك شاد میکند آنکس دل مرا کارد بخاك من نفسی قاتل مرا

***

یا کشتن من یا که یکی بوسه ، علی‌الله
یك روزشوم مست و بگیرم سر راهش

***

با رشتهٔ زلف توام امشب سر راز است
افسوس که‌شب کوته واین رشته‌درازاست

***

بر روی تو تا زلف پریشان تو دیدم

شادم که به عشقت زمن آشفته تری هست

* * *

یا به حالت یا به‌حیلت یا به‌زاری یا به‌زور

عاقبت اندر دل سخت تو راهی می کنم

* * *

فراقت به جانم چو آرد شبیخون

شبی آبم از دیده آید، شبی خون

* * *

گر دهی صدبوسه،ده بشمارمش، اندر شمار

در میان دانسته گه گه اشتباهی می کنم

* * *

خواهم که آن مشکین رسن، امشب بحلقم او فتد کوته‌مشو‌ای شب که‌من،فکر درازی کرده‌ام

* * *

فراقت بجانم چو آرد شبیخون شبی آبم از دیده آید شبی خون

* * *

شوکت‌نخرد عشق که‌آخر چو‌غلامان بنشست زلیخا بسر راه غلامی

طرایق الحقایق ج ۳ص ۱۳۱- ۱۳۲ .ریحانة‌الادب ج۴ص ۳۱۰ . سبك‌شناسی استاد بهار ج ۳ص ۳۶۷ . مجمع الفصحا ج ۶ص ۱۲۰۹ . ریاض العارفین ص ۶۰۱ .ازصبا تا نیما ج ۱ ص ۲۶۱ . تاریخ‌ادبیات رضازاده شفق ص۱۹۸. موادالتواریخ ص ۴۰۰ .

تاریخ وفات هلالی مشهدی

«هلالی» که درشعر و شیرین مقالی
مر او را فلك داد فرخنده فالی

چو از ملك قول و غزل رفت بیرون
دگر آن ولایت ندیدست والی

نبخشید لطف ازل هیچ کس را
چنان شعر شیوا ، چنان طبع عالی

دریغ از جفا های چرخ کمانی
فغان از ستم های طاق هلالی

همانا که دانا گداز است گردون
خوشا وقت کانا ، خوشا لا بالی

ز صاحبدلی خواستم سال فوتش
بگفتا بخوان :(رحمتی بر هلالی)

۹۳۶ ق

۱۹۶ - هلالی : بدرالدین ، یکی ازبهترین ومعروفترین شاعران ایران، در سدهٔ دهم هجری است . تولد وی در - استرآباد خراسان اتفاق افتاد ولی چون نیاکانش از ترکان جغتا بودند به‌جغتائی مشهور شده است .

هلالی در سرودن غزل شیوهٔ خوبی دارد وغزلیاتش بسیارشیرین وشورانگیز است . وی علاوه برغزلیاتش که به ۴هزار بیت می‌رسد دومثنوی‌نیز دارد یکی به‌نام: (شاه ودرویش) ودیگری موسوم به:« **صفات العاشقین** » که‌هر دوراخوب‌سروده است .

هلالی درخدمت سلطان حسین بایقرا (۸۷۳ - ۹۱۱) ووزیر دانشمندش امیر - علیشیر نوائی احترامی بسزا داشت وازهر گونه نازونعمت برخوردار بود . این‌شاعر

شیرین بیان دراستیلای ازبکان به‌خراسان ، به‌جرم‌تشیع مورد خشم‌عبیدالله خان‌ازبك واقع شد و در هرات بدست سیف‌الله نامی **به قتل رسید.**

میرك حسین که ازفضلای وقت بود جملهٔ (کشت‌سیف‌الله) رادراین بیت‌تاریخ شهادت اویافت .

گشت‌چون‌دردست‌سیف‌الله کشته‌درهرات

زان‌سبب تاریخ قتلش (**کشت‌سیف‌الله**) گشت

۹۳۶ ق

این غزل ازاوست :

زهی‌سعادت اگرخاك آن حرم باشیم	بهر کجا که نهی پای در قدم باشیم
مکوش این همه دراحترام وعزت‌ما	که ما به‌خواری عشق‌تومحترم‌باشیم
مرو که‌آخر ایام عمر نزدیك است	بیا که یك دو سه روزدیگر بهم‌باشیم
غریب ملك وجودیم‌واند کی‌ماندست	که بازساکن سر منزل عدم باشیم
رقیب رابه جناب‌توقدربیش ازماست	سك توایم چرا ازرقیب کم باشیم؟
حریف بزمگه‌عیش را بقائی نیست	رفیق‌ما غم یار است، یار غم باشیم
نه حدماست«هلالی» امید لطف ازیار	غنیمت‌است اگر لایق ستم باشیم

مجالس النفائس ص ۲۴۲ . تحفهٔ سامی ص ۹۰ . هفت‌اقلیم‌ج ۳ص ۱۰۹ . آتشکده ص۲۴. مجمع‌الفصحا ج ۴ص ۱۱۸ . ریاض لعارفین ص ۴۰۱ . قاموس‌الاعلام ج ۶ ص ۴۷۴۴ . روزروشن ص۹۲۷ . ریحانة الادب ج ۴ ص ۳۱۹ . مواد التواریخ ص ۳۶۱ . تاریخ‌ادبیات رضازاده شفق ص۱۸۷ .مقدمه‌دیوان هلالی جغتائی.

تاریخ وفات همای شیرازی

از جهانی گسست جان «هما» شد به‌مینو روان، روان هما
چهره اندر نقاب خاك کشید از که جوئی دگر نشان هما؟
حیف از آن شیوهٔ بدیع ولطیف آه از آن طبع در فشان هما
قصه پرداز روزگار، آوخ برد از یاد، داستان هما
گفت «نظمی» برای تاریخش: **(حال پوسیده استخوان هما)**
۱۲۹۰ ق

۱۹۷ ـ هما : رضا قلی‌خان، از سخنوران برجستهٔ دورهٔ قاجاریه است.
اوبه‌سال ۱۲۱۲ هجری قمری در شیراز تولد یافت، علوم مقدماتی را درزادگاهش فراگرفت و سپس برای ادامه تحصیل عازم نجف شد ومدت هیجده سال درآنجا لنگرانداخت وبه کسب کمال پرداخت.
روزگاری نیز در کشورهای‌عربی وهندوستان وترکستان گذرانید و ازهر خرمنی خوشه‌ای چید واز هربلبلی نوائی شنیدآنگاه به‌ایران بازگشت و به دربار محمد شاه قاجار باریافت وطرف توجه شاه واقع گردید.
پس ازمرگ محمد شاه به‌حلقهٔ شاعران دربار ناصر الدین شاه پیوست و عزت و احترامی تمام دید چنانکه همواره از ملازمان رکاب همایونی بوده است.
هما درقصیده‌سرائی توانائی کامل داشت واغلب قصایدش درمدح محمدشاه وناصرالدین شاه قاجار و ائمهٔ اطهار سروده شده است. هما بااینکه ازمقربان دربار وملازمان

شاه شمرده می‌شد پیوسته درسلك درویشان و کسوت ایشان بود .

دیوان اشعارش شامل بیست هزار بیت قصیده، غزل، قطعه، مثنوی، ترجیع‌بند، ترکیب بند و مناقب ومراثی می‌باشد که به‌سال ۱۳۲۰ هجری درتهران چاپ‌سنگی شده است . وی پس از ۷۸ سال زندگی به سال ۱۲۹۰ هجری قمری **روی‌درنقاب خاك کشید .**

از اشعاراوست :

زلف برافکن که شام هجر سر آید | در دل شب نور آفتاب برآید

شب‌همه‌شب‌مست خواب غفلتی ار نه | مژده رحمت ز دوست هر سحر آید

کشتی نوح است مهر آل پیمبر | هر که درین کشتی‌است بی‌خطر آید

مرد هنرور « هما » به عیب نکوشد | عیب کسان جوید آنکه بی‌هنر آید

* * *

عاشق دیوانه ام ، با کفر ودینم کار نیست
کفر ودین جز زلف وروی آن بت‌عیار نیست

کی ز سر نقطهٔ خال تو باید آگهی
آنکه‌دراین‌دایره‌سر گشته‌چون‌پرگار نیست

رهنمای عاشقان عشق‌است دراین ره « هما »
عقل را در بزم سلطان محبت بار نیست

مجمع‌الفصحا ج ۶ص ۱۱۷۲ . طرایق‌الحقایق ج۳ص ۲۱۸ . ریحانة‌الادب ج۴ص ۳۲۰ . موادالتواریخ ص ۴۰۲ مقدمه دیوان همای‌شیرازی .

تاریخ وفات همام تبریزی

جاودانی است نام « خواجه همام » شاعر خوش کلام تبریزی
لطف گفتار او به قول و غزل شهره کردست نام تبریزی
بهر تاریخ فوت او ، یکسال کم کنید از (همام تبریزی)
۷۱۴ ق

۱۹۸ - همام ؛ محمد ، ملقب به‌همام الدین، معروف به‌خواجه همام، پسر علاءالدین تبریزی وشاگرد خواجه نصیرالدین طوسی بوده است . همام یکی از نزدیکان وویژگان خواجه شمس‌الدین محمد صاحبدیوان بود وسالها نیزوزارت آذربایجان را برعهده داشت. اوبامقام وزارت، بسیارمهربان وفروتن بود،وزرا وبزرگان وشعرای عصرصحبتش را غنیمت می‌شمردند. درفصاحت وبلاغت وشعر وانشاء وحسن خط ازبی‌نظیران روزگار خود بشمار می‌رفت. همام از جملهٔ آن دویست‌فاضل است که‌بر کتاب « **توضیحات** » خواجه‌رشیدالدین فضل‌الله همدانی تقریظ نوشته‌اند . در سرودن شعر شیوهٔ سعدی راپیروی کرده و ازحیث روانی ولطافت، **گاهی** به‌حریم شیخ نزدیک شده است :

پس از سالی به‌خوابت‌دیده‌ام دوش مبادا هرگز آن خوابم فراموش
هنوزم هست دیدار تو در چشم هنوزم هست گفتار تو در گوش

واز اینجاست که او را سعدی‌آذربایجان گفته‌اند . درتبریز خانقاهی‌داشت

که در آنجا ازاهل علم و ادب‌پذیرائی می کرد وهزینهٔاین خانقاه سالی هزاردینار بود که از طرف خواجه شمس‌الدین صاحبدیوان مقرر شده بود . دیوانش در حدود دوهزار بیت است که بیشتر آن غزل می‌باشد.

گذشته از آن یك مثنوی دارد موسوم به « **صحبتنامه** » که‌بنام‌خواجه‌شرف الدین هارون ، پسر شمس‌الدین جوینی سروده است.

به‌نوشتهٔ اغلب تذکره نویسان ،استاد اجل سعدی شیرازی در زمان سیاحت خود به‌تبریز رسید و در حمامی خواجه را ملاقات کرد. همام‌به‌سال ۷۱۴ هجری قمری به‌سن۱۱۶ سالگی **در تبریز وفات یافت** ودرخانقاه‌خودبه‌خاك سپردند.با این حساب تولد وی‌درسال ۵۹۸ بوده است. این‌غزل‌دل‌انگیز ازاوست :

به‌یك کرشمه توانی که کارماسازی ولی به‌چارهٔ بیچارگان نپردازی
در آرزوی خیالت غلام خواب شدم خوشا کسیکه‌تواش همنشین‌وهم‌رازی
اگرحریف‌منی یکزبان‌ویکدل باش مکن که خوش نبود ده‌دلی وطنازی
چوما بدیدن رویت زدور خرسندیم نسیم با سر زلفت چرا کند بازی ؟
به دست باد سرزلف را تو باز مده که هست‌پیشهٔ‌آن‌هرزه گرد،غمازی
مکن تفرج سرو سهی ، همان بهتر که عشق باقد وبالای خویشتن‌بازی
به گل بگوکه زرویم خجل نمی گردی که در میان ریاحین به حسن می‌نازی ؟
پیام ده‌سوی بلبل که‌باوجود (همام) روا بود که نواهای‌عشق پردازی؟
همام را سخنی دلپذیر و شیرینست ولی‌چه سود که‌بیچاره‌نیست شیرازی

تاریخ گزیده ص ۸۲۷ . دولتشاه ص ۲۴۱ . مجالس‌النفائس ص ۳۴۹ . هفت‌اقلیم ج ۳ص ۲۲۲ . مرآت‌الخیال ص۴۳ . آتشکده ص ۲۷۶ .مجمع‌الفصحا ج ۳ص ۱۴۴۹. نگارستان سخن ص ۱۴۶ . دانشمندان آذربایجان ص ۳۶۹ . ریاض العارفین ص ۴۰۰ . قاموس الاعلام ج ۶ص ۴۷۴۶ .روزروشن‌ص ۹۲۷. ریحانةالادب ج۴ص ۲۳۱ .تاریخ‌ادبیات رضازاده شفق ص ۱۳۵ . ازسعدی تاجامی ص۱۹۶ . چهل‌مقاله نخجوانی ص۲۳۳ .مواد التواریخ ص ۳۵۱ . مقدمه دیوان همام تبریزی .

تاریخ وفات همگر شیرازی

کو به‌دانش فرینهٔ «همگر» — آن مهین فاضل سخن گستر ؟
آنکه در گوش و گردن گیتی — شد در گفته های او زیور
اوستادی که در سخندانی — رفت آوازه اش بهر کشور
دیدهٔ روزگار کم دیده — اینچنین نامجوی نام آور
کم رسانیده است شعر و ادب — شاعری را به پایهٔ همگر
از وی امروز نیست جز نامی — آه ازین چرخ کجرو خود سر
جمله تاریخ من نکوست، ولی — هست تاریخ مجد (نیکو تر)

۶۸۶ ق

۱۹۹- همگر : خواجه مجدالدین ، یکی از بزرگترین شاعران وسخن‌شناسان سدهٔ هفتم هجری است که نسبتش به کسری انوشیروان می‌رسد. درفنون شعر و خوشنویسی از کم نظیران روزگار خود به‌شمار می‌رفت.

گویند: چنان تندنویس بود که کتاب «**سلجوق نامه**» را در یك روز نوشت! درآغاز جوانی به‌شغل رفوگری می‌پرداخت وازاین جهت به همگر معروف شده است. همگر ازجملهٔ شاعرانی است که درشعر وادب شهرت جهانی یافته‌وبا کمال عزت واحترام زیسته‌اند.

وی درزمان اتابکان فارس ملك‌الشعرا و ندیم مجلس سلاطین و امرا بوده

گویا به‌مقام وزارت نیز رسیده است . دولتشاه گوید: «در روزگار خود ملک‌الشعرای فارس وعراق عجم بوده وهرمشکلی که درعلم شعر، درآن دیار واقع شدی همگان رجوع به‌او کردندی ودیوان خواجه مجدالدین درعراق شهرتی عظیم دارد ولطایف وظرایف او بین‌الخواص والعوام مذکور است » .

در قصیده‌سرائی دستی قوی داشت ونخست « مجد » تخلص می کرد که بعدها به «همگر» تغییرداد . دیوانش را در حدود سه هزار بیت نوشته اند . او به سال ۶۸۶ هجری قمری در ۹۰ سالگی درگذشت .

از اوست :

ای چهرهٔ تو آینهٔ صنع خدائی
جان چهره گشاید زتو چون چهره گشائی
آیینه همه چیز نماید بجز از جان
تو هیچ بجز صورت جان می ننمائی
بر دعوی من عارض تو شاهد عدلست
بر روی تو خطت بدهد نیز گوائی
من مهر گیا ورزم و از وی نبرم مهر
تا سبزهٔ خط تو کند مهر گیائی
دانم به حقیقت که همه خلق ترایند
من هیچ ندانم که تو از خلق، کرائی

کینی ننمائی که نه در مهر فزایم
مهری ننمایم که نه در کینه فزائی

تاریخ گزیده ص ۸۲۵ . دولتشاه ص ۱۹۶ . هفت اقلیم ج ۱ ص ۲۰۳ . مرآت - الخیال ص ۳۶ . آتشکده ص ۲۹۹ . روزروشن ص۷۱۴ . ازسعدی تا جامی ص۱۶۱ - ۱۶۳ - ۱۶۵ - ۱۶۷ - ۱۷۰ . مواد التواریخ ص ۷۲۵ - ۷۲۶ . مجمع الفصحا ج ۳ ص ۱۳۳۵ . قاموس الاعلام ج ۶ ص ۴۱۶۷ . ریحانة‌الادب ج ۴ ص ۳۲۷ .

تاریخ وفات یغمای جندقی

هزاران آفرین بر طبع « یغما » که از آن، پایه بر گردون رسانده
سخن سنجی که ارباب ادب را ز داغش بر سر آتش نشانده
مقام و مایهٔ این زبده شاعر نداند آنکه دیوانش نخوانده
به‌تاریخ وفاتش گفت «نظمی» : **(به‌نیکوئی زیغما یادمانده)**

۱۲۷۶ ق

۲۰۰ - یغما میرزا ابوالحسن ، از بهترین و بزرگترین شاعران دورهٔ قاجاریه است که‌طبعی روان وذوقی سرشار وخطی زیبا داشت . وی به سال ۱۱۹۶ هجری در دهکدهٔ **خور** بیابانك از توابع جندق به‌دنیا آمد . پدرش حاجی ابراهیم ازمحترمین جندق بود که درابتدای جوانی شاعر در گذشت .

یغما نخستین سالهای زندگیش را به‌منشیگری امیر اسماعیل خان فرمانروای

جندق وسردار ذوالفقار خان حـاکم سمنان ودامغان گذرانید ولی در اثر بدخوئی سردار، ازاین شغل دلگیرشد و به‌سیر وسیاحت پرداخت . بعد ازمدتی به‌تهران آمد وبه پایمردی حاجی میرزاآقاسی وزیرمقتدر وقت به‌دربار محمدشاه قاجار (۱۲۵۰-۱۲۶۴) راه یافت وبه‌حلقه شاعران دربار پیوست وازشاه عزت واحترام‌فراوان‌دید.

یغما دز نظم ونثر استاد بود وخط شکسته را بسیار خوب ودرست می‌نوشت. وی شاعری غزلسراست ولی اشعار دیگری نیز در هجو و هزل و مـرثیه و مطـالب گوناگون دارد اما بیشتر شهرت او به «**سرداریه**» می‌باشد که پر از دشنامهـای رکیك وبه تخلص سردار سروده شده است .

گویند:این‌مجموعه‌را به‌درخواست خود سردار نوشت و «**سرداریه**» نامید! غزلیات وسایر اشعارش باکمال استادی ساخته شده ومبین آن‌است که گوینده درهنر شاعری قدرت ومهارتی تمام داشته است .

دیوان اورا نخست به‌سال ۱۲۸۳ درتهران و سپس بارها دربمبئی و تهـران چاپ کرده‌اند . یغما پس از ۸۰سال زندگی روز سه‌شنبه ۱۶ ربیع‌الثانی ۱۲۷۶ در دهکده خور بیابانك **درگذشت** وهمانجا به‌خاك سپرده شد .

این غزل ازاوست :

نگاه کن، که نریزد، دهی‌چوباده به‌دستم
فدای چشم توساقی به‌هوش باش که‌مستم
کنم مصالحه یکسر به صالحان می کوثر
به شرط آنکه نگیرند این پیاله ز دستم
ز سنگ حـادثه تا ساغرم درسـت بماند
به‌وجه خیر و تصدق هـزار توبه شکستم

چنین که سجده برم بی حفاظ پیش جمالت
به عالمی شده روشن که آفتاب پرستم

کمند زلف بتی گردنم ببست به موئی
چنان کشید، که زنجیر صدعلاقه گسستم

نه شیخ می‌دهم توبه و نه پیر مغان می
زبسکه توبه نمودم، زبسکه توبه شکستم

زگریه آخرم این شد نتیجه در پی زلفش
که در میان دودریای خون، فتاده نشستم

ز قامتش چو گرفتم قیاس روز قیامت
نشست و گفت قیامت به‌قامتی است که هستم

نداشت خاطرم اندیشه‌ای ز روز قیامت
زمانه داد به دست شب فراق تو دستم

بخیز از برمن، کز خدا و خلق، رقابت
بس است کیفر این یك نفس که با تو نشستم

حرام گشت به «یغما» بهشت روی تو روزی
که دل به گندم آدم فریب خال تو بستم

تذکره اخترص ۲۴۵ . روزروشن ص ۹۴۵. نگارستان دارا ص ۲۸۰ . تاریخ‌ادبیات براون ج ۴ ص ۲۳۹ . مجمع‌الفصحا ج ۶ ص ۱۲۰۴. سفینة‌المحمود ج ۱ ص۲۶۴. ازصبا تا نیما ج ۱ ص ۱۰۹ . تاریخ ادبیات هرمان اته ص ۲۰۳ . تاریخ ادبیات رضا زادشفق ص ۱۹۸ .نگارستان سخن‌ص ۱۴۹ .ریحانة الادب ج ۴ ص ۳۳۹ .مقدمه دیوان یغمای‌جندقی.

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

فهرست شاعران

سال تألیف :

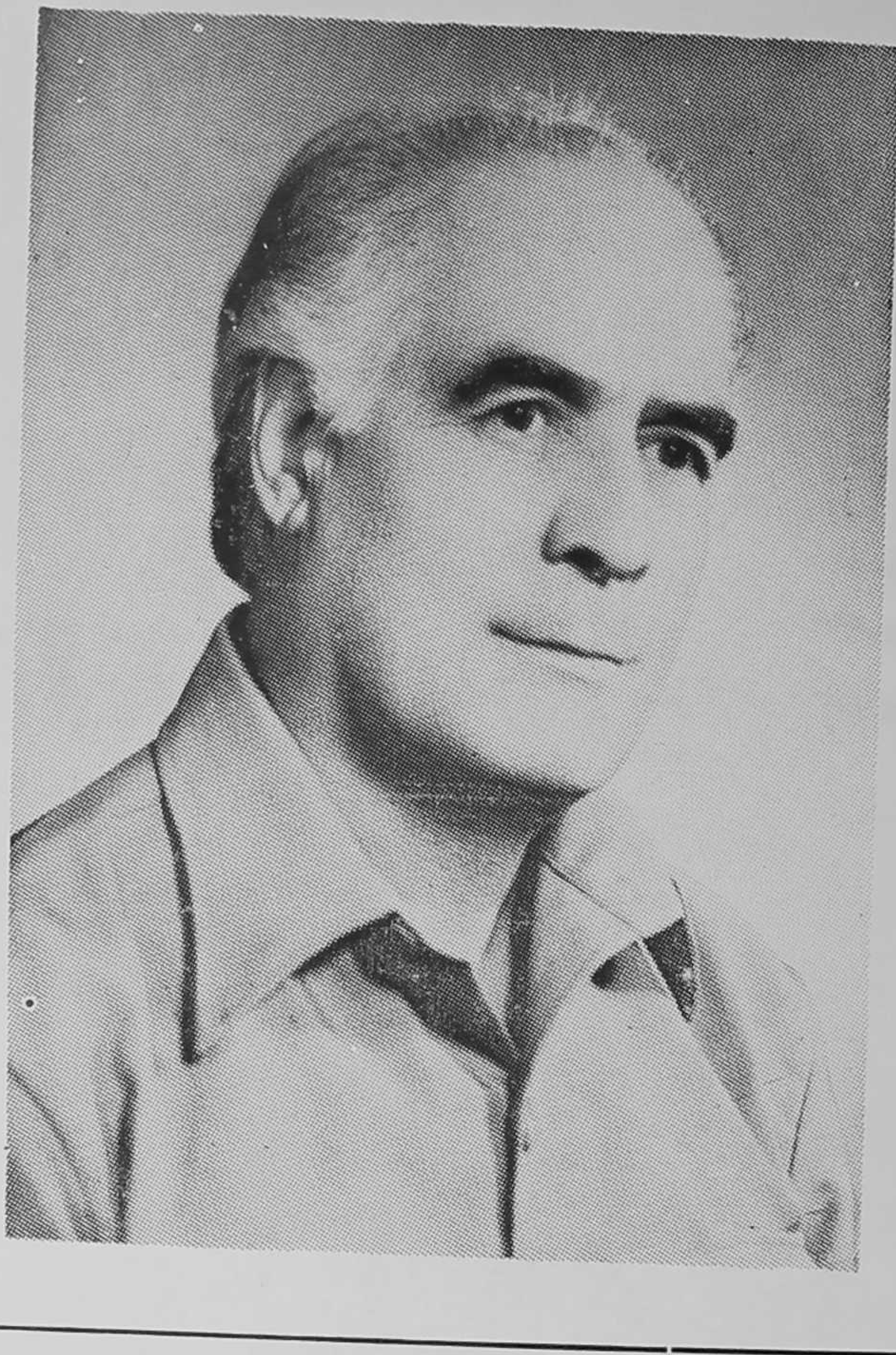
ریختم طرح نامه‌ای که درآن | لطف و تأیید آسمان باشد
عمر ما نیست جاودانه ، ولی | عمر این نامه جاودان باشد
نام این نامه هر چه می خوانی | سال تألیف وی همان باشد

(دویست سخنور)

۱۳۹۶ ق

پایان

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date



از این سراینده :

۱ ـ هفت‌شهر در سال ۱۳۵۲ شمسی. ۲ـ چاپ اول این تذکره در سال ۱۳۵۵ شمسی.

۳ـ تدوین و چاپ دیوان امینی تبریزی در سـال ۱۳۵۶ شمسی. ۴ ـ دیوان کامل در

سال ۱۳۶۲ شمسی.

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date